



نظم شمس
فاجیه و مژدیه

نشر
مخبر السلاطین قد



روزی مظفرالدین شاه در فرح آباد مرا خواست.
در ایوان حرکت می کرد، جز سید بحرینی کسی نبود و از هم
دور ایستاده بودیم، نوبتی به من نزدیک شده و گفت: ژاین
مجلس دارد؟

عرض کردم: هشت سال است مجلس شورای ملی دارد...
شبهه نیست که ایجاد مجلس در ذهن شاه بود و می ترسید اظهار
کند و به قدری ملاحظه می کرد که هر وقت می خواستم از
تقریبات ژاین چیزی بگویم، می گفت: از درختهایش بگو!
در اوقات مرض شاه، یک شب تا صبح پای رختخواب او نشسته
بودم و می بایست از ژاین صحبت کنم ولی وارد سیاست نشوم؟

من همان کسی هستم که با چوب استبداد توپ مشروطه را به
صدا در آوردم و موجبات تشکیل اولین مجلس شورای ملی را
فراهم کردم.

مهدی قلی هدایت — مخیر السلطنه



بها: ۶۵۰ ریال



کتابخانه ایران

مخبر السلطنه هدايت



نشره

تاریخ



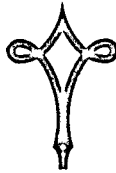
مَجْلَدُ السَّالِطِينَ هَذَا



قاجاریه و مشروطیت

مقدمه از سعید وزیری

با اهتمام محمد علی صوتی



نشر نقره



نشر نقره

مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه)

گزارش ایران (بخش گزارش دوره قاجار و مشروطیت - از جلد سوم و چهارم)

مقدمه از سعید وزیری.

به اهتمام محمدعلی صوفی

طرح جلد و صفحه آرای: آرشامیان

خط از محمد احصائی

حروفچینی: الکترونیک ۸۳۹۶۶۸

چاپ: سکه

صحافی: میخک

تعداد: ۵۰۰۰ نسخه

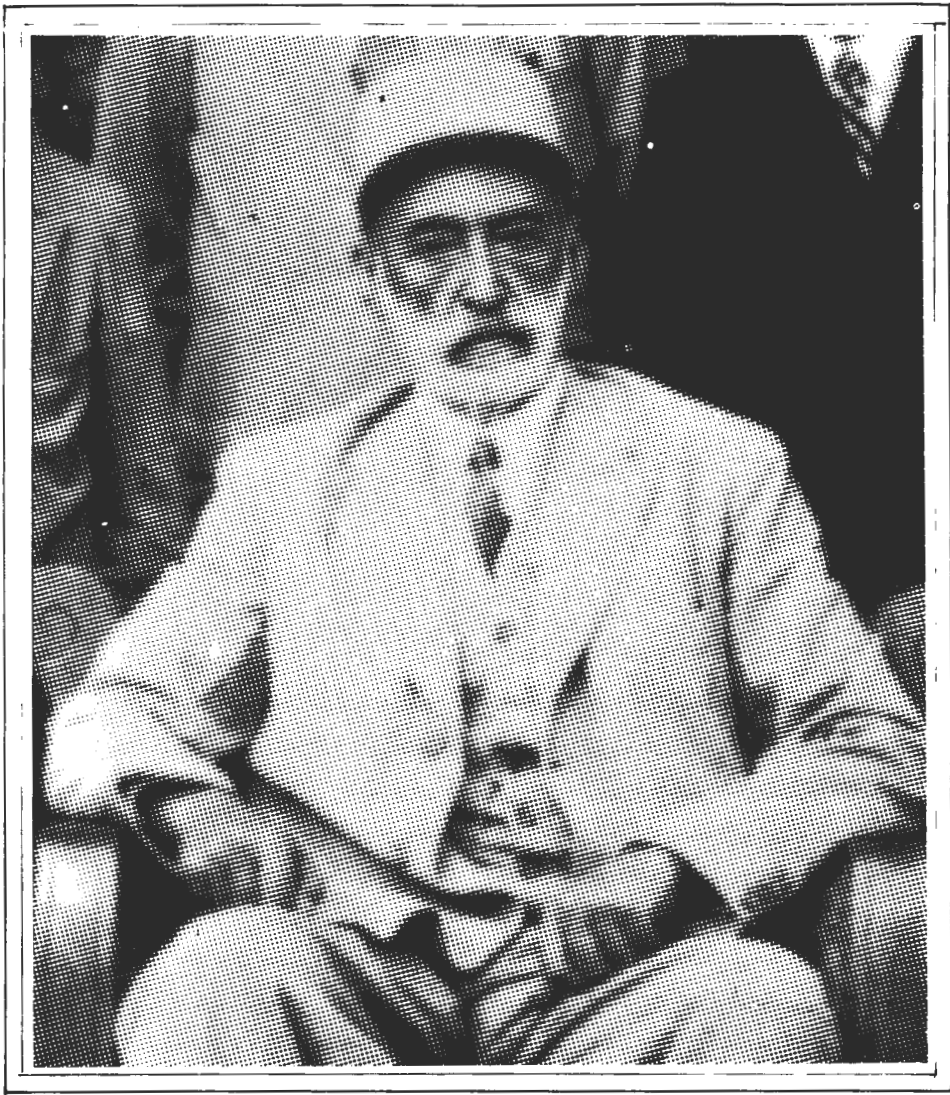
چاپ دوم، ۱۳۶۳ - تهران.

حق چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی نشر نقره است.

یادداشت مصحح

مرحوم مخبر السلطنه هدایت، کتاب «گزارش ایران» را به طریقه چاپ سنگی در چهارمجلد منتشر کرد. این کتاب، تاریخ ایران را از پیش از اسلام تا انقراض سلسله قاجاریه در بر می گیرد. چاپ حاضر که عیناً از متن مذکور حروفچینی شده، از نیمه دوم جلد سوم (دوره قاجاریه) تا پایان جلد چهارم را شامل می شود. علت انتخاب این بخش از آن جهت است که مخبر السلطنه و نیاکانش در دوره های قاجاریه و مشروطیت از دست اندرکاران حکومتی و بالنتیجه شاهد عینی وقایع بوده اند؛ از این رو «گزارش ایران» شامل اطلاعات جالب و دست اولی است که در منابع دیگر کمتر یافت می شود.

در ارائه متن حاضر سعی بر این بوده است که کاملاً رسم الخط مؤلف رعایت شود؛ مثلاً «گزشته»، «طرور» و امثالهم را به همین صورت باقی گذاشتیم که متن از هرگونه دخل و تصرف جابجائی مبری باشد. در متن چاپ سنگی معمولاً هر جمله یک پارگراف است؛ رعایت این امر گذشته از گسیختگی جملات مربوط به هم و در باره یک موضوع، حجم کتاب را بیهوده افزایش می داد. از سوی دیگر عبارات و جملات، عاری از هرگونه ویرگول و نقطه ای است؛ از این رو، تا حد امکان متن نقطه گذاری شد. در اینجا لازم است از آقای سعید وزیری که در پاسخ درخواست دوستی مشترک، شرح حال مرحوم حاج مهدیقلی هدایت را نگاشته اند، سپاسگزاری کنم. مرقومه ایشان دارای نکات بسیار جالب و ارزنده ای است که خواننده را در شناخت نگارنده کتاب «گزارش ایران» یاری می کند.



مہلک نفی ہاشمی

[مخبرالسلطنه که بود و چه کرد؟]

دوست عزیزم

از مخلص خواسته اید که «چیزی» درباره مرحوم حاج مخبرالسلطنه هدایت به عنوان مقدمه بر کتابی از آثار او (که زیر چاپ دارید) به رشته تحریر درآورم. به گمانم کتابی که زیر چاپ و شاید در آستانه نشر دارید، دوتا از چهارجلد تاریخ موسوم به «گزارش ایران» مرحوم حاج مخبرالسلطنه باشد، که تمام آن چهارجلد را خوانده ام و بحق تجدید چاپ آنرا در این روزگار همتی ارجمند لازم بوده است.

اما مخلص این خدمت را به نام «مقدمه» نویسی تقدیم محضر دوستان نمیدارم، بلکه به سادگی، برآنچه اکنون می نویسم نام شرح حال یا ترجمه احوال و یا بهتر: «معرفی دیگری از یک مرد» می نهم. باید بگویم که نه خود را در حد مقدمه نویسی بر کتاب مرحوم مخبرالسلطنه و نه هیچ کتاب دیگر میدانم، و نه با بازیهای روزگار جرأت چنین کارهایی را دارم!! زیرا هم آنچه را که بر سر شادروان سعید نفیسی از برکت «مقدمه نویسی بر کتاب دیگران» آمد بخاطر دارم، و هم آنچه را که بر سر دکتر باستانی پاریزی استاد بی گناه تاریخ به سبب مقدمه نویسی بجای مرحوم سعید نفیسی هم اکنون میآید!!

من مرحوم مخبرالسلطنه هدایت را از طریق انتسابات خانوادگی دوسه جانبه ای که با دودمان سرشناس و گرامی هدایت ها دارم، می شناسم، و دیگر اینکه، بیش از ده بار کتاب بی نظیر «خاطرات و خطرات» آن شادروان را خوانده و هر بار برداشتی نو از زندگی او برگرفته ام، که بهر حال، بی آنکه متنی بر شما داشته باشم، غالباً میل داشته ام فرصتی برای سخن گفتن درباره مخبرالسلطنه بدست آورم که هم اکنون در یکی از بهترین لحظات عمرم این فرصت را خداوند بمن ارزانی فرموده است. منظورم از «بهترین لحظات عمرم»

اینست که، حال و حوصله چیز نوشتن را پس از سالها ملال، اکنون که در قطار راه آهن در راه زیارت و پای بوس مشهد امام رضا علیه السلام می باشم، بدست آورده ام؛ و من این «حال» را بیش از دوسه بار نیازموده ام... و هم اکنون نیز که این حال دست داده است، چنین می اندیشم که از صفای ارادت مخبرالسلطنه به دین مقدس اسلام است که باید نگارش شرح حال او را در چنین حالتی از حالات زندگی خود آغاز کنم، چه، من این حال و این عشق دیرین خود را، هم خودم خوب می شناسم و هم تودوست عزیز و دیگر دوستانم. چه بهتر، بگذار یک بار هم دوران گذرای این «حال» مصروف مخبرالسلطنه هدایت بشود. و در هر حال من خود این تجدید حال را به فال نیک گرفته ام، و دیگر نمی گویم: برای که؟ چه چیز و برای چه بنویسم؟!

پاسخ این سؤال را در این «حالی» که دست داده است یافته ام: «شرح حال یک مرده بخاطر یادآوری یک زنده جاوید» بلی... برای ایران و برای ایرانی...
باری... دوست عزیزم:

مخبرالسلطنه بدانگونه که خود در کتاب بسیار مهم «خاطرات و خطرات» نوشته است:

«تولد نگارنده را هفتم شعبان ۱۲۸۰ قمری از تلگراف به تبریز گفتند، رضاقلی خان مهدی ام نام نهاد. عزیزجان— دختر محمدمهدی خان خاله پدرم، مرا خان خانان خواند، و باین اسم تا زمان مظفرالدین شاه معروف بودم، تا آنکه پس از فوت پدرم لقب مخبرالسلطنه بر من تحمیل شد.»

مهدیقلی هدایت ملقب به مخبرالسلطنه، نزدیک به یکصد و بیست سال (خورشیدی) پیش از این در تهران از پدری به نام علیقلی خان ملقب به مخبرالدوله و مادری به اسم مریم خانم به دنیا آمد و در تابستان سال ۱۳۳۴ خورشیدی (۲۹ سال پیش از این) برحمت ایزدی پیوست.

حاج مخبرالسلطنه نواده پسر رضاقلی خان هدایت نویسنده کتاب «مجمع الفصحاء» مورخ و معلم و مربی معروف دوران قاجاریه بوده و برای بدست آوردن اطلاعات بیشتر و دقیق تری از وضع خانوادگی پدری و مادری او بهتر است که به صفحات ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ از مقدمه کتاب خاطرات و خطرات نوشته مرحوم مخبرالسلطنه مراجعه شود. همانطور که بعرض رسید، او در تابستان ۱۳۳۴ خورشیدی در خانه مسکونی بسیار قدیمی و پرخطر اش— که سابقاً محل زندگی حاج میرزا آقاسی بوده— در دروس قلهک درگذشت و در همانجا هم در گورستان خانوادگی شان بخاک سپرده شد که هم اکنون شب

و روزبانک الله اکبر از مسجد هدایت چسبیده به آن گورستان، بلند است، کتابخانه و دفتر مختصری هم در همانجا بچشم میخورد.
این از شناسنامه و برگ شناسائی او...

و اما برای شما بگویم که او چه کرد و به چه اندیشید؟ یعنی آن چیزی که صریح و به نام از مخلص خواسته اید که بنویسم... به گمان من، مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت را باید از روی کتاب «خاطرات و خطرات» خود او شناخت و احیاناً مورد داوری قرار داد. شاید حاج مخبر السلطنه تنها دولتمرد- یا رجل- ایرانی باشد که با گشاده دستی و گشاده روئی و بدون ملاحظه و ترس از تکفیرهای همه جانبه، خود و کارها و اندیشه هایش را در معرض دید معاصران و آیندگان قرار داده است. بسیاری- و یا حداقل تعدادی- از مردان و باصطلاح مردان این سرزمین با نوشتن خاطرات و یادداشت ها و سفرنامه و این گونه دفتر دستک ها که از خود برجای گذاشته اند، دانسته یا ندانسته، مغرضانه یا بی غرضانه، به تصریح یا به تلویح، زیرکانه یا ابلهانه، و بهر حال با شکستن مهر سکوت چه بمنظور «غرض نقشی است کز ما بازماند- که هستی را نمی بینم بقائی» و چه با تدبیر خودنمایی و یا پاسخگوئی به پیش به داورها، کمک به روشن شدن بسیاری از رویدادهای زمان خود ولو به زور استنتاج خواننده، کرده اند که تاریخ علی قدر مرا تبهم، هر کسی را بقدر خدمت او ارج نهاده و خواهد نهاد، اما باید گفت که نوشته های مخبر السلطنه از هر جهت چیز دیگری است. تا از خاطر من نرفته، این را برای شما بنویسم که نوشته های مخبر السلطنه فقط و منحصرأ کتاب معروف و بسیار مهم «خاطرات و خطرات» نیست، بلکه تا آنجا که من میدانم- که بخشی از آنرا در مقدمه کتاب «افکار امم» او می خوانیم- آثار قلمی او عبارتند از: کتاب فواید الترجمان در تعلیم زبان فرانسه؛ دستور سخن در صرف و نحو فارسی؛ تحفة الاریب در عروض و بدیع و دیگر صنایع سخن؛ تحفه مخبری دفتر اشعار؛ تحفة الافلاک در علم هیئت؛ تحفة الافاق در تاریخ و جغرافیای ارو پا؛ تاریخ ایران بنام گزارش ایران در چهار جلد چاپ سنگی؛ افکار امم چاپ ۱۳۱۷ و ۱۳۲۲ (که اینجانب با جلب نظر بستگان آن مرحوم با پاره ای حواشی و توضیحات، در صدد تجدید چاپ آن هستم)؛ سفرنامه دور کره بعزم زیارت بیت الله؛ بستان ادب گزیده اشعار خوب؛ چنته مخبری؛ جبر و مقابله و هندسه و مثلثات؛ تعلیم الاطفال در آموزش شیوه های خاص تدریس الفبا و یک سلسله حکایات شعر و نشر برای کودکان؛ مجمع الادوار در علم موسیقی قدیم و جدید (نوشتن نوت و آهنگ ها و پاره ای اسباب ها و دستگاههای موسیقی).

افزون براین آثار، بی گمان مخبر السلطنه دفترها و مقالات و رسالات دیگری هم

نوشته که بعلمت مزمن ملاحظات گوناگون مکانی و زمانی و یژه این سرزمین‌ها، مایل و ناائل به چاپ و نشر آنها شده است. نگارنده که چندی قبل به رساله ناقص و پاره‌پاره شده‌ای بخط و قلم مخبرالسلطنه برخوردیم— و تصادفاً عکسی از یک صفحه آن برداشته‌ام— براین عقیده هستم که او یادداشت‌ها و دست‌نوشته‌های دیگری هم از خود برجای گذاشته، که به دست دو گروه از دسترس ما خارج شده است: یک گروه که قدر آن آثار را ندانسته و آن را مانند همین یادداشت پاره‌پاره به ورطه امحاء انداخته‌اند، و گروه دیگر که قدر آنها را بخوبی شناخته و فعلاً نزد خود بایگانی کرده‌اند تا چه روزی به نام خود و یا به نام مخبرالسلطنه به بازار کتاب بیاورند. آنچه در اینجا گراور یک صفحه از آن را ملاحظه می‌کنید. قسمتی از یک دفتر کهنه بخط مخبرالسلطنه است که به قول معروف: اوّل و آخر این کهنه کتاب افتاده است.

این جزوه به سبک و سیاق کتاب «قهوه‌خانه سورات»^۱ نوشته «برناردن دوسن پیر» نویسنده فرانسوی نوشته شده و حتی بعضی از مطالب همان کتاب هم (از قبیل گفتگوهای حکیم چینی و غلام افریقائی و خورشید و غیره) عیناً نقل شده بود.

مخبرالسلطنه، در این جزوه خود که به تقلید از نویسنده فرانسوی، ماجرای گفتگوهای چند مسافر را در یک قهوه‌خانه در یکی از شهرهای خاور دور شرح می‌دهد، عقاید و آراء بیشتری را، که در زمان مخبرالسلطنه و در سرزمین او پیدا شده‌اند به بحث گذاشته و مجادله‌های عقیدتی گوناگون را مطرح می‌سازد که ریشه پیدایش آن عقاید و شعبه‌های مذهبی مربوط به حدود دو یست ساله اخیر ایران و هند و عراق عرب است.

شاید از بررسی نام و موضوع همین آثاری که به قلم او به رشته تحریر درآمده، بتوان به میزان اطلاعات و معلومات و علائق او به رشته‌های گوناگون دانش و هنر و معارف انسانی و مهمتر از همه به شجاعت و صداقت او در عرضه کردن افکار و اندیشه‌هایش به مردم، پی برد. (که به گمان این نگارنده فقیر، همین آخرین خاصیت یعنی شجاعت و صراحت و

۱- کتاب «قهوه‌خانه سورات» یکی از نوشته‌ها «برناردن دوسن پیر» نویسنده قرن ۱۸ و ۱۹ فرانسه است که یکبار به وسیله میرزا آقاخان کرمانی مبارزه راه آزادی افکار ایران و بعدها به وسیله محمدعلی فروغی ذکاءالملک و سید احمد کسروی و سید محمدعلی جمالزاده به فارسی ترجمه شده— جرجی زیدان نویسنده عرب آنرا به عربی برگردانده و گمان می‌کرده که قهوه‌خانه سورات در بندر (صور) لبنان بوده است! جمالزاده ترجمه خود را (جنگ هفتاد و دو ملت) نام نهاده که کاظم زاده ابرانشهر هم به همان نام در چهل و اندی سال قبل تجدید چاپ کرده است این حقیر نزدیک به چهل سال قبل متن فرانسه آنرا در یک مجلد چاپ پاریس که همراه دو کتاب دیگر همین نویسنده فرانسوی بنامهای «پل او بریژینی— کلبه‌های سرخ بوستان و بومیان» چاپ شده بود خواندم که هنوز هم برای بررسی نوعی از برخورد عقاید و آراء و یا به قول جمالزاده، جنگ هفتاد و دو ملت، مفید فایده تواند بود.

بی روی و ریائی در شناساندن خود بدیگران مهمترین صفت یک رجل و دولتمرد است که مع الاسف بندرت به نظایر آن در این سرزمین بر می خوریم و یا اصلاً...)

مخبرالسلطنه با اینکه در یکی از خانواده های اشرافی و وابسته به دستگاه سلطنت قاجاریه به دنیا آمده و با سنت ها و روابط قانون گونه طبقاتی بزرگ شده و پرورش یافته است، لقب داشتن و خصوصاً ملقب به مخبرالسلطنه بودن را نوعی اجحاف و تحمیل نسبت بخود تلقی کرده و صریحاً - بطوریکه به نقل از کتاب خود او در بالا گفته شد - می گوید که: پس از فوت پدرم لقب مخبرالسلطنه بمن تحمیل شد!! البته این اعتراض گونه، بیشتر برای معنی و مفهوم کلمه مخبرالسلطنه «خبرچی شاه» است.

مخبرالسلطنه برخلاف بیشتر لقب داران (و بلکه همه آنان) خود را در همه جا با اسم کوچک خود «مهدیقلی» نام می برد، و حتی به مردی که مأمور ترور او بوده است، میگوید: «اگر قصد ترور مهدیقلی را داری، من هستم، و اگر برای کشتن والی آذربایجان آمده ای، من استعفا داده ام!!» او این وارستگی و ناوابستگی به امتیازات پوچ طبقاتی را بی پروا در بسیاری از گفته ها و نوشته های خود نشان می دهد، یعنی بهنگام اشتغال در مشاغل و مقامات و مناصبی هم که بر عهده داشته است، معیارش در رابطه با آدمها و کارها بیشتر ارج نهادن به ارزش های و یژه اخلاقی و معنوی و رفتاری بوده و نه شرایط و مواضع طبقاتی و شغلی و اجتماعی افراد و مأموریت ها.

او دوران نوجوانی را در اروپا به تحصیل دانش و هنر و صنایع گذرانیده از هنر و ادبیات گرفته تا رشته های علمی حقوق و اطلاعات نظامی و تحقیقات فیزیک و شیمی و علوم طبیعی - حتی بخشی مربوط به طب و پزشکی - و فراگیری کارهای عملی صنعتی من جمله صنعت چاپ و گراورسازی (که در آن روزگاران در اروپا متداول و در ایران بکلی ناشناخته بوده) همه را مدتی مطالعه کرده به اصطلاح بینی خود را در آن فرو برده است (که شبیه و نظیر او را از این نقطه نظر و در میان رجال سالهای اخیر می توانستیم در وجود مرحوم عبدالله انتظام ببینیم، که او نیز علاوه بر تحصیلات علمی گوناگون، صنعتگر قابلی هم بود که به کارنجاری و عکاسی و تراشکاری و آهنگری می پرداخت، رحمه الله علیه).

مخبرالسلطنه مانند برادر بزرگترش صنیع الدوله فهمیده بود که ایران باید به توسعه صنعت بکوشد تا از قافله خانواده ملل جهان عقب نماند و بهمین جهت علاوه بر همکاری با برادرش در بنیانگذاری صنایع نوین در ایران شخصاً نیز به کارگران صنعتی و صنعتگران کمک می کرده و حتی خود او کارگاه چاپ و گراورسازی داشته که برای علاقمندان کار می کرده و کلیشه می ساخته و مزد دریافت می داشته است!

مخبرالسلطنه جوان به علت مدتی اقامت در اروپا در حین تحصیل و پانسیون بودن در یک خانواده نجیب آلمانی، قهراً با زندگی اروپائی و سرگرمی هایش، من جمله با هنر موسیقی آشنا شد. او همانگونه که هر دارنده گوش سالم و صاحب دل بی عقده آرزو می کند که ترنمات و آهنگ های شنیده و همخوانی های درون خود را به گونه ای ثبت و ضبط کند، میل داشته که سر رشته این آهنگ نویسی را بدست آورد. یعنی کاری را که فرنگی ها به آن نوت نویسی و کمپوزیسیون می گویند، فرا گیرد. چون هم گوش داشته و هم هوش، توانسته رمز نوت نویسی را که از ریاضیات الهام می گیرد، و او بدان آشنا بوده است دریابد. در این زمینه کار مطالعه و فهمیدن و فهمانیدن را بدانجا می رساند که کتاب «مجمع الادوار» در علم موسیقی قدیم و جدید را برشته تحریر درآورده و در راه آموزش نوت نویسی کتابچه مختصر و مفید (دستور ابجدی در کتابت موسیقی) را به قول خودش «برای آسان ساختن هنر شنیدن و نواختن» تقدیم دارد. شاید برای خوانندگان این مقاله که دسترسی به آن کتاب نداشته اند مفید باشد بدانند که مخبرالسلطنه این دستور کتاب موسیقی یا نوت نویسی را که «دستور ابجدی» نامیده، تتبع مهدیقلی هدایت (یعنی ابتکار خود) می داند و به کنایه این بیت مولانا را در صفحه نخستین کتاب نوشته است که:

«برجستن و با کوفتن و چرخ زدن»

«بازی باشد، سماع چیز دگر است»

اما به نظر نگارنده مهمترین یادگارهای او در زمینه تاریخ نویسی کتاب «خاطرات و خطرات» او و همین کتابی است که تحت عنوان «گزارش ایران» از خود برجای گذاشته است، و در زمینه مسائل اجتماعی باید از کتاب «افکار امم» او نام برد که در جای خود حاصل سعی و کوشش ارزنده ای است در زمینه گونه ای بازشناسی آموزش معارف و اخلاق اسلامی.

چون کتاب «خاطرات و خطرات» حاج مخبرالسلطنه چندین بار بچاپ رسیده و کمتر کتابخانه شخصی است که جلدی از آن را نداشته باشد، لذا برای کسب اطلاع از آن و محتویاتش، نیازی به توضیح در این مقاله نبوده و برای خوانندگان فرصت و توفیق می طلبد که نه تنها بمنظور شناسائی مخبرالسلطنه، بلکه برای کسب اطلاع از تاریخ و وقایع مهم ایران از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار تا اواسط سلطنت پهلوی دوم، کتاب مزبور را همراه با کتاب «حیات یحیی» نوشته مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی مورد مطالعه قرار دهند.

ولیکن درباره «افکار امم» مخبرالسلطنه، از این نظر که نویسنده کتاب عمری را در سیاست و حکومتگری و وزارت و صدارت گذرانیده است و بالاخره همچون یک معلم

اخلاق و مسائل مذهبی — بدون دعوی روحانی بودن — قلم بدست گرفته و بمیدان آمده است، جای تأمل بیشتری وجود دارد.

مذهبی بودن مخبر السلطنه از همان ایام جوانی در حد وسواس بوده كه عجیب جالب توجه است. مثلاً او در یادداشت خود مربوط به سفر مظفرالدین شاه به اروپا در شرح جریان ورود شاه به لندن مینویسد:

شاه را در در قصر مربرهوس (كاخ مرمر) منزل دادند، عمارتی است متعلق به یکی از سرکردگان سابق كه دولت ضبط كرده است... عمارتی است عالی لكن معلوم نیست نماز رفقا در آن عمارت چه صورت دارد؟! مظفرالدین شاه و اصحابش نماز می خوانند، غضب بودن آن عمارت را همه میدانند!!

از نقطه نظر مقایسه های تاریخی جالب است كه خانه و كاخی در لندن كه گویا سابقاً متعلق به یک كارمند عالیرتبه مملكت انگلیس بوده و حال دولت انگلیس بهرحسابی — كه قطعاً از نظر مقررات مملكتی و قانونی، بی حساب نمیتوانسته باشد — آنرا تصرف كرده و در آنجا از یک مهمان خارجی چند روزی پذیرائی بعمل می آورد... و مخبر السلطنه با وسواس خاص خود نماز دوستان و هموطنان و همكیشان خود را در آنجا مشكوك می داند... خود او در شرح قسمت دیگری از خاطرات همین مسافرت با حیرت این مصراع را نوشته:

«مقام صالح و فاجر هنوز پیدا نیست!»

با توجه به آنكه خود مخبر السلطنه نیز هرگز داعیه درویشی نداشته است، می توان این شعر سعدی را به علت مراقبت های مخبر السلطنه نسبت به امور مذهبی، چه در نقش فردی عامل و چه در نقش حاكم، صادق دانست (البته با مفهوم محدود مذهبی و نه با برداشت سیروسلوک):

حاجت به كلاه بر کی داشتنت نیست

درویش صفت باش و كلاه تتری دار...

مخبر السلطنه در خدمت حكومت و انقلاب مشروطیت:

بی شك حاج مخبر السلطنه كوشیده چنین در تاریخ ثبت شود كه او آزادیخواه و دموكرات و معتقد به ضرورت نقش وجودی مردم (مردم صالح!) و طبعاً موافق نهضت مشروطه طلبی بوده است.

می دانیم كه همزمان با صدارت مرحوم میرزاتقی خان امیركبیر و خصوصاً پس از

تأسیس مدرسه دارالفنون تهران به همت و پایداری آن مرد بزرگ، موج پرباری در میان خانواده‌های نیمه مرفه و مرفه ایران بوجود آمد که در دامان خود چندین مرد کار و دولتمردانی از نوع جدید و ترقیخواه برای مملکت به ارمغان آورد. فرزندان خانواده‌هایی که کمابیش دستشان به دهان می‌رسید و نیز به صورتی صاحب کس و کاری در دستگاه دیوان و درب خانه شاهی بودند، به دارالفنون راه یافتند و پس از آشنا شدن به مقدمات علوم و فنون جدید، بعضاً رهسپار دیار فرنگ نیز شدند. بی آنکه در این مقاله نظری به توجیه جهات سیاسی و چگونگی شهرت و شناخته شدن افراد— اعم از خوب یا بد، خادم یا خائن، چپ یا راست و...— باشد، از افرادی مانند مخبرالدوله دوم، صنیع الدوله، مشیرالدوله، مؤتمن الملک، امین الدوله، نظام السلطنه، امیرنظام گروسی، نیرالملک، وثوق الدوله، مصدق السلطنه، اعتضاد السلطنه، دبیرالملک، شیخ رئیس ابوالحسن میرزا و تن چند دیگر می‌توان نام برد، که از خاندانهای اعیان و اشراف و وابسته به حکومت برخاسته و در صفوف مقدم قشر روشنفکری نو پا قرار گرفتند که بتوانند حکومتگری کنند! و مهدیقی خان مخبر السلطنه نیز یکی از ممتازترین آنان است.

مخبر السلطنه که از نوجوانی رهسپار اروپا شده و مدتها در کشور آلمان به تحصیل دانش و هنر پرداخته است، خصوصاً به علت لذت بردن از زندگی در میان افراد خانواده آلمانی «پانسیونر» خود، مسئله آزادی و آداب زندگی پیشرفته را با پوست و گوشت خود لمس کرده است. او پس از بازگشت به ایران و راه یافتن به دستگاه حکومت و درب خانه— که برایش الزامی و اجباری بوده و نه کاملاً اختیاری— طبعاً میل داشته است که در شرایطی شبیه شرایط زندگی سابقش در آلمان، باشد. این را هم برای تن بنویسم که چون مقامات و مناصب موروثی بوده، مخبر السلطنه ها ناچار بوده‌اند که ولو به ظاهر مخبر السلطنه باشند، هر چند که به قول خودش لقب مخبر السلطنه به معنای «خبر گزار شاه» برایش نوعی اجحاف و تحمیل باشد.

مخبر السلطنه به علت انتساب سببی خاندان هدایت به خانواده قاجاریه، حتی به اندرون شاهی نیز راه داشته است و از نزدیک خصوصاً در عهد سلطنت مظفرالدین شاه با شاه مربوط بوده است. او بارها از این فرصت استفاده کرده و می‌کوشیده است که شاه قاجار را با اصول زندگی ملل آزاد و پیشرفته دنیا آشنا سازد و مهما ممکن او را تشویق به توسعه معارف و اعطای امتیازاتی به توده‌های مردم کند. او در قسمتی از خاطراتش در کتاب چهارجلدی «گزارش تاریخ ایران» در دفتری که ویژه اخبار و گزارش‌های روزانه و سالانه دوران پادشاهی مظفرالدین شاه است، می‌نویسد:

«روزی در فرح آباد مرا خواست،^۱
 در ایوان حرکت می کرد، جز سید بحرینی کسی نبود.^۲
 و از هم دور ایستاده بودیم، نوبتی به من نزدیک شده و گفت: ژاپن مجلس دارد؟
 عرض کردم: هشت سال است مجلس شورای ملی دارد...
 شبهه نیست که ایجاد مجلس در ذهن شاه بود و می ترسید اظهار کند و بقدری
 ملاحظه می کرد که هر وقت می خواستم از ترقیات ژاپن چیزی بگویم: می گفت: از
 درخت هایش بگو!!
 در اوقات مرض شاه یک شب تا صبح پای رختخواب او نشسته بودم و می بایست از
 ژاپن صحبت کنم ولی وارد سیاست نشوم!!

* * *

مخبر السلطنه که در سنین نوجوانی یعنی به هنگامی که چهارده پانزده ساله بود و
 اولین بار برای درس خواندن به اروپا (آلمان) می رود، نخستین برداشت های خود را از
 آزادی و روابط فرد و جامعه و حکومت در جوامع اروپائی شکل می بخشد.
 ضمن اینکه به تحصیل علوم مقدماتی طبق برنامه های تحصیلی و تعلیماتی آلمان، از
 قبیل تاریخ و جغرافیا و ریاضیات (هندسه و جبر) می پردازد در لابلای تواریخ و جغرافیائی
 که فرنگی ها نوشته اند به دنبال نام ها می گردد... گوئی مخصوصاً به دنبال نام معشوق
 می گردد، معشوق او نام دارد؛ نه در گذشته بی نام و نشان بوده نه در زمانی که او به سیر و
 سلوک و تحصیل علم و هنر در دیار غرب اشتغال داشته... نام معشوق او «ایران» بوده،
 همچنانکه نام معشوق همه ایرانیان همان بوده و هست و خواهد بود... مخبر السلطنه حتی از
 خواندن وقایع ثبت شده و واقعیت های تاریخ، آنچه نام معشوق را در پرده ابهام و تاریکی
 پنهان می داشته آزرده خاطر می شده و حتی گاهی با نوعی تعصب این آزرده گی خاطر و عدم
 قبول واقعیت را ظاهر می سازد. مثلاً در کتاب «خاطرات و خطرات» ضمن نقل خاطرات
 دوران تحصیلش در آلمان، در همان سالهای نوجوانی، می نویسد:

۱- منظورش مظفرالدین شاه است که در قصر فرح آباد واقع در فرح آباد که هم اکنون هم در شرق تهران به همین نام
 و در همانجا کوی و محله بزرگی است، مخبر السلطنه را احضار کرده است.

۲- سید بحرینی روضه خوان مخصوص مظفرالدین شاه و بسیار مورد علاقه و اعتقاد او بوده و در واقع مظفرالدین شاه
 با روضه خوانی او و اصولاً در کنار او به هیجانات روانی خود آرامش می داده است، به طوری که در یکی از سفرهای
 مظفرالدین شاه به اروپا در هنگامی که قطار مسافری از درون یک تونل می گذشته و طبقاً اطاقهای قطار تاریک شده بود،
 شاه از ترس به زیر عبای مسدود بحرینی خزیده و پس از عبور قطار از تونل و رسیدن به روشنایی از زیر عبای او خارج می شود.

... در کتاب‌های تاریخ آلمان از تاریخ ایران به فتوحات یونان قناعت می‌کنند، مخصوصاً قضیه ترموپیل مرا عصبانی می‌کرد که یک میلیون مردم نتوانستند راه پیدا کنند، آخر خائنی به آنها راه نشان داد... هر روز که درس تاریخ داشتیم در مراجعت به منزل نقشه فتح قفقاز می‌کشیدم!...

در هر دو مورد بعدها می‌بینیم که مهدیقلی خان که پا به سن می‌گذارد و قلمی و فرمانی به دست می‌گیرد، برای جبران گستاخی تاریخ نویس‌های غرب در باره شکست ایرانیان در تنگه ترموپیل یونان قدیم، دست بقلم می‌برد و با نگارش تاریخ ایران باستان (که هم اکنون قسمتی از آن کتاب در دست خواننده است) به قول خود مخبرالسلطنه مشروحاً به تاریخ نویس‌های غربی پاسخ داده و دروغ‌های تاریخی را کشف کرده است!! و برای طرح نقشه دست‌یابی مجدد به قفقازیه (یعنی شهرهای ایران که در جنگ ایران و روس در زمان فتح‌علی شاه قاجار به تصرف روس‌ها درآمد) و یا اقلأً برای جلوگیری از وقوع خطر احتمالی از دست دادن قسمت دیگری از آذربایجان، می‌بینیم که مخبرالسلطنه ترجیح می‌داده که همیشه در خطه آذربایجان قبول خدمات دولتی کند. نگارنده بارها در باره ادوار خدمتی مرحوم حاج مخبرالسلطنه در آذربایجان اندیشیده‌ام و مکرراً (به دلایل و به مناسبت‌های گوناگون) کارها و پیش‌آمدهای زمان والیگری مکرر او در آذربایجان را مورد بررسی قرار داده‌ام، و هر بار باین نتیجه رسیده‌ام که مخبرالسلطنه همواره برای ایران خطری از شمال پیش‌بینی می‌کند و دائماً می‌کوشیده است که به صورتی، ولو به قیمت به خطر انداختن جان و مال و پرنسپ‌های از پیش اعلام شده‌اش، از وقوع آن خطر، یعنی از دست دادن آذربایجان جلوگیری نماید.

مخبرالسلطنه همیشه گرفتار این بیم و هم بوده است که مسأله جدائی هفده شهر قفقاز از ایران قابل تکرار بوده و این امکان وجود دارد همیشه توطئه‌ای برای جدا کردن قسمت‌هایی دیگر از خاک آذربایجان در کار باشد.

در دو نوبت که او والی (استاندار) آذربایجان بوده، گاهی او را کاملاً همسنگر انقلابیون و هم‌رزم افراد و توده‌هایی از مردم آذربایجان می‌بینیم که مطلقاً کمترین اشتراک منافع و تشابه فرهنگ طبقاتی با آنان نداشته است و گاهی نیز او را رودر روی مردانی مشاهده می‌کنیم که به عنوان انقلاب و آزادیخواهی آذربایجان را میدان برخوردها قرار داده و حتی گروه‌هایی را نیز همراه خود به دنبالشان رهبری می‌کرده‌اند. اما در تمام این موارد متضاد، ملاحظه می‌شود که هدف حاج مخبرالسلطنه حفظ امنیت و آرامش و سلامت سیاسی و اجتماعی خطه آذربایجان و جلوگیری از بهانه دادن بدست خارجی‌ها برای مداخله

در آذر بایجان بوده است.

در همین رهگذر باید اشاره به دو نکته حساس تاریخی در جریان انقلابات مردم ایران شود که اتفاقاً مصادف با دست اندرکار بودن مخبر السلطنه در امور کانون انقلاب ها، یعنی آذر بایجان، بوده است:

در اولین دوران والیگری مخبر السلطنه در آذر بایجان (که آنهم در دویخش و دو «سئانس!») بوده، زیرا مخبر السلطنه به هنگام به توپ بستن مجلس از طرف محمدعلی شاه قاجار به دلیل عدم اعتماد به جریانهای حکومتی تهران، از راه روسیه و قفقاز به ارو پا میروند، و به هنگام پیروزی مجاهدان مشروطیت به دعوت انجمن ایالتی آذر بایجان و با استقرار سلطنت احمدشاه و به حکم دولت مرکزی و بنا به تلگراف شخص سردار اسعد وزیر داخله وقت از همان راهی که رفته بوده مجدداً به آذر بایجان بر می گردد و در عمارت حکومتی مستقر می شود) ملاحظه می کنیم که مخبر السلطنه با افرادی مانند مرحومان ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی و شادروانان امیرخیزی و محمدعلی خان تربیت و مرحوم نظام الدوله رفیعی و تقریباً با تمام گروههایی که در کار مجاهدت در راه براندازی ریشه های استبداد حکومتی بوده اند، همکاری می کند و حتی در موردی گفته می شود که مخبر السلطنه قورخانه دولتی را به تسامح در معرض تصرف طرفداران مشروطیت قرار می دهد!...

اما در دومین دوران استانداری (والیگری) او در آذر بایجان (تقریباً هشت سال بعد از اولین مأموریت او در تبریز) یعنی به سال ۱۳۳۶ هجری قمری برابر ۱۹۱۹ مسیحی، که قیام مرحوم شیخ محمد خیابانی در آذر بایجان صورت گرفته است، ملاحظه می کنیم که در بیلان حکومت مخبر السلطنه، جزء نیک و بد هائی که درستون داوریهای تاریخ در حق او نوشته شده است، قتل مرحوم خیابانی بهر حال به حساب دوران والیگری او ثبت شده است. عقیده بیشتر مردانی که از آن دوران باقی مانده بودند (که نگارنده با بعضی از آنان افتخار مصاحبه و استفسار پیدا کردم) در باره قیام خیابانی این نبود که مرحوم خیابانی قصد جدا کردن آذر بایجان را داشته است. بسیاری از آنان را عقیده بر این بود که مرحوم شیخ محمد خیابانی شخصاً مرد مسلمان پاک نهادی بود و فقط به قصد مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ (بین دولت و ثوق الدوله و انگلیس ها) دست به کار قیام زده و نه به نیت جداسازی آذر بایجان از ایران... همچنانکه مخبر السلطنه هم در کتاب «خاطرات و خطرات» خود در این باره می نویسد: «خیابانی در پاسخ مرحوم ثقة الاسلام (پسر مرحوم ثقة الاسلام شهید رحمة الله علیه که گفته بود: چرا چنین می کنی مگر نمی بینی در همسایگی (منظور انقلاب

بلشویکی روسیه است) چه خبر است؟ می گوید: می خواهم همرنگ بشویم که آهنگ ما نکنند! از این نوشته مخبرالسلطنه چنین برمی آید که: اولاً مخبرالسلطنه با بازگوئی این سخن می خواهد این تهمت را از دامن مرحوم خیابانی بزداید که (گویا او قصد تجزیه آذربایجان را داشته است)... ثانیاً اگر این روایت و نقل قول به همان صورتی که مخبرالسلطنه نوشته، درست باشد، حکایت از این می کند که گویا مرحوم خیابانی قصد داشته کاری مانند کاری که در آذربایجان روس و قفقاز انجام گرفته بوده، در تبریز انجام دهد تا روس ها و انقلابیون بلشویک روسی به خیال مداخله و صدور انقلاب خود به آذربایجان ایران نیفتند!! که البته نگارنده با اطلاعات زیادی که از مطلعین معاصر مرحوم خیابانی (اعم از مخالفان و موافقان او) کسب کرده ام، با اطمینان می توانم بگویم که مرحوم شیخ محمد خیابانی قصد اجرای برنامه ای شبیه برنامه بلشویک ها در آذربایجان نداشته است، و همانگونه که بسیاری شواهد و سوابق ثابت می کنند، مرحوم خیابانی مردی مسلمان بوده و یقیناً با بلشویکی در آن زمان توافقی نمی توانسته داشته باشد، مضافاً اینکه قیام خیابانی و قدرت مقاومت و توانائی های او آنقدر ضعیف و نارسا بوده که قطعاً نمی توانسته به عمق در حد امکان انجام یک انقلاب (از نوع بلشویکی و یا هرچه که باشد) دسترسی داشته باشد، و همانگونه که در بالا نیز بعرض رسید خیابانی فقط به قرارداد موصوف اعتراض داشته و می خواسته حکومت تهران را وادار به لغو قرارداد کند، یعنی کاری که بلافاصله در دولت مستعجل مرحوم سیدضیاءالدین طباطبائی انجام گرفت.

با توجه به همین شواهد و سوابق است که مرحوم خیابانی در خاطره مردم آذربایجان به عنوان یک شهید و مظلوم ثبت گردید. در این مورد ذکر این سخن جالب است که به تازگی آقای مهندس ناصح ناطق سره مرد دانشمند و محقق (فرزند مرحوم میرزا جوادخان ناطق سخنران بلندآوازه و نیکنام انقلاب مشروطیت) به نگارنده می گفت: «در آن روزها که ماجرای قیام خیابانی جریان داشت من در تبریز شاگرد مدرسه بودم، و بخاطر دارم که کشته شدن مرحوم خیابانی به عنوان یک تراژدی تلقی گردید... ما شاگرد مدرسه ها که به هر حال سرپرشور داشتیم کوشیده بودیم تا قاتل خیابانی را شناسائی کنیم و آن قزاق را شناخته بودیم، و هر وقت که در سر راهمان به مدرسه و یا در کوی و بازار او را می دیدیم، تف می انداختیم».

این سخن مهندس ناطق از آن جهت بسیار مهم و قابل ذکر است که او مردی سخت ایران دوست و دشمن هرگونه تجزیه طلبی است، و اگر او کوچکترین شائبه تجزیه طلبی در قیام مرحوم خیابانی سراغ می داشت، خصوصاً در این وضعیت از سن و زندگی خود (که

متأسفانه به سبب نقاھت ملازم بستر است و خدایش شفای عاجل مرحمت فرماید) در صدد دفاع از مرحوم خیابانی بر نمی آمد. گواينکه حاج مخبر السلطنه هم در تشریح حادثه برخورد خود با قیام خیابانی نه تنها از مرحوم خیابانی بد گوئی نمی کند، بلکه بسیار کوشیده که تهمت قتل مرحوم خیابانی را از دامان خود بزدايد و صریحاً گفته که: «خیابانی بیهوده در زیرزمین خانه ای پنهان میشود و اطفال همسایه این موضوع را به قزاق ها خبر میدهند و آنها هم به سراغ او میروند... گفته شد که احتمالاً خود مرحوم خیابانی دست به خودکشی زده و نامه ای از جیب او درآمد!»! مخبر السلطنه متن نامه خیابانی را چنین نقل کرده است. «رفقا خدا حافظ، چون تنها ماندم و تصمیم نموده بودم که دستگیر نشوم، خودم را کشتم، بعد از این سست نشوید، مرام را تعقیب کنید، از بازماندگان من غفلت نکنید، کسی را ندارم، تمام دارائی مرا به غارت بردند، این بود آزادیخواهی مخبر السلطنه ۲۲ شنبه محمد خیابانی».

ولی نگارنده از بسیاری کسان شنیدم که این نامه را قاتلان مرحوم خیابانی جعل کرده اند تا خود را مبری از قتل او قلمداد کنند، و مخبر السلطنه هم با نقل متن این نامه در کتاب «خاطرات و خطرات» خود خواسته ضمناً به سؤال مقدر تاریخ: «این بود آزادیخواهی مخبر السلطنه!» از پیش جوابی داده باشد!!

چون سخن از رابطه مخبر السلطنه با مشروطیت در میان است، جا دارد یادآوری شود که او اصولاً نسبت به الگوی قانون اساسی مشروطیت ایران که به ترجمه از قوانین اساسی بلژیک تهیه شده بود— که آن هم از روی قانون اساسی فرانسه تنظیم گردیده— خوشبین نبوده و صریحاً می نویسد: «اگر ملاحظات سیاسی نبود می بایست تقلید از انگلیس کرد که همیشه اصول قدیمی را ملحوظ می دارد و نواقص را اصلاح می کند» (و نگارنده نفهمیدم منظور مخبر السلطنه از ملاحظات سیاسی چه بوده؟ آیا همان وسواس تظاهرآلودی است که آزادیخواهان حرفه ای در مورد دورنگاهداشتن خود از همکاری و نزدیکی با انگلستان ابراز می داشته اند؟ و یا ملاحظات دیگر؟) و باز می بینیم که این مخبر السلطنه است که برای اولین بار برای توجیه مخالفت محمدعلی شاه با کلمه مشروطه، پیشنهاد می کند که: «مشروع باشد نه مشروطه» با قید این توضیح که: مشروع پد مشروطه است. ولی در هر حال در نقش سخنگوی مدافع خواستار قید کلمه (مشروطه) در نزد محمدعلی شاه سخن می گوید، تا فرمان محمدعلی شاه مبنی بر تأیید فرمان پدرش و تصدیق کلمه «مشروطه» صادر می گردد و در اولین کابینه هیأت وزرای رسمی زمان مشروطیت هم، یعنی در کابینه وزیر افخم که پس از مشیرالدوله کابینه تشکیل داد، مخبر السلطنه هم وزیر معارف میشود (مرحوم حاجی میرزایحیی دولت آبادی در کتاب خاطرات خود به نام «حیات یحیی» از

خدمات مخبرالسلطنه در زمینه کمک به پیشرفت امور مدارس و فرهنگ تمجیدها به عمل آورده که شایان توجه است) البته پس از آن هم در کابینه های بعدی من جمله کابینه اتابک - وزارت داشته که چندی نیز وزیر عدلیه بوده است.

طبق نوشته مرحوم حاج میرزایحیی دولت آبادی، حاج مخبرالسلطنه جزء اولین کسانی است که از سوی خواستاران اجرای فرمان مظفرالدین شاه (در زمینه تشکیل عدالتخانه) به خانه نظام الملک وزیر عدلیه شاه رفته و در تقویت حوزه اسلامی که پیگیر مقتدر اجرای این فرمان بوده است، پافشاری و راهنمایی فکری می کنند. او در مرحله دوم تأسیس حکومت ملی، یعنی بعد از صدور فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی هم نقش مهمی در زمینه انجام کارهای تشکیلاتی و تعلیماتی داشته، من جمله در بررسی و مطابقت مقررات حکومت های مشروطه در کشورهای دیگر و تدوین نظامنامه و دستورالعمل های اجرای فرمان مشروطیت در ایران وظیفه مهمی را برعهده گرفته و انجام داده است.

شاید در همین رهگذر از سخن بتوان به این نکته نیز اشاره کرد که مخبرالسلطنه اصولاً در صدور فرمان مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی مشوق و محرک همیشگی مظفرالدین شاه بوده است، زیرا او تا آخرین لحظات حیات شاه بیمار اکثراً در کنار او بوده و لامحاله با قصه گویی درباره کارهای تجدید طلبانه کشور زاین او را در جهتی قرار می داده است که به تقلید از ژاپن و امپراطور ژاپن کاری در زمینه صدور اجازه تأسیس مجلس انجام دهد، عقیده برخی براین است که مخبرالسلطنه در تحریر و تنظیم پیش نویس فرمان مشروطیت کمک و همراهی و همکاری داشته است. همچنانکه خود او به نظارت انتخابات اولین مجلس از تهران برگزیده شده و با پیش گرفتن روش تساهل این امکان را برای مردم ساده که برای اولین بار در انتخابات شرکت می کرده اند فراهم می آورده است که بدون فوت وقت رأی بدهند و به قول خودش «پیش از آنکه شاه بیمار آخرین نفس های خود را بکشد توپ مشروطه صدا کند و در واقع در زمان حیات شاه که فرمان صادر کرده، اجرای مشروطیت به کرسی بنشیند و دیگر بدائی حاصل نشود».

برای رعایت بیطرفی (در حد امکان) - در این مقاله، نباید این نکته ناگفته بماند که مخبرالسلطنه در عین حال در ۱۳۲۵ هجری قمری یعنی یک سال پس از صدور فرمان مشروطیت در برانداختن میرزا نصرالله خان مشیرالدوله از صدارت عظمی، و آوردن میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک بر سر کار، نقش مهمی برعهده داشته است. ذکر این نکته را نگارنده از آن جهت لازم دید که می داند عقیده عده ای بر آن است که میرزا علی اصغر خان

اتابک (امین السلطان) چندان حسن نظری با مشروطیت نداشته و حتی محمدعلی شاه با اعتقاد به اینکه او قادر به برچیدن بازی مشروطه!! خواهد بود با عزل مشیرالدوله (پدر مشیرالدوله ثانی و مؤتمن الملک موافقت می کند)

در مجموع برای اعلام نظر نهائی در باره چگونگی تلقی مخبر السلطنه از استبداد و مشروطه بهتر است به یکی از نوشته های خود او در کتاب خاطرات و خطرات اشاره کنیم: فخرالسادات سرابی روزی از من سؤال کرد که این طرز حکومت تو مشروطه است یا استبداد؟ گفتم: امر بین امرین و به استبداد نزدیکتر است... گفتم: میگویند حاکم مشروطه ای گفتم: راست می گویند. گفتم: چطور می شود حاکم مشروطه بود به استبداد حکومت کرد؟ گفتم: مردم حاضر نیستند و مشروطه نمی فهمند... من لابد هستم به استبداد حفظ نظم بکنم، لکن در ضمن مردم را به سوی مشروطه می دهم، حاکم مستبد شما را از مشروطه منصرف می خواهد... و در جای دیگر هم خود مخبر السلطنه می گوید:

در جواب گفتم: من همان کسی هستم که با چوب استبداد توپ مشروطه را به صدا در آوردم و موجبات تشکیل اولین مجلس شورای ملی را فراهم کردم. و منظورش اشاره به نقشی است که به هنگام انجام در اولین انتخابات ایفاء کرده و با تسامح و تساهل در اجرای مقررات خشک انتخابات امکان داده که انتخابات ولو به صورت فورمالیته و نه کاملاً منطبق با مقررات، به آسانی صورت پذیرد و رسماً مشروطیت شکل بگیرد...

در مورد دخالت مخبر السلطنه در کار استقرار مشروطیت در ایران — که خصوصاً مورد علاقه ناشر محترم بوده و چنین بررسی و تحقیقی را از مخلص توقع داشتند — باید این نکته را هم اضافه کنم که مخبر السلطنه بعد از آنکه در اولین مأموریت استانداری خود در آذربایجان، پس از به توپ بسته شدن مجلس توسط محمدعلی میرزا، آذربایجان را به مقصد فرنگستان ترک می کند، در آنجا بیکار ننشسته و اکثراً با کسانی که می توانسته اند در کار اعاده مشروطیت به ایران مؤثر باشند، ارتباط برقرار می کند، که باید در این مورد از افراد ایرانی مقیم اروپا یاد کنم، از قبیل تقی زاده و دهخدا معاضد السلطنه و انجمن های آزادیخواهان در اسلامبول و... ولی از همه مهم تر باید از سردار اسعد بختیاری نام برد که بنا به نوشته خود مخبر السلطنه، مشوق سردار اسعد به بازگشت به ایران و اقدام به بازگردانیدن مشروطیت بوده است، که به نظر نگارنده نکته قابل توجهی است.

همچنین جالب است یادآوری این نکته که، به هنگام اقامت مهاجرت گونه او در

اروپا، از برادرش صنیع الدوله نامه‌ای دریافت می‌کند که در آن نوشته شده: «... موقع آخر بحران است، آنچه لازم‌تر است که شما در آنجا اقدام کنید رفتن به لندن و ملاقات پروفیسور براون است، پریروز پادشاه انگلستان در موقع افتتاح پارلمان گفته است که ما نمی‌خواهیم در امر داخلی ایران مداخله کنیم ولی نظر به منافع تجارتی ما شاید مقتضی باشد که اقدامی شود.» ولی مدرکی به دست نیامد که حکایت از ملاقات مخبر السلطنه با پروفیسور ادوارد براون کند... اما ذکر این نکته شایان دقت است که مخبر السلطنه در همان موقع که در پاریس با حاج علیقلی خان سردار اسعد گفتگوها داشته، روزی سردار اسعد به او می‌گوید: می‌خواهم به لندن بروم، بگویم مردم شمال ایران به روس و مردم جنوب به انگلیس متوجه شوند، ما همانیم که بودیم، در این تغییرات نظر شما چیست؟ مخبر السلطنه در پاسخ سردار اسعد می‌گوید، گفتیم: حد وسطی هم دارد، آن را هم پی‌رسیدوآن راجع به قسمی است که امروز متوجه به خود ایرانند، معلوم باشد که در عین حال تکلیف دوستی با آن حد وسط چیست؟» این گفتگو و شرط و قرار گذاشتن در حین کوشش برای حل مسئله حکومت آینده ایران دردوره استبداد صغیر، حکایت از اعتقاد به اصالت اراده ملت و وطنپرستی می‌کند که باید برای طی طریق انصاف (و شاید برای تذکر و یادآوری یک راه حل منصفانه در رابطه با انگلیسی‌ها که همیشه موجود بوده است) این نوشته مخبر السلطنه را هم یادآوری کنم که می‌گوید: «سرهاردینگ — دیپلمات انگلیسی — در پاسخ سردار گفته بود، دوستی آن جماعت با دوستی ما تباینی ندارد».

شاید سخن درباره مخبر السلطنه، و او کی بود و چه بود و چه گفت، موجب آن شد که به مصداق الکلام *يَجْرُ الْكَلَامُ* حرف توحرف بیاید، و بسی حرف‌های دیگر گفته شود که به قول مولانا:

خوشر آن باشد که سردلبران گفته آید در حدیث دیگران
و کمتر از آنچه بود و ممکن می‌گردید، درباره خود مخبر السلطنه گفته شد. علت آنهم البته این است که به سبب طول عمر مومی‌الیه و مشاغل و مناصب گوناگونش، و پیچیدگی وقایع ایران خصوصاً در رابطه با موازین و معیارهای غیرمأنوس روزگار و بیم و اندیشه داشتن از داورهای غیرقابل پیش‌بینی، نگارنده نتوانست تحفه‌قابلی هدیه دوستان کند. به ویژه آنکه مسأله انقلاب مشروطیت ایران تا بدانجا زیر سؤال قرار دارد که به سادگی می‌توان و باید، در شرح حال مخبر السلطنه همان روش و شیوه و همان تعبیری را بکاربرد که خود او در کتاب «خاطرات و خطرات» (صرفنظر از عقاید و آراء و تقسیم‌بندیهای براساس تفکر و ایده‌ئولوژی) بکار برده و نامگذاری کرده است: «توشه‌ای از

تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من... بلی، او را بعداً می‌بینیم که در دولت‌های مختلف زمان احمدشاه وزیر و والی و احیاناً بیکار و خانه‌نشین شده است. تا اینکه سلطنت در سلسله قاجاریه پایان می‌رسد، و دوران سلسله پهلوی آغاز می‌گردد.

مخبر السلطنه، همچون مهره‌ای که هنوز به کار می‌آید، وزیر و رئیس دیوانعالی کشور و از آنجا رئیس الوزراء می‌شود... در یک ۱۵ خرداد دیگر، به سال ۱۳۰۶ خورشیدی کابینه مستوفی الممالک مستعفی و قرعه فال به نام مخبر السلطنه زده می‌شود و مخبر السلطنه روز ۱۶ خرداد آن سال دولت را تشکیل می‌دهد و پس از شش سال نخست‌وزیری در ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ از خدمت معاف می‌شود.^۱

جالب است که مخبر السلطنه قبل از نوشتن چگونگی استعفایش از مقام نخست‌وزیری، یعنی گزارش ماقبل آخرش از دوران نخست‌وزیری، مربوط است به آمدن بانو نور حماده رئیس کنگره بانوان شرق بایران، که آن کنگره ضمن تأکید بر منع صرف مشروبات الکلی و حتی استعمال سیگار برای بانوان، و تأیید این مطلب که مقام زن در اسلام محفوظ‌تر است، نصیحت به قبول آداب خوب اروپا و رد هوی و هوس نموده است.^۲ مخبر السلطنه بعد از ذکر این مطلب بلافاصله موضوع استعفا یا برکناری خود را از نخست‌وزیری مطرح کرده و می‌نویسد: «... من حس کردم که آخر پروگرام ده ساله بجاهائی می‌کشد و دنباله‌هائی دارد که با عقاید من نمی‌سازد...»

بدون شک مخبر السلطنه در عین حال که اروپا دیده و معاشر و همدوره تحصیلی دوشیزگان و بانوان اروپائی بوده در سال ۱۳۱۲ مناسب نمی‌دیده که رفع حجاب زنان جزء برنامه دولت قرار گیرد..

نظری اجمالی به ارزش نوشته‌های مخبر السلطنه

نگارنده به هنگام نام بردن از کتاب بسیار ارزنده «افکار امم» عرض کردم که این کتاب در زمینه مسائل اجتماعی است... منظورم دقیقاً این است که این کتاب با نیت (پسیکوسوسیولوژیک) نوشته شده است. تکیه مخلص بر این قسمت از آن جهت است که همواره عقیده داشته‌ام و دارم که باید ملت ما برای کسب توانائی مقاومت در مقابل هجوم

۱- برای بررسی بیشتر وقایع آن شش سال، که معلوم گردد مخبر السلطنه چه کرده و چه گفته است، بهتر است بکتاب خاطرات و خطرات خود او مراجعه شود.

۲- متن نامه رئیس کنگره بانوان شرق در کتاب خاطرات و خطرات چاپ شده است.

ایده‌تئوریها و مقاصد سیاسی بیگانگان، صاحب یک سلسله عقاید و کارکرهای خاص خود باشد. بی آنکه قصد بدگوئی و نفی عقاید و ایده‌تئوریهای دیگران را در این وجیزه ناقابل داشته باشم، می‌خواهم مذهبی بودن مخبرالسلطنه را بهانه قرار داده و براین مسئله تأکید کنم که «بالاخره ما هم برای خودمان کسی هستیم و نمی‌توانیم هرروز چشمان را و گوشمان را و هوشمان را به دست و دهان و نوشته و گفته دیگران بدوزیم و آن را طوطی وار به غلط و به تحریف تکرار کنیم.» غالباً به دوستان و نویسنده‌گانی که پیرامون این نکته گرانبهای حافظ شیراز به اندیشه پرداخته‌اند، یادآوری کرده و می‌کنم که تنها به یادآوری این مسئله که «سالها دل طلب جام از ما می‌کرد— آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد» اکتفا نکرده بلکه عملاً در گفته‌ها و نوشته‌ها و کردارها «آنچه خود داشت» را روشن سازند و با روشنائی این روشنگری راه پیش پای ملت را برای همیشه آماده پیشروی و گام سریع برداشتن کنند... و مخبرالسلطنه در حد توانائی خود، یعنی در حدی که فهمیده و درک کرده بود، به این نکته توجه داشته و به عنوان یک دولتمرد تجربه کار، که حتی عمری را در اروپا و امریکا و ژاپن و کشورهای عربی و غیره گذرانیده، ماحصل آنچه را که فهمیده و به آن اعتقاد داشته بیان کرده و با یادآوری از اسلام و نقل آیات و اشاراتی صریح از قرآن کریم، گفته که

آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم
در باره کتاب «افکار امم» خود مخبرالسلطنه صفحه ۶۷ «خاطرات و خطرات»، می‌نویسد: خواب دیدم که: «در اطاق خود نشسته‌ام، خطابی به من رسید که «دعوت کن» متحمل نشدم، بار دیگر همان خطاب را شنیدم، متأمل شدم، گفتم «به ختم نبوت معتقدم چه دعوت کنم؟» کَرَت سوم کتابی ساخته و پرداخته پیش من گذارده شد که باین کتاب دعوت باید کرد و خالی از عتابی نبود، جای انکار نماند...!! و سپس بقیه خواب را به تفصیل می‌نویسد که در اینجا برای احتراز از اطاله کلام از نقل آن خودداری کرده و خواننده را به همان صفحه ۶۷ کتاب «خاطرات و خطرات» حواله می‌دهم... اما از ذکر این جمله ناگزیرم که مخبرالسلطنه در پایان شرح خواب می‌نویسد: «کتاب افکار امم را که نوشتم بخاطر آمد که شاید این، آن کتاب باشد!...»

یعنی مخبرالسلطنه وقتی که پس از سالها کتاب «افکار امم» را می‌نویسد یکباره خوابی را که پیشتر دیده بود بخاطر می‌آورد و بخود می‌گوید: نگارش این کتاب تعبیر همان خواب است!!

این گونه تفکر، و یا بزبانی دیگر، این گونه انفعالات روانی، بیانگر آن است که

مخبر السلطنه حكومتگر دوران شش پادشاه، مخبر السلطنه خو کرده به طرز اندیشیدن كلاسیك و متدیک به سبك قدما و به قول افراد طبقه خودشان «عاقلا نه»، در همان طیف انفعالات روحی و «پسیكولوژیک» قرار دارد كه بعدها به نام «صادق هدایت» به ثبت رسیده است... (در اینجا ناگزیر از این توضیح و روشننگری هستم كه نگارنده این طیف اندیشه و روانی را یکی از طیف های تشعات «جذبه» و حتی «نبوغ» می دانم... سخن کوتاه کرده با اشاره ای نیز به سبك و ارزش ادبی كتاب های مخبر السلطنه، به گفتگو پایان بدهم...

در مجموع باید گفت كه مخبر السلطنه خواسته سخن گفته باشد و در واقع حرف زده و نوشته است... گویانكه بعضی را عقیده بر این است كه او در 'كوتاه و مقطع نویسی اصولاً شیوه تلگرافچی ها را برای خود برگزیده است. زیرا كه او تلگرافچی بوده است... ولی مخبر السلطنه شخصاً تلگرافچی نبوده است، پست و تلگراف دولتی ایران از تأسیسات پدر او علیقلی خان مخبرالدوله بوده و حتی بگونه ای، مانند ضرابخانه و امثال آن كه در اجاره حاج امین الضرب بوده تا پیش از مشروطیت و پیدایش سازمان های اداری دولتی، دستگاه پست و تلگراف در اجاره خانواده مخبرالدوله بوده است!! و القاب مخبرالدوله و مخبر السلطنه و مخبر الملک هم به مناسبت همین اجاره داشتن دستگاه پست و تلگراف دولتی به آنان مرحمت می شده است!!.

دلیل اینکه او تحت تأثیر تلگراف نویسی نبوده، این است كه نامه هایی را كه نوشته و متن آنها را نقل کرده و یا خود متن كتاب «افكار ام» را با عباراتی كامل و نه بریده و مقطع به رشته تحریر در آورده است. به عقیده مخلص يك علت عمده مقطع و تلگرافی نویسی مخبر السلطنه — كه بیشتر در كتاب خاطرات و خطرات به چشم می خورد — این است كه او این خاطرات را به هنگام پیری و كم حوصلگی نوشته و با عجله ای كه در انتقال مطالب از صفحه حافظه بر صفحه كاغذ داشته ترك اصول كامل نویسی کرده و نوشته هایش را به این صورت در آورده است؛ چنانكه در چند جای كتاب هم خود وی ناخودآگاهانه به این نیاز و ضرورت اشاره کرده و گفته است كه با عجله می نویسد.

و اما به طور کلی مخبر السلطنه، در عین سیاستمداری و پختگی و باصطلاح «عقل و كهنه کاری» در كارها، در فعل و انفعال تفكر — با مفاهیم و ابعاد پسیكولوژیک آن — دارای همان ذائقه و سائقه ظریف رؤیائی و «ملانكولیک» بوده كه نزد اغلب بازماندگان رضاقلیخان هدایت به چشم می خورد...

در اغلب آثار و نوشته های او حتی در احكام حكومتی و نامه اداری و نگارش و نقل

حوادث روزمره وقایع، و یا بهمان نام و اصطلاح قشنگ خودش: «خاطرات و خطرات»، نوعی خیالپردازی و فرورفتن در اعماق اندیشه‌های رؤیاگونه و روابط فکری و سواس گونه با جریانهای فرضی ماوراء الطبیعه و «سوبژکتیف» به چشم می‌خورد و این در خور توجه است. در خور توجه از آن جهت، که شباهت زیادی بین این طرز فعل و انفعال اندیشه‌ای و روانی او و مرحوم صادق هدایت نویسنده بنام ایران مشاهده می‌شود. مثلاً موقعی که در قبرستان «پرلاشر» پاریس بر سر قبر باقرخان (یکی از منسوبانش) می‌رود، چنان قد و قواره و هیکل سنگ قبرها و درخت کج و کوله‌ای که بر روی قبر آن مرحوم جلب توجهش را می‌کند، که به هنگام سخن گفتن از آن درخت گورستان خواننده را بی اختیار بیاد نظاره صادق هدایت از سوراخ پنجره به صحرا می‌کند که گویا دخترکی در زیر درختی خشکیده نشسته و منتظر است... و صادق هدایت به خاطر می‌آورد که این دختر را می‌شناسد. که البته معلوم می‌شود شبیه عکس دختری است که بر روی قلمدان نقاشی شده بود.^۱

بهر صورت آثار مخبر السلطنه چه از نظر مطلب و چه سبک نگارش، بدیع و گیراست و با در نظر گرفتن محتویات نوشته‌های مخبر السلطنه از حساب و جبر مقاله و موسیقی نویسی گرفته، تادفتر اشعار خود او و کتب تاریخی و بررسی افکار و اندیشه‌ها و ایده‌تئوریها در کتاب «افکار امم» انسان را به این فکر می‌اندازد که مخبر السلطنه اگر حاکم و رئیس گمرک و رئیس پست و تلگراف و وزیر و والی و رئیس الوزراء و نماینده مجلس هم نمی‌شد، مردی می‌شد جالب که باز هم بتواند مورد بحث و مطرح شود، و این برای یک آدم مهم است.

چون سخن از آثار مخبر السلطنه در رابطه با ارزش‌های ادبی و هنری می‌رود، بهتر است یادآوری کنم که او سلیقه خاصی در کاربرد واژه‌ها و حتی اختراع واژه‌های جدید داشته، مثلاً کلمه «کوبش» را بجای (ضربه) بکار برده و بسیاری اصطلاحات دیگر از این قبیل...
 او چون تحصیلات خود را در آلمان انجام داده، به مقدار وسیعی با افکار و آثار

گوته، کانت و هگل آشنائی داشته و البته با بزرگان و حکیمان ایرانی از قبیل مولانا جلال الدین بلخی (مولوی)، سعدی، حافظ و دیگر مفاخر ادبی و هنری ایران نیز ارادت بسیار می‌ورزیده است.

او لطیفه گوئی را چه به هنگام سخن گفتن و چه در نگارش از یاد نمی‌برده و حتی گاهی با مجموعه حیات بشری و زندگی شخصی خود نیز، با طنز و شوخی روبرو می‌شده است.

اوبه كارهاي مبتني بر سنن ملي و باستاني و فولكلور علاقه داشته، او حتي با اظهارنظرهاي صريح، پاي بندي و باور خود را نسبت به اساطير و گفته هاي فرضي نشان داده است.

همچنين به عنوان نتيجه گيري پاياني از اين مقاله در مورد اخلاقيات و رفتار سياسي - اجتماعي او، بايد گفت كه او در عين سياسي بودن (حتي در حدي كه در نظر پاره اي صاحب نظران زنده و مرده مسائل تاريخي قرن اخير در مظان تهمت عوامفريبي و ارتجاع و سياست بازی با مفهوم ناپسند آن بوده است) و عليرغم سياست سازان ايراني (خصوصاً از طبقه اشراف و اعيان) اومقيده به رعايت اخلاق انساني و مردم داري و معتقد به نوعي مدينه فاضله در مديريت و عضويت در يك جامعه بوده است. از رفتار و نوشته ها و گفته هاي او چنين بر مي آيد كه برايش نام رژيم سلطنتي و جمهوري يا وجود روزنامه يا فقدان آن در يك جامعه، تفاوتی ندارد و فقط محيط سالم و محترمانه اي مي خواهد كه گويي در راه ايجاد آن مي كوشيده است، البته كوششي مانند كوشش (هميشه و همه جا بي حاصل) خواستاران مدينه فاضله... مدينه فاضله بر چه اساس، براي كي، و در كجا و چگونه؟!!

او در سياست و مملكت داري - خصوصاً به هنگام تصدي مقاماتي از قبيل صدارت و وزارت و استانداردي و نمايندگي مجلس، نه تنها خود به عنوان يك فرد مسلمان مقيد به انجام تكاليف و فرائض و واجبات ديني بوده، بلكه معتقد به اين بوده كه مي توان مملكت ايران را با اصول معنوي و اخلاقي و دستورهاي اسلامي اداره كرد.

اوبه فرهنگ و تمدن مشرق زمين اعتقاد داشته - و ايران را خصوصاً - با داشتن سوابق مدنيت باستاني و تعاليم اسلامي بازدارنده از شهوات و هوي و هوس ها از پيروي از غرب بي نياز مي دانسته است.

مرحوم مخبر السلطنه در انجام امور خيريه هميشه پيش قدم و شائق بود، من جمله بيمارستان هدايت فعلي كه در خيابان هدايت دروس و محل استفاده هزاران نفر بيمار در ماه قرار مي گيرد، از خيرات و مبرات آن مرحوم است كه چند هزار متر مربع زمين و هزينه ساختمان آن را خود او پرداخته است. هدايت امور اداري بيمارستان را هم مدتها به يكي از نزديك ترين بستگان خود، يعني آقاي حسيني كمال هدايت (نواده دو برادرش نيرالملك و صنيع الدوله) واگذار کرده بود كه در واقع خودش اداره کرده باشد. ضمناً دوازده هزار متر مربع زمين هم در اطراف دروس (كه اكنون در حاشيه خيابان بوستان نهم قرار گرفته) براي ساختمان بيمارستان واگذار کرده بود كه اكنون بيمارستان به نام دكتر لبافي نژاد مورد استفاده عده كثيري از طبقات مختلف مردم تهران و ايران است.

از آقای حسینقلی کمال هدایت که مدت‌ها در خدمت مستقیم و مسئول کارهای مخبرالسلطنه بوده، شنیدم که هروقت نوبت واگذاری آب قنات برای آبیاری خانه‌ها و باغچه‌های اهالی دروس و اطراف می‌رسید، مخبرالسلطنه دستور می‌داد که اول آب خرکچی‌ها (بارکش‌ها و زارعین خرده‌پا) را بدهید... بازهم از همین منسوب عزیز حاج مخبرالسلطنه چندین خاطره مربوط به آن مرحوم شنیده‌ام که نقل یکی از آنها را در پایان مقال —بگمان خودم به منظور حسن مقطع— مفید می‌دانم او می‌گفته است:

«تمام جنگ‌های دنیا تمام می‌شود، الا جنگ بین لایق و نالایق...» و یا بهتر بگوئیم: «جنگ نالایق با لایق»

در پایان از ناشر و خوانندگان محترم پوزش می‌خواهم بدین جهت که نتوانستم کماهو حقه چیزی مشغول‌کننده و مفید و جامع تهیه کنم... همچنین اگر ملاحظه می‌فرمائید که در شرح کارها و خلیات و معتقدات مخبرالسلطنه شخصاً به داوری ننشسته و در هیچ موردی نفیاً و اثباتاً اظهارنظری نکرده‌ام، از آن جهت است که فقط به ذکر مسموعات و خواننده‌ها اکتفا کرده‌ام و شخصاً با آن مرحوم (به دلیل همزمان و همزمان نبودن) نشست و برخاستی نداشته‌ام و به علاوه در شرایطی نیستم که به خود اجازه داوری و اظهارنظر صریح در هیچ موردی بدهم، تا چه رسد نسبت به موضوعی که صرفاً برای انجام خواهش یک دوست برعهده گرفته‌ام و در واقع اگر به سبک مخبرالسلطنه خواسته باشم سخن بگویم: نوعی اسقاط تکلیف... ضمناً اگر در ذکر نام اشخاص از انجام تعارفات و بکار بردن القاب و تشریفات کوتاهی شده است، در واقع عمدی نبوده، بلکه چون خواسته‌ام بعد از سالها تعطیل و رکود در نوشتن، چیزی بنویسم و طبع آزمائی کنم، قلم انداز و غلط انداز، کاری کرده‌ام ناقابل و ناقص... همینقدر که ذکر نام چند مرده را بهانه کرده‌ام تا نام باصطلاح زنده‌ای را بیاد دوستان آورم باید بگویم: رحم الله معشر الماضین. والسلام علی من اتبع الهدی

سعید وزیری

بعدالتحریر: در اینجا برخود لازم می‌دانم از آقای حسینقلی کمال هدایت کمال تشکرات خود را ابراز نمایم که بحق حافظ سنت‌های خدمتی مرحوم مخبرالسلطنه‌اند و در یادآوری بسیاری از خاطرات به مخلص یاری فراوان کرده‌اند. ضمناً برای تکمیل این نوشته محقر و مزید آبروی آن، تعدادی از عکس‌های خانوادگی منحصر بفرد خویش را با بزرگواری در اختیار بنده قرار داده‌اند.



مجمع عمومی بانک ملی ایران—مورخه هفدهم مردادماه ۱۳۱۰ —

[نشسته از راست به چپ]: جناب مستطاب اجل آقای رضا قلیخان هدایت نایب رئیس هیئت نظاره حضرت

اشرف آقای حاجی مهدیقلیخان هدایت رئیس الوزرا جناب مستطاب اجل آقای

حسینقلیخان نواب رئیس هیئت نظار.

[ایستاده از راست به چپ]: آقای اُتو فگل نایب رئیس کل بانک آقای میرزا حسینخان ناصر قائم مقام مفتش

دولت آقای میرزا حسینخان بزرگان نماینده ثبت اسناد آقای دکتر گوهرت

لیندنیللات رئیس کل بانک ملی ایران جناب مستطاب اجل آقای میرزا

مصطفی خان عدل مشاور حقوقی آقای میرزا حسین خان خواجه نوری معاون

رئیس کل بانک.



مخبر السلطنه هدايت - در ايام جوانی

عکاس: آنتوان سوروگین - تهران.



فرزندان خانواده هدایت
نفر دوم از سمت چپ (ایستاده) با جامه سیاه:
صادق هدایت در ایام کودکی

دور کا جا

شمار
۱۴۰۴۷۱۲۱۰



از زمانی که تاریخ در دست است توجه بشر با آسمان بیش از زمین بوده است و بشر بهر جا رسیده از توجه رسیده و با شدت توجه بعلت خطای حس مطلب را وارونه دانسته بودند، اما توجه منافع خود را بخشیده بود.

چند چیز در بصیرت اهل تحقیق انقلاب آورد: کریستف کلمب نظر بکرویت زمین، رو بمغرب رفت که در مشرق سر از هند در بیاورد، امریکا پیدا شد و افق زندگی را بسطی داد. کپرنیک در جستجوی اوضاع افلاک و حل اشکالات، آفتاب را مرکز قرار داد. گالیله معتقد بحرکت زمین شد. کپلر مدار مریخ را از روی زیچ الغ بیک، بیضی تشخیص داد و بسیاری از مشکلات را حل کرد. نیوتن با ثبات جاذبه سعی کپرنیک و کپلر را مسجل نمود و روشنائی دیگر در افق معارف طالع شد. مهم آن بود که سد فکر را شکستند و کمر تفحص در دقائق خلقت ببستند. اختراع چاپ در بسط معارف توسعه آورد. پیدا شدن قوه بخار صنایع میکانیکی را رونق دیگر بخشید. از چار دیوار محدود بینائی پابمیدان وسیع آشنائی نهادند.

در مشرق از این معلومات محروم مانده درسنگلاخ موهومات همچنان سنگ خرافات و طامات بسینه زدند و از اواخر دوره صفویه در معارف و صنایع عقب ماندند، در صورتی که تا آن زمان پیش بودند.

نادر و کریم خان آشتگی مملکت را بوجهی بسامان آوردند و همینجا قناعت کردند و فرصت توجه بمعارف و صنایع نیافتند.

نوبت به آقا محمد خان رسید؛ طایفه گوسفند چران یا شتر بان نوبت یافتند. آق قوانلو بیشتر گوسفند سفید داشت و قراقوانلو گوسفند سیاه، لکن در سیاست وقت سفید از سیاه تشخیص نمیدادند، در مملکت داری همان زاکان ترکمنی را استوار می داشتند.

وقتی کامران میرزا از حاج بهاءالدوله ساسان میرزانوه فتحعلشاه نسب قاجاریه را پرسید، گفت: ما از اولاد شاه قلی دود کچی هستیم که در ضیافتها سر نا میزده. اعتماد السلطنه قاجاریه راباشکانیان میرساند و گوید از زمان امیر تیمور خوانین این طایفه از کارکنان هر دولت بوده اند. غازان خان ولایت سرتاق را بقاجار نویان داد واسم قاجار از آنروز بر این طایفه ماند. حسن بیک آق قوانلوبا صفویه قرابت پیدا کرد، مادر شاه اسمعیل اقچه قوانلو بود.

قاجار نژاداً ترکند سه طایفه بوده اند: سُلْدوس، تنگقوت، جلایر.

طایفه سُلْدوس بایران نیامده اند. تنگقوت قلیلی بوده بمغل پیوسته اند.

جلایر در ایران منتشر شده اند و در ردیف قاجار معروف.

قاجاریه به دولوک شتر داشته اند و قوانلو که گوسفند داشته اند منقسم

میشده اند.

در اوقاتی که قاجاریه در قلعه مبارک آباد ترکستان می نشسته اند، زمره

که در فراز قلعه سکنی داشتند ایشان را یوخاری باش و آنان که در نشیب قلعه

بودند اشاقه باش می گفتند و در تواریخ اسمشان مذکور است و دولواسمی است

که در اواخر پیدا شده است.

قاجار شام بیاتی را در سنه ۶۵۲ هلاکوبشام برد، امیر تیمور باز بایران نشان آورد، بعضی را بگروگان و بعضی را در گنجبه سکنا داد. شاه عباس ماضی گروهی را باستراباد و مرو آورد، گروهی را بقزوین. در زمان شاه سلطان حسین ریاست استراباد بفتحعلیخان پسر شاه قلی قوانلورسید.

پس از غلبه افغانه، تهماسب بمازندران رفت. وی وکیل دستگاه شد، در محاصره مشهد بتحریر نادر کشته شد (۱۱۳۹).

محمد حسنخان طفل بود و متواری. بزمان نادر باستراباد آمد شکست خورد، پس از نادر مراجعت کرد.

مأثور است که وقتی قمرالدین خان وزیر محمدشاه خزانه را از نظر نادر می گزراند، گفت: این جواهر و نقود بقاجاریه خواهد رسید. در آنوقت محمدحسن خان را تراکمه از خود دور کرده بودند با دو نوکر و سه اسب و یک قوش بیابانی شده بود، اسبها را خوردند، نوکرها مردند. محمدحسنخان چالی کنده که در آن چال جهان را بدرود گوید، در اینحال سواری رسیده خبر فوت نادر را می آورد، خوانین میرسند و او را مژده سروری میدهند.

آقامحمدخان در مشهد محبوس بود، علی قلیخان که از هرات بمشهد مقدس آمد، او را خصی کرد، پس از چندی فرار کرده بمحمدحسنخان پیوست. هنگامی که شاه اسمعیل (ابوتراب) با کریمخان بمازندران آمد و کریمخان شکست خورد شاه، بمحمد حسنخان پیوست.

ابراهیم خان بغایری و جدی خوانین که از احمدخان افغان هراسان بودند، باشرف آمدند، از جمله تحفی که آورده بودند کوه نور و تاج ماه بود، دو قطعه الماس یکی بوزن هشت مثقال و کسری و دیگری شش مثقال.

محمدحسنخان بگرجستان رفت، چون برگشت آقامحمدخان را در تبریز

گزارد و باصفهان رو آورد، خواست بشیراز برود، آشوب اردو باصفهانش باز گردانید، دنبال حسینخان دولوبمازندران شتافت، مردمش متفرق شدند. خواست باستراباد برود شیخعلیخان براو غالب شد بجنگل گریخت بدست بعض مخالفین کشته شد (۱۱۷۱).

محمد علیخان قوانلو از بیم یوخاری باش، حسینقلیخان و سایر اولاد حسنعلی خان را نزد کریمخان برد، تکریم یافتند و در قزوین نشستند. کریمخان خواهر آقامحمدخان را بگرفت و آقامحمدخان را همراه بشیراز برد و گروگانش بداشت. ایالت دامغان را بحسینقلیخان داد وی باستراباد رفت آنچه از یوخاری باش خار راه بودند، تراش کرد، محمدخان را حکومت داد و گماشته کریمخان را در دامغان بکشت. آخر بتحریر یک یوخاری باش یموت او را بکشتند.

اقامحمدخان

پس از کریم خان آقامحمدخان بشرحی که گفته شد بسطنت رسید -
(۱۲۱۰). کریم خان او را پیران و یسه میخواند. حاج محمدابراهیم خان را وزیر کرد، طهران را پای تخت نمود. در تابستان ۱۱۹۷ چند فروند کشتی روس بساحل استرآباد لنگر انداختند. ایوانویچ رئیس دسته خواهش بنای تجارتخانه کرد، چنانکه رسم سیاست بین المللی است از تجارتخانه شروع می کنند و آخر خانه را میسبند. معلوم شد که تجارتخانه قلعه محکم شده است و از جمله متاع تجارت هیجده عراده توپ در آن مقرر است. آقامحمدخان بتمشای تجارتخانه رفته اوضاع را دگرگونه یافت. ایوانویچ و اتباع او را مهمان کرد و شرط مراجعت ایشان را بردن توپها قرار داد. ناچار چنان کردند. منع وارد کردن اسلحه در خاک غیراز مقررات قانون بین المللی است، لکن می کنند و اسمش حفظ تجارتست.
دختر فتحعلیخان دولورا برای فتحعلی خان جهانبانی بگرفت. عده از منسوبان خود را که خارراه بودند بدار باقی فرستاد و فتحعلیخان را که برادرزاده اعیانی او بود ولیعهد کرد و شیراز را بدو سپرد.

کاترین دۆم خورشید کلاه مردم جنوب قفقاز را نوازش کرده بیخت و قشون بدان صوب فرستاد. داغستان و گرجستان را شاه اسمعیل صفوی مسخر کرده بوده (۹۱۷). هراکلیوس حکمران گرجستان از سرکردگان نادرشاه که تا کنار ارس را داشت، تطمیع شده بطرف روس رفت (۱۱۹۸).

آقا محمدخان امر گرجستان را بر خراسان مقدم شمرده روبققاز آورد (۱۲۱۹). شوش را بگرفت، بتفلیس پرداخت هراکلیوس بگریخت. امر بقتل عام داد، تفلیس صورت کرمان پیدا کرد. پانزده هزار زن ماه رخسار را اسیر کرده در بازار معامله بمعرض خرید و فروش نهاد و در صحرای مغان بتقلید نادر تاج کیان بر سر گزارد (۱۲۱۱). اما این کجا و آن کجا، شمشیری از مقبره شیخ صفی بر کمر بست و روی بخراسان آورد. شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا از دختر شاه سلطان حسین بصورت پادشاه بود. نصرالله میرزا و نادر میرزا داعیه داشتند غلبه بامامش خان چنارانی بود. آقامحمدخان وارد مشهد شد شاهرخ را شکنجه کردند که خزانه نادر نزد اوست. اسحق خان قرائی در تربت حیدری، میرحسنخان حیدری در طبس، زعفرانلودر قوچان، شادلودر بجنورد، دم از استقلال میزدند. خسروخان والی اردلان نیز دلاوری می کرد.

خورشید کلاه قشون بققاز فرستاد، اولاد هراکلیوس را دست کوتاه کرد، از خود حکومت پابجا نمود. جنرال کودویچ از یک طرف، جنرال زوبوف از طرف دیگر وارد میدان شده بودند.

آقامحمدخان متوجه قفقاز شد (۱۲۱۲) بر شوش (شیشه) دست یافت. بعض خادمان مخصوص در پشت سر پرده نزاع کردند، قسم خورد علی الصباح ایشانرا بکشد و آزادشان گزارد. ایشان شبانه پیشدستی کرده صندوقچه جواهر را برداشته فرار کردند. قاتل آقامحمدخان را صادقخان فراش خلوت نوشته اند.

آقامحمدخان مردی قوی دل و ضعیف البنیه بود، ۶۳ سال عمر کرد. مدت

سلطنتش از زمان فوت کریم خان ۱۸ سال و ۱۰ ماه بود. ملکم سه صفت از برای آقامحمدخان ذکر می کند: قدرت، خست، کینه، و گوید از حاج ابراهیم خان از شجاعت او پرسیدم، گفت کله اش نگزارد کاربازو بکشد. آوردن استخوان کریمخان و دفن کردن در معبر خلوت کریمخانی از فجایع اعمال اوست.

معروفست که ناصرالدینشاه بر سر قبر آقامحمدخان در نجف رفته سرپائی بقبر اوزده گفت: اگر آنشب زبان خود را نگاه داشته بودی، چه میشد؟ و خودش روز سیزدهم ذیقعده ۱۳۱۳ ق از قرق کردن حرم حضرت عبدالعظیم مانع شد.

آقا اسمعیل پدر رضاقلیخان جد نگارنده صندوق دار آقامحمدخان بوده سه حکایت از او روایت شده:

۱- وقتی آقامحمدخان چهارنفر از رجال در بار را می نشانند که مروارید جور کنند، در این اثنا لازم میشود بیرون برود، چون بر می گردد گمان می کند که چهار مروارید نمره اول را برداشته و از نمره دیگر بجای آن گذاشته اند، بمادر فتحعلی خان می گوید. می پرسد چه گفتی؟ می گوید: هیچ، اگر برو می آوردم می بایست هر چهار را سیاست کنم و عوض ندارند.

۲- آقامحمدخان صندوقچه جواهر داشته است که هرشب آقا اسمعیل روی رختخواب او می گزارده تا خان بخواهد و بروند ببرند. شبی مصاحبه خان با صندوقچه بدرازا می کشد. آقا اسمعیل نگران می شود، با ترس و لرز از کنار پرده سرقت نظری می کند، می بیند جواهر پیاده است که خان روی لحاف ریخته و صورت خود را بآنها میمالد.

۳- وقتی در شکارگاه روی ناخوش خان بالا می آید، مردمش دوری میجویند. خان پیاده شده اسب را رها کرده بر سنگی مینشیند. مستمندی از اهل مازندران در میرسد پاافزار و پاکش میخواهد. خان اشاره باسب می کند. مردزاری

می‌کند که این مرا زیاد است، تا سه نوبت بیچاره می‌رود لجام اسب را بگیرد خان برخاسته هردو گوش او را بریده بکف دست او می‌گزارد که: این پاکش، این هم پافزار.

آقامحمد خان سرسلسله قاجاریه است ایران را سامانی داد. اگر آن سفاکی را در تفلیس نکرده بود قفقازیه بدان زودی از دست نمی‌رفت. در موقع عفو هم داشته است؛ چنانکه حکایت حاج مهدی و حاج علی و ابراهیم لالانی را در گزارشات اجداد مادری خود یاد کرده‌ام، خان قسم یاد کرده بود، بنده از بند ابراهیم جدا کند و بتوسط حاج علی از او در گزشت.

فصل

حاج ابرهیم خان سلطنت فتحعلی شاه را اعلان کرده او را بطهران آورد (۱۲۱۲). جز صادقخان شقاقی حریفی در میدان نبود، از شوش رو بطهران آورد امان یافت و در حبس از گرسنگی راه آخرت گرفت.

بقیة التَّهَب غنائم هندوستان تخت طاوس و غیره در طهران جمع شد. هم از اوایل عهد جهانبانی دولت ایران روابط پلیتیکی با دول اروپا پیدا کرد. در سنه ۱۲۱۵ ملکم از طرف کمپانی هند با هدایا بایران آمد؛ سه منظور داشت: یکی آنکه از تاخت و تاز افغان بهندوستان جلوگیری شود، دوم انصراف ایران از نقشه فرانس که راه بهند میجست، سوم استقرار رابطه تجارتنی با هند. ملکم روزی هزارتومان بفتحعلی شاه می داد؛ چشمها را گرفت. حاج ابراهیم خان از همه جا بی خبر میبایست با ملکم کهنه کار، طرف استقرار عهدنامه شود. یارب چکند هیچ مدان با همدانی.

در این اثنا زمان خان در افغانستان خلع شد. محمود بر سر کار آمد. فصل اول عهدنامه از میان رفت. فتحعلیشاه قول داده بود که با افغان صلح نکند مگر

دست از هند بکشند. ملکم قول داده بود که اسلحه و قورخانه برساند، ضمناً معهود بود که از فرانسه کسی را بایران راه ندهند. اینهمه برای روزی هزار تومان بود. ملکم یکساله از راه بغداد مراجعت کرد.

حاج خلیل خان بسفارت بمبئی رفت و بدست خدام خود کشته شد (۱۲۱۷). امان از سیاست که انسان بدست کسان خود کشته میشود. سه سال بعد میرزا نبی خان از منسوبان او بجای او منسوب شد، فرمانفرمای هند بلندن رفته بود. در شام و مصر انگلیس بر فرانسه غالب شده کسی بسفیر ایران وقعی نگذارد، خفیفاً مراجعت کرد.

نفوذ حاج ابرهیم خان و کسان او نگرانی آورد. در سنه ۱۲۱۸ بدست پیشکار محرمش نامه بولایات ساختند. چشمش را نمک کریمخان کور کرد، زبانش را بریدند، سپس بقتلش رسانیدند. کسانش را نیز از پی او فرستادند و اموالش را ضبط کردند. میرزا شفیع بارفروشی صدراعظم شد.

خورشید کلاه در گزشت (۱۲۱۲). روسیه در قفقاز تجاوز می کرد. در ۱۲۱۸ زیرنائف معروف به ایشپخدرکوس اقتدار در قفقازیه فرو کوفت. عباس میرزا ولیعهد که حکومت آذربایجان داشت، متوجه ایروان شد (۱۲۱۹)، پس از نبردی چند بی نتیجه معاودت کرد. زیرنائف در محاصره باکو کشته شد. در سنه ۱۲۲۱ چند فروند کشتی روس بدسیسه مصطفی خان تالش بلنکران آمد، بانزلی (پهلوی) تجاوز کردند. مردم گیلان تن بمذلت درندادند، بکشتیها نشسته برگشتند.

جنگ فرانسه و روس در گرفت. جنرال گاردان را فرانسه بایران فرستاد از طرف ناپلیون؛ نوید حمایت داد، چند نفر صاحب منصب همراه داشت که قشون ایرانرا تعلیمات دهند. در لندن و هند نگرانی شدید پیدا شد. از آنروز ایران بخود روز پیروزی ندید. روس و انگلیس اهمیت ایرانرا شناختند، ایشان پی سیاست

گرفتند، ایرانیان دنبال غفلت رفتند.

ملکم مراجعت کرد ببوشهر، راهش ندادند. محرّک شد که یک دسته قشون از هند بخارک بپاید. صبر میبایست، چه سِرْهَرَقَرْد جُشَس از لندن سفارت می آمد و ببوشهر رسیده بود (۱۲۲۳).

در این اثنا روس و فرانسه صلح کردند؛ نقشه‌ها نقش بر آب شد: جنرال گاردان راه پاریس پیش گرفت، سِرْهَرَقَرْد وارد تهران شد، و اولیای دولت سنگ روی یخ.

میرزا شفیع تنظیم عهدنامه کرد؛ در سَرِیک فصل مناقشه پیش آمد. میرزا شفیع زبان بدشنام گشود، سِرْهَرَقَرْد با لگد چراغها را خاموش کرده بمنزل خود رفت.

لُرد نلتو جان‌شین هند آزرده شد که لندن چرا مستقیماً سفیر بطهران فرستاده است، مبلغی را که هرفرد در عهدنامه متقبّل شده با و حواله کرده بود، نپرداخت.

ملکم باز بایران آمد، پس از روبوسی هرفرد عهدنامه را بتوسط میستر موریه برای امضا بلندن فرستاد، میرزا ابوالحسن خان با او بدر بار جُرج سوّم عازم گشت. در سنّه ۱۲۲۶ هِرْفَرْد احضار و سرگُوراوزلی بجای او آمد؛ میرزا ابوالحسن‌خان با وی مراجعت کرد. سرجان ملکم از بازی بیرون مانده بنوشتن تاریخ پرداخت. اِلِیس و ما کُدُنال از اصحاب ملکم بعدها سفارت ایران آمدند.

مُوسی اِث مهندس، بیست سال در خدمت دولت ایران بماند سپس بروسیّه رفته در جنگ عثمانی خدمت مارشال بسکُویچ کرد. لیندس و کریستی از اصحاب ملکم با توپهای انگلیس در جنگ روس ملازم اردوی ایران بودند. شش نوبت حملات ژنرال گُدوویچ بایروان نتیجه نداد. در سنّه ۱۲۲۴ محمّدعلی میرزا از سرحد بغداد بکمک نایب السّلطنه آمد، در گرجستان پیشرفت کرد و تا کنار

تفلیس رسید در گنجه شکست خورد و واپس کشید. زمستان تعطیل پیش آورد. در سنه ۱۲۲۷ قشون ایران بدست صاحبمنصبان انگلیسی انتظامی گرفته بود. سرگُر اوزلی باردورفت که میانجی شود، بمقصود نرسید برگشت.

در پائیز ۱۲۲۷ در کنار ارس شکست بطرف ایران افتاد، در اصلان دوز تکمیل یافت، در لنکران ایرانیان سه ماه پایداری کردند. مقارن جنگ اصلان دوز خبر صلح انگلیس باروس رسید، سرگراوزلی صاحب منصبان انگلیسی را امر داد که از خدمت ایران خارج شوند. زهی سیاست!

با گرفتاری روس در ارپ، اگر دولت ایران پافشاری می کرد و اتفاق سرکردگان یاری، خاتمه بهتری برای جنگ روس گمان میرفت.

بالجمله بدستگیری گراوزلی در سنه ۱۲۲۸ معاهده گلستان یعنی خار چشم ایرانیان منعقد شد و ایران بازیچه دست روس و انگلیس.

خود کشته عامقانرا در خونشان نشسته و آنگاه بر جنازه یک یک نماز کرده در بند، باکو، داغستان، ابخازستان، گرجستان، مینگرلی، قرباغ، شکی، شیروان و قسمتی از طالش از ایران جدا شد؛ کشتی رانی مازندران نیز از دست رفت و بدتر از همه حدود قطعی معین نشد. در عوض روس تعهد سلطنت عباس میرزا را کرد یعنی تحت الحمايگی ایران.

در نتیجه این شکست سران خراسان سر نافرمانی بلند کردند و خراسانرا چاپیدند و پس از استقرار قوای دولت عذر خواستند.

دولت انگلیس متعهد شده بود که هروقت ایران از طرفی مورد حمله شود، قشون بحمايت بفرستد یا سالی دو یست هزار تومان کمک کند، ایران هم افغانستان را از حمله بهند باز دارد (۱۲۲۷).

در مراجعت بلندن، امپراطور روس به سرگراوزلی نشان داد (۱۲۲۹) و از او تجلیل کرد و معزّی الیه میانجی صلح گلستان بود. دولت انگلیس به سر

گوراوزلی اجازه استعمال آن نشان را نداد و البته بی جهتی نبوده.

از فرط موقع شناسی صدارت بحاجی محمد حسینخان اصفهانی داده شد که در حکومت عراق چیزی بر مالیات افزوده بود. وی سخاوت پیشه و باخلاق نیکو آراسته بوده. فتحعلیخان ملک الشعرا گوید:

از گاه کشی بکهکشان شد برتخت ز دگه دکان شد
میرزا عبدالوهاب خان معتمدالدوله (نشاط) وزارت خارجه یافت. مردی ادیب بود؛ اما و یلهلم اول در وصیت بنوه خود و یلهلم دوم گفت: سیاست امریست بعهده ما قرار گرفته شغلی است ناپسندیده، باید پاروی حق گزارد، دروغ گفت، عاطفه و انصاف نداشت.

میرزا عبدالوهاب خان در انعقاد عهدنامه انگلیس شریک رای بوده و در مقام دوستی باروس. همان روز میبایست دولت ایران اشخاص لایق باُرپ فرستاده باشد که سیاست و صنایع آنها را آموخته باشند.

در سنه ۱۲۲۰ بین روسیه و فرانسه گسیخته شد. موسیوژبرت بایران آمد و وعده مساعدت داد بشرط شکستن عهد انگلیس. فتحعلیشاه راغب نبود، لدی الورود پس از احوال پرسی بنماینده فرانسه (موسیوژبرت) خطاب کرده گفت: پادشاه خودتان را چرا کشتید؟ تشدهای روس و انگلیس سبب شد که میرزا رضا را با نامه بفرانسه بفرستند و تشبثی کنند.

ناپلیون در تیلزیت بود نقشه رفتن بهند داشت، معاهده فینگن شتین منعقد گردید (۱۲۲۲). ژنرال گاردان بایران آمد باعهده صاحب منصب. باب عالی بعبور لشکر فرانسه رضا داده بود.

در عهدنامه تیلزیت تقسیم مشرق بین روس و فرانسه رکن رکن بود. در نظر بود که برادر ناپلیون لوئیس بطهران بیاید. فتحعلیشاه از اینمعاهده سخت متألم شد که از گرجستان در آن ذکر نرفته بود.

مالیات ایران قریب دو کرور بوده دوسه کرور هم برسّم پیشکش بخزانہ میرسیده اینمقدار اگر باعتدال اخذ میشد مهمّ نبود؛ تعدّی حکام و عمال بار رعیت را سنگین می کرد، قشون و حکام تحمیل بر ولایات میشد. بزرگترین تحمیل اولاد خاقان بودند که بهریک ولایتی تفویض میگشت و کسی قدرت شکایت نداشت. معروفست که سیب زمینی بایران آورده بودند شاه گفته بود که بما چه پیشکش میدهند که اجازه کشتن بدهیم.

محمّدعلی میرزا

محمّدعلی میرزا که سرحدّ کرمانشاه را داشته است شاهزاده کافی و کاردان بوده است. اینکه عباس میرزا ولیعهد شد بمناسبت مادرش بود که مادر ولیعهد میبایست از ایل قاجار باشد. دستگاه باسمه را او بایران آورد و بخوبی حروف آنروز تا کنون حروفی ساخته نشده است.

میرزا بزرگ قایم مقام وزیر او بوده پسر میرزا محمّدحسین وزیر لطفعلیخانست؛ از روسها بیزار بوده میخواست است راه بایشان ندهد، لکن دیر شده بود و چاره از دست رفته.

محمّدعلی میرزا برادر بزرگتر، مادرش گرجی بود شجاع و سخی و کاردان، شاید اگر او ولیعهد می شد، گرجستان بسهولت از دست نمیرفت. در حکومت با رعیت سلوکش مانند سلوک پدر بود با فرزند. تندخویی و تکبر هم باو نسبت داده اند.

در آذر بایجان صاحبمنصبان انگلیسی و در کرمانشاهان صاحبمنصبان فرانسوی پرستار قشون بوده اند.

در سنه ۱۲۲۷ که سوءادب عثمانی بحاج سبب جنگ شد، در حینی که آثار فتح ظاهر بود محمّدعلی میرزا بوبا مبتلا شده در گزشت. عباس میرزا با یزید

را بتصرف درآورده بود و مهمات بسیار غنیمت برده، اینجا هم و باسبب برگشتن بخوی و مرخص کردن عده شد. میرزا بزرگ نیز بدان مرض در تبریز درگشت و میرزا ابوالقاسم بجای او آمد، لکن جای او را نگرفت؛ در طرز نگارش فارسی مبتکر است، نظم و نثر زیاد از او مانده. در ۱۲۴۱ پرنس منچیکف برای اعلان جلوس نیکلا بطهران آمد، ضمناً میبایست در تحکیم سرحد قراری بدهد. بجای آنکه چیزی از ممالک مفتوحه رد کند، پیشنهاد اتحاد بر علیه عثمانی کرد و از استرabad و خراسان راه خواست که بخیه برود و صاحب‌منصبان روس برای نظام استخدام شوند، پذیرفته نشد؛ رنجیده برگشت.

میرزا اسمعیل انجدانی را مهماندار کردند، وی چنان وانمود می‌کند که مأمور قتل سفیر است که خبر ایرانرا بروسته نبرد و از برای امهال هزار باجغلی از سفیر می‌ستاند و باز در انزلی جمعی پوستین وارونه پوشیده شمشیر بکمر بسته دم روباه بسر زده روی را بگل سرخ و سفید آلوده، بر سفیر وارد می‌شوند و هزار باجغلی دیگر از او میگیرند. باختلاف وجه المصالحه، این پذیرائی پذیرائی میرزا عباسخان مهندس باشی میماند که باستقبال سفیر اتازونی بانزلی رفته بود، در شراب اسراف کرده در سر میز بدختر سفیر گلاویز میشود، دختر با مادر فرار می‌کنند. جهانگیر میرزا در تاریخ خود می‌نگارد: نایب السلطنه بمن گفت سفیر روس منچیکف تعهد باز گزاشتن طالش و مغان را تا کنار صالیان و قزل‌آغاج کرده بود و میگوید چون نایب السلطنه تصمیم جنگ داشت، سفیر را با تحف مراجعت داد. باری عباس میرزا که حال را چنان دید، پیشدستی کرد.

ماکدئال از هندوستان مأمور ایران شد، پس از شروع جنگ رسید. دولت وفای بعهدنامه را خواست، بهانه کردند که شما بدون شور وارد جنگ شده اید و حال آنکه تهدید بدو از روس بود.

نایب السلطنه کنار رود جام را یک فرسنگی الیزابت پُل مضرِب خیام

کرد؛ ۲۰ هزار پیاده، ۱۲ هزار سوار، ۸ هزار چریک، ۲۴ عَرّاده توپ داشت. پی در پی فتوحات کرد، غافل از اینکه عده او محدود است و سپاه دشمن نامحدود. یرمولف معزول شد، بسکاو یچ بجای او آمد (بهار ۱۲۴۲).

اوچ کلیسا بتصرف روس در آمد، عباس آباد محاصره شد. نایب السلطنه بدان صوب رو آورد. در اینمقدمه ایروان بطرف ایران است.

بسکاو یچ از ارس عبور کرد. در جوان بلاغ کار بنبرد کشید. قشون ایران تاب نیاورد. نایب السلطنه بهنر اسب جان از میدان بدر برد (اسد ۱۲۴۲). در اوچ کلیسا جنرال کراسودسکی زخمدار شد، بسکاو یچ بمیدان شتافت. نایب السلطنه عقب نشست. بسکاو یچ بمحاصره ایروان پرداخت، پس از ۴۵ روز آذوقه بسیار بدست آورد.

نایب السلطنه بخوی آمد. قشون خسته، خزانه خالی، جنرال آریسُف (آریسُتُف) تبریز را محاصره کرد. فتوای میرفتاح [و] حاج میرزا یوسف باطاعت روس، مردم را سست کرد. آصف الدوله شهر ر بتصرف داد. آریسُتُف بدعوت مردم مرنند و تبریز تهووری کرده بود؛ بسکاو یچ او را بتهوور متهم کرده و بروسیّه فرستاد (چرا نگوئیم رقابت کرد).

ترازوی صلح بمیان آمد، سنگ فوق طاقت بود، ندارد سنگ کوچک در ترازو. برای تخلیه تبریز میبایست مبلغی داد. از انگلیس مساعدت خواستند بدو؛ موافقت ندیدند که انگلیس با روس مسالمت داشت. بعد ما کُدُنالد صرفه انگلیس را در مساعدت دید، دو یست هزار تومان تقبّل کرد (بنابر فصل سوم و چهارم عهدنامه). بسکاو یچ از تبریز رفت. روسها بهربهانه که بود باردیبل رفتند و نفایس بسیار از بقعه شیخ صفی خصوص کتب نفیسه را بردند. آخر در ترکمان چای صلح شد. ما کُدُنالد بترکمان چای آمد و از فصل دول کامل الوداد استفاده کرده، در پنجم شهر شعبان (اواخر دلو) ۱۲۴۳ عهدنامه بامضا رسید.

قاعده صدپنج گمرک نه تنها تعدی روس، بل آرزوی دولت انگلیس بود. ایروان، نخجوان، اوچ کلیسا بروسیه واگزار شد و ده کرور خسارت جنگ بایران تحمیل گردید (مقداری از وجه خسارت که بتوسط موسی اِثْ پرداخته شد سکه محمدشاه هندی بود) و شرط شد در بحر خزر کشتی جنگی نداشته باشد. بند حمایت انگلیس نیز در اینمیان لغو شد.

میرفتاح را بتفلیس بردند و تجلیل بسیار کردند. باغ او امروز محل تفریح اهالی شهر است. خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. کیست که عبرت بگیرد. سِرْجستیرشیل در کتاب تاریخ خود عذر انگلیس را در تنها گزاردن ایران رد می کند؛ چه شرط حمایت و مساعدت مشاوره در کار نبوده و شروع در مخاصمه از طرف روس شده بود، ولو عباس میرزا بحفظ حدود پرداخته باشد.

گِربائِذُت سفیر روس در صدد استرداد اسرای روس برآمد، دو نفر گرجیه که در خانه آصف الدوله بودند، بسفارت فرستادند، از مراجعت بایروان ابا کردند. نگاه داشتن آنها بعنف در سفارت بامید استمالت بود که قبول معاودت کنند. سبب ایراد علماء هیجان عامه شد. بسفارت ریختند، گِربائِذُت با اتباعش کشته شدند. دولت روس در تدارک جنگ باعثمانی بود و از این حادثه بعذرخواهی قناعت کرد. خسرو میرزا پسر کوچک نایب السلطنه و میرزا مسعود و میرزا محمدخان زنگنه برای عذرخواهی بپطر رفتند. دولت روس بتبعید میرزا مسیح مجتهد و عاملین قناعت کرد.

عباس میرزا و فوج را باشارة الغورگی بنام امپراطور روس خواند (ابتدای بریگاد قزاق).

حاج میرزا محمد نشابوری معروف پاجناری تعهد کرده بود که چهل روزه سرایشپُخْدُر سردار روس را برای فتحعلیشاه بیاورند، و اتفاق افتاد. ایشپُخْدُر کارش سست شده از حسینقلیخان باکوئی وقت برای ملاقات خواست. وی از

بنی اعمام خود گماشته بود که از پشت سر او را بزنند، زدند و سرشرا بطهران آوردند. ورود سر مقارن با روز چهلّم بود که حاج میرزا محمد گفته بود.

غوغای امرا در خراسان منجر بعزیمت نایب السلطنه بدان ولایت گردید (۱۲۴۵). چون خراسان منظم شد، نایب السلطنه را مأمور کرمان کردند (۱۲۴۶)، از راه کاشان عازم شد آن ولایت هم سروسامان گرفت. بخراسان برگشت محمد میرزا همراه بود کلنل شی صاحب منصب انگلیسی مشاق افواج نیز در رکاب بود. پس از تنظیم ولایات خراسان در ۱۲۴۸، محمد میرزا مأمور هرات شد. غوریان را بجای گزارده، هرات رفت. عباس میرزا در مشهد جهان را بدرود گفت (۲۸ میزان ۱۲۴۹).

محمد میرزا از هرات برگشته بولایت عهد منسوب شد. عباس میرزا در وصیت گفته بود: هزار نفر نوکتر بیت کردم، محمد میرزا آنها را نگاهداری کند، سلطنت ایران او راست.

فتحعلیشاه باصفهان رفت و در عمارت هفتدست سفر آخرت پیش گرفت (۱۲۵۰)، در قم مدفون شد. شست و هشت سال عمر کرد و سی و هفت سال سلطنت. چند سُرُسِرِه از او در طهران و اطراف باقی است، یکی از آنها در سلطنت آباد بود. غریب است که انسان چنان مغلوب شهوت شود که قبیح اعمال را نداند.

خاقان مغفور نه تنها شجاعت و سیاست نداشتند، شعر را هم بد می فرمودند و از فتحعلیخان ملک الشعرا تصدیق میخواستند. نوبتی که انگشت ایراد بر عروض و بدیع اشعار ملوکانه گزارد باصطبل همایونی گسیل شد، پس مورد عفو گشت. نوبت دیگر از او تصدیق خواستند، تعظیم کرد و روانه شد. فرمودند: کجا؟ گفت: باصطبل. شاه را خوش آمده ریش ملاطفت بجنابانید. از سنه ۱۱۹۷ که روسها بنای تجارتخانه در صحرای استرآباد نهادند تا خاتمه جنگ بین الملل،

ایران گرفتار شکنجه روس و رقابت انگلیس بود.

سابقه افغانستان

محمود برادر زمان شاه بطهران آمده بود، فتحخان پسر سردار پاینده خان پس از قتل پدرش دنبال محمود آمده او را بمعاودت تشویق کرد و بافغانستان رفتند، فراه و قندهار را گرفتند، محمود بطرف کابل حرکت کرد (۱۲۱۵) بر زمانشاه غالب آمد و او را نابینا کرد.

در سنه ۱۲۱۵ که سرجان ملکم بایران آمد قصد انگلیس فشار بافغانستان بود که ایران سختی کند متوسل بانگلیس شوند. روابط فرانسه این سیاست را دقیق تر کرد و بمقصود خود نایل گردید. افغان را میخواهند که بین روس و هند حایل باشد. در سنه ۱۲۲۲ فیروز میرزا حاکم هرات غوریان را بگرفت باز خودسری کردند. حسنعلی میرزا متوجه هرات شد (۱۲۳۴) یاغیان را پنجاه هزار تومان جریمه کرد. فتحعلیشاه از عقب رسید، محمودجان خود را بکور کردن وزیر خود خرید، بعد او را کشت.

دوست محمد برادر وزیر یاغی شد و پس از هشت سال یاغی گری بر سلطنت افغانستان مستولی گردید. هرات بمحمود ماند و پس از وی بکامران پسرش.

اولاد ذکور فتحعلیشاه

ملک سنجر میرزا پسر ایرج میرزای ملقب برئیس الاطباء فرزند ذکور و اناث فتحعلیشاه را ۲۶۴ نفر نوشته می نویسد که ۱۵۴ نفر در طفلی در گزشتند، آنها که باقی ماندند ۶۲ پسر و ۴۸ دختر بودند. آنگاه اسامی هریک را با تاریخ ولادت و شمه از گزارشات او مینویسد. ما اسامی اولاد ذکور را با تاریخ ولادت یاد

می کنیم:

اسم	تاریخ ولادت
۱- محمدعلی میرزا دولتشاه	۱۲۰۳
۲- محمدقلی میرزا ملک آرا	۱۲۰۳
۳- محمدولی میرزا	۱۲۰۳
۴- عباس میرزا نایب السلطنه	۱۲۰۳
۵- حسینعلی میرزا فرمانفرما	۱۲۰۳
۶- حسنعلی میرزا شجاع السلطنه	۱۲۰۴
۷- محمدتقی میرزا حسام السلطنه	۱۲۰۶
۸- علی نقی میرزا رکن الدوله	۱۲۰۷
۹- شیخعلی میرزا شیخ الملوك	۱۲۱۰
۱۰- علی شاه ظل السلطان	۱۲۱۰
۱۱- عبدالله میرزا دارا	۱۲۱۱
۱۲- امام وردی میرزا	۱۲۱۱
۱۳- محمدرضا میرزا	۱۲۱۱
۱۴- محمود میرزا	۱۲۱۴
۱۵- حیدرقلی میرزا	۱۲۱۴
۱۶- همایون میرزا	۱۲۱۶
۱۷- الله وردی میرزا	۱۲۱۶
۱۸- اسمعیل میرزا	۱۲۱۷
۱۹- احمدعلی میرزا	۱۲۱۸
۲۰- علی رضا میرزا	۱۲۱۸
۲۱- زمان میرزا	۱۲۲۰

- ۱۲۲۰ — کعباد میرزا شهریار
- ۱۲۲۱ — بهرام میرزا
- ۱۲۲۲ — شاپور میرزا
- ۱۲۲۲ — منوچهر میرزا
- ۱۲۲۲ — هرمز میرزا
- ۱۲۲۲ — ملک ایرج میرزا
- ۱۲۲۲ — ملک قاسم میرزا
- ۱۲۲۲ — کیکاوس میرزا
- ۱۲۲۳ — شاه‌قلی میرزا
- ۱۲۲۳ — سلطان ملک‌شاه
- ۱۲۲۳ — محمد مهدی میرزا
- ۱۲۲۴ — کیخسرو میرزا
- ۱۲۲۴ — کیومرث میرزا ملک‌آرا
- ۱۲۲۴ — جهان‌شاه میرزا
- ۱۲۲۴ — سلیمان میرزا
- ۱۲۲۶ — فتح‌الله میرزا شعاع‌السلطنه
- ۱۲۲۶ — شاه‌مراد میرزا
- ۱۲۲۶ — ملک منصور میرزا
- ۱۲۲۶ — بهمن میرزا بهاء‌الدوله
- ۱۲۲۷ — تهمورث میرزا
- ۱۲۲۸ — سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله
- ۱۲۲۸ — سلطان ابرهیم میرزا

- ۱۲۲۸ — ۴۴ — سلطان سلیم میرزا
- ۱۲۲۸ — ۴۵ — سلطان مصطفی میرزا
- ۱۲۲۹ — ۴۶ — سیف الله میرزا
- ۱۲۳۳ — ۴۷ — یحیی میرزا
- ۱۲۳۴ — ۴۸ — زکریا میرزا
- ۱۲۳۴ — ۴۹ — محمد امین میرزا
- ۱۲۳۴ — ۵۰ — فرخ میرزا
- ۱۲۳۵ — ۵۱ — سلطان احمد میرزا عضدالدوله
- ۱۲۳۷ — ۵۲ — صاحبقران میرزا
- ۱۲۳۸ — ۵۳ — علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه
- ۱۲۳۹ — ۵۴ — پرویز میرزا نیرالدوله
- ۱۲۳۹ — ۵۵ — محمد هادی میرزا
- ۱۲۴۱ — ۵۶ — عباس قلی میرزا
- ۱۲۴۲ — ۵۷ — کامران میرزا
- ۱۲۴۳ — ۵۸ — امان الله میرزا
- ۱۲۴۵ — ۵۹ — سلطان حسین میرزا
- ۱۲۴۶ — ۶۰ — جهانسوز میرزا
- ۱۲۴۶ — ۶۱ — جلال الدین میرزا
- ۱۲۴۶ — ۶۲ — اورنگ زیب میرزا

اوگوست — پهلوان پادشاه لهستان صدزن و سیصد و پنجاه و دو فرزند

داشت.

عهدنامه منعقدہ بین ملک و حاج ابرہیم خان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ وَلَا تَنْقُضُوا
الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا

۱- آنکه بصورت ممتاز اتحاد کامل و دوستی و یگانگی که در آیینہ جاویدانی نقش بسته است ہمیشہ ثابت و برقرار باشد.

۲- هرگاه پادشاه افغانستان قصد کند کہ بممالک هندوستان حملہ ببرد از ممالک اعلیٰ حضرت پادشاه ایران یکدستہ قشون دلیر بدفع او مأمور شود.

۳- هرگاه پادشاه افاغنه جانب صلح و دوستی را با پادشاه جمشید اقتدار مفتوح سازد باید بدو تعہد نماید کہ بممالک هندوستان حملہ نبرد.

۴- هرگاه یکی از سلاطین افغان یا فرانسه با دولت ایران شروع بجنگ نماید، پادشاه انگلیس باید بقدر کفاف اسلحہ و مایحتاج جنگ در اقرب زمان بیکی از بنادر فارس بفرستد.

۵- هرگاه دولت فرانسه بخواهد یکی از جزایر خلیج فارس را متصرف شود قشون ایران با مدد قشون انگلیس ایشان را از آن جزیرہ بیرون کند و اگر از فرانسه تقاضا شود کہ محلی برای توقف بآنها داده شود دولت ایران قبول نکند.
بتاریخ ماه جدی ۱۲۱۶ (ژانویه ۱۸۰۱)

عهدنامه طهران

در تکمیل عهدنامه مجمل کہ بین میرزا محمد شفیع صدراعظم و حاج محمد حسینخان مستوفی الممالک و سیرہر فرد جنس بسته شدہ بود (۱۲۲۴ هـ)، بعدها در سنہ ۱۲۲۷ هجری باتفاق سرگور اوزلی تغییراتی داده شد، هنری الیس برای انجام حاضرشد.

۱- اولیای دولت علیہ بر خود لازم داشتند کہ از این تاریخ هر عهد و

شرطی که با هریک از دول اروپا که با دولت انگلیس در حال نزاع و دشمنی بوده بسته باشند، باطل دانند و شاهنشاه متعهد میشود که لشکر سایر دول فرنگستانرا از حدود ایران راه عبور بهندوستان ندهد و حتی الامکان نگزارند کسی از راه خوارزم و بخارا بآن مملکت حمله برد.

۲- اولیای دولت انگلیس متعهد میشوند در امور داخلی ایران بهیچوجه مداخله نکنند و در مناقشات بین شاهزادگان و امرای این مملکت مداخله نمایند.
۳- مقصود کلی از این عهدنامه معاونت دو دولت قوی شوکتست بیکدیگر و این عهدنامه در موقع سبقت دشمن در نزاع پذیرفته است و مراد از سبقت در جدال تجاوز نمودن از خاک خود است برای بردن خاک دیگری.

۴- اولیای دولت انگلیس متعهد میشوند که هرگاه یک دولت خارج بخواهد بممالک ایران حمله ببرد مادامی که جنگ در میانست همه ساله دولت انگلیس باسلحه و مایحتاج جنگ بدولت ایران کمک کند یا که سالی دو یست هزار تومان وجه نقد برای مصارف قشون بدولت ایران بدهد بشرط آنکه سبقت در جدال از طرف دولت ایران نشده باشد و ایرانیان از حدود خود تجاوز نکرده و در دفاع باشند.

۵- دولت ایران مختار است که برای تعلیم قشون خود از مملکتی که با انگلیس در خصومت نباشد، معلم بیاورد.

۶- اگر از ملل فرنگی یکی هم که با دولت انگلیس در حال مسالمت باشد با دولت علیه طرف خصومت شود، باز دولت انگلیس مکلف است بقشون و اسلحه یا نقد مقرر کمک کند.

۷- تنخواهی که دولت انگلیس بعوض عساکر میدهد باید از طرف ایلچی آن دولت هرچه زودتر تدارک و کارسازی شود.

۸- هرگاه طایفه افغانه با دولت انگلیس نزاع نمایند دولت ایران قشون

خودش را بکمک قشون انگلیس خواهد فرستاد و اخراجات آنرا از دولت خواهد گرفت، از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل نمایند.

۹- هرگاه بین دولت ایران و افغان نزاع شود دولت انگلیس بیطرف خواهد ماند، مگر اینکه بخواهش طرفی وارد در اصلاح بشود.

۱۰- اگر متمدنی بممالک انگلیس فرار کند، بتقاضای دولت ایران او را از خاک خود دور خواهد کرد و اگر بیرون نرود، او را گرفته تسلیم نماید.

۱۱- اگر در خلیج فارس ضرورتی پیش بیاید، دولت انگلیس بشرط امکان و فراغ بال بکشتی جنگی و قشون بایران کمک کند و مخارج را موافق قطع و فصلی که کرده باشند دریافت دارد.

بتاریخ ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴.

۵ قوس ۱۲ ذیحجه ۱۲۲۹.

محمد شفیع، میرزا بزرگ، عبدالوهاب، جمس موریه، هئری ایس

عهدنامه گلستان

عهدنامه گلستان در قرا باغ با روس بصوابدید میرزا ابوالحسنخان ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (دوم میزان).

جنگ موقوف و دوستی برقرار میشود.

بنای مصالحه بر استاتوکو خواهد بود هر جا در تصرف هر طرفست در تصرف او خواهد ماند.

خط سرحد ابتدا از آدینه بازار شده بخط مستقیم از صحرای مغان تا معبر یدی بلوک کشیده میشود، از کنار ارس بملتقای رود کپنگچای میرود و بیشت کوه مغربی میگذرد، از آنجا بخط سامان قرا باغ و نخجوان و ایروان و سنور گنجه متصل میشود. بعد از آن صحرای داری قرکه منتهی بمحل الیزابت پولست از

آنجا بجنگل ایشیک میدان و قریه شوره گل و سرکوههای رودخانه های حمزه چمن تا بالای کوه برفی آلاگز از سرحد شوره گل برود خانه آره جای متصل میشود. حدود طالش بعد معین خواهد شد (و معین نشد).

ممالکی که دوستانه بروسیه واگزار شد: قراباق، گنجه (الیزابت پول)، شکی، شیروان، قبه، دربند، باکو، قسمتی از تالش که در تصرف روس است، تمام داغستان و گرجستان و محال شوره گل و اوچوق باش و کورنه و مینگرلیا و ابخاز و اراضی عباسیه.

دولت روس از ولیعهدی که معین شود حمایت خواهد کرد. کشتیهای تجارتی طرفین بنادر طرفین کمافی السابق تردد خواهند نمود. غیر از دولت روس احدی در بحر خزر کشتی جنگی نباید داشته باشد از امتعه روسیه بیش از صد پنج گمرک گرفته نشود و فصول عادی دیگر که همه مبتنی بر نهایت دوستی است (۲۹ سوال)

عهدنامه ترکمان چای

در عهدنامه ترکمان چای بین نایب السلطنه و ایوان پسکاو بیچ اول حوت، ۲۱ فوریه ۱۸۲۸، چون دوستی و وداد کامل نشده بود، نظر بنهایت شوق طرفین بکمال و داد و اتحاد عهدنامه گلستان لغو و عهدنامه ترکمان چای منعقد شد.

دولت ایران ایروان و نخجوان را طرفین رود ارس بدولت روس واگزار می کند. حدود جدید از سرحد عثمانی بقله کوه آغری کوچک بسرچشمه قراسوی پائین بملتقای آن به ارس مقابل شروراز آنجا بمتابعت مجرای ارس تا قطعه عباس آباد اینجا قوسی بشعاع نیم فرسنگ رسم میشود و متعلق به روسیه خواهد بود. از طرف شرقی آن قوس باز بمتابعت رود ارس به یدی بلوک سیر کرده تا سه فرسنگ سپس بخط مستقیم از صحرای مغان می گذرد تا مجرای بالکا رود و

محلی که در سه فرسنگی آن واقع است، پائین‌تر از ملتقای آدینه بازار و ساری قمش از اینجا بکنار چپ بالکا رود تا ملتقای رود مذکور صعود کرده در کنار راست آدینه بازار شرقی تا منبع رودخانه و از آنجا ببلندیهای جگیر امتداد می‌یابد بنوعی که جمله آبهای جاری متعلق بروسه خواهد بود.

خسارت جنگ ده کرور تومان معین شد. سیر کشتیهای تجارتی کما فی السابق. مالکین املاک طرفین ازین تاریخ تا سه سال مهلت دارند که معامله کنند. آزادی اسرای طرفین. ایران از جرم خائنین آذر بایجانی در خواهد گذشت. عباس میرزا، قائم مقام، آصف الدوله، معتمد الدوله، مجنرال بسکاو، بیچ، الکساندر اُبرُتسکوف.

در ضمیمه تجارتی قاعده صدپنج در سرحد برقرار شد.

محمد شاه

در فوت فتحعلیشاه محمدشاه در تبریز بود. برادر عباس میرزا ملقب بظلال السلطان حکمران طهران داعیه سلطنت داشت و امین الدوله طرفدار او. حسینعلی میرزادرشیراز هوای پادشاهی در سر داشت. خان مروی حسنعلی میرزا را دیدن می کرد و بمنزل حسینعلی میرزا نمیرفت، اصحاب او را بر آن داشتند که از شاهزاده دیدن کنند، رفت. ریش خان بواسطه رنگ و حتا ملون بود، حسینعلی میرزا را خوش آمد، پرسید: چه تدبیر می کنی که این الوان پیدا میشود؟ خان سخن از مقوله دیگر می کند، چون مرخص میشود اجزا می گویند شاهزاده را چگونه دیدی؟ میگوید: گوساله مادر حسن. این گوساله مادر حسن هوای سلطنت داشت. این اندیشه اگر در سر علی شاه افتاد در طهران بود و خود را مهیا می دانست.

محمدشاه سرکردگان نایب السلطنه را هواخواه داشت، میرزا ابوالقاسم را وزیر والله یارخان آصف الدوله رئیس یوخاری باش خالوی او بود. عده ای صاحب منصبان انگلیس در نظام آذربایجان مستخدم بودند. سرجان کانتیل وزیر

مختار انگلیس سی هزار تومان برای مخارج حرکت قرض داد. در اوایل سنه ۱۲۵۱ بطرف طهران حرکت شد. سفیر روس و سفیر انگلیس در رکاب بودند. سِرْهَری لِنْدِسْ رئیس قشون بود. منوچهرخان از مهاجرین گرجستان باسواره ایلات قزوین باردوپوست. علی شاه، علی نقی میرزا و امام وردی میرزا را که جنازه فتحعلی شاه را به قم برده بودند، با عده [ای] روانه قزوین کرد که اگر بتوانند بمدافعه والا بمصالحه پردازند. ایشان شکوه اردوی محمد شاه را که دیدند، از علی شاه بردند و مخاصمه را مصلحت ندیدند.

محمدشاه پنهانی فرمانی بمحمدباقرخان قاجار فرستاد که حکومت طهران داشت و خالوی شاه بود، وی علی شاه و محمدجعفرخان وزیر او را شبانه مقید ساخت.

پس از جلوس، منوچهرخان معتمدالدوله با سِرْهانری سون بشیراز مأمور شدند. جمعیت حسینعلی میرزا پراکنده شدند. شیراز بدون جنگ بدست آمد. حسینعلی میرزا گرفتار شد. حسنعلی میرزا شجاع السلطنه رئیس قشون او باصفهان آمده بود، منهزم گشت. ظلّ سلطان و فرمان فرما موظف شدند و مقرر شد در خوی و کربلا توقف کنند. حسنعلی میرزا مکحول شد و حسینعلیمیرزا بزودی درگذشت. ملک آرا که در مازندران بود سر فرمانبرداری پیش آورد، شاهزادگان دیگر بدوپوستند. آنان که بلندپروازی خواستند شکسته بال باردبیل پریدند.

میرزا ابوالقاسم قایم مقام از سوء تدبیر یا بحکم تقدیر کشته شد. حاج میرزا آقاسی ایروانی صدراعظم شد. وی معلّم محمدشاه بود و در مسلک درویشی سیرمی کرد ضمناً طرفداری از روسها هم جزو مسلک درویشی او بود. کار شاه و وزیر بمریدی و مرادی کشید.

حاج میرزا آقاسی مرید ملا عبدالصمد همدانی بوده که در فتنه و هابیها کشته شد. حاجی بحکم وصیت، عیالات او را میبایست بهمدان برساند. ملا

عبدالصمد گفته بوده است که در عوض دنیا را می‌خواهی یا عقبا را؟ حاجی عرض می‌کند: بدنیا تدارک آخرت میتوان کرد. از همدان با لباس درویشی بتبریز رفت با میرزا بزرگ قایم مقام آشنا شد، بلباس ملائی درآمد. میرزا موسی خان بدو سپرده شد و گاهی بحضور نایب السلطنه بار می‌یافت. پس از میرزا بزرگ میرزا ابوالقاسم نسبت بمیرزا موسی بدگمان شد، حاجی را محرک دانسته دست او را کوتاه کرد. وی نزد امیرخان سردار رفت و دو سال در خوی بسر برد. در سنه ۱۲۴۱ بتبریز آمده در خدمت نایب السلطنه مشغول خدمت شد.

حکومت هند مقداری اسلحه و قورخانه هدیه فرستاده بود باعهده [ای] صاحبمنصب من جمله رَؤلینسن شِل، مورد توجه نشدند، پس از دو سال معاودت کردند. سِرْجُن نیل نیز بیرق را خوابانده رفت. ناصرالدین میرزا ولیعهد شد.

کامران افغان بسیستان دست می‌انداخت و پیمان عباس میرزا را استوار نمیداشت. محمد شاه که بکار هرات آشنا بود، بر طبعش گران آمده قصد هرات کرد. انگلیس تحریک روس دانست. آصف الدوله قبلاً بخراسان رفت. محمدشاه در برج عقرب ۱۲۵۳ عزیمت کرد، ۱۵ عقرب قلعه غوریان مفتوح شد و ۲۲ هرات محصور، ایران و افغان با توپ و تفنگ می‌جنگیدند. روس و انگلیس با سیاست، میستر ماکنل وزیر انگلیس و کنت سیمونیخ وزیر روس در میدان حاضر شدند. سفیر انگلیس در پطر نیز وارد مذاکره شد. کار هرات بسختی کشید. از هندقشون بخارک آمد و سفیر محمد شاه را تهدید کرد. صاحبمنصبان انگلیسی دست از کار کشیدند. در حینی که هرات تسلیم میشد محمدشاه دست از جنگ کشید.

افسوس که ندانستند فتح هرات چه قیمت داشت و مصالحه را انگلیس بچه گرانی می‌خريد، پس از آنکه انقلاب در هند افتاد عده در خارک چه می‌کرد؟ گفته شده است که روس مبلغی برای آن جنگ مساعده داده بود که پس

از فتح مطالبه نکند، بلکه از خسارت جنگ گرجستان صرف نظر نماید. در نتیجه اقدامات سفیر انگلیس در پطر، سیمونیخ احضار شده و کنت مِدين بجای او آمد.

در نتیجه جنگ هرات ایران بهره‌اش رنجش انگلیس شد. امیر دوست محمدخان نیز آزرده گشت که شجاع را تجهیز کرده بکابل فرستادند. با سابقه‌ای که نادر در هند گزارده بود، توجه ایران بافغانستان تزلزل حکومت هند است. در توکیو دوازده نفر از محصلین هندی به‌طرح آمده در ضمن یاد از نادر کردند و کنایاتی از انتظارات گفتند. حکومت هند مبلغی برای کامران فرستاد و استقلال هرات را ضمانت کرد. قشون انگلیس در ۱۲۵۸ خارک را تخلیه کرد. مستر مَک‌نیل رفت و کلنل شیل بجای او آمد. روسیه آشوراده را متصرف شد و بین موافق و مخالف فرقی نماند.

در سنه ۱۲۵۹ در ارزنة الروم مجمعی گرد آمدند که قراری در تشخیص حدود ایران و عثمانی بدهند. از طرف انگلیس کلنل و یلیام و مستر گُرژن، از طرف ایران میرزاتقی خان وزیر لشکر، از طرف عثمانی انور افندی، از طرف روسیه کلنل و نیز.

از ارض روم ببغداد رفتند و در ۱۲۶۸ بمحمره آمدند و نقشه کشیدند از کوه اقری داغ تا خلیج فارس در دو یست فرسخ طول و یک فرسخ الی پنج فرسخ عرض منطقه متنازع فیه تشخیص دادند. در حقیقت سابقه برای کمیسون دیگر نهادند و فعلاً قرار شد سلیمانیّه متعلق بعثمانی باشد و محمره متعلق بایران.

در اوقات توقف میرزا تقیخان که طولی کشید اجاره‌خانه که برای سکونت او معین کرده بودند، نه از طرف حکومت نه ایلچی بانتظار یکدیگر نرسیده بود. صاحبخانه دسیسه کرده گماشتگان ایلچی را با پسری متهم کردند و بلوی نمودند، یکدو نفر از کسان ایلچی مقتول و بعضی مجروح شدند؛ از طرف حکومت محل اهمالی شده بوده است. فریق پاشا که مأمور امنیت محل بود، خبر میشود، باتوپ

و هیئت حاضر شده قاضی را بنصیحت مردم دعوت می کند و هنگامه را فرو مینشانند، سفیر را در حمایت افواج باردو میبرد. اسعد پاشا معزول میشود و فریق پاشا منصوب. خواسته بودند میرزاتقیخان و کسان بلباس مبدل باردو بروند، قبول نمیکند که از زی خود خارج نمیشوم.

باری میشود گفت که در اواخر زمان محمد شاه بواسطه کسالت دایم شاه و اعتماد بحاجی و طرز رفتار او هرج و مرج در دربار و گوشه و کنار بسیار شده بود و دولت از هر جهت از اعتبار افتاده. سفر در همه کار مداخله می کردند و مجال مجادله نبود.

حاجی در آباد کردن املاک و انباشتن مخزن از ملزومات نظامی اهتمامی داشته است و تا اواخر مظفرالدینشاه بسیار از لوازم بقیه تدارک حاجی بوده است چنانکه گفته اند:

نگذاشت بملک شاه حاجی درمی شد صرف قنات و توپ هریش و کمی
نه مزرع دوست را از آن آب نمی نه خایه خصم را از آن توپ غمی
عقلای وقت دل بمضمون این شعر خوش می کردند:

تفرقت غنمی فقلت لها رب سلط علیها الذئب والضبا
بهمن میرزا پسر عباس میرزا حکومت آذربایجان داشت، از حاجی نگران شد، بگرجستان رفت و از دولت روس موظف شد. اولاد او در غوغای بلشویکی بایران آمدند.

نفوذ حاجی در مزاج شاه بقدری بوده است که آصف الدوله را با وجود رضایت مردم از او، معزول کرد و حکم نمود که بمکه برود با اینکه خواهر آصف الدوله مادر شاه بود. سالارپسرش را حکومت خراسان دادند. جعفر قلیخان حاکم بجنورد نافرمان شد. سالار سر بطغیان برافراشت، میان ترکمان رفت و با جعفر قلیخان سازش کرد و آرزوی استقلال در دیگ هوس میبخت.

املاک حاجی ۱۴۳۸ قریه بوده است که جمله را بموجب کتابچه -
بمحمد شاه هبه کرده است.

در عروسی ناصرالدین میرزا که تابستان بوده میبایست شاه از محمدیه
بیلاق خود بشهر بیاید، حاجی پیغام می دهد نفسی کن که هوا مساعد شود. حاجی
قدری ناسزا بخود می گوید که من چه کاره ام که تصرف در هوا کنم. از پدرم و از
جعفر قلیخان عمو شنیدم که در آن روزها هوا بقدری سرد میشود که طرف مغرب
حاجت بخرقه می افتد.

گویند وقتی حاجی بر سر چاهی از مفتی احوال آب می پرسد، مفتی از
بن چاه می گوید آب کجا بود، حاجی دماغش معیوبست، بیخود در شنزار چاه
می کند. حاجی از بالای چاه جواب می دهد: اگر آب در نمی آید، نان هم در
نمی آید؟

بالجمله در ۱۸ اسد ۱۲۶۴ محمد شاه در قصر محمدیه در گزشت. جدّ
نگارنده حاضر بوده است، عباس میرزا که شاه نهایت علاقه باو داشته بر سینه
میگیرد و دعوت حق را لبیک اجابت می گوید.

عمر محمد شاه ۴۱ سال و ۱۱ ماه بوده و سلطنتش ۱۴ سال و ۳ ماه.

اولاد محمد شاه چنانکه سنجر میرزا در تاریخ خود مینویسد، پنج پسر و سه
دختر بوده، یک پسر و یک دخترش در طفلی وفات یافتند، چهار پسر و دو دختر از
او ماندند. اولاد ذکور و ناصرالدین میرزا متولد در سنه ۱۲۴۷، عباس میرزا ملقب
بملک آرا، عبدالصمد میرزا عزالدوله، محمد تقی میرزا رکن الدوله.

ناصرالدین

مهدعلیا زمام امور را در دست میگیرد، مردم که از جماعت ما کوئی بستوه بوده اند، برحاجی میشوند؛ وی در زاویه حضرت عبدالعظیم پناهنده میشود. در شب ۱۴ شوال ناصرالدین میرزا در تبریز جلوس می کند. نصیرالملک پیشکار بوده، میرزا تقی خان فراهانی وزیر نظام و امارت نظام داشته، رتق و فتق اردو نیز باو محول میشود. عبدالله میرزا بخمسه میرود. ناصرالدینشاه از مدعیان و سرکشان نگران بوده، میرزا تقیخان بتأییدات الهی او را نوید میدهد. از مخارج سفر گفتگو میشود، میرزا تقیخان عرض می کند: دستخط بفرمائید که سند تقی سند من است؛ هر قدر تنخواه لازم باشد، فراهم میکنم. ۱۹ شوال ۱۲۶۴ از تبریز حرکت شد. در منزل او جان لقب محمدخان زنگنه را که فوت کرده بود بمیرزا تقی خان میدهند، رسماً امیر نظام لقب می یابد. در یافت آباد شاهزادگان و رجال شرف اندوز حضور می گردند. مقام میرزا تقی خان و حسن کفایت او را دیده، گردنهای کشیده بگریبان فرو میرود، نویدها که بخود داده بودند بدل بنومیدی میشود.

۲۱ ذیقعدہ و رود بطهران اتفاق افتاد. در شب ۲۲ ذیقعدہ جلوس رسمی بعمل می آید. میرزاتقیخان بلقب صدارت و بمنصب امارت لشکر سرافراز میشود.

میرزا آقاخان که در قم بود، بطهران آمده بسفارت انگلیس میرود، سپس بدر بار می آید، میخواهد بقزوین برود، ممنوع میشود.

حشمةالدوله مأمور سرخس بود. سالار شهر را در قبضه داشت. انتظام خراسان لازم مینمود. نورمحمدخان سردار قاجار و سلیمان خان افشار بدانصوب میروند. از سبزوآر نامه تأمین برای سالار و جعفرقلیخان میفرستند، نظر بقوت خود و ضعف حمزه میرزا که بعصای یارمحمدخان بهرات رفته بود، وقعی بدان نامه نمی گزارد سالار بتنظیم امور تربت حیدری رفته بود، جعفرقلیخان بنشابور آمده بود. سلیمان خان او را امیدوار کرده عریضه بدارالخلافة می نگارد، سالار چون بسبزوآر آمد، سخن عمّ خود را نشنید.

سامخان ایلخانی زعفرانلودر ایام فترت از طهران بخبوشان گریخته بود. سلطان مراد میرزا مشغول اسفراین بود، چون بسبزوآر رسید، امر بمحاصره داد. کثرت برف و قلت آذوقه سبب رفع محاصره شد، عطف عنان بطرف خبوشان کردند و بجوین و قلعه جغتای پرداختند. سالار بحمايت الله یارخان جوینی شتافت و کاری نساخت. قلعه جغتای مفتوح شد و سبزوآر تسلیم گشت.

جمعه ۱۷ ذیقعدہ ۱۲۶۴ سلطان محمود میرزا نخستین فرزند ناصرالدینشاه ازگلین خانم بولایت عهد نامزد شد. امیر، اتابکی او را برعهده گرفت.

میرزاتقیخان هم در این سال خواهر اعیانی شاه عزةالدوله را بخواست. مدعیان خصوص اسمعیلخان فرشباشی رشک برده، افواج را بشوراند. میرزا آقاخان اعتمادالدوله وزیر لشکر و نایب الصداره که خود انگشتی در آن کار داشت، آن هنگامه را تسکین داد (۱۲۶۵). از برای میرزاتقیخان بیم گزند میرفت بواسطه

احترام عزت الدوله بخانه او نرفتند.

از خدمات شایان میرزا تقیخان تعدیل خرج و دخل مملکتست که خرج دوکرور بردخل میچربید، مواجب و وظایف را بنسبتی موافق بادخل درآورد. جماعت بابیه بریاست ملاحسین بشروئی و حاج محمدعلی مازندرانی و دعوت قره‌الین قزوینی در مازندران آشوب انداختند.

قره‌الین ام‌سلمه نام داشت، میرزا علی محمد طاهره اش لقب داد، بی سواد نبوده است. بابیه مولاحاج تقی برغانی مجتهد قزوین (شهید ثالث) را می‌کشند، وی عموی قره‌الین بود و گویند باشاره قره‌الین او را کشتند و قره‌الین را نیز می‌گویند/شعرمی‌گفته و طوطی تخلص می‌کرده.

مهدی قلی میرزا مأمور مازندران شد، بهرام میرزا بفارس رفت، اردشیر میرزا بلرستان، سلیمان‌خان باصفهان، حشمة الدوله که بطهران آمده بود، باآذر بایجان رفت.

امر مهم همان کار خراسانست، چراغعلی برای استخبار مأمور شد. در نشابور بسلطان مراد رسید، پس از مکاتبه با پنج سوار بمشهد رفت. سالار با سواره و پیاده و توپخانه باستقبال رفت که ضمناً قوه خود را از نظر او بگزرانند. او را بشهر بردند، پیام امیرنظام را بسالار رسانید، سودی ندید، بلکه جمعی بر سر او ریختند، تدبیری اندیشید گفت: اگر سالار چند اسب زیبا و عریضه بشاه بنویسد، من لشکر چناران را کوچ میدهم و حکومت خراسانرا برای سالار می‌گیرم چنانکه او را بطهران نخواهند. رجب مهماندار شبانه سالار را از آن مذاکره آگاه کرد، پسندافتاد، گفت: اول اردو را کوچ دهد. سواری چند همراه او کردند، سلامت باردور رسید. یکی از سواران را همراه آورد و شرحی بسالار نوشت که بقولی داده بودم، رفتار شد؛ اردو کوچ کرد اما بطرف مشهد. چراغعلی بطرف طهران، و اردو بطرف مشهد حرکت کرد. در برخورد اول کپهان سالار منهزم شدند.

دو یست نفر اسیر را بشهر فرستادند که مایه امیدواری اهالی باشد. تا اواخر سنه ۱۲۶۵ زد و خورد ادامه داشت، سالار در هر حمله ای منهدماً بشهر برمی گشت. اتباع سالار ااثاثیه آستانه را غارت کردند، در شکستند، قندیل بردند، علما را توقیف کردند.

بابیه زنجان آرام ننشستند و منجر باعزام قشون شد، پس از زد و خورد و قتل و غارت بسیار، ملا محمدعلی زخم برداشته از کار بماند و اتباعش متفرق شدند.

جای افسوس است که در موقعی که مملکت محتاج اتحاد و اتفاق است مردم بجان هم بیفتند و بر سر موهومات فتنه برانگیزند و خون همدیگر را بریزند [۱] در سنه ۱۲۶۶ کار سالار خاتمه یافت، دروازه شهر گشوده شد، کنار دروازه نوغان بساط صلح بگسترده با اهالی شهر امان دادند. شرط مهم اهالی این بود که سالار را بدست ندهند، پذیرفتنی نبود. قرار شد سالار باید از الخلافه رود یا بهرات و یار محمدخان را شفیع کند یا بهر جا که خواهد برود. زن و فرزند او که منسوب دولتند، در شهر بمانند و هر روز در آلاچیق ترکمانی سرگردان نباشند. سالار با کس و کار خود در صحن متحصن شدند. امام جمعه و علما و متولیان گفتند: احترام آستانه را نگاه نداشتی در این بقعه ترا راه نیست. چراغعلی خان سالار و کسان او را بار دو برد و بحسین پاشا خان سپرد. پس از رسیدن امر از امیر سیاست شدند (۲ شنبه ۱۶ جمادی الاخری). یزدان بخش میرزا برای پرستاری اهل و عیال او بماند.

[۱] - بشر همه وقت و همه جا گرفتار شهوات بوده زندگی حیوانی می کرده است. صاحبان نفوس قویه پیدا شدند و مردم را بترک رذایل و کسب فضایل دعوت کردند و در این دعوت تنبیه بمبدأ و مافوق آنچه گفته اند توحید است و از این نظر است «لانی بعدی» مع هذا از صدر اسلام متنبی بسیار پیدا شده و آشتگی خاطر بخشیده.

بیرق ممالک خارجه در بنادر ایران بر پا بود و بیرق ایران در ممالک خارجه ممنوع. امیر امر کرد همه جا بیرق ایران را بر پا کنند، هر جا نپذیرند ما هم معامله بمثل خواهیم کرد و سفرا بممالک خارجه فرستاد.

ایجاد روزنامه هم از اوست که اخبار بولایات برود (ربیع الأول ۱۲۶۷). امپراطور روس بناصرالدینشاه فرزند گرامی خطاب مینوشت. امیر ایراد کرد که اگر نسبت اینست پدر از فرزند جرم نمیخواهند، والا هر عنوان که برای سلاطین دیگر معمول است بناصرالدینشاه باید نوشت.

منع امتعه خارجه نکرد لکن خود پارچه خارجه نپوشید. شال امیری از آن تاریخ معمول شد و کالا از مصنوعات داخله ترتیب داد.

جز کوزه هیچ قسم غلیان بمجلس او نمی آوردند. بقنندریزی و چینی سازی تشویق کرد. شکر مازندران را چنان تصفیه کردند که از شکر هند پست تر نبود.

آبله کوبی بزمان او مقرر شد.

ترتیب چاپارخانه منظم از اوست.

از میرزا عباس خان برادر سعدالدوله که در تفلیس قونسول بوده، شنیدم که وجه غرامت را حاضر کرده بودند که بایران بفرستند، بواسطه عزل امیر موقوف داشتند.

پدر امیر از اهل فراهان بوده و خدمت میرزا بزرگ قایم مقام می کرده. میرزا تقیخان جوانی زیبا بوده و در دستگاه قایم مقام بسر میبرده. روزی قایم مقام دست زیر چانه او میزند، بلا درنگ بیرون رفته سر را می تراشد و بمدرسه رفته پی تحصیل میگیرد.

وقتی شرحی بقایم مقام نوشته قلم تراش خواسته بود، قایم مقام بفرزندان خود می گوید: در این جوان جوهریست که بزرگواری خواهد رسید و شما باو

تعظیم خواهید کرد.

سزاوار است که اقوال و اعمال او را در دفتری جمع کنند. محمدحسنخان اعتمادالسلطنه در صدرالتواریخ مختصری نگاشته، لکن جای بسی حرف گزاشته.

در سنه ۱۲۶۷ محمد امین خان که خود را خوارزم شاه میخواند، آقانیاز محرم را با تحف بطهران فرستاد، در مقابل رضاقلیخان جد نگارنده را امیر مأمور خوارزم کرد و پنجم جمادی الاخری از طهران نقل مکان کرد.

از پدرم شنیدم که چون رضاقلیخان خدمت امیر رسید، فرموده بود که خیال دارم ایلچی بخوارزم بفرستم، شما را انتخاب کرده ام. فرستاد باید فرستاده [ای]، باقیش را میدانی. روز دیگر دو هزار اشرفی برای تدارک فرستاد من تحویل گرفتم. هیچکس در خانه نبود، خواستم بیست اشرفی بآورنده بدهم، نپذیرفت و گفت: تا من بدرب خانه برسم، این دیوارها برای او خبر برده اند.

هم در این سال شاه قصد گردش اصفهان کرد، نسق اردو بقسمی بوده است که اسب محمد حسنخان میان حاصلی میرود. سه روز آن اسب بی صاحب بود، بصاحب مزرعه بخشیده شد.

در این سفر ملازمان رکاب روی توجه بامیر بیشتر داشتند تا بشاه، از این رهگذر غباری برخاطر شاه می نشیند. شاهزاده عباس میرزای ملک آرا برادر کهنتر شاه در رکاب بوده، او را بحکومت قم برقرار می فرمایند. گویند امیر بی رخصت بطهرانش می فرستد که بولایت عهدش رساند و دست آویز خیالات خود کند. بامر شاه او را بر می گردانند. در این امر دغدغه بخاطر امیر راه می یابد و بفکر کار خود می پردازد. (صدرالتواریخ)

نسبت بدخیالی بامیر خیال گویندگان و نویسنده گان است. بدخواهان زبان سعایت می گشایند. فرزین با فروزین عرصه شطرنج سیاست را بسر نبرده از اسب

شوکت پیاده مانند و خطا بیزاری بر رخش کشیدند (۱۲۶۸، ۱۸ یا ۲۵ محرم) حقیقت آنکه شاهزادگان و امرامیدان تاخت و تاز را بر خود تنگ دیده و کمیت خودسری را لنگ، بهر وسیله خاطر شاه را از وزیر دولتخواه آزاده کردند. همسایگان را نیز نقشه او نگران کرده بود. انتظام امور لشکر را مقدمه سوء قصد جلوه دادند. کاری صورت گرفت که بعدها ناصرالدینشاه در مقام افسوس و پشیمانی مکرر این دوبیت را یاد می کرده است:

مرد خردمند هنر پیشه را عمر دو بایست در این روزگار
تابیکی تجربه آموختن دردگری تجربه بردن بکار
قوت بدخواهان امیر، مهد علیا بوده است که امیر انگشت ایراد رفتار او هم
می گزارده. شنیده شد که امیر بشاه گفته بوده است او را قهوه بدهد که بعد بگوید
مادر گش شایسته سلطنت نیست و بعقل راست نمی آید. قسمت اول شاید، ولی
قسمت دوم حیل بدخواهانست.

نخست از صدارت معاف و بامارت نظام برقرار شد (۱۸ محرم ۱۲۶۸).
بشمشیر و نشان مخّلع گشت، در قبول سستی کرد و از گناه خود پرسش نمود.
میرزا آقاخان از گناهان او شمه ای بر شمرد. اجازه شرفیابی خواست، بحضور رفت،
خدمات خود را خاطر نشان کرد. چه سود که میرزا آقاخان نوکر دیگری بود و
صدارت او را میخواستند و از امیر اندیشه داشتند. بالجمله امیر بحکومت کاشان
فرستاده شد. جلیل خان جلیلوند با یکصد سوار او را در فین کاشان سکونت داد.
عزت الدوله با او رفته و مراقب حال او بود و او را در کالسکه خود نشاند.

مسعود میرزا ظلّ سلطان در تاریخ مسعودی میگوید: غلو نکرده ام اگر
بگویم امیر از نظام الملک و صاحب بن عبّاد و لردپالمرستن و پرنس بیسمارک و
ریشلیو با کفایت تر بود.

این مقدار را باید تصدیق کرد که اسباب کار ایشانرا نداشت.

دالغورکی از امیر حمایت می کرد و سیاستون روس سیاستون انگلیس نمیرسند. دسته قزاق بخانه امیر فرستاد و این بیشتر سبب سوءظن شاه شد و میدان بدست معاندین داد.

از ثقات شنیدم که وقتی در مقام تربیت امیر با ناصرالدینشاه درستی کرده بود، شاید سیلئی هم بروی او زده.

رضاقلیخان در فهرست التواریخ مینویسد که وی در تمام صفات پسندیده که در خور صدارت و امارتست سرآمد اقران بود، جز اینکه رعایت جوانی شاه را که تاب بعضی درشتیها نداشت، ولو بمصلحت نمی کرد. برشوه و عشوه کس فریفته نمیشد، و بزرگتر خدمت امیرنظام تعدیل بودجه و تنظیم نظام و تأسیس دارالفنون بود که آن دو اصلاح بدن ملک بود و این ترمیم روح. بامیر گفتند: قدغن کنید قمه نبندند. گفت: ببندند، آنکه بکشد کیست؟ قآنی در قصیده خواند:

بجای ظالمی شقی نشسته مؤمنی تقی که زاهدان متقی کنند افتخارها
امیر او را زجر کرد که بعد از من هم همین را خواهی گفت.

میرزا آقاخان که از پهلوی امیر پهلوی گرفته بود، چنان مهره گردانی کرد که بصدارت رسید. روز ششم صفر که روز ولادت شاه بود خلعت پوشید و قتل امیر را شرط خدمت قرار داد.

قضیه چوب خوردن میرزا آقاخان را در زمان محبّدشاه، رضاقلیخان در روضه الصفا نوشته بود میرزا آقاخان صدراعظم آن جزوه را در می آورد و عوض می کند. از اینرو استعجاب ندارد اگر در روضه الصفا در قتل میرزا تقی خان نوشته شده است: بواسطه تسلط نغم و تغلب سقم در شب شنبه ۱۸ ربیع الاول جهان فانی را بدرود کرد.

اربعینی بیش میرزا تقی خان در گوشه فین کاشان نغنوده بود که میرزا علیخان فرّاشباشی مأمور شد امیر را بقتل رساند. شب شنبه ۱۸ ربیع الاول در حمام او را بگشودن قیفال از حال بردند. نه تنها امیر را رگ زدند و رگتعالی ایران را زدند.

میرزاعلی خان یکی از خواتین حرم را همراه برده بود، در موقعی که امیرحمام بوده است، عزّة الدّوله را مشغول می کند و دربی که از اندرون بحمام بوده است مسدود می سازند.

امیر سه سال و دو ماه و سه روز صدارت کرد و امارت لشکر را هم داشت.

از غلامحسینخان صاحب اختیار شنیدیم که ناصرالدّینشاه گفته بوده است که بقتل امیر راضی نبودم، میرزا آقاخان تدلیس کرد و دستخط را از من گرفت. دستخط دیگر فرستادم که میرزاعلی خان نرود، گفت: رفته است، و معاذیر آورد. میرزاتقیخان از سلسله نبوده، سرسلسله بوده. نادر در نسب خود گفت: بنویسید پسر شمشیر. میرزا تقیخان را باید گفت پسر تدبیر. در سه سال صدارت یادگارهای بزرگ گزارد.

میرزا آقاخان اهل نور بوده اسمش نصرالله و آقاخان لقب خانگی. مزور و متکبر بوده و دروغ را تدبیر می دانسته. پسر خود را که هنوز نوآموز بود، نظام الملک کرد و برادر خود را وزارت لشکر داد. چشم طمع باز کرد و دیده انصاف بر بست. برداشت امیر عقده گشائی میخواست که فروداشت را راست بیاورد و او آن مرد نبود.

مأموریت رضاقلیخان دو چیز بود: جلب امیر خیوه و آوردن اسرای ایرانی. اسرا همه صاحب علاقه شده بودند و بمعادوت مساعدت نکردند مگر عده کمی. فرستاده خان خیوه و بعض رؤسا که همراه رضاقلیخان آمده بودند، چندی سرگردان بوده مایوسانه برگشتند و بعضی بمکه رفتند و البته خبر بردند که آنکه فیل میخريد رفت.

در این وقت معلّمین که از برای دارالفنون خواسته بودند، در رسیدند. میرزا آقاخان در اندیشه بود که دارالفنون را در تحت نظریکی از بستگان خود گزارد. شاه امر فرمود صورتی از اشخاص مناسب بنویسد و ضمناً فرمود: رضاقلیخان را هم بنویس. چون صورت را بشاه برخواند، شاه رضاقلیخان را انتخاب کرد. خواست

بهانه [ای] بتراشد، شاه فرمود: ما اراده داریم که شاهزادگان و اشرافزادگان را در دارالفنون بگزاریم مرد امینی باید، اگر رضا قلیخان امین نبود، پدرم عباس میرزا را باو نمی سپرد. در این وقت ناصرالدینشاه ۲۲ سال داشت (افتتاح دارالفنون یکشنبه ۱۲۶۸/۱۴۵).

در این سال یار محمدخان حکمران هرات در گزشت. باستدعای اهالی صید محمدخان پسر او را بجای او گزاردند.

کهندل خان که بر سر هرات آمده بود، کاری نساخت، عریضه [ای] در پوزش نوشت. صید محمدخان سگه بنام شاه زد.

هم در این سال میرزا یوسف مستوفی الممالک بحکومت عراق منصوب شد. استیفا را بنظام الملک سپردند.

سوء قصد بابیان بتقااص خون باب نسبت بشاه هم در این سال اتفاق افتاد، شیخ علی نامی رئیس ایشان بود.

روز یکشنبه ۲۸ شوال سه تن از دوازده تن که نامزد آن کار بودند، دلیری کرده در موقع سواری در صاحبقرانیه يك يك پیش آمده تیر بطرف شاه انداختند، تیر سوم شانه شاه را اندک خراشی داد. پزشکان زخم را بستند و روز دیگر شاه بارداد. آن سه تن بسزا رسیدند، گروهی متهم شدند و جمعی گرفتار. متهمین از اعیان میبایست بابتی مقرری را بکشند تا رفع تهمت از ایشان بشود. روز جمعه ۱۷ ذیقعدة شاه بشهر آمد، عباس میرزا را با مادرش بعثتات فرستادند.

کهندل خان باز رو بهرات آورد، کار صید محمدخان ظهیرالدوله سست شد. افغان و ترکمن دست بتاخت و تاز نهادند. حسام السلطنه بسرخس رفت، حاکم سیستان از دربندگی درآمد، پرده شیر و خورشید خواسته در دزسه کوهه برافراشت. پسر خود را بمشهد فرستاد. از صید محمدخان تقویت شد، کهندل فرار کرد. میرزا سعیدخان وزارت خارجه یافت.

محمدامین خان خوارزمی بمرو آمد، عبدالرحمن پسر خود رحمن وردی را نزد حسام السلطنه فرستاد (۱۲۶۹). عباسقلی خان درجری بکمک او رفت، سپاه

خان خوارزم باز پس رفتند. عباسقلی خان در گزشت. نخست پسرش بجای او آمد. سپس اسمعیلخان سرهنک با سه فوج و پانصد سوار و شش عراده توپ بجای برادر گسیل شد. حسام السلطنه را خواستند.

شاهزاده معین الدین میرزا از تاج الدوله دختر سیف الله میرزا پسر خاقان بولایت عهد نامزد شد، شش ساله در گزشت.

سلطان علی خان پسر کهندل خان با پیشکش بطهران آمد، مظفر الدوله لقب یافت. میرزارضی کردستانی از شاگردان دارالفنون برای آموزگاری افواج با وی بهرات رفت که اگر خواسته شدند بطهران بیایند والا در فرمان حاکم قندهار باشند.

شاه در اینسال عزم چمن سلطانیه کرد، در اردو و با افتاد. در شیراز زلزله سخت شد. بیرق ایران را در اسلامبل برافراشتند.

در ۱۲۷۰ بنذرعباسرا که امام مسقط گرفته بود، پس گرفتند. قلعه دزک^۱ گشوده شد. هم در اینسال فتح سباستیل و صلح عبدالمجید با اسکندر ثانی امپراطور روس دست داد. محمد امین خان خیره که با گروهی بسیار سرخس آمده بود (۱۲۷۱) بیافشاری مردم سرخس و کمکی که از مشهد پی در پی بایشان رسید شکست خورد. از خرگاه خود بیرون آمد، خواست جان بدر برد، سواران خراسانی قائلوتپه را در میان گرفته، افسر واسب او را بشناختند و از پایش درآورده، سر او را نزد فریدون میرزا برده، بطهران فرستادند و در قسمت شمال غربی میدان سپه دفن کردند و آنوقت خارج شهر بود. رضاقلیخان حضور داشته رباعی ذیل را بداهة بساخت:

شاهها بفلک صیت سخای تو رسید برانِس و مَلِک بذل و عطای تو رسید
خوارزم شه ارچه سرکشی کرد بسی اینک سر او بخاک پای تو رسید
پیشرفت دولت ایران در هرات و کار کهندل خان و دوست محمدخان، سبب اندیشه انگلیس شد. کلنل شیل سفیر انگلیس بمیرزا آقاخان رسماً پیغام داد که

۱- قلعه دزک در بلوچستان واقع است.

اگر لشکر ایران دست از هرات نکشد کار بسختی خواهد کشید.

محمد یوسفخان که در موقع قتل کامران بدست یار محمدخان (۱۲۶۱) بدولت ایران پناه آورده بود و سالها در ایران میزیست، با مخالفین صید محمدخان سازش کرده، بی خبر از مشهد بدر رفت، ظهیرالدوله را بکشت، مادر و خواهر او را از پی او فرستاد، بزن او تعدی کرد، نامه بطهران نوشته پوزش خواست؛ برایش خلعت فرستادند.

بین کابل و قندهار شکراب پیدا شد، کهندل خان بمرد (۱۲۷۲). فرزندان او درهم افتادند. دوست محمدخان برادر کهندل خان بهوای قندهار افتاد. بعضی پسران کهندل خان بطهران آمدند و گفتند دست اندازی دوست محمد بقندهار بتحریک انگلیس است، اگر بتواند از آشفتن خراسان خودداری نخواهد کرد.^۱

عیسی خان افغان از دوست محمدخان کمک خواست. دولت نیز برای نگاهبانی سرحدات متوجه خراسان شد. حسام السلطنه رو بهرات آورد. غوریان را بگشود بهرات رسید. عیسی خان محمد یوسف را هواخواه ایران دانسته مجبوس کرد. کار بر عیسی سخت شد. سلطان احمدخان از کابل بهرات آمد، حسام السلطنه را دید، عیسی خان نیز سر پیش افکند. حسام السلطنه بهرات وارد شد، بنام ناصرالدینشاه خطبه خواند و سگه زده بطهران فرستاد. فوت معین الدین ولیعهد در این هنگام سور را بسوک مبدل کرد (۱۲۷۲). صید سعیدخان دگر باره پناهنده بایران شد.

موره سفیر انگلیس بیرق را خوابانیده بیغداد رفت (۱۲۷۳).

هرات یعنی رك جان انگلیس، همان هراتی که آمدن ملکم بایران برای خواستن جلوگیری افغان از تاختن بهند بود.

فریح خان امین المملک مأمور در بار فرانسه در آنوقت در پاریس بود. لرد گللیف سفیر انگلیس با او وارد مذاکره شد، سود نداد. فرمانفرمای هند اعلان

۱- در تاریخ روضه الصفای ناصری مشروحاً مذکور است.

جنگ کرد (عقرب ۱۲۷۳). خارک را متصرف شدند، در کنار بوشهر قشون پیاده کردند، ریشهر را بگرفتند، بوشهر را از دریا بتوپ بستند. شجاع‌الملک برازجان را خالی کرد، خواست میدان‌داری کند، نتوانست. طوایف عرب و بختیاری خود را فروختند. قشون انگلیس از دریا و خشکی بمحمره حمله بردند و راه شوشتر پیش گرفتند. خانلرخان احتشام‌الدوله که محمره را بی دفاع از دست داده بود، سنگر خود را کنار کارون نیز بدشمن سپرد. غله بسیار بدست اردوی انگلیس افتاد.

ناصرالدین‌شاه اندیشناك شد؛ در اینموقع بود که میرزا آقاخان بشاه گفت: ریش مرا بگیر. چون شاه بگرفت، تخم شاه را بگرفت. شاه گفت: چه میکنی؟ گفت: ول کن تا ول کنم. والحق راست گفت. خطر رفتن ایران بافغانستان برای انگلیس مهم‌تر بود تا آمدن انگلیس بخوزستان برای ایران و آشوب هند رخ داده بود. انگلیس از ایران میرفت سهل است، تعهدات دیگر هم می‌کرد و کار وارونه شد.

آمدن انگلیس را ببوشهر میرزا آقاخان بقوام‌الملک نسبت داد که بتلافی قتل پدرش حاجی ابرهیم خان فتنه‌انگیخته است. فتحعلیخان پسر حاجی قوام طهران بود بحضور رفته بعرض رساند که شجاع‌الملک گماشته صدراعظم این آتشرا افروخته، برادر من کاره نیست، وی از طرف صدراعظم اشاره کرد که انگلیس قشون ببوشهر بیاورد تا بهانه تخلیه هرات شود، مسئله ریش و تخم هم تدلیس بوده. فرخ‌خان در پاریس با لرد کرلی بیستن پیمان پرداخت برفصول پیش و بندی در منع برده فروشی در خلیج فارس و گفته شد که صدراعظم از مور عذر بخواهد.

خلاصه عهدنامه پاریس

۱۴ حوت ۱۲۷۳ (مارس ۱۸۵۷) که امضای آن در بغداد شد بین فرخ‌خان امین‌الملک و کرلی سفیر انگلیس در پاریس ۱۲ ثور ۱۲۷۳ دوم مه

۱۸۵۷.

- ۱- استقرار صلح و دوستی مابین دولتین پس از امضای عهدنامه.
- ۲- انگلیس بنادر ایران را تخلیه خواهد کرد.
- ۳- کلّ اسرای طرفین را بدون درنگ رد کنند.
- ۴- عفو عمومی نسبت بخائنین بایران و خائنین بانگلیس.
- ۵- تخلیه هرات و سایر ممالک افغان از قشون و مأمورین ایرانی.
- ۶- ترك حقّ سلطنت ایران بر هرات و ممالک افغانستان و علامت اتحاد مثل سگه و خطبه از ایشان نخواهد. استقلال افغانستان را بشناسد و اگر منازعه [ای] باشد اصلاح آنرا از انگلیس بخواند.
- ۷- از برای تنبیه اشراری که از افغانستان بখاك ایران تعدی کنند، ایران میتواند قشون بآن حدود بفرستد، لکن پس از رفع غائله بلافاصله برگردند.
- ۸- اسرای افغان را بدون عوض نقدی رد خواهند کرد.
- ۹- معامله افغان و ایران نسبت بیکدیگر معامله دول کامله الوداد خواهد بود.
- ۱۰- پس از مبادله این عهدنامه، سفیر انگلیس بطهران مراجعت خواهد کرد و مطابق شرح علیحده پذیرائی خواهد شد.
- ۱۱- تعیین مأموری که باتفاق مأمور انگلیس مطالبات رعایای انگلیس را از رعایای ایران تشخیص بدهند و آنچه محقق شد دفعه یا باقسط خواهند داد.
- ۱۲- دولت انگلیس دیگر از رعایای ایران حمایت نخواهد کرد، مگر اشخاصی که مستقیماً مستخدم سفارتخانه یا قونسولگریها هستند.
- ۱۳- تجدید فصل قرارداد اسد ۱۲۶۷ در باب منع برده فروشی.

۱۴- پس از مبادله این عهدنامه عساکر انگلیس هرنوع رفتار خصمانه را ترك خواهند کرد و از بنادر و جزایر ایران خواهند رفت.

۱۵- این عهدنامه در پاریس امضا شده در بغداد مبادله میشود.

حسام السّلطنة قلعة هرات را خراب کرده شهر را بسلطان احمدخان برادرزاده کهندل خان سپرد، پسر عظیم خان که حکمران قندهار بود. عزیز خان سردار کل معزول شد. میرزا داودخان شد وزیر لشکر (۱۲۷۳). ولایت عهد بشاهزاده محمدقاسم میرزا رسید. محمد کاظم خان پسر صدراعظم وزیر او شد. دستخط شاه را خواندند. میرزاسعیدخان خطبة غزا قرائت کرد (ربیع الأول ۱۲۷۴). در این موقع محمد ولی میرزا که در علم زایچه قدرتی داشته، در مجلس جشن نُقلی بشعاع السّلطنة پدر شکوه السّلطنة داده میگوید: تبریک ولیعهدی مظفرالدین میرزا را بشما میگویم. وی سلطنت ناصرالدینشاه را پیش بینی کرده بود که پنجاه سال خواهد بود و بدون تخلف واقع شد.

محمد قاسم میرزا در ۱۲۷۵ در گزشت؛ وی پسر جیران از صیغه های ناصرالدینشاه بود که میرزا آقاخان نسب او را بچنگیز رسانده بود. برحسب وصیت آقامحمد خان میبایست مادر ولیعهد قجر باشد و قوانلو. ولیعهد کردن محمد قاسم میرزا از دوستی بی اندازه بود که شاه بجیران داشت.

در ۱۲۷۴ حسام السّلطنة هژده نفر رؤسای ترکمان را بمشهد خواست و حبس کرد و بمرو رفت. ترکمانان برشدت افزودند. حسام السّلطنة احضار شد. حشمة الدّوله مأمور اول برمرودست یافت، آخر شکست فاحش خورده، مرو بکلی از دست رفت. گفتند که آن شکست در نتیجه اختلاف و کارشکنی میرزامحمد قوام الدّوله بود. حشمة الدّوله چندی مغضوب و قوام الدّوله را کلاه کاغذی بر سر گزاردند (چه فایده داد).

در ۱۲۷۷ در اطراف صحن مبارک حضرت سید الشّهدا ارواحناده خانه ها

خریده صحن را وسعت دادند. گنبد مزار آنحضرت و حضرت عباس را مرمت کردند.

میرزا صادق قایم مقام پیشکار آذر بایجان از میرزا آقاخان سعایت می کرد، بتعلیم صدراعظم مردم براو بشوریدند، جانی سلامت در برد عریضه بشاه عرض کرد و دوازده تقصیر برای او برشمرد و تعهد اثبات کرد. مواضعه میرزا آقاخان در کار هرات و بوشهر از اطراف گفته شد. در ۲۰ محرم ۱۲۷۵ دستخط معافی او و وزیر لشکر و سایر نوریها از مناصبی که داشتند صادر شد که همه کارها را بکسان خود داده ای و چاکران دولت بیکارند. هر تقصیر که بمیرزا آقاخان نسبت دهند چون سعی در قتل امیر نیست.

از میرزا آقاخان چیزی که باقی است کتاب گنج شایگانست که میرزا طاهر دیباجه نگار مدایح او را در آن جمع کرده است. صابون پزخانه نیز از تأسیسات اوست. خودخواهی و خویشتن پرستی او معروفست. صورتاً و معنأً از کارکنان انگلیس بوده. اثر دیگر او تالار نظامیه است که صف سلام معروف در آن نقش است و از آثار نفیسه طهران و فعلاً محل غذاخوریست. تالار نظامیه محل غذاخوری شده است و عمارت میرزا حسینخان مجلس شورای ملی. بین تفاوت کار از جاست تا بکجا.

پس از میرزا آقا [خا]ن چندی مسند صدارت خالی ماند. پس از چندی شش وزارتخانه ترتیب یافت:

وزیر اول و وزیر داخله میرزا صادق قایم مقام ملقب بامین الدوله.

وزارت خارجه میرزا سعیدخان مؤتمن الملك.

وزارت جنگ میرزا محمدخان کشیکچی باشی که بعد سپهسالار شد.

وزارت مالیه میرزا یوسف مستوفی الممالك

وزارت عدلیه عباسقلیخان جوانشیر معتمدالدوله.

وزارت وظایف و اوقاف میرزا فضل الله نصیرالملک.

مهر مبارك بفرخ خان سپرده شد.

عنوان شورای دولتی (۱۲۷۶) اگر چه در کار آمد بیشتر برای اشتغال بعض رجال بود که بوزارت نرسیده بودند چون میرزا جعفرخان مشیرالدوله و محمودخان ناصرالملک و میرزا محمد حسینخان دبیرالملک، بقیه اجزای شورای وزرا بودند.

از میرزا جعفرخان دو تألیف مانده است در حساب و جغرافیا.

سپهسالار در نتیجه تنظیم قشون و انتظام گمش تپه اعتبار یافت، معناً بدستخط صدارت مفتخر گشته حکومت طهران نیز بدو سپرده شد (۱۲۸۰). کتابچه قانون در دستور نظام چاپ شد. نتیجه مطلوبه گرفته نشد، بر استقلال مستوفی الممالک بیفزود.

عزیزخان سردار بتمشیت امور لشکری پرداخت.

میرزا محمدخان بخراسان رفت. وی مردی نیکو رفتار و درشت گفتار بوده است.

در اینجا در آنجا پدرسوخته معروفست و بنظم درآورده اند:

همی گفت باروی افروخته در اینجا در آنجا پدرسوخته
در اینجا زتقصیر تو بگزریم در آنجا بعبداللّهت بسپرم
عبداللّه خان طرف اعتماد و مهر سپهسالار بوده است. مقام صدارت او یکسال و پنج ماه طول کشید، پس از آن والی خراسان گردید. چون بزور میسر نگردید بزور رؤسای ترکمان آرام کرد،

ترا قلع یاعی ملک از زراست نه حاجت بشمشیر یا خنجر است
در سنه ۱۲۸۳ (سفر اول خراسان) که ناصرالدینشاه بزیارت آستان مقدس رضوی بخراسان رفت، میرزا محمدخان در سبزواری استقبال آمد. امیر

حسین‌خان زعفرانلو (شجاع‌الدوله)، الله‌یارخان در جزی، یوسف‌خان هزاره و رؤسای ترکمان ساروق و تگه و غیره همراه بودند. عده مستقبلین بسه هزار نفر میرسید، ملازمین رکاب را زیردست خود دیده بآرزوی دیرینه که داشتند بسعایت پرداختند. سپهسالار بعرض رساند که عرایض این نوجوانان سزاوار نیست که در آستان مبارک مقبول افتد؛ برعناد نوجوانان افزود. حیدرقلی‌خان سهام‌الدوله حاکم بجنورد برای پیشی جستن خود را واپس کشیده بعرض رساند که سپهسالار بآرزوی دیگر با رؤسا سازش دارد و من در دولتخواهی کناره گرفتم. شاه وقعی بسخنان او نهاد. روز ۱۶ صفر رؤسا شرفیابی جسته مرخص شدند.

شب ۱۷ حاج میرزا محمد رضای مستوفی با سپهسالار بوده پس از انجام کارها بخانه خود می‌رود سپهسالار باندرون رفته نماز صبح داعی حق را لبیک اجابت می‌گوید.

شاه روز ۲۸ ربیع الاول بعزم طهران بچمن قهقهه حرکت می‌کند.

تعیین حدود

از زمان کیان تعیین سرحد بتیر آرش میشد. در زمان نادر بشمشیر و قوت بازوی زمام‌داران از حدود سند و سیحون تا کنار نیل باختلاف اوقات تابع فرمان‌روایان کنار کارون و غیره بودند. در زمان فتحعلیشاه خوارزم و افغانستان و بلوچستان و گرجستان قلمرو ایران بود. سیاست دنیا عوض شد، کشتی بخار و توپ آتشبار در کار آمد. سیاست‌مداران ایران در غفلت مانده، انگشت روس در شمال و انگشت انگلیس در مشرق و جنوب مطابق نقشه دقیق در کار آمد و بزرگان ایران نقشه چنگیز و امیر تیمور را از دست نداده حریف خود را نشناختند و طاق و جفت باختند. جای ملامت هم نیست، وسایل همسایگان را نداشتند و با حکومت بدوی جلو تجاوزات تمدنی را نمیشد گرفت، روز بروز قطعات از حواشی ایران منتزع

میشد:

قسمت قفقاز بجنك، قسمتهای دیگر سیاست؛ ترکمان را نتوانستیم اداره کنیم روس برد که من اداره می کنم. افغانستان را انگشت انگلیس از ایران جدا کرد، بلوچستان اصلاً در ترازوی سیاست ایران وزن نداشت. در ۱۲۸۷ نیرنك چنان ریخته شد که ایران بمیانجی گری انگلیس بسرحده افغان رنگی بدهد. سیر فریدريك گلدشمیت برای تشخیص سرحده افغانستان و بلوچستان معین شد.

در ایران سیاست روی هوا و هوس اشخاص بود، در شمال و جنوب روی اداره و مصالح مملکت؛ اینجا اشخاص منظور بود، آنجا اداره منظم با وظایف معلوم. امنای روس و انگلیس پول می دادند و کار می کردند. امنای ما پول می گرفتند و کارشکنی می کردند.

باری انقلاب افغانستان امر تعیین سرحده آنجا و بلوچستانرا بتعویق انداخت. دوست محمدخان در گذشته بود (۱۲۸۰) شیرعلی خان برادر بزرگ خود افضل خان را در حبس داشت. عبدالرحمن پسر افضل خان و عظیم خان پسر دیگر دوست محمد عذر شیرعلی خان را خواستند. جنك در پیوست و این جدال سه سال طول کشید. دیگر باره شیرعلی خان روی کار آمد. عبدالرحمن چنك بدامان روس زد، شیرعلی بفرمانفرمای هند رو آورد، پول و اسلحه بدو دادند دست بر هرات نهاد و هرات را بیعقوب خان داد. یعقوب خان سر بلند کرد، از پای در افتاد، بپهران آمد، چند سال بماند، آخر فرار کرد، انگلیس او را بهند برد و متوقف شد.

نظری ببلوچستان

بلوچستان از ایالات مسلم ایران بود و تا زمان نادرشاه در آن سخنی نمیرفت. نصیرخان براهوئی بحکومت بلوچستان برقرار شد (۱۱۵۲). پس از نادر

نصیرخان نخست تابع احمدشاه گردید و سپس دم از استقلال زد. پس از آنکه وی درگذشت، کار بهرج و مرج کشید و خوانین بجان هم افتادند. بزمان محمدشاه، ابرهیم خان بمی مأمور تسویه آن حدود شد.

در ۱۲۸۱ که سرفریدریک گلدسمیت مأمور کشیدن تلگراف شد، از گوادر بآن طرف حکومتی نبود که با او وارد گفتگو شود. کار را به کلات انداختند و در حمایت کلات لازم دانستند حد بلوچستان تحت الحمایه را با ایران معین کنند. البته صاحب‌خانه که از نگاهداری خانه غفلت کند خانه را میبرند. مقرر شد حکم‌هایی از طرف انگلیس و ایران (و کلات) در این امر قراری بدهند. بواسطه ایستادگی ابرهیم خان کار معوق ماند.

گلدسمیت روبه گوادر آورد. مازورلوت نقشه ریخته بود، تصمیم گرفته شد که از محلی در شرق گواتر که غیر از گوادر است، خطی بکوهک برسانند. پس از مذاکرات چند، آن خط قبولانده شد و بقول انگلیس صرفه با ایران بود. گلدسمیت مأمور اجرا شد.

پژنی سینگس مینوید که در بلوچستان بکوه آتش فشانی برخورد می‌کرد که بکلی خاموش نشده بود. املاح آمونیاکی از آنجا برداشتم.

احمد افغان دست بسیستان نهاده بود و پیروان او خود را مالک سیستان می‌دانستند و پیوسته سیستان مورد حمله افغان می‌شد، گاه تابع هرات بود، گاه تابع قندهار.

یار محمدخان تا بود مالیات می‌گرفت. پس از وی علی خان سربندی که امیر تیمور آنها را بیروجرده برده بود و نادر آنها را بسیستان برگردانید، تابع ایران شد و بمصاهرت خاندان سلطنت مفتخر گردید (در حدود سنه ۱۲۷۴).

در زمان دولت محمدخان تابعیت سیستان از ایران مسلم بود. بواسطه مداخلات انگلیس در افغانستان و تقویت هرات امر دایر شد بر اینکه انگلیس بین

ایران و افغان اختلاف سیستان را رفع کرده بآن خاتمه بدهد.

امیر شیرعلی خان با کابل در زدو خورد بود. دولت انگلیس امر را بشمشیر متخاصمین محول کرد که جنگ در اندازد و چنگ بیازد. شیرعلی در آنوقت قادر بر حفظ ثغور نبود. ایران در اثبات حق خود در سیستان مقدم و شیرعلی بر کابل مسلط شد و عزیمت جنگ با ایران کرد.

گفتگوی سرحد در پاریس جریان داشت. در این بین شش فصل پیشنهاد حکمیت انگلیس در پاریس پذیرفته شده بود و در ۱۲۸۰ که قرار سرحد بلوچ بامضا رسید، گلدسمیت برای تشخیص سرحد سیستان معین شد.

میر علم خان امیر قاین حضور عده نظامی انگلیس را برای تشخیص امر سرحد لازم ندانسته ایراد کرد، گلدسمیت بطهران آمد.

از یک طرف قرار شد هیلمند حد باشد و از طرف دیگر از بند سیستان بخط مستقیم بکوه ملک سیاه.

رؤیشتن اظهار داشت که سیستان حقا خاک ایرانست ولو گاهی در اشغال هرات یا قندهار بوده باشد.

هیلمند تغییر مجری داد و احتیاج بتجدید بازدید شد. رود مقداری بطرف مغرب افتاد. کلنل کماهن مأمور بازدید شد. در این بازدید مقداری خاک ایران بطرف افغانستان افتاد. مسئله تقسیم آب همچنان معوق ماند.

روسیه در ترکستان

پطر کبیر وارد مناسبات باخویه و بخارا شده، بساط تجارت گسترده. خویه از بیم بخارا، بطرف روس متمایل شد. در ۱۷۱۵م (۱۱۲۷هـ) با موافقت خان خویه دسته [ای] برای تفحصات، نامزد آن صفحات شدند. خان در گزشت و پیروان او آن دسته را سربنیست کردند.

روسیه عرصه قرقیز را صاف کرد. اُرنبُورک مرکز عملیات شد و بیشتر توجه بطرف سیبری بود. اُمسک را بدست آوردند و بسرحد چین رسیدند.

نخست اعزام قوی بطرف خیه در سنوات ۱۸۳۹-۱۸۴۰م (۱۲۵۵-۵۵۶ ه) شد و رقابتی بود با اقدامات انگلیس در افغانستان. شدت سرما مانع از پیشرفت شد، به اُرنبُورک مراجعت کردند.

انگلیس چشم خود را مالیدن گرفت. مازوردارثی توت که در هرات بود، کاپیتن شکسیر [؟] را بخیه فرستاد که خان خیه را از خطر روس آگاه کند. خان اسرای روس را به اُرنبُورک روانه کرد که رفع بهانه شود.

در ۱۸۴۳ روسیه با خان خیه عهدی در میان آورد مبنی بر ترک تاخت و تاز بر روسیه و اجبار ببندگی.

بتصرف سواحل سیحون، روس بخوقند نزدیک شد، آق مسجد را گرفتند و بروج برپا کرد.

جنگ قیرم در گرفت، روسیه بروج را بخوقند نیاز کرد تا فرصت بیابد. تاشقند نیز بتصرف روس درآمد ۱۸۶۵م (۱۲۸۲ ه). انگلیس بکابل آمد. امیر بخارا بروس متوسل شده و خود را در دامان وی انداخت. از کلنل بوتف پیروانی شایان شد. انگلیس را که از کابل بیرون کردند، امیر بخارا فرستادگان روس را محبوس داشت که «کهر کم از کبود نیست».

در ۱۲۸۳ امیر بخارا بطرف روس حمله آورده، خجند را بگرفت و پس از یکسال رد کرد.

در ۱۸۶۸م (۱۲۸۵ ه) سمرقند بدست روس افتاد و اگزاردن سمرقند و دادن خسارت جنگ از طرف امیر بخارا، صلح شد.

بتصرف چارجوی کنار جیحون، رشته سیاست بطهران افتاد. خیه در ۱۸۷۳م (۱۲۹۰ ه) تسلیم شد. کراشئودسک همسایه اترک بود و مرکز عملیات.

ایران پرتست کرد، پنبه در گوش سیاست نهادند.

ترکمن یموت مقهور شد و راه نزدیکتر بمرکز آسیا، گشوده شد. روسیه در چند نقطه پنجه در ترکستان افکنده بود: گراسئودسک، تاشقند، اُرنبُورک.

در ۱۸۸۱ م (۱۲۹۹ هـ) خیوه بتصرف روس درآمد، خود را بکنار اترک رسانده بودند. شکست لوماکین را در گوک تپه شُیلف جبران کرد. شروع بساختن راه آهن ترکستان شد.

در ۱۳۰۳ علیخانف داغستانی از صاحب منصبان مسلمان روس، مرورا مسخر کرد. جزئی نفوذی که ایران در آن صفحات داشت، بکلی از دست رفت. چرا؟ نمیبایست میرزا تقیخان کشته شود، او بود که ایلچی بخیوه میفرستاد. مردم خراسان تادرجه [ای] از مزاحمت تگه و یموت و ککلان آسوده شدند.

سرحد روس و ایران در ترکمن چای معین شده بود، سرحد استرآباد و خراسان میبایست بعدها معین شود. سلیمان خان صاحب اختیار با مترجمی میرزا رضاخان دانش (ارفع الدوله) مأمور تعیین سرحد شدند.

حدود استرآباد برود اترک قرار گرفت و روسها اجحاف کردند، در نقشه نهر موسی خانی را که از اترک جدا کرده بودند و بدریا نمیرسد حد قرار دادند و حاشیه اترک را بردند و هنوز محل نزاع است. در بقیه خطی تا سرخس معین شد که از عشق آباد می گزرده، فیروزه بطرف ایران و لطف آباد (حصار) بطرف روس افتاد. امر امپراطور، ناصرالدینشاه را مجبور کرد فیروزه را که آب و هوای خوب داشت با لطف آباد (حصار) که خرابه بود، تبدیل کند. محمد صادق خان امین نظام مأمور انجام این مبادله شد. در این موقع این بنده عصبانی شدم و قصیده [ای] گفتم که يك بيت آن اینست:

مرد نه آنکه ثغور ملک ببخشد مردی اگر باز گیرشگی و شروان

آنگاه از حقایق آگاه نبودم و در سیاست راه نداشتم، اینک عذر میخواهم، چه آنوقت تصوّر می کردم آنچه می کنند میتوانند نکنند. ایرانیان که بطرف روس افتادند خیلی زمین بایشان داده شد بدون حق کاشتن یکدرخت تازه.

خلاصه قرارداد سرحدی

در مقدمه، دوستی، اتحاد، و داد، صمیمیت کماکان برقرار است.

فصل اول— خط سرحد برود اترك وارد در خلیج حسینقلی است تاچات، سپس قلل سنکرداغ و ساکریم متوجه برود چندرتاچغان قلعه باز قلل فاصل بین چندر وسومبارتا ملتقای سومبار بنهرآج اقایان و کنار سومبارتا خرابهای مسجد دادیانه از آنجا قلل کویت داغ و قلل میزنو و چوب پست سرحد است و از یک ورسطی رباط می گزرد بکوه الانچه میرسد از شمال قلعه خیرآباد می گزرد بحدود کک قیتال ممتد می شود در بند رود فیروزه را قطع می کند از راه بین عشق آباد و فیروزه می گزرد بانتهای شمالی کوه اسلم میرسد از شمال کله چنار رد شده بکوههای زیر کوه برمیخورد بدره رود بابا می گزرد در جاده کاورس بلطف آباد وارد جلگه میشود.

فصل دوم— در تعیین مأمورین برای نصب نصبست.

فصل سوم— دولت ایران متعهد میشود در ظرف یکسال قلاع گرماب و قلقلاب را تخلیه کند. دولت روس در آن نقاط استحکامات نخواهد ساخت و ترکمرا آنجا سکنی نخواهد داد.

فصل چهارم— منع مردم ایرانست از توسعه زراعت بآب انهار که از ایران به خاک ورای خزر میروند و اینکه دهات جدید آباد نشود و آب بیشتر بمصرف نرسانند.

فصل پنجم - تقبّل ساختن راههای عرّابه رواست از طرفین.

فصل ششم - در منع محلّ اسلحه است در سرحد، چه از ایران بآنطرف، چه از خاک و رای خزر باین طرف.

فصل هفتم - تعیین مأمورین از طرف روس در نقاط سرحدّی برای حفظ نظم که با کارگزاران وارد مذاکره بشوند.

فصل هشتم - بقای معاهدات و قرارنامه های سابق بقوّت خود.

فصل نهم - امضای این قرارداد در ظرف چهارماه در طهران.

۹ دسامبر ۱۸۸۱ مطابق ۲۲ محرم ۱۲۹۹.

امضا دینو یف، میرزا سعیدخان

بموجب قرارداد ۲۷ مه ۱۸۹۳ مطابق ۲۳ ذیحجه ۱۳۱۰ فیروزه با حصار (لطف آباد) مبادله شد. البته برای حصول مزید اتحاد و از روی کمال مودّت اعلی حضرت شاهنشاه ایران فیروزه را از خطّ سرحدّ مقرر الی کوه کنار بطرف دره پیر، با اعلی حضرت امپراطور روس و امی گزارد.

در عوض امپراطور روس نقاط ذیل را با اعلی حضرت شاهنشاه ایران ردّ میکند:

اولاً قطعّه زمین ساحل راست رود ارس را که مقابل قلعه قدیم عباس آباد است.

ثانیاً ده حصار را بحدودی که در قرارداد ۱۳۱۰ مذکور است.

در مدّت یکسال رعایای طرفین را دولتین بخاک خود مهاجرت خواهند داد و در فیروزه یا حصار ترکمن را سکنی نخواهند داد.

فصل هفتم راجع بتقسیم آبست که قرارداد ۱۸۸۴ تأیید میشود. امضا

بوتزف و برحسب دستخط ناصرالدینشاه: امین السلطان.

سرحد ایران و ترکیه

در ۱۲۵۹ کمیسیون مختلط روس و انگلیس و ایران بعضی قطعا ترا بتوافق رد و بدل کرده بودند (سلیمانیّه و محمّره).

خط قطعی موکول شده بود بتشخیص ثانوی (منطقه متنازع فیه)^۱ در ۱۲۶۸ پالمرستون پیشنهاد کرد که قطع گفتگوی سرحدی برطبق عهدنامه ارزنة الروم باید در اسلامبل نشود و پذیرفته شد.

تفحصات محلی هشت سال طول کشید (۱۲۷۴-۱۲۸۲). از اقریداغ تا خلیج فارس نقشه منطقه متنازع فیه رسم شد.

۷۰۰ میل طول و ۲۰ الی ۴۰ میل عرض معهود بود که دولتین در منطقه مزبور در خط سرحد توافق کنند و اگر در محلی اختلاف شود، بمداخله روس و انگلیس تصفیه شود.

در ۱۳۲۵ ترکیه نه فقط محالیرا که میبایست بایران واگذار شود، متصرف شد، بلکه از انقلاب مملکت استفاده کرده از منطقه نیز تجاوز نمود.

در ۱۳۳۲ کمیسیون مجددی تشکیل شد. روز بعد ترکیه با روسیه وارد جنگ شد و مسئله سرحد معوق ماند.

آغاز روابط دولت انگلیس با ایران

ابتدای مراوده از تاریخ ۹۶۹ هجریست که ملکه الیزابت بشاه طهماسب اول نگاشته:

از جانب الیزابت که بتوفیق خدایتعالی ملکه انگلستان و غیره میباشد بخدمت شهریار مقتدر مظفر شاهزاده معظم صفوی شاهنشاه ایران و مدیان و

۱- مأموریت میرزاتقیخان.

۲- میل انگلیسی ۱۶۰ متر، میل بحری ۸۵۲ متر که یک مپرو ۴ سانتیمتر یکذرعست.

هیرکانیان و کرمانیان و پادشاه مردمی که دو طرف سیریس (رودغور) سکنی دارند و شاهنشاه مللی که بین بحرخرز و خلیج فارس می‌نشینند، تحیت و سلام فراوان باد و سعادت او همیشه درتزايد باد.

بفضل خداوند مقرر است مردمانی که صحراهای وسیع و دریاهاى کبیر و جبال شامخه بین ایشان سدّ سدید است بواسطه مکاتبه و مراوده با یکدیگر دوست و متحد شوند.

نه فقط بتبادل الفاظ مودت آمیز که نشانه آدمیت است، بلکه بمبادله امتعه و مصنوعات که حاصل علم و عمل ایشانست از یکدیگر رفع حاجت کنند.

علی هذا چون خدمتگزار صدیق ما انتونی جنکین سون حامل این نامه که باذن و اجازه ما از مملکت ما عازم مسافرت بممالک ایرانست و قصدش استحکام روابط دوستی است، امیدوار هستیم که روابط حسنه او بمقام اجرای گزارده شود و باب تجارت بآبرومندی و خیرخواهی مفتوح گردد.

در این موقع لازم دانستیم که نامه [ای] باعلی حضرت شما بنویسیم و خواهش کنیم که از راه دوستی بمأمور ما انتونی جنکین سون و همراهان او اذن و اجازه بدهید که در ممالك شما، در هرجائی که مخالف قانون مملکت شما نباشد، بآزادی حرکت کند. و در ایالات و ولایاتی که در تحت فرمان شما می باشد، امتعه و مال التجاره خود را حمل و نقل نماید و آزاد باشد. و تذکره باو داده شود که در مسافرت متعرض او نشوند.

هر قدر میخواهد در يك محل اقامت نماید و چون صلاح داند از آن محل خارج شود.

اگر حسن نیت و خیرخواهی مأمور ما در مملکت شما بمنصه شهود رسید، امیدواریم بتوفیقات خداوندی که رشته مودت و اتحاد روز بروز محکمتر شود و تجارت بین ملتین رونق گیرد. آنوقت معلوم خواهد شد که نه صحرای وسیع

ونه دریای کبیر و نه جبال شامخه سبب جدائی توانند شد.
 بخیرخواهی و حفظ مقام انسانیت رشته اتحاد را محکم می توان کرد.
 خداوند شما را سعادت دنیا و آخرت ارزانی دارد.
 بتاریخ بیست و پنجم ماه اوریل سنه پنج هزار و پانصد و بیست و سه از
 هبوط و هزار و پانصد و شست و یک میلاد حضرت عیسی و سال سوم سلطنت ما
 در انگلستان در پایتخت مشهور بلندن تحریر شد. ۶ ثور ۱۲۶۹ هجری.

دارالشورای کبری

در سنه ۱۲۸۸ مقرر شد که شاهزادگان و وزرا هفته [ای] دوروز، حضور
 بهم رسانده در امورات جاریه شور کنند. نشستند و گفتند و برخاستند.
 ولیعهد برای ملاقات امپراطور روس که بتفلیس آمده بود، باتفاق
 حشمة الدوله بتفلیس رفت.

حاج میرزا حسینخان سپهسالار اعظم لقب یافت، وی پسر میرزا نبی خان
 قزو نیست، اصلاً مازندرانیست. در خدمت علی نقی میرزای رکن الدوله در حکومت
 قزوین اعتباری یافتند. میرزا حسینخان نهم صدراعظم در دوره قاجاریه و چهارم
 صدراست در زمان ناصرالدینشاه.

صدراعظم یعنی یک نفر مأموری که جنجال مردم را از سرشاه رفع کند و
 طرف مذاکره خارجه باشد. هر قدر بی بند و باری کند، لابد جمعی از منافع و
 آزادی خود دور میمانند و دسیسه می کنند تا او را از کار ببندازند.

بالجمله میرزا حسینخان در زمان میرزا تقیخان اتابک اعظم مأمور بمبئی
 شد و از لاطری فایده بسیار برد یا گرو اسب دوانی. صرف نظر از اینکه مأموریت
 بهند و قفقاز و اسلامبول گنج باد آورد بوده است. در زمان میرزا آقاخان بتفلیس
 رفت (۱۲۷۵). پس از مراجعت فرخ خان از اسلامبل، بدر بار عثمانی مأمور شد.

در تدارك موّدت بین دولّتين سعی کرد. نشان و نامه مبادله شد. در سنه ۱۲۸۰ موقتاً بطهران آمد در سلك اجزای شوری در آمد و باسلامیل برگشت. چون نقشه وصلتی در نظر بود، سفیر کبیر شد.

سفر ناصرالدین شاه بعبّات

در ۱۲۸۷ که شاه بعبّات مشرف میشد، میرزا حسینخان بکرمانشاه آمد. حسن خدمات او در آن سفر بطوری که در سفرنامه شاه مذکور است، خاطر شاه را جلب کرد، مقرر شد که در طهران مشغول خدمت باشد. چندی وزیر عدلیه ووظایف و اوقاف بود.

میرزا یوسف مستوفی الممالک که بعد از میرزا محمدخان شخص اوّل مملکت بود استعفا داد (۱۲۸۸). مستوفی وجود محترمی بود. در بیکاری نیز همه بزرگان ازو ملاحظه داشتند و باو ادب می کردند.

وزیر عدلیه (میرزا حسینخان) دست دادخواهی از آستین انصاف بیرون آورد. من جمله مدلول فرمان شاه طهماسب را بموجب دستخط همایونی بولایات اعلان کرد که در هیچ جا کسی را نکشند. مقصّر را با ذکر ادله بطهران بفرستند، و این اوّل قدمی بود که در تدارك عزل خود برداشت. اختیار نظام نیز بعهده او گزارده شد و لقب سپهسالاری یافت. روز ۲۹ شعبان بمنصب صدارت رسید. کتابچه تنظیمات در وظایف کارکنان دولت بدستخط شاه رسانیده منتشر کرد و صورت آن در مآثر السلطان اعتماد السلطنه چاپست. قحط سالی شد و صدارت او را نامیمون شمردند. دارالمساکین دایر کرد و پدر نگازنده را بتنظیم آن دعوت نمود.

حاج ملا علی کنی گندم را در آن سال بشست و چهارتومان فروخت که متعلق بصغیراست، زهی مروت و کیش!

احکام اکید بولایات صادر شد که در عوارض دیوانی تخفیف بدهند. رؤسای تلگرافخانه‌ها مراقب اجرای بودند و با نسقی که داشت کمتر تخلف مینمودند.

در سنه ۱۲۸۹ قوانین دیگر در نسق امور مملکت از صحه ملوکانه گزرانید. قرارداد راه آهن را با رُیْطَرْ پیش آورد، اما امتیاز بسیار در آن قرار داد انبار کرده بودند.

امتیاز بارون رُیْطَرْ ۵ اسد ۱۲۸۹

امتیاز ساختمان کل راه آهن تا هفتاد سال شروع از خط رشت تا خلیج فارس.

امتیاز تراموی.

وارد کردن و صادر کردن مال التجاره بدون گمرک.

معافیت از مالیاتهای ارضی.

دادن چهل هزار لییره وثیقه که اگر در ظرف پانزده ماه شروع بساختمان شد، باورد شود.

چهل هزار لییره در بانک انگلیس گزارده خواهد شد (چهل هزار لییره وثیقه).

از منافع راه صد بیست بدولت برسد.

بعد از هفتاد سال راه متعلق بدولت خواهد بود؛ ابنیه و مؤسسات را دولت بخرد.

حق استخراج معادن ایران، غیر از طلا و جواهر و دادن صد پانزده از منافع در ظرف هفتاد سال.

واگزار کردن اراضی دولتی مجانی.

تمام جنگلهای ایران واگذار بکمپانی میشود و از منافع صدپانزده بدولت میرسد.

اجرای آب رودها یا قنوات حقّ بارون خواهد بود و از منافع صدپنج حقّ دولت.

اجازه سی کروور استقراض که دولت از قرار صد هفت منافع این ضمانت کند پس از رسیدن راه از رشت باصفهان.

گمرکات واگذار ببارون رو و یطر میشود در پنج سال اول پینجاه هزار تومان و از سال ششم صدشت از عایدات.

در تأسیس بانک دولت کمپانی حقّ سبقت دارد.

همچنین در خطوط تلگراف و پستخانه و کارخانه و هراقدام جدیدی بارون حقّ سبقت دارد.

حقّ فروش این امتیاز ببارون داده شده است.

جای شکرش باقی است که این امتیاز نامه عملی نشد.

رئیس‌رژ در برلن با ورنر سیمنس ملاقات کرده، شرح قرارداد را بدو گفت. سیمنس می گوید: این قرارداد عملی نمی شود، برای اینکه لقمه را درشت برداشته [ای] و فرو بردنی نیست.

در آن زمان سیمنس در رشته تلگراف برای روسها کار می کرد و از روش آنها بی اطلاع نبود.

چند رئیسی هم بانزلی (پهلوی) آوردند (رئیل میلهای آهن است که برای عبور چرخ ماشین از روی آن بر زمین نصب می کنند).

برخلاف انتظار در سفر فرنگ، نه تنها روس را بدان قرارداد بدبین دیدند، بشاشتی هم که در انگلیس انتظار میرفت، دیده نشد، بلکه دادن آن امتیاز محلّ تنقید مینمود.

سفر اول فرنك

در سنه ۱۲۹۰ سفر فرنك پیش آمد، روز ۲۱ صفر از طهران حرکت شد. منچيگف مهمان دار روس برشت آمد دو کشتی برای مسافرت بحاجی طرخان حاضر کرده بودند.

مخبرالدوله پدر نگارنده از ملازمین رکاب بود؛ اخوی مرتضی قلیخان صنیع الدوله با عموزاده علیخان ناظم العلوم را برای تحصیل همراه بردند. ناصرالدینشاه روزنامه خود را حضراً و سفرأ نوشته و بیشتر آنها چاپ شده است، چون سفر مازندران و خراسان و عتبات و فرنك.

گفتند ناصرالدینشاه از ویلهلم اول سراغ جواهر گرفته بود، در سان قشون اشاره بسپاهیان کرد.

ویلهلم اول، خوی درویشی داشت، در قصر سلطنتی منزل نکرد، کالای خانه در حد اقتصاد داشت، می شد که قباى او وصله بخورد، لکن در سال مبالغ هنگفت انواع افزار کار از برای او حاضر می کردند و بهرکس تقاضای مساعدتی می کرد، بفرخور صنعت او مرد یا زن افزار کار و سرمایه میداد. در بروسل مهمان داران انگلیس بخدمت رسیدند.

در لندن ولیعهد انگلیس مستقبل بود. ملکه در قصر ویندزورش فرسنگی لندن بود. در سایر بلاد امپراطور با پادشاه بگاری می آمدند ملکه مستثنا بود. روز سوم ورود شاه به ویندزور رفته با ملکه ملاقات کرد و رد و بدل نشان شد.

روز هشتم، پس از سیاحت شهرهای بزرگ انگلیس بطرف شیربورک بندر فرانسه حرکت شد. ما کماهن در گارپاریس پذیرائی کرد. نوبت بسوئیس رسید، روز ۲۴ وارد ژنو شدند و از آنجا بایطالیا رفتند. در پیه من امانوئل ثانی و پرنس همبرت بملاقات آمدند.

غرة جمادی الاخری بمیلان آمده روز سوم بوینه رسیدند. فرانسوا ژرف در دوفرسخی شهر، شاه را پذیرائی کرد. مقصد آخر اسلامبل است. اشرف پاشا با کشتی در پرنده یزی حاضر بود. رشدی پاشا صدراعظم و بعض رجال بجناق قلعه کنار داردانل آمده بودند.

میرزا حسینخان از طریق استقبال سلطان استفسار می کند، صدراعظم می گوید تاکنون سلطان از هیچ پادشاه استقبال نکرده است و نمیخواهد که سابقه بدست بدهد. در باطن سلطان عثمانی متوقع بود که ناصرالدینشاه اول بمملکت اسلامی رفته باشد، بعد بسایر ممالک. میرزا حسینخان امر داد کشتی برگردد، صدراعظم مهلت خواست و بباب عالی پیغام داد. قرار شد سلطان از عمارت بیگلربیگی با قایق بکشتی شاه بیاید.

خط مراجعت از طرف پوطی بود. منچیکف باز برای پذیرائی حاضر بود. گراندوک. میشل برادر امپراطور جانشین قفقاز، در بندرگاه منتظر ورود شاه. روز ۱۴ رجب ورود بانزلی اتفاق افتاد. روز سلخ رجب بدارالخلافه نزول اجلال شد.

در غیاب شاه فرهاد میرزا نایب السلطنه بود. بلوائی برضد میرزا حسینخان ترتیب یافت. شاهزادگان که در رکاب بودند این بلوا را باعث بودند، لدی الورود در رشت باصطبل رفته بستی شدند. در طهران جماعتی بدرب اندرون انیس الدوله بست نشستند. مادرشاه در گزشته بود.

میرزا حسینخان در رشت معزول، در امام زاده هاشم منصوب و در ثانی در منجیل معزول و بحکومت رشت نامزد شد.

از جمله علما که در تکفیر میرزا حسینخان همداستان بودند سید صالح عرب بوده. اعتماد السلطنه مینویسد که پس از پنجمه که میرزا حسینخان باز بر

مُسند رسید (۱۲۹۱) و وزارت خارجه و لقب سپهسالاری یافت، سید صالح عرب در مجلس روضه خوانی او گلاب می داد، چون بمن رسید، گفتم: چه شد که در مجلس این زندیق گلاب فشانی می کنی؟ چون سابقه دوستی داشتیم، بشوخی گزراند و آن سابقه این بود که بعد از فوت پدرم بر سر ارث با ادیب الملك نزاع داشتم، چون با شیخیهها بد بود، پیش او رفتیم که حکم بطرف من دهد و چنین شد.

منظور میرزا حسینخان از این مسافرت گشودن باب مراده با ارپ و دیدن شاه، آبادی آن ممالک بود، بلکه اثری کند و نکرد، باز همان شد که بود. در ممالک کامل التمدن شخص را برای کار میجویند، در ایران هنوز کار برای شخص میخوانند. مشاغل غالباً نان خانه است در ضمن کاری هم صورت می گیرد.

در سیاستنامه خواجه نظام الملك خواندم که در زمان ماد و عیب در کار است: یکی آنکه ده کار بیکی میسپارند و نه کس بیکارند، دیگر آنکه کارهای بزرگرا باشخاص کوچک میدهند، از عهده بر نمی آیند و کارهای کوچک را باشخاص بزرگ و دل بدان گرم نمیکنند.

باز مجلسی در دربار تنظیم یافت از همان اجزای معلوم، و مقرر شد در ولایات عدالتخانه برقرار شود.

وزارت عسکریه با مسئولیت حسام السلطنه و معین الدوله بکامران میرزا محول شد.

اداره تلگرافخانه که جزء وزارت علوم با اعتضاد السلطنه بود، مستقلاً بمخبر الدوله واگذار شد.

میخواهند کاری بکنند، اما نمیدانند چه کنند. انتظام امور این عالم نفی و اثبات اختیار است و ما نمیخواهیم اختیار را از دست بدهیم. معنی قانون همین

است که اشخاص باراده خود رفتار نکنند، تابع دستوری معلوم باشند.

در ۱۲۹۱ امور مالیّه و مهام کشوری بمستوفی الممالک واگزار شد. امور لشکری و وزارت جنگ با لقب سپهسالاری بمیرزا حسینخان مشیرالدوله از وزرای سته محول گشت.

در سنه ۱۲۹۲ سفر مازندران پیش آمد؛ پس از مراجعت باز شورای کبری تجدید شد و شاه بشخصه شوری را افتتاح کرد.

ریدرژنامی را از اطیش خواستند که تنظیم پست کند. بین طهران و ارو پا پست دایر شد و اول تمبر پست رواج یافت که امروز خریداران تمبر برای یکدانه اش سر و دست می شکنند.

در سنه ۱۲۹۲ علاوه بر مجلس شوری، مجلس تحقیق دایر شد. پدر نگارنده (مرحوم مخبرالدوله که وزارت تلگراف داشت) در این مجلس عضو شد. یکی از آشنایان مهمی داشت، به مجلس تحقیق متوسّل شد. همه باو گفتند: حق داری، ولی اجرائی در کار نبود. پدرم گفت: برو مهر حق داری بکن و دل خوش کن.

در عشر سوم ذیقعه همین سال قرن سی سالة سلطنت ناصرالدینشاه و صد سالة سلطنت قاجاریه بود. سپهسالار (میرزا حسینخان) چند شبانه روز جشن شایان گرفت.

سفر دوم فرنك ۱۲۹۵

در این سفر غیر رسمی منظور مطالعه بیشتری از اوضاع فرنك بود.

در روسیه برسم معهود پذیرائی کردند.

این سفر خط مسافرت از راه تبریز و جلفاست، چون پیاده شدن در انزلی گاه باشکال بر میخورد و در سفر اول در موقع پیاده شدن، زحمتی اندك رخ داده بود.

در برلن ورود شاه مصادف شد با تیرخوردن امپراطور (و یلهلم) اخوی مرتضی قلیخان و من بنده در برلن بودیم. اخوی بقصر رفته بود. شاه بی نهایت مضطرب بود، تصوّر می کرد شهر برهم میخورد، مکرّر اخوی را میفرستاد که خبر بیاورد. غافل از انتظامات و حسن اداره ارو پائی. بالجمله شاه در برلن نماند به بادنباد رفت و پس از پنج روز توقف بطرف پاریس.

در پاریس اکسپوزیسیون است، یعنی بازار نمایش امتعه عالم. سعدالدوله که داماد ما شده است، بتنظیم قسمت ایرانی مأمور است، در برلن ملاقات شد و به پاریس دعوت کرد. رفتیم یک ماه هم ماندیم، اما قبل از افتتاح بازار برگشتیم، چه مدارس باز میشد و اخوی نمیخواست از درس باز بماند.

ناصرالدین‌شاه در گراند هتل منزل کرد، چه ماکماهون اختیار نداشت سلاطین را که من غیر رسم وارد میشوند، رسمی پذیرائی کند، در گراند هتل از شاه دیدن کرد. توقف در پاریس ۲۲ روز بود.

در انگلیس از پذیرائی شاه عذرخواستند که عزاداریم، لیکن سبب عذرخواستن در حقیقت مقدمه راه حضرت عبدالعظیم بود و بیزاری ملکه از آن پیش آمد.

توضیح آنکه شاه قبل از حرکت، بحضرت عبدالعظیم رفت. در مراجعت عده [ای] سر باز عارض بودند، عریضه بدست کنار راه ایستاده سواران ایشانرا زدند و دور کردند. ایشان چند سنگ بطرف سواران انداختند، یکی بکالسکه شاه مصادف شده و سبب وحشت گردید. در این اثنا یکی از بندهای کالسکه پاره شد و بایست بست، بیشتر مایه اضطراب گشت. علاءالدوله که در رکاب بود، گفت: تحریک سپهسالار است (میرزا حسینخان). شاه بشهر آمد. ده نفر را که گرفته بودند، بشهر آوردند. شاه از تغییری که داشت امر کرده نفر را حضور آتخاب انداختند. سپهسالار کلاه بزمین زد، پا بوسید، فایده نکرد.

از غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار شنیدم که آقا ابرهیم امین السلطان که در دستگاه شاه همه کاره بود، پس از تنظیم امور مسافرت، بار دو آمده، عرض کرد: هیچ کم و کسری در کار اردو نیست، بنده را مرخص بفرمائید بزیارت مکه مشرف شوم. شاه میگوید: مگر نه باید همراه ما باشی. میگوید: غلام را مرخص بفرمائید، شما هم بیخود میروید، با مقدمه تناب انداختن سر بازان کجا میروید؟ دول بشما چه نظری خواهند داشت؟ وقتی که خشمگین میشوید، تحمل نمی کنید و حرف نمیشنوید، بسعایت یک نفر مغرض نه نفر را بی گناه می کشید. و از این مقوله بسیار میگوید و بگریه می افتد بقسمی که برای شاه هم رقت دست میدهد، می گوید: امری اتفاق افتاد، حالا چه باید کرد؟ می گوید: اقلاً ورثه آنها را بخواهید، استمالت کنید. روز دیگر همه را میخوانند و موظف می کنند. سعدی گوید و شاه بوستان را منتخب کرده است:

صوابست پیش از کشش بند کرد که نتوان سرکشته پیوند کرد
شاه از راه وینه بایران برگشت و روز نهم شعبان وارد طهران شد.

روز سه شنبه هفدهم شوال مجلسی از تمام وزرا و شاهزادگان ترتیب داده شد. بعض دستور العملها را لسان الملك قرائت کرد^۱.

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
آقا علی امین حضور از شاگردانی بود که در بدو امر ناصرالدینشاه او را بدارالفنون سپرده بود. پس از چندی تقاضای تصدیق بر بی استعدادی خود کرد که

۱- دستخط اختیارات: بموجب این دستخط که خودمان مینویسیم، اختیار میدهیم بوزرای منتخبین حالیه دولت که در مجلس دربار حکم بجلوس فرموده ایم. آنچه را که آنها صلاح دانسته بعرض برسانند، رد نخواهیم کرد و نفاذ امر و قدرت سلطنترا باین مجلس عطا می فرمائیم، ۱۲۹۸

این شاگرد بجائی نمیرسد، با آن تصدیق نزد شاه رفت و مقامش بجائی رسید که وزیر شد.

سوغات سفر دوم

یکی ساختن راه آذربایجان بود که تا قزوین بسعی امین السلطان ساخته شد.

دیگر دسته قزاق بریاست منتویچ صاحب منصب روس.
عیار جدید سگه کردند، معروف بامین السلطانی (۱۲۹۶).
آوردن مشاقان اطریشی بریاست کلنل شیونوشکی برای تربیت
هفت فوج عراقی و ششصد توپچی (۱۲۹۶).
ترتیب نظمیه بدست گُنت دُومنفرت.
بنای موزه در باغ گلستان.
موقوف شدن لقب جنابی جز برای وزرا.
قطر در کنگره برلن که برای قطع و فصل مشکلات شرق تشکیل شده
بود، بایران واگذار شد که هفده محلست (جمادی الثانی سنه ۱۲۹۵ ژون ژولیه
۱۸۷۸). بیسمارک و گِرچاگف و کلا دستون پهلوانان آن کنگره بودند.
نتیجه صلح سن اصطفانومعوق مانده بود در کنگره برلن معلوم و معین شد.
رومانی و صربیی و قرطاق مستقل شدند.
بلغاریا تحت الحمايه ترکیه قرار دادند.
رومیلی شرقی را ایالتی آزاد مقرر داشتند.
بس آراییی و قسمتی از ارمنستان بروسیه رسید.
بوسنه و هرسک باطریش داده شد.
بیونان توسعه از طرف شمال وعده دادند.

انگلیس جزیره قبرص را برد.
نتیجه آنکه عثمانی ضعف کثی حاصل کرد و بین روس و اطریش
سدهائی کشیده شد.
ملکم از طرف ایران مأمور آن کنگره بود.

عزل میرزا حسینخان سپهسالار پسر میرزا نبی خان

شبهه نیست که میرزا حسینخان از اکثر رجال زمان ناصرالدینشاه بصیرتر
بسیاست بود و دلش هم میخواست کار بکند. بنوشتن نظام نامه ها و تنظیم
دستورها قدمهائی پیش نهاد و روابط ایران را با اروپا تأیید کرد.
موانع بسیار نیز در کار بود. منافع پرست و مفت خوار بیشمار و خودش هم
بی استفادات نبود.

اعتمادالسلطنه که از همه کس بدمیگوید، در صدرالتواریخ بزبان قدح
حمله بدو آورده و انصافاً انصاف نداده.

وقتی میرزا حسینخان با پدرم از اشکالات مذاکره می کرده، در ضمن
گفته بود: تاپای روی این غالیچه نگزاری، نمیدانی.

بی میل نبوده است که اخبار تلگرافی بصوابدید او بشاه برسد و این
برخلاف وظیفه پدرم بود و ازین ره گزر کدورتی در بین پیدا شده بود.
در سفارت اسلامبل بقدرتی حرکت کرده بوده است که تجار عثمانی
ببیرق ایران توسل می جستند.

مهر نماز و تعزیه داری بزمان او در اسلامبل شایع شد.
در سفر عراق بسعی او بالای گلدسته ها «اشهد انّ علیاً ولی الله» گفتند؛
مع هذا اعتمادالسلطنه قیاس بنفس کرده، مینویسد: بجائی معتقد نبود.
مسجد ناصری از یادگارهای اوست.

عمارت مسکونی او مجلس شورای ملی شد و این معنی را استاد غلامرضا ازپیش بمیرزا صفا گفته بود.

بعد از سفر دوم فرنک، بروسها نزدیکتر شد؛ تأسیس قزاقخانه کردند. استخدام صاحبمنصبان اطریش، انگلیسها را خوش نیامد و روسها پلّه موازنه با قزاق می دانستند.

دسته قزاق روز بروز قوّت گرفت و افواج اطریش رو بضعف نهاد. روسها رسماً گفتند که نظام اطریش خصومت با ماست.

هم در این سال جمعی تجار ژاپنی بطهران آمدند و متاع ژاپنی آوردند و دنباله پیدا نکرد. رئیس آن پوشیدا بود.

میرزا سعیدخان از آستانه احضار و وزیر امور خارجه شد. در اوایل مسافرت از مشهد بمیرزا حسینخان تلگراف کرده بوده است:

صبا بلطف بگوآن غزال رعنا را که سربکوه و بیابان توداده مارا
میرزا تقی خان خواست یکباره ورق را برگرداند، آواره شد و پس از
آوارگی اعدام. میرزا آقاخان عنان سست کرد، دوامی یافت. میرزا حسینخان حدّ
وسط رفت و باز نتیجه نگرفت. این است که همه جا ملل را عصبانی کرده، دست
بانقلاب میزنند، خرابی می کنند بامید آبادی.

میرزا حسینخان معزول و مأمور قزوین شد (۱۲۹۷).

شیخ عبیدالله بتحریر عثمانی بأرومی و ساوچبلاغ تجاوز کرد، تجاوزی
بیرون از اندازه.

میرزا حسینخان بدفع آن فتنه نامزد شد.

صورتاً شیخ که در ناحیه هکار می نشست، در جنگ روس اسلحه بسیار
بچنگ آورده بود. حمزه آقای منگور که از ساوچبلاغ گریزان بود بدو پیوسته بود.

حشمة الدّوله حمزه میرزا با ۲۵ هزار نفر مأمور آذربایجان شد.

مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه با قوای آذربایجان جلو اشرار در آمد، در بناب زد و خورد دوام یافت. وزارت خارجه در اسلامبل مشغول مذاکره شد. در جنگ روس و عثمانی ایران در بی طرفی، کمک آذوقه بروس کرده بود و این لطمه را در نتیجه آن کمک خورد. میرزا حسینیخان در اردو بشخصه حاضر شد. بطوری که در تبریز شنیدم، حسن اتفاقی رفع غائله کرده بوده است. غائله خفته بود که حشمة الذوله بمیدان رسید و در گزشت.

حسنعلی خان گروسی با فوج و سوار شاه سون دُو یرن قبل از سپهسالار وارد کارزار شده بود.

شیخ و حمزه آقا بطرف اشنویه روی آوردند. شیخ بقلعه اسمعیل آقا رفت. شانزدهم ذیحجه سپهسالار باردو پیوسته بود، وارد ساوجبلاغ شده، رؤسا را تأمین داد. قشون بطرف مرگور رفت و تسکین کلی حاصل شد. از همانجا که بشیخ تعلیمات رسیده بود، گفتند: برگرد.

در ۱۲۹۸ اسکندر دوم کشته شد. سپهسالار مأمور تقدیم تعزیت و تهنیت جلوس اسکندر سوم گردید. پس از مراجعت والی خراسان و متولی آستانه شد. مردم خراسان بوجود او شادمان بودند.

لدی الورد در رواق مطهر قبری برای خود آماده کرد. در سن پنجاه و هفت سالگی شب ۲۱ ذیحجه برحمت ایزدی پیوست، علیه رحمة الله. کمتر روزیست که در بهارستان از برای او طلب مغفرت نشود. مدرسه ناصری امروز دانشکده معقول و منقولست، مبلغی کثیر موقوفه دارد و متولی آن پادشاه عصر است.

مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند

در این سال تلگرافی از معین الملك (محسن خان) رسید که سلطان عبدالمجید اطمینان داد که دیگر اکردیایگی جسارت نخواهند کرد و شیخ

باسلامبل احضار شد.

خاطر شاه از مظفرالدین میرزا ولیعهد مکدر شده او را بطهران خواست، اعیان از مراوده با او خودداری می کردند. پدرم بیشتر مراوده داشت، بضرورت مساعدتی هم کرد. اخوی مرتضی قلیخان حساب بولیعهد درس میداد، ولی مزاج ایشان با حساب هیچ آشنا نشد.

شب عاشوری ۱۲۹۹ اعتضاد السلطنه وفات کرد. شاهزاده صاحب محاسن اخلاق و مکارم اشفاق بود و بکسب معارف مشتاق، بالاستحقاق وزارت علوم داشت. با اینکه تلگرافخانه که در اداره او بود، پدرم واگذار شد، باز پدرم را بنظر محبت و مهربانی نگاه می کرد. جنازه شاهزاده را روز عاشورا بحضرت عبدالعظیم بردند. نزدیک آب متکا دسته سینه زنی که از امام زاده بشهر می آمد، جنازه را گرفته برگشت. در صحن روضه خوانی بود. تابوت را برده پای منبر گزاردند. از غرایب اینکه شهرت کرد که این احوال را کسی بخواب دیده و ملا آقای دربندی در کتاب خود نوشته. فرستادم کتاب را آوردند. هیجده سال قبل از فوت شاهزاده چاپ شده بود، کسی خواب دیده بود شاهزاده وفات کرده، نعش او را بحضرت عبدالعظیم میبرند و در تابوت معذبست، در آب متکا روضه خوانی است، شاهزاده از تابوت گریخته پناه بمنبر میبرد و معذبین وارد حوزه روضه خوانی نمیشوند.

ولیهده باذر بایجان معاودت کرد.

شیخ عبیدالله از اسلامبل فرار کرده، بسرحد آمد. مأمورین عثمانی دورش کردند.

ایام هفته برای عرض عرایض تقسیم شد و باز نشد:

شنبه وزارت عدلیه و علوم و تلگراف.

یکشنبه وزارت جنگ.

دوشنبه تعطیل.

سه شنبه وزارت داخله و مالیه.

چهارشنبه وزارت امور خارجه.

پنجشنبه مخصوص تشرّف وزرا بحضور.

رواج اسکناس روس در ممالك محروسه ممنوع شد.

پس از عزل میرزا حسینخان همه کاره و هیچ کاره آقای مستوفی الممالك است. امور آذربایجان نیز ابواب جمع ایشانست، وزارت مالیه و داخله شغل مخصوص.

وزارت جنگ بعهده نایب السلطنه و نسبت به آقا، فرزندی برای خود قائلند.

همه کاره در دربار آقا ابرهیم آبدار است، چهل اداره ابوابجمع دارد. ننه ابرهیمی بود پارچه و غیره در خانها میبرد و می فروخت، من جمله در منزل ما هم می آمد. روزی گفت: آقا ابرهیم وقتی یک اطاق در خانه ما کرایه کرده بود و شب بیک دیزی می گزراند. زهی کفایت با آنکه سواد نداشت!

سفر دوم خراسان

در سنه ۱۳۰۰ سفر دوم شاه بخراسان اتفاق افتاد. نظر بپیماری امین السلطان، جماعتی از اشراف و اعیان ملازم رکاب شده بودند که در موقع از نمد کلاهی ببرند.

آقا ابرهیم در راه فوت کرد؛ تمام ادارات و لقبش بمیرزا علی اصغرخان تفویض شد و بین برادران امین الملك و غیره تقسیم شد. از این تاریخ تا آخر زمان ناصرالدینشاه همه کارها در معنی بدست میرزا علی اصغرخان امین السلطان می گزشت که بعد بلقب صدارت و اتابکی سرافراز شد. اتابک در معنی یعنی

لله آقا. در سنه ۱۳۰۱، ۲۹ شهر شعبان در صاحبقرانیه، مستوفی الممالک بلقب صدارت مفتخر شد. کار با امین السلطان بود و وزیر اعظم خوانده می شد. آقای وزیر اعظم راستی بدیدن صدراعظم دروغی رفتند. گفته بود: سالها از صدارت تحاشی کردم، اکنون که چنین کردید باید مرا حفظ کنید. وزیر اعظم تعهد کردند و تخلف نکردند. دستخطی هم با آب و تاب صادر شد:

از برون با طمطراق و از درون خالی و پوک

«که باید بشیوه میرزا تقیخان امیرکبیر و میرزا آقاخان صدراعظم رفتار کنید»
تقسیم اوقات ترك شد و تأکید اکید که هیچ اداره نباید مستقیماً مطلبی بعرض برساند، همه باید بصدر اعظم رجوع کنند. این دستخط در رفتار و گفتار آقا تغییری نداد. فهمیدی یا نه؟ به فهمیدی یا آه؟
بیست و دو ماه و پنجروز صدارت کرد. پنجشنبه سوم رجب ۱۳۰۳
برحمت ایزدی پیوست.

دو از تاریخ فوتش چون کنی کم شود تاریخ فوتش صدراعظم به درویشان اخلاص داشت و از ایشان زرّ خلاص میخواست. در مقبره [ای] که در ونک ساخته بود و بابا را که مرشدش بود، در آنجا دفن کرده بودند، مدفون شد. خدایش بیامرزاد، بندرت قلم روی کاغذ می گزارد و جز سیاق معلوماتی نداشت.
وقتی میرزا حسینخان منصب دوست علیخان معیر الممالک و میرزا یوسف مستوفی الممالک را با پیشکشی هنگفت از شاه خواسته بود بتوسط عریضه، شاه بالای عریضه او این شعر سعدی را نوشته بود:

دوست بدنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود
از این گونه لطایف در کلام ناصرالدینشاه بود. گاهی بنظم رغبت میکرد.

در مجمع الفصحا بعض اشعار شاه ضبط است، منجمله:

جای معشوق ندانیم ولیکن گویند کعبه و بتکده و خانه خمار بود

وله

دوست نباید زدوست درگله باشد مرد نباید که تنگ حوصله باشد
آنکه پریشان نمود طره لیلی خواست که مجنون اسیر سلسله باشد
با گله خوش نیست روی خوب تو دیدن دیدن رویت خوش است بی گله باشد

وله

گرگنه کار نبودى بجهان روز جزا از خداوند جهان لطف کریمانه نبود

وله

همه جائی و ندانیم کجائی ایدوست ره نبردند حریفان تو بر منزل تو

وله

بگزشتی از سرکین برقبه گاه زمین برقبه گاه زمین زینسان مکن گزری
ناصرالدینشاه کسر حقوق کسی نکرد و بی محل حقوق بکسی نداد.
باسلوب دیرینه دفتر استیفا در کمال انضباط بود.

میرزا محمد خان مجد الممالك در کتابچه [ای] که بعنوان کشف الغرائب نوشته و باین بیت آغاز کرده است:

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش
بکنايات لطيف طعنها به بيحالى آقاى مستوفى زده است، غافل از اين که پسرش
ميرزا على خان دست بالا را خواهد گرفت و امورات را بطبيعت باز خواهد گزارد.

اعتماد السلطنه در تاريخى که از صدور زمان قاجاريه نوشته است، بزبان
بى زبانى ميخواهد عمل ميرزا على خان فراشباشى پدرش را از قباحهت بکاهد و
عندالواقع قاتل امير اوست. راست است مکلف بوده است بر قصد، اما نميبايست
باين خوبى بر قصد. کارى مىکرد که عزه الدوله خبردار شود؛ امير محفوظ ميمانده
از اين ستون بآن ستون فرج بود. اينست که در صدرالتواريخ مينويسد که جبارخان
پيشخدمت گفت: آقاى مستوفى الممالك بتوسط من بشاه پيغام کرد که امير از من و

آقا محمد رختدار و حسنخان قره‌پاپاخ و اسکندر خان قره‌پاپاخ و محمد رضاخان سرتیپ گرگری و میرزا هاشم آقا بیعت گرفت، خیال بدی دارد، بشاه عرض کن. این خبر از اول تا آخر دروغ است و از هیچکس شنیده نشده، حتی از مهدیقلیخان مجدالدوله که از محارم شاه بود و روایات را خوب می‌دانست و قصه قهوه دادن بمادر شاه را نقل می‌کرد، این قصه که اعتماد السلطنه نسبت بامیر نقل کرده، شنیده نشد و از غیر او از محارم دیگر هم. وانگهی مستوفی الممالک چنین مطلبی را پیغام نمی‌کند و اقرار بیعت خود نمی‌آورد و از محمد حسنخان اعتماد السلطنه این گونه روایات بعید نیست، چه تمام چاپخانه‌ها در اداره او بوده است.

از پدرم فقط شنیدم که امیر تدارک هشتاد هزار پیاده و سواره دیده بود و این اسباب وحشتهائی شده بود و این عده قوه منظم برای ایران زیاد نبوده است. در سبب تقریب فوق العاده مستوفی الممالک حکایتی می‌کنند و صحیح میباشد. میرزا یوسف پسر میرزا حسن مستوفی الممالک پسر میرزا کاظم آشتیانیست. وقتی محمد میرزا در تبریز از سفر که در آنوقت مقیم تبریز بوده‌اند، دعوت کرده، بقایم مقام پیغام میفرستد که تدارکی کنند، می‌گوید: بودجه ولیعهد گنجایش این مخارج را ندارد. میرزا حسن نمی‌گزارد مطلب بمحمد میرزا برسد، هرچه بهتر اسباب پذیرائی را فراهم می‌کند چنانکه فوق انتظار محمد میرزا بوده و تعجب از مساعدت قایم مقام می‌کند، قصه را میگویند. محمد میرزا این حکایت را در روزنامه خود می‌نویسد و مساعدت با اولاد میرزا حسن را بر خود و اولاد خود حتم مینماید.

در موقعی که میرزا یوسف در آشتیان بیکار بوده است، این کتابچه محمد میرزا را بر ناصرالدینشاه میخوانند، آقا را میخواهد و بر مهربانی می‌افزاید. وقتی بسعایت آقا ابرهیم، ناصرالدینشاه پدرم را میخواهد، آقا ابرهیم و

امین الدوله حضور داشته اند، سخت پرخاش می کند چنانکه امین الدوله زبانش لکنت می گیرد. پدرم می بیند که آب از سر گزشته است، بقول خودش میگفت: دوزانو نشستم و گفتم آنچه گفتم، اما نمیدانم چه گفتم. وقتی ناصرالدینشاه برخاست، بامین الدوله گفت: حق با مخبرالدوله است. دستی پشت من زد و گفت: برو سر قبر پدرت فاتحه بخوان. حدس زده شد که از قضایای مکتبخانه عباس میرزا و تأدب رضاقلیخان که مربی عباس میرزا بود، چیزی بخاطر آورده باشد.

دوره امین السلطان

میرزا علی اصغرخان امین السلطان پسر آقاابرهیم امین السلطان پسر زال بك از گرجیان مهاجر، جوانی خوش منظر سخی کریم الطبع بود. ناصرالدینشاه بدو توجه فوق العاده داشت، خالی از لجاجت و عصبانیت هم نبود. در اول امر آوده بخصایل جوانی و در آخر در نهایت کاردانی. چهارده سال بزمان ناصرالدینشاه، زمام امور بکف کفایت او بود و محلّ توجه جمهور. زیاد در فکر تعدیل بودجه نبود حقوق بی حساب می داد، کار بجائی رسید که برات دیوانی را تومانی سی شاهی و کمتر دادوستد می کردند.

ناصرالدینشاه در اواخر دوره خود گآنه خسته شده بود و کارها را بطبیعت بازگزارده. وقتی معاون الدوله پسر فرخ خان باطاق برلیان وارد میشود، شاه جلوآینه نشسته پشتش براه ورود بوده، ریشش را اصلاح می کرده، ملتفت معاون الدوله نبوده است، ناگاه می گوید: نمی شود. اندکی می گزرد، باز میگوید: نمیشود. بار سوم مقراض را دور می افکند و میگوید: نمیشود، و برمیخیزد. معاون الدوله را می بیند، میگوید: دانستی چه نمیشود؟ عرض می کند: میفرمائید. میگوید: کار ایران چیزی نمیشود. این اظهارعجز از اشکالات داخلی نبوده، انگشتهای خارجی از هر طرف سدّ راه پیشرفت بود.

نمیشود، جنجال اندرون و بی بند و باری بیرون را هیچ مداخلت نداد. وقتی شاه بمستوفی الممالک پیغام میدهد که رسوم براه و فرمان چه صیغه [ای] است؟ اجواب می دهد: یک صیغه است، بحضور مبارک که می آید، پیشکش است و تقدیمی، نزد علما حق الجعالة، در بازار حق العمل، نزد مستوفیان رسوم، نسبت بوزرا استصوابی، نسبت باهل دعا وظیفه و گاهی نان خانه. واقع مشاغل و مناصب حتی افواج بعنوان نان خانه بملازمین داده میشد. هیچ نتیجه منظور نبود.

وقتی که میرزا عباس خان قوام الدوله وزیر امور خارجه شد، عرض کردند، میرزا علی خان امین الدوله مناسب تر است. شاه گفت: وزیر خارجه ما می باید چهلچراغ در اطاقش آویزان نباشد.

ناصرالدینشاه عقیده اش این بود که هر چه بآداب ارپ نزدیکتر شود، در تخریب ایران بیشتر عجله خواهند کرد، چنانکه در مشروطیت دیدیم و جنگ بین الملل فرج بعد از شدت بود. صدارت امین الدوله را هم دیدیم و انصافاً حق با ناصرالدین شاه بوده است.

شاه قانع بود باینکه مخارج اندرون و مسافرتها مقرر بجای آورد و شمرانات و پشت کوه برسد.

امور دولتی موضوع جدال و کشمکش بین امین السلطان و نایب السلطنه بود. امین الدوله هم اصحابی داشت و محرمانه جاذبه جمهوری میپیمود و همین دلیل نهایت بی تجربگی و عدم آگاهی از اخلاق جماعت بود. در کارخانه [ای] که ندانند قدر کار از کار هر که دست کشد کاردان تراست وزیر اعظم در ابتدای امر هنوز سی سال نداشت، توجه خاص شاه و تعلیمات او بود.

آنچه خلاف مصلحت واقع می شد، محل توجه نمیگردید، شاه اصلاح

میفرمود و کسی را قدرت ایراد نبود.

آنچه عذر عالی و دانی را می‌خواهد اینست که در جزئی و کلی امور استصواب سفارتین لازم بود و نقشه سفارتین آن بود که در سنه ۱۹۰۷ آفتابی شد. در زمان ناصرالدین‌شاه محرمانه مداخله می کردند کم کم مداخله علنی و رسمی شد. همان وقت که اطریشی دایر شد شرط افواج که از عراق باشند، قصد منطقه بی طرف بود و کسی نمیدانست.

زُبطر امتیاز راه آهن و غیره را نتوانست جاری کند، انگشت روس را بهانه کرد. چهل هزار لیره وثیقه را خواست، جایش خالی بود. برای اسکات امتیاز بانک شاهنشاهی داده شد در سنه ۱۳۰۷ با امتیاز انتشار پول کاغذی (اسکناس).

گویند در سفر عتبات در طاق کسری شاه گفته بود: من عادل ترم یا انوشیروان؟ پس از تملقات حضار گفته بودند: شما. شاه می گوید: بچاپلوسی گفتید، لکن من عادل ترم، انوشیروان مثل بوذرجمهر در اطرافش بودند و در اطراف من شماها هستید. جای آن داشت که بگویند: شما خودتان خواستید.

در سنه ۱۳۰۸ قصه رژی پیش آمد و از این امتیاز و هن کلی مادی و معنوی بدولت وارد شد.

مقارن این احوال سید محمد کلاردشتی علی اللهی که جمعی مرید داشت اسباب زحمت ساعدالدوله بود، او را بدعوی متهم کردند و در غل و زنجیر بپهران آوردند.

ورود سید در نظر اهالی نمونه ورود حضرت سید سجاد بشام بود و بسیار بد اثر کرد. ناصرالدین‌شاه بساعدالدوله پرخاش کرد و حضوراً علامات نظامی او را کند.

کل توتون و تنباکوی ایران بطلبو کمپانی رژی واگزار شد، بشرایطی که ارو پائیان خوب بلدند ردیف کنند و دست را در حنا بگزارند. در عوض مقرر بود

که سالی پانزده هزار لیره بشاه بدهند و پس از وضع مخارج و صدینج ذخیره ربع منافع خالص را.

از نظر سیاست و اقتصاد نمیشود گفت که آن امتیاز مضر بود؛ از جهة تجارت و زراعت منافع حاصل میشد و سرمشقی در آداب اداره بدست می آمد، اما منافع خاصه تجار متزلزل میشد، لابد روس هم خوش بین نبود. میرزا کاظم ملك التجار فتوائی باسم حاج میرزا حسن شیرازی مجتهد در سامره جعل کرد که اليوم شرب دخانیات در حکم محاربه با امام زمانست. چون پیشرفت فوق العاده کرد، میرزا هم تکذیب نکرد.

میرزا حسن آشتیانی مقیم طهران هم علمدار شد. کار بجائی کشید که شاه هم از کشیدن غلیان علناً خودداری کرد. کوزه ها شکستند، میانه ها سوختند.

میبایست امتیاز رژی را لغو کرد و کار آسانی نبود، بتعلل می گزشت. در تبریز لوائح ادارات رژی را کنندند و آشوب و شورش بالا گرفت. اینکه برون می نویسد که ناصرالدینشاه برای اسکات فتنه تبریز بروس متوسل شد، حقیقت ندارد.

مردم در خانه میرزا حسن آشتیانی جمع شدند، حمله بگلستان آوردند. آقای نایب السلطنه ضعف کرد. ناصرالدینشاه در تالار برلیان مسلح شد. خلوتیها تفنک برداشتند.

امین السلطان کامران میرزا را و کامران میرزا امین السلطان را دخیل بقلم می دادند.

جوانی و جهالت آقابالاخان سردار افخم سبب شد که از اطاق نظام رو بروی عمارت نایب السلطنه، بمردم شلیک کردند. تا شاه فرستاد و منع از تیراندازی کرد. متجاوزان پنجا[ه] نفر کشته شده بودند. جنازه ها را پنهان کردند. خبر بلوی که بپدرم رسید بطرف ارك حرکت کرد، وقتی بخیا بان الماسی رسید

که شلیک میشد. درشکه چی پیش نرفت. پیاده شده و روانه راه شدند. نزدیک درب اندرون نایب السلطنه تیری بطرف او آمده، رد شد. چون وارد شد، نایب السلطنه را منقلب دید که مشغول نبات داغ خوردنست؛ دلداری داده بگلستان رفت. امین السلطان را متفکر یافت. باطابق برلیان رفته طپانچه [ای] که همراه داشت، ببشیرالملک شاطرباشی داده وارد میشود. بشاه عرض می کند نتیجه جمع کردن این بچه ها دور خود، سنگر ساختن در تالار برلیانست. شاه از وقوع شلیک تفنگ اظهار ملالت می کند. پدرم عرض می کند این گونه وقایع اتفاق می افتد. «پادشاهان از پی یک مصلحت صدخون کنند» اما در چنین موقع صاحب منصبان مجرب باید در کار باشند.

بهر حال بتحریکی آن واقعه رخ داد و بتحریکی در همان روز خانه میرزا حسن آشتیانی را چاییدند.

علمای ما همین قدر که چهار نفر عامی جاهل دور خور دیدند، غروری حاصل کرده، مصلحت را نمی بینند.

بالجمله رژی موقوف شد و دارائیش ضبط و پانصد هزار لیره بتقویم درآمد. این اول قرضی است که بدوش دولت ایران تحمیل شد. ببانک شاهی سند سپرد که بکمپانی بپردازد (۱۳۱۰)

رژی سوقات سفر سؤم فرنک بود و اگر امتیاز بهم نمیخورد، منافع داشت: اصلاح زراعت توتون، تعلیمات اداری، تجارت باخارجه. بهوای نفس چند نفر تاجر و اختلاف بین کامران میرزا و امین السلطان برهم خورد.

دَارُ الْفُؤُون

علم تجربیات بشر است در رفع حاجات خود.
گرسنگی بتدارك مأكول دعوت کرد، زراعت و فلاحیت پیدا شد.

برهنگی بتدارك ملبوس رشتن و بافتن در کار آمد.

باران و برف بتدارك ساختمان حاجت انداخت.

روز اول هر چه ساده تر که بتدریج آراسته شد و امروز از پیکره در رفته.

هر چه بشر پیش آمده، بر حاجاتش افزوده و هر وقت بفرآخور تدبیر و سلیقه در رفع حاجات کوشیده تالباس افتخار پوشیده. کم کم بودایع طبیعت برخورد، آیندگان از گزشتگان آموخته اند و اندك اندك تجربه اندوخته، باب علم گشوده شد و معلومات بدفتر وارد گردید.

بسیار هنرها را انسان از حیوان فرا گرفته است: از عنکبوت نساجی، از حشرات و طیور ساختمان، حتی در طبابت و شناختن خاصیت نباتات، جانوری اوستاد بشر بوده است. کشفی راه پیدا شدن کشف دیگر گردیده است و مکشوفات بدفتر رفته.

ایرانی وقتی در علم و صنعت آموزگار دیگران بود. حوادث روزگار و کاهلی و غفلت کار را بجائی رساند که نوآموز دبستان دیگران شدند. تربیت رفع حاجات مبرم است، چون حاجات اولیه روا شد، بزواید پرداختند و بزحمت افتادند.

ساقی بجام عدل بده باده تا گدا غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند ما بنسبت جام عدل هم استفاده از معلومات عصر نکردیم.

میرزا تقی خان که از هیچ دقیقه ازدقایق ملك داری غفلت نداشت، در بدو امر بدستگاه آدم سازی توجه کرد و دارالفنون را تأسیس نمود و هنر ناصرالدینشاه است که دنبال این فکر را رها نکرد.

اول دارالفنون در قاهره تأسیس شد. دوم دارالفنون در بغداد. علم را عرب به اروپا برد.

تا زمان صفویه باب تحصیل علوم و فنون باز بود در ایران. بعد از صفویه

ایران از همقدمی با مغرب باز ماند. ایشان راههای جدید رفتند، ما در جاده قدیم ماندیم.

در زمان فتحعلیشاه و محمد شاه یک نفر زبان دان هم در مملکت پیدا نمیشد. منتهای فضیلت ردیف کردن عبارات و بهم انداختن قوافی بود. هندسه نمیدانستند و از طبیعیات بی بهره بودند. باز اینجا حاجت داعی بتأسیس دارالفنون شد.

میرزا تقی خان اجزای کاردان میخواست و نبود. در زمان محمدشاه چند نفر شاگرد بفرنک فرستاده بودند. در سنه ۱۲۶۷ بنای دارالفنون نهاده شد، بمهندسی میرزا رضا و معماری محمد تقیخان معمار باشی. داودخان باطریش رفت که معلمین بیاورد. امیر معزول شد و میرزا آقاخان منصوب، معلمین رسیدند و دارالفنون نیم تمام بود. میرزا محمدعلی خان وزیر امور خارجه معلمین را بحضور برده، معرقی کرد و دارالفنون را از خود می دانست که معلمین از خارجه اند. عزیزخان آجودان باشی در اداره خود که مدرسه نظامی است و هریک نایی از خود معین می کردند. شاه از صدراعظم صورت اسامی خواست و رضاقلیخانرا انتخاب نمود و باکراه میرزا آقاخان توجه نکرد، چنانکه ازین پیش گفتم.

رضاقلیخان ناظم مدرسه شد و میرزا یوسف نوری سر رشته دار و دارالفنون مفتوح گردید (۱۲۶۸ یکشنبه ۵ ربیع الاول)

معلمین مشغول شدند. رشته های تحصیل پیاده نظام، توپخانه، سوارنظام، هندسه، طب، جراحی، دواسازی، معدن شناسی بود. هر معلم در رشته خود کتابی ترتیب داد و چاپ کردند، همه در حد کفایت. لغت طبّی شلیمر هنوز قرینه ندارد. پس از عزیزخان، محمدخان امیر تومان در کار مدرسه رخنه میخواست، رضاقلیخان مرد معارضه نبود، شاهزاده علی قلی میرزا را که در امتحانات مدرسه حاضر می شد، بسر پرستی مدرسه تشویق کرد، بدو ریاست مدرسه بعدها وزارت

علوم بایشان استقرار یافت (۱۲۷۲) رضا قلیخان نیابت می کرد. پدرم علی قلی خان ناظم و کتاب دار شد. در ۱۲۸۰ رضا قلیخان بخدمت ولیعهد مأمور شد. پدرم بخدمت تلگرافخانه رفت. جعفر قلی خان عمورئیس شد.

اسامی معلّمین در کتب تاریخ خصوص مؤلفات محمّد حسنین اعتماد السلطنه ضبط است.

بعدها جعفر قلیخان نیرالملک رئیس شد و محمّد حسنینخان اصفهانی از شرفای صفویه ناظم، گوئی از برای این کار ساخته شده بود. وقتی یکی از شاگردان بدون اجازه بدستگاه کامران میرزا نایب السلطنه میرود، ناظم او را میخواند، باتفاق گماشته [ای] از طرف آقا بمدرسه می آید، تنبیه شده، حبس میشود. نایب السلطنه شکایت بشاه میرد. میفرماید: ناظم درست کرده است، ما هم از ناظم میترسیم.

از جعفر قلیخان (نیرالملک) و محمّد حسنینخان (ادیب الدوله) شنیدم که ناصرالدینشاه علاقه مفراط بدارفنون داشته و تشویق بی اندازه می کرده است. در سواریها سرزده بمدرسه می آمده، باطاقهای درس میرفته و انعامات لایق بناظم و معلّم و متعلّم می داده. در امتحانات از حضور مضایقه نمیکرده، منصب و نشان میداده، موجب و انعام بذل مینموده.

زمانی که ملکم خان بازی فراموش خانه را در آورده و نغمه ریاست جمهوری جلال الدین میرزا را در انداخته، دارالفنون را متهم کرد؛ چه اکثر اجزای فراموش خانه از شاگردان دارالفنون بودند. جمعی گرفتار شدند و ناصرالدینشاه با آن علاقه مفراط از دارالفنون بیزاری جست.

با دو هزار سال سابقه، جمهوری جز در فرانسه پا نگرفت، آن هم معلوم نیست خیریت آنها باشد. مردم انگلیس که بطبع استوارترین مللند، تن بجمهوری در ندادند. امریکا بنای دیگر دارد. مشرق زمین هیچ آماده این کار نیست؛

چنانست که استخوان پیش شتر بریزند.

در مملکتی که هر گوشه‌اش برنگی است، فلانلو و فلانوند باهم در جنگند، معلوم نیست چند رئیس جمهوری می داشتیم. پس از فوت اعتضاد السلطنه که وزارت علوم بیدرم مخبرالدوله سپرده شد، سفارش شاه این بود که از آن کتابها نخوانند. درثانی جنبشی در دارالفنون پیدا شد. مقدمه فراموش خانه سبب شد که شاگرد هم بفرنگ خصوص بفرانسه نفرستند.

تاریخ نشان داده است که هر وقت مردی در قومی پیدا شده است که سرش بتنش می ارزیده کار آن قوم رو بتعالی نهاده. مملکت قانونی مناسب طبع خود میخواهد و رئیس مقتدر که مجری قانون باشد و رجالی که خیر مملکت را بر خیر خود ترجیح بدهند. وطن پرستی دیگر است و خودپرستی دیگر. طبیب ناشی قدر شربت نمیداند و بهترین داروها بیش از قدر شربت ضرر می بخشد. قوم را بسوی تعالی سوق باید داد لکن قدر شربت را نگاه میباید داشت.

گفتند: اتحاد، اطلاع، حاضر باش جنگ.

گوئیم: دیانت، آگاهی، قائد بی غرض و این قسم اخیر است که وجودش اکسیر است.

دام سختست مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه زشیطان رجیم دوازده نفر رؤسای آشوب جمهوری فرانسه بودند و بیشتر آنها زیر گیوتین رفتند.

در زمان ناصرالدینشاه مدرسه نظامی هم در تبریز دایر شد و بعدها در طهران.

ارامنه حق داشتن مدرسه در تبریز و طهران حاصل کردند.

تلگراف

در سنه ۱۲۷۴ برای نمونه از عمارت گلستان بلاله زار سیمی سرهم کردند و مخابره نمودند. در وزارت^۱ علوم اعتضاد السلطنه، باهتمام پدرم که در آنوقت کتابدار مدرسه بود، سیم را بکرج بردند.

در سنه ۱۲۷۵ خط آذربایجان تا زنجان امتداد یافت و از چمن سلطانیه شاه باطهران مخابره کرد. در مجله شرافت انجام خط سلطانیه را در سنه ۱۲۷۷ مینویسد و باید اتصال بتبریز منظور باشد.

در زنجان منصب سرهنگی پدرم مرحمت شد و سرپرستی خط سیم تلگراف بدو محول گردید.

انگلیس خطی برای مخابره با هند میخواست. کمپانی سیمنش و هالسکیه خطی از برای روس تا تفلیس کشیده بود، برلن و لندن اتصال داشت. انگلیس با روسیه و ایران قراری داد. سیمنش خط تفلیس را بطهران وصل کرد، سه سیم روی پایه‌های آهنی امتداد دادند که یکی از آنها اختصاص بایران داشته باشد. از طهران دولت انگلیس بقیه سیم را تا بوشهر کشید. از جلفا تا بوشهر همان خط انگلیس و کمپانی وسیله مخابرات ایران شد.

تلگرافخانه از برای متظلمین بست بود و ازین رهگذر حکام احتیاط زیاد می کردند.

متأسفانه اختیار آن یک سیم هم که گفتند اختصاص بایران داشته باشد، بدست خارجه بود. در سنه ۱۳۱۴ چهار خط اصلی دایر بود.

تلگرافخانه انضباط فوق العاده میخواست و مهم ترین ادارات بود، خصوص که تلگرافچیهای ایرانی تلگراف را بگوش می گیرند و در مخابرات بیک نقطه «محرم» «مجرم» می شود. وقتی تلگرافچی در براتی ندهید را بدهید گرفت و پدرم

خسارت مخابر را داد.

در زمان ناصرالدینشاه وسیله دادخواهی و انتظام تلگرافخانه بود و تلگرافچیان طرف توجه بودند. هرروز شاه از اندرون که بیرون می آمد، سری بتلگرافخانه باغ میزد و از همه جا استخبار می کرد. در بدو امر علما تردید کردند. دعوت شدند که با تبریز گفتگو کنند. آخر از آیات قرآن که دست شیطان از آن کوتاه است، مخابره کردند و جواب بآیه شنیدند و لب تعجب گزیدند.

پستخانه

یکی از مسائل مهمه در تمدن امروزه وسائل مراوده است و تلگراف و پست از آن قبیل است.

دوم اداره منظم که نتیجه خود را بخوبی بخشید، پستخانه است. در زمان پیش برید معمول بود، بعد چاپار گفتند و چاپارچی باشی داشتیم. پس از سفر اول فرنگ ۱۲۹۲ رید رننام اطریشی را برای تنظیم پست دعوت کردند. تبر پست دایر کرد و مراوده پستی با ارپ برقرار شد. بعدها در سنه ۱۲۹۸ آن اداره بمیرزا علی خان امین الملك وزیر رسائل محول شد؛ انتظام اداری بخود گرفت و بهمه نقاط مملکت بسط یافت. اداره پست وزارت پست شد و امین الملك امین الدوله، حسن اداره او در پستخانه امیدواریه میداد.

نظام اطریش

دستخط ناصرالدینشاه راجع باستخدام صاحبمنصبان اطریشی.

جناب وزیر امور خارجه:

فرمایشات ما را درست و بتمامها نوشته اید و انشاء الله نریمان خان بطوری

که لایق است این خدمت را بانجام میرساند، اما ابتداء باید تفصیل را بعرض برساند و صاحب منصب بزرگ را (اُرگانیزاتور) پیدا کند و شرایط و قرار و مدار و تعهد خدمت آنها را بنویسد بعرض برسد. حتی در این کار و عقیده جدید ما باید با امپراطور اطریش حرف بزنند و با وزیر جنگ گفتگو کند. کار کوچکی نیست. در حقیقت اداره کل قشون و قورخانه و توپخانه ایران را میخواستیم بدست صاحبمنصبان اطریشی بسپاریم. رئیس آنها باید یک ژنرال بزرگ علم جنگ دیده باشد و زیاد پیر نباشد، از کار افتاده نباشد، منتها چهل پنجاه سال داشته باشد.

ظلّ سلطان در وقتی که همه ولایات جنوب را داشت، عده قشون در اصفهان ترتیب داد و مدیر آن کار علیخان ناظم العلوم عمّه زاده بود که در سنسیر علم توپخانه تحصیل کرده بود و بهترین امتحان را داده.

شاه را اندیشناك کردند، واگنر را بتفتیش فرستاد، برگشت و گفت: از برای ظلّ سلطان فقط تخت و تاج سلطنت باقی است.

در نتیجه ظلّ سلطان که معمولاً همه ساله بطهران می آمد، این نوبت در روزی که شاه را دعوت کرده بود و پیشکش لایق گزرانده، در موقعی که برای مراجعت شاه سوار کالسکه میشد، امین السلطان برگشت و عزل ظلّ سلطان را از ولایات جنوب بدو ابلاغ کرد (۱۳۰۴)

ظلّ سلطان سفاك بود و جربزه داشت. کامران میرزا طمّاع بود و معلوم نشد غیر از دو بهم زنی کفایتی داشته باشد. مظفرالدینشاه مهربان بود و بلند همت، لکن حساب نمیدانست و رأی مستقیم نداشت.

خرید کشتی پرسپلیس

آخر تدبیر ناصرالدینشاه، وقتی چاره مداخله روس و انگلیس میسر نشد،

این بود که دول دیگر را در ایران ذی نفع کند و مسافرتهاى فرنگ بیشتر از این نقطه نظر بود. مقدمه بر آن شد که از آلمان کشتی برای بوشهر خریداری شود. مرتضی قلیخان اخوی مأمور این خدمت شد. در یرم کشتی سفارش داد. کارخانه برای نمونه، کشتی بسیار خوبی در حدود سفارش ساخت: نظامی و تجارتی بازره و پنج توپ و ۲۵ تفنگ. کشتی ناتمام بود که پدرم مأمور برلن شد و کسی نمیدانست چرا. دکتر البومدرس طب دارالفنون منع از مسافرت می کرد؛ توجهی نکردند.

از ناحیه شمسی یک سفیر عثمانی خبری بیرون آمد مجعول که پسر فلانی (مخبرالدوله) پولهای کشتی را قمار کرده و خبرهای دیگر، در صورتی که اخوی از تمام مناهی بری بود.

پس از ورود ببرلن معلوم شد مأمور ملاقات بیسمارکند. قبلاً ملکم و امین الدوله برای ملاقات رفته بودند. ملکم را بیسمارک پذیرفت که ارمنی است و جاسوس انگلیس، امین الدوله را هم بعلت رفاقت با ملکم که انگلیس پرست بود، اجازه ملاقات نداد. پدرم را پذیرفت و مقتضی سیاست هم بود، زیرا که در روزنامه برلن نوشتند: ملاقات سفیر فوق العاده ایران در کابینه وزارت خارجه با بیسمارک و گفتگوی ۴۵ دقیقه. مقارن بلند شدن بیرق آلمان در شرق افریقا سبب نگرانی انگلیس شده، مأمور مخصوص ببرلن فرستادند.

مقصود شاه روابط با آلمان بود. بیسمارک گفت: هروقت شما پنجاه هزار نفر آنطور که ما بپسندیم قشون داشته باشید، من حاضریم عهدنامه صلح و جنگ با ایران ببندم.

در نتیجه این مسافرت از آلمان برونشویک را بسفارت بطهران فرستادند و مؤید السلطنه از ایران بسفارت برلن رفت. معزی الیه هم از روس پرستان بود.

دو نفر صاحبمنصب آلمانی (پروسی) پدرم برای تدریس نظام در

دارالفنون اجیر کرد: فِلْمَرُ برای تو پخانه و وِثْ برای پیاده. من بنده در اطاق پیاده سه سال ترجمهٔ دروس می کردم.

تنها فایدهٔ این مذاکرات و اقدامات همان مبادلهٔ سفارتخانه شد. زحمت صاحب‌منصبان پروسی هم بهدر رفت.

آخر نایب‌السلطنه گفت: نظام ما بتاکتیک اطریشی است، تاکتیک پروسی بکار نمیخورد. در صورتی که هیچ تاکتیکی جز تاکتیک خوردن حقوق افواج در کار نبود. فِلْمَرُ و وِثْ هم رفتند.

سفر سَوْمِ فَرَنك ۱۳۰۶

دوازدهم شعبان از عشرت آباد حرکت کردند. مدیر اینمسافرت میرزا علی اصغرخان صدراعظم (اتابك) است. خط حرکت از راه تبریز و قفقاز.

پدرم در این سفر سَوْمِ نیز ملازم رکاب بود، با امین الدوله و ناصرالملک (ابوالقاسمخان) از راه گیلان میروند که در تفلیس ملحق برکاب شوند. امین الدوله از ورشو مرخص شد که بزیارت مکه برود. در اسلامبل ماند و دختر محسنخان را برای پسرش محسن گرفت.

در این سفر بهلاند و بروسل نیز میروند.

در عزیمت بلندن، در دهنهٔ رود تیمس صورت روزنامه‌نگاری را میکشند. در ساختن صورت از روی اشخاص، شاه بهارتی داشت و شبیه می کشید. صورت اکثر خلوتیها را کشیده، من جمله صورت من بنده را در چند دقیقه؛ متأسفانه بامضا نرسید.

ملکهٔ انگلیس و یکطوریا بناصرالدین‌شاه محبتی دارد و در هر نوبت او را خوش‌پذیرفته است. پدرم از لندن مرخصی زیارت مکه می‌خواهد و بمکه می‌رود. در شر بورك روزنامه‌هائی از پاریس می‌رسد در تنقید مسافرت شاه که اسباب

زحمت و خسارت فرانسه است. فرانسوی هم بواسطه مخالفت بحکومت استبدادی تنقید را بنزاکت نمیکند. شاه بامین السلطان میفرماید از همینجا برمی گردیم. در این وقت نظر آقا و بالوا سفیر فرانسه در طهران میرسند و مطلع میشوند، تعهد جبران می کنند. مبلغی فرانك وعده [ای] قالیچه گرفته، شبانه پاریس برمی گردند می دهند. در روزنامه ها دیگر رد تنقیدات را بشرح و بسط می نگارند و فرانسه رابقدم یادگار کیخسرو و دارا تبریک میگویند. علی الصبح نظر آقا و بالوا با یک دسته روزنامه برمی گردند و مدلول روزنامه های موافق را بعرض می‌رسانند.

کارنور رئیس جمهور است و باداب دستوری پذیرائی می کند. حقیقت اینست که سفر دوم شاه بفرنگ بی مزه بود و سفر سوم خنک، لکن کیست که ارپ را ببیند و همه وقت آرزوی تجدید دیدار نکند. آنچه در این سفر در انظار خارجه بیشتر مایه تعجب شد حضور عزیزالسلطان بود که میباید مورد احترامات بی وجه باشد. شاه در سفرنامه خود مینویسد: در مهمانی ولیعهد انگلیس زوجه نواب ولیعهد در سرشام دست راست ما نشسته بود، دختر نواب ولیعهد دست چپ، ولیعهد روبرو، عزیزالسلطان هم بود.

روز جمعه ۱۷ محرم ۱۳۰۷ بجلفا آمدند و ملاحظه کردند که پس از دیدن چه آبادیها بچه خرابه [ای] رسیدند.

در عزیمت از تبریز، در باغ صاحب دیوان بیرون شهر، انواع انگور تبریز را برای شاه می آورند. قدری باسراف صرف می کند و اسباب اسهال سخت میشود. بقسمی که اجزای ولیعهد ادارات را بین خود تقسیم می کنند، ولی بخیر میگذرد.

سفر عراق

معمول ناصرالدینشاه این بود که هر تابستان به بیلاقات البرز و گاهی تا کنار بحر خزر میرفت. در شهرستانک عمارت مخصوص برای توقف چند هفته موجود بود. از تفتنات شهرستانک شکار خرس سیاه بیشه بود و هر وقت خرس زده میشد، جوراب اعتماد السلطنه را در می آوردند و پای خرس می کردند. در اینسال گردش البرز بسفر عراق تبدیل یافت. روز هفدهم شوال ۱۳۰۹ از طهران حرکت شد.

یلن چادر تیرمه شاه رادر جاپلق بردند. درسفر اصفهان محمد حسنخان سردار اسبش در زراعت رفته بود و جرئت نکرد بگوید اسب از من است. بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا. در اینسال وبا بایران آمد و شدتی داشت؛ در طهران تا روزی ۱۷۰۰ نفر تلفات بود.

در وزارت علوم دستوری در محافظت خود از آن مرض نوشته شد که مردم از بعض احتیاطها آگاه باشند. اتابک که با پدرم خوش نبود، انتشار آن کتابچه را صلاح ندیده بود که سبب وحشت میشود. تلگرافی صادر شد و آن کتابچه در توقیف ماند.

وقتی در اردوی عمرو با افتاد گفت: هر کس از پیغمبر در اینباب چیزی شنیده، بگوید. گفتند: فرمود مردم متفرق شوند و در آب احتیاط کنند. مسلم است که اگر آب سالم باشد، از صدنود مرض تخفیف یابد.

کارخانه ها

در بدو سلطنت ناصرالدینشاه شوق بسیار به آبادی مملکت داشته است، سفارشات امیر بوده یا بذوق خود، معلوم نیست.

محمودخان ناصرالملک مأمور شد یک دستگاه چلوآر بافی بایران بیاورد. متأسفانه معزی الیه کارخانه کهنه [ای] در روسیه بیست هزار تومان خریداری کرده بایران آورد و در محلی که امروزه آبخانه است نصب کردند (۱۲۷۵).

کارخانه شمعی هم آوردند و در محلی که فعلاً سفارت انگلیس است، نصب کردند. کارخانه شمعی انتخاب بدی بود، لکن چلوآر بافی بهترین کارخانه بود که در ایران مفید باشد. چون کارخانه بد بود و کار نکرد، دماغ شاه سوخت و از این رشته صرف نظر کرد.

من همیشه پیش خودم ناصرالملک را مسئول قرارداده‌ام. در آنوقت هنوز وسائل رقابت خارجه فراهم نبود.

کمپانی بلژیکی در نیمه دوم سلطنت شاه کارخانه بلورسازی آورد، بعلت فقدان خاک بوته در ایران، دایر نشد.

شرکت روسی و بلژیکی پلیاکف امتیاز راه آهن حضرت عبدالعظیم و راه اسبی شهر طهران را گرفتند و هر دو راه را ساختند، چون اصطکاک بامناف روس و انگلیس نداشت، سرگرفت.

کارخانه قندسازی و کبریت سازی آوردند بتشویق امین الدوله قندسازی را در کهریزک بنا کردند. کبریت سازی را در خلایزیر پهلوی زرگنده که هر دو محل ملک امین الدوله بود. خلایزیر آن مقدار چوب بعمل نمی آورد که کفاف کارخانه را بدهد و اما در کهریزک چغندر آنقدرها نبود و چون دهات اطراف دور بود، چغندر زیاد کرایه برمیداشت و با وجود گمرک صدپنج قند بقیمت تمام نمیشد. هر دو کارخانه خوابید.

کارخانه چراغ گاز بسعی میرزا حسین خان دایر شده بود، آنهم خوابید. حاج محمد تقی تاجر معروف بشاهرودی خواب دیده بود که شهر را چراغان کرده است، بفکر افتاد که در امری عام المنفعه اقدام کند. نزد مرتضی

قلیخان صنیع‌الدوله آمد و عقیده بکاغذسازی داشت، صنیع‌الدوله ریسندگی و بافندگی را ترجیح داد (۱۳۱۱). در بیرون دروازه دولت کارخانه ساخته شد، مقداری از اسباب کارخانه رسیده بود، قلیلی سوار شده که روز سیزدهم عید ۱۳۱۳ شاه بکارخانه آمد و فرمود لقبی که ما بجا داده‌ایم لقب صنیع‌الدوله است. دستخطی از طرف شاه از گلستان صادر شد بکرمانشاهان که یک صندوق از صندوقهای کارخانه ریسمان‌ریسی در راه بسرقت رفته، باید پیدا کنی. پدرم اطلاع نداشت، تحقیق کرد، معلوم شد در ضمن راپرتهای تلگرافی بوده است. صندوق پیدا شد و آوردند. منظور مراقبت ناصرالدین‌شاه است.

صنیع‌الدوله گمان می‌کرد تفاوت کرایه صرفه [ای] است که ریسمان‌ریسی نسبت بریسمان خارجه بیشتر پیشرفت خواهد کرد. در سیاست تجارت ریسمان را ارزان کردند، کارخانه بدین واسطه از عهده برنیامد. در مملکت تا اختیار گمرک بدست دولت نباشد، کارهای صنعتی رواج نمی‌گیرد، خصوص که صنایع در خارجه توسعه یافته است و ما باید از نو شروع کنیم.

در اطراف طهران یک معدن زغال سنگ بود که زغالش كوك میداد. مالیه با صاحب معدن اختلاف پیدا کرد، عوض اینکه قیمت زغال را توقیف کند، استخراج معدن را توقیف کرد و ماشین ما میبایست با كوك کار کند. در آنوقت در انگلیس محرکی اختراع کرده بودند که با گاز كوك کار میکرد و محسنات بسیار از آن در روزنامه‌ها قلم دادند. نظر صنیع‌الدوله بکارخانه چراغ گاز بود مقارن این احوال کارخانه چراغ گاز خوابید.

تنقید و تقریظ سلطنت ناصرالدین‌شاه

داخله و خارجه ناصرالدین‌شاه را تنقید بسیار کرده‌اند و زشت و زیبا بسیار

گفته اند. در دایرة المعارف مَیْرُ آلمانی مینویسد: ناصرالدینشاه صفر بزرگی است و ولیعهدش صفر کوچکی، و ندانست که شاه بین دو سنك آسیا واقع بود که کوه را هم خرد می کرد. روس و انگلیس قدم بقدم سنك راه بودند و طرح مداخله بل تصرف میریختند و پنجاه سال ناصرالدینشاه بین آن دو سنك مقاومت کرد. سلطان عبدالحمید در ترکیه و ناصرالدینشاه در ایران مصادف شدند با رقابت دو دولت معظم روس و انگلیس. روسیه بهر قیمت داردانل را و خلیج فارس را انگلیس میخواست. در این میان ترکیه متلاشی شد و ایران تنی بیجان باقی ماند. علمای جاهل در سیاست دولت را غاصب و اجزای دولت را ظلمه می دانستند و درشتی با آنها بواسطه جهالت مردم مصلحت نبود، چه ریشه در عراق داشتند و تا درجه ای در تحت نفوذ عثمانی بودند و عبدالمجید از خدا میخواست که فریاد و اسلاما از علمای نجف و کربلا بلند شود.

در پانزده سال اول سلطنت ناصرالدینشاه طالب تجدد بود، ازدارالفنون تقویت می کرد. بازی فراموش خانه را در آوردند و اوستاد منتظر بود که آن بازی بگیرد و در مملکت آشوب بیفتد و او مداخله کند، چنانکه بعد کرد. در پانزده سال اخیر شاه مرتجع شد والحق آنچه چند نفر هواپرست از روی غرض یا تحریک میخواستند و محسنات آنرا گوشزد مردم می کردند، مصلحت نبود و آشکار شد و مارا از منافع تکامل بازداشت.

در موقع جشن پنجاه ساله خیالاتی داشت و از پدرم کتابچه اصلاحات خواسته بود، چون او را آشوبی نمیدانست و حسن اداره او را دیده بود.

رجال مملکت غالب بی غیرت و اجنبی پرست بودند.

یحیی خان مشیرالدوله بقوت سفارت روس وزارت خارجه می کرد. در موقع مرگ او، ناصرالدینشاه شکر کرد.

نفوذ یعنی پول خارجه در ایلات و در رجال و در علما کار می کرد. وطن

همه لیره و اسکناس بود. بهرکس روز متوسل میشد، شب دستور از سفارتین میگرفت. مثلی است در فارسی که اگر خاک بسر باید ریخت پای تپه بزرگ سزاوار است. تپه بزرگ روس بود و انگلیس. عباس میرزای ولیعهد باروس جنگها کرد، آخر مغلوب شد بوعده سلطنت ایران دل خوش کرد.

محمد شاه را سفرای روس و انگلیس بطهران آوردند.

ایران بهرات رفت، انگلیس ببوشهر آمد.

این آدمی زاد تابع قوتست.

اگر این موانع را منظور نداریم، هزار چرا در دوره سلطنت ناصرالدینشاه میشود در کار آورد.

اندرون بدان وسعت را نمیشود پسندیده دانست، آنهم بنا بر سابقه در نظر او امر طبیعی می آمد.

اولاد ذکور ناصرالدینشاه

محمود میرزا ولیعهد از گلین خانم، یازده ماهه درگذشت.

معین الدین میرزا ولیعهد از تاج الدوله، شش ساله درگذشت.

مظفر الدین میرزا ولیعهد از شکوه السلطنه.

سلطان ملک میرزا از ستاره خانم، هشت ماهه وفات یافت.

سلطان ملک قاسم میرزا از فروغ السلطنه جیران، پنج ساله بمرد.

سلطان مسعود میرزا ظل السلطان از سرور السلطنه.

سلطان حسین میرزا جلال الدوله برادر اعیانی ظل السلطان، شانزده ساله درگذشت.

کامران میرزا نایب السلطنه از منیر السلطنه.

نصرة الدین میرزا سالار السلطنه.

محمدرضا میرزا رکن السلطنه.

دوره ناصرالدینشاه

فی الجمله جنبشی در وضعیات مملکت پیدا شد بآن اندازه که شاه صلاح می دانست. میرزا حسن خان اعتماد السلطنه برف انبار چیزهائی در مآثر والا ثار ردیف کرده و جزوی چند مرتب، ما بعضی را یاد می کنیم:

از ابنیه— دارالفنون، شمس العماره، تکیه دولت، اطاق موزه، قلعه سرخس، تعمیر قبر طغرل (فخرالدوله) جنب ابن بابویه.

بنای سبزمیدان که محل خاشاک شهر بوده (۱۲۶۹).

بنای مریضخانه دولتی (۱۲۶۸).

چهار درب نقره و درب طلا برای بقعه حضرت رضا علیه السلام.

میدان مشق، میدان توپخانه، بنای سفارتخانه در اسلامبل.

در آداب— اصلاح لباس، تخفیف القاب که جاری نشد، منع سب خلفا که عادت جهال بود، سعی در آتفاق مذاهب خمسہ یعنی: حنفی، مالکی، حنبلی، شافعی، جعفری، بمدلول این دوبیت:

ما پنج برادریم کزیک پشتم برقبضه روزگار پنج انگشتیم

چون فرد شویم در نظرها علمیم چون جمع شویم بردهنها مشتیم

در آبادی— شروع بساختن راه شسه نمونه راه آهن و تراموا، توسعه شهر

طهران که کلنک حفر خندق جدید را شاه بدست خود زد. در تاریخ آن محرم گفته

است:

طبع محرم با دل شاد از پی تاریخ گفت جاودان با فریزدان بادشهر ناصری ۱۲۸۴

ساختن راه میان طاق، افتتاح کشتی رانی کارون.

در اصول— آزادی رعایا در اختیار مسکن.

قسم خوردن وزرا بصمیمیت (۱۲۹۵).

اجازة افتتاح مدرسه به ارامنه (۱۲۶۸).

رعایت قانون.

وقتی بین شاه و عضدالملک بر سر قناتی اختلاف افتاد، رجوع بشرع شد، تصدیق عضدالملک را کردند. شاه امر کرد، چاههای قنات عشرت آباد را که حفر کرده بودند، پر کردند.

از احکام ناصرالدینشاه بر وفق شرع، منع تصرف مبیع بود، در صورتی که مدیون دین خودش را پردازد.

تمیز احکام بقضاوة شاه بود.

وقتی تاجری بمیرزا لطف الله روضه خوان قرض داشت، مهلت میخواست، نمیداد، عریضه بشاه نوشت، بالای عریضه چنین دستخط صادر شد که میرزا لطف الله، قال رسول الله المفلس فی امان الله.

آشفته گی افکار

هرکس روی آرزوی خود، بصمیمیت یاغرض، رساله [ای] نوشته، افکار جمعی را آشفته کرده حق و باطل را بهم آمیخته است و صورت را از معنی تشخیص نداده، معایبی بیان کرده و دولت را مسئول قرار داده، بدون آنکه عادات و اخلاق را در نظر بگیرد، من جمله: خطابه های میرزا آقاخان کرمانی؛ کتاب حاجی بابا؛ ابرهیم بک؛ بمن چه ملکم خان؛ کشف الغرائب مجدالملک؛ یک کلمه میرزایوسف خان تبریزی و غیره.

میدان آرزو وسیع است، راه سنگلاخ مهیب و دورنما بسی دلفریب.

من در اسفار فرنک مطالعه زندگی را از خارج و داخل بسیار کرده ام. بلی، خیابانها و میدانها و گردش گاهها آراسته و جالب نظر است، اما در زندگی

داخلی با «لوهان» عضو انستیتوی پاریس موافقم. طرانسفورماسیون سوسیال او را هم باید خواند. لامارتین، آلفرد و موسه را هم باید دید. تاریخ تن هم قابل مطالعه است. طارتوف، مولیر، دکامرن، بوکاس، نیروی تاریکی توتلستوی نیز شمه [ای] از احوالات روحیه ملل دیگری را هم بازمینماید.

اگر بچشم حقیقت در حد تصرف اخلاق بشر نگریسته شود، زندگی خودمان با همه معایب سالم تر است.

شبی با آندره اس مستشرق معروف که در ایران مسافرت کرده بود گفتگو می کردیم. گفت: در ایران گفتار هر کدخدای دهی مرا خوشتر می آید از گفتار بسیاری از مردمان آگاه شهرهای کوچک خودمان.

آرزوی افلاطون طرفدار پیدا نکرد. تعلیمات سولون در این عالم دوام نیافت. لیکورک و مزدک هم بتصور خود اسلوب پسندیده اختیار کردند و خیر جماعت می دانستند.

چون هیچ مرامی در دنیا بخیر محض نمیکشاند و رفع مفاسد اخلاق نمی کند، بی واهمه می گویم که در تحت نظر ناظری متقی، بهترین مرامها اسلامست که بحقیقت آن عمل شود. ارسطو گوید بهترین سیاستها آنست که مودی باخلاق نیکو شود و هیچیک از سیاستهای امروزه این صفت را ندارد. در برلن دولت ترویج فواخش می کرد که جلب مسافر کند.

جشن پنجاهمین سال سلطنت

زایجه محمدولی میرزا معروف بود.

یک دو روز قبل از جشن شاه از درب اطاق تاج الدوله مشیت خاکی باطاق میریزد، اتفاق خاك میریزد روی سرداری مروارید که برای روز جشن میدوختند. خانمها بددل میشوند. شاه می گوید: قرآن من دیروز بود، گزشت.

محمّدولی میرزا گفته بود که در سال پنجاهم شاه قرانی دارد اگر بگذرد، سی سال دیگر سلطنت خواهد کرد. ظنّ غالب اینست که خواسته بوده است خیال شاه را زیاد مشوب نکند و روزنه امیدی بگزارد.

دوروز بروز رسمی جشن مانده، جمعه ۱۷ ذیقعه ۱۳۱۳ شاه زیارت عبدالعظیم میرود و غدغن می کند حرم را قرق نکنند. کسی در حرم نبوده است جز میرزا رضای کرمانی از پروردگان سید جمال افغانی. درب طرف سید حمزه که تاریک بود، کمین کرده، عریضه تقدیم می کند و از زیر عریضه تیری بشاه می اندازد. بقلب شاه میخورد و می افتد و این واقعه يك ساعت قبل از ظهر اتفاق می افتد.

شاه همیشه قرآنی در بغل داشت و الماسهائی بسینه میزد، گلوله از بین قرآن می گزرد. شاه را بر سر قبر جیران میبرند. ناصرالدین‌شاه علاقه مفروطی بجیران داشته است. وقتی بحضرت عبدالعظیم میرود، در سر قبر جیران وضو می گیرد. صاحب اختیار آب روی دست شاه میریخته. شاه می گوید: اگر در عالم دیگر مرا مخیر کنند، جیرانرا بر هر حوری ترجیح می دهم. و آخر بر سر قبر جیران درگشت.

میرزا علی اصغر خان اتابک در آنروز جلادتی کرد و شاه مرده را در دامان امین خاقان در کالسکه نشانده، بشهر آورد و در عمارت گلستان ماند. تا ورود مظفرالدین‌شاه بخوبی رتق و فتق امور می کرد و در هیچ جا فتنه و آشوبی نشد. بودن تلگراف و امکان تعلیمات بولایات در اینموقع نعمتی ذقیمت بود که هیچکس در هیچ جا بلا تکلیف نماند.

نعش شاه را در تکیه دولت امانت گزاردند.

حاج سیاح محلاتی که همراهی تپ مخصوصی بود، سه روز قبل از واقعه باتابک مینویسد که میرزا رضا بطهران آمده و بدخیالست. آن پاکت سه روز بعد، از

کیف اتابک بیرون آمد.

در استاندارد روز نامه و ینه مقاله [ای] نشرشدونو یسنده سلطان عبدالحمید را در آن قضیه دخیل دانسته بود. در اینکه بدگوئی سیدجمال از ناصرالدینشاه تا حدی سفارش سلطان عبدالحمید بود، میشود تصدیق کرد.

از طرفی اینگونه اقدامات جنونی است که غالب از عسرت پیدا میشود. تیرانداختن بویلهم اول، کشتن مارکی ایطو، سوء قصد بمظفرالدینشاه در پاریس اگر محملی داشته باشد، کشتن ملکه اطیش در ژنو هیچ محملی ندارد.

میرزا رضا از آقابالاخان صدمه زیاد دیده بود و او را در زیر زنجیر شکنجه کرده بودند، با این دلتنگی سخنان سید جمال افغان بسوکرسیون در وی اثری کرده بود و از برای او مجسم شده بود که بکشتن ناصرالدینشاه ایران گلستان میشود. در استنطاق، امتیاز تنباکو، بانک انگلیس، تراموای، قند، کبریت وامثال اینهارا برای ناصرالدینشاه گناه شمرده بود که دین از دست میرود. پیداست که فکر او خام بوده است و از برای سوکرسیون و تلقین مهیا و آماده، و باز در استنطاق گفته بود که سلطان فتنه سامره را بتحریک ناصرالدینشاه می دانست و بسید گفت: در باره ناصرالدینشاه آنچه میتوانی، بکن. از حاج سیاح پرسیده بودند، گفته بود: او بما کمک نکرد، میخواست ظل السلطان شاه بشود، امین الدوله صدراعظم. ظل السلطان سه هزار تومان برای سید داد نهصد تومانش را رساند.

امین الدوله از اینگونه خیالات داشته است، چنانکه وقتی با حاج شیخ هادی در برداشتن ناصرالدینشاه سخن میراند، شیخ میگوید: بهتری را بمن معرفی کنید تا رأی خودم را بگویم. رفاقت او با ملکم هم روی همین رویه و عقیده بود. صورت استنطاق میرزا رضا را پرفسر برون در تاریخ مشروطیت از صور اسرافیل نقل کرده.

قصه مذاکرات امین الدوله را با حاج شیخ هادی، از خارج میدانم.

غریبست که عامه افکار خام را بهتر می پسندند.
 من از اجزای خلوت بودم. شب جمعه با چند نفر از رفقا ملاقات روی داد، گفتند: فردا شاه بحضرت عبدالعظیم میرود. شب از برای پدرم نقل کردم. فرمود: از ترس است، شاه خوابی دیده و پریشانست.
 خواب را مختلف نقل کردند. آنچه صحیح تر بنظر می آمد این بود که در تبریز خواب دیده بود که بزرگی شمشیر بکمر او بست و قبل از جشن دیده بود که همان شخص شمشیر از کمرش بگشود. و باز گفتند که بزرگی در خواب از بالای منبری جامی خون بدو داده بود که بخور.
 ملك التجار بمیرزا رضا گفته بود که کدام سلمان فارسی رابیرون دروازه سراغ داشتی که از ناصرالدینشاه بهتر بود.
 در زمان ناصرالدینشاه البته اوضاع ایران در نظر اشخاصی که اوضاع ارپ را در نظر داشتند، خوب نبود، لکن مردم در زمان او خوش بودند و رفاهیت حال عاقه را همیشه در نظر داشت.
 روزی که جنازه شاه را بحضرت عبدالعظیم نقل کردند، زن و مسرد طهران بر او می گریستند.

شمه ای از احوال میرزا ملکم خان

وی پسر میرزا یعقوب از ارامنه جلفای اصفهانست که اسلام اختیار کرده بود. در پاریس تحصیل کرده، بطهران آمد و گاهی بترجمی میپرداخت و در شعبه دستی داشت.
 دستخط هزار تومان موجب برای خودش ساخت چون فرمان نداشت، البته نمیپرداختند. بناصرالدینشاه شکایت کرد. شاه گفت: ما بخاطر نداریم که چنین دستخطی صادر کرده باشیم. دستخط ساختگی را از کیفش درآورد، تبعیدش

کردند. باسلامبل رفت، در دستگاه فرخ خان راه یافت، بکارپردازی مصر رفته، بطهران برگشت.

فراموش خانه را ترتیب داد و نغمه جمهوری و ریاست شاهزاده جلال الدین میرزا را در انداخت. جماعتی گرفتار شدند و در ثانی تبعیدش کردند. باسلامبل رفته پناه بمیرزا حسینخان برد، وزیر مختار لندن شد. در کنگره برلن نمایندگی ایران کرد، پرنس لقب یافت (۱۲۸۹).

معروف است وقتی محمدشاه دستخط خانی یکسی داد، نزد حاجی میرزا آقاسی بود، گفت: فرمان صادر کنید من هم از این آدم بدم می آید.

ملکم در شعبه الحق ید طولی داشت.

در سفر سوم ناصرالدینشاه، امتیاز لاطری گرفت و پچهلزار لیره فروخت. علما چون لاطری را نوعی از قمار دانستند، ایراد کردند. امین السلطان امتیاز را پس خواست. گفت: فروخته ام. امین السلطان تلگراف سختی باو کرد، جواب سخت داد. از سفارت معزول شد. کمر عداوت امین السلطان را بر میان بست، باتفاق سید جمال که او هم تبعید شده بود، قانونرا نوشت و نظر بتخریب کار امین السلطان داشت. نشر قانون غدغن شد، بر اهمیتش افزود و مردم او را وطن پرست دانستند.

مرد باید که گیرد اندر گوش گرنوشته است پند بردیوار بغرض بود یا بصمیمیت، بعض مطالب قانون ملکم صحیح بود و قابل اجری.

در سفر آخر که ملکم بطهران آمد و در منزل امین الدوله بماند. کتابچه بشاه فرستاد. شاه بامین السلطان داد. امین السلطان او را خواست و گفت: شاه میفرماید ملکم خوب نوشته است، باید همه قسم اختیار باو داد، مشغول اجری شود. منظور او عزل امین السلطان و نصب امین الدوله بود. مضطرب شده، هدایائی

تقدیم امین السلطان کرد که این تکلیف باو نشود. عِنْدَ الْإِمْتِحَانِ يُكْرَمُ الرَّجُلُ أَوْ يُهَانُ.

ملکم که در لندن سفارت کرده بود، خوب می دانست در رجال ایران چیست و مانع چیست، بعلاوه حرف زدن غیر از کار کردندست.

وقتی در آلمان رئیس حزب دموکرات وزیر مالیه شد، اصحاب منتظر بودند بمرام کار کند، اثری ظاهر نشد. سؤال کردند. گفت: روی این سندلی چیزهایی در نظر است که روی منبر نطق بنظر نمی آید.

وقتی در تبریز از من پرسیدند: حکومت شما بر اصول مشروطیت است یا استبداد؟ گفتم استبداد. گفتند: پس فرق شما با دیگران چیست؟ گفتم: مملکت برای حکومت بطریق مشروطیت حاضر نیست. دیگران حکومت با استبداد می کنند و همان را میخواهند، من در حکومت نظرم بسوی مشروطیت است، شما را بآن خط سوق می دهم. عمل من اگر استبداد است، وجهه نظرم مشروطه است و خودم از حدود تجاوز نمیکنم.

آنچه ملکم می نوشت، بعبارت دیگر در گلستان و بوستان هست. قانون اسلام بهترین راه را نموده، مردم خودشان سدّ راه ترقی و اجرای قانونند. مجری با قدرتی میخواهد که مردم را بزجر بخیر خودشان باز دارد و این قدرت در رجال ایران نبود، بععلی که ملکم بهتر از من می دانست. ناصرالدین‌شاه پرده بود، پرده که برداشته شد، مطلب از پرده بیرون افتاد.

مختصری از شرح حال سید جمال

وی اهل اسدآباد از مضافات همدانست، تولّدش در سنه ۱۲۵۴. برون او را کابلی دانسته و باز تردید کرده. پس از تحصیل در نجف، زیارت مکه و سیاحت هند رفت و از آنجا بافغانستان شد. پس از فوت دوست محمدخان، مدّتی

پیشکاری محمد اعظم کرده، با افغانی معروف شد یا آنکه خودش را افغانی معرفی کرد. بعلمی نتوانست توقف کند، اجازه سفر مکه خواست، بقاهره آمد، از آنجا باسلامبل رفت. عضو انجمن دانش شد با حسن فهمی افندی شیخ الاسلام رقابت کرد، مجبور بترك اسلامبل گشت. در نطقی مقام نبوت را صفتی شمرد، مورد ایراد شد، بقاهره رفت (محرم ۱۲۸۸). مورد سوءظن قشون انگلیس گشته، توفیق پاشا عذر او را خواست و از قاهره برفت. دیگر باره بهند رفته، در حیدرآباد دکن بماند. موشك در كار خدیو دوانید، منجر بخروج اعرابی پاشا و بمباردمان اسکندریه و جنگ تل الكبير و اشغال انگلیس شد.

حکومت هند او را بکلکته آورده، تحت نظر بداشت. سپس اجازه داد از هند برود. رفت بلندن و از لندن بیاریس آمده سه سال آنجا توقف کرد، با شیخ محمد عبده مشغول نوشتن عروة الوثقی شد.

بموافقت سیاست انگلیس بارنان دوستی پیدا کرد. در ۱۳۰۳ باز بلندن رفت، متمهدی در سودان طلوع کرد، سید را برای کار او بکار انداختند.

عروة الوثقی نتیجه نداشت، سید بپتر رفت و تشویق بچاپ قرآن کرد. در پتر با ناصرالدینشاه ملاقات کرد، شاه او را بایران دعوت نمود. شیخ عبدالقادر بدو گفت: تو ترویج مذهب سنت می کنی، چگونه بطهران میروی؟ گوش بسخن شیخ نداده با ناصرالدینشاه بطهران آمد و دست بتدارك انقلاب زد. در حضرت عبدالعظیم اقامت گزید و برضد شاه سخنوری آغاز کرد.

میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا حسن خان خبیرالملک بریسمان سید در چاه افتادند. میرزا رضای کرمانی از عمال او بود.

دولت او را تحت الحفظ بسرحه ترکیه فرستاد، نزد سلطان عبدالحمید رفت. باطناً او را بیدگوئی از ناصرالدینشاه تشویق می کرد و ظاهراً منع مینمود.

سید در مکتوبی که بمیرزا حسن شیرازی نوشته اشخاصی را بخوبی یاد

می کند: حاج سیاح، محمد حسن خان اعتماد السلطنه.

حاج سیاح مردی بود مسلکی داشت و شاید وقتی برای ظلّ سلطان کار می کرد، لکن اعتماد السلطنه را خوب می شناسیم پایش بهیچ جا بند نبود و بدخواه بشر بود.

چنانکه از این پیش اشاره کردیم، سیاست نامه افلاطون و سولون از روی حکمت خوب بود، اما در دنیا عملی نشد. سیاست افلاطونی در هیچ نقطه طرفدار پیدا نکرد. سیاست سولون چندی در آتن جاری بود و برهم خورد و این در نتیجه اخلاق مردم بود.

اشخاص تند ذهن عصبانی در رسیدن بآرزوی خود کانه کور و کردند، در تصوّر خود تمام موجبات را مساعد می دانند و از اشکالات غفلت دارند. فرانسه و انگلیس همسایه اند، نه انگلیس سیاست فرانسه را می پذیرد، نه فرانسه سیاست انگلیس را. طبع ملت فرانسه و ملت انگلیس مختلف است، البته وجه جامعی در همه جا قابل اجراست، آن هم بفرصت که بیش از عمریک نفر است.

آلمانیها مثلی دارند، گویند: خیال انسان بهشت اوست. متأسفانه در این عالم اختلاف و نفاق بیش از ائتلاف و اتفاق طرفدار دارد چه در آن منافع شخصی بیشتر تصوّر میشود و در این مقداری فداکاری و کف نفس لازم است و از اول معلوم.

اتحاد اسلام که مرام سید بود، معنی ندارد. پیغمبر (ص) فرمود: ستفرق امتی علی سبعین وثلث فرقة. از اختلاف ستی و شیعه گزشتیم، مذاهب اربعه سنت چیست؟ مردم ارب همه عیسویند و هر روز با هم جنگ دارند.

نفع مشترك سبب ائتلاف تواند شد و نفع خاصه علت اختلاف بوده است. مصر، تونس، مراکش، همه اهل سنت و جماعت بودند، از خلیفه گسستند.

در امور خاصه ائتلاف ممکن است، چون: قرار داد پستخانه، تلگراف، کشتی رانی و امثال اینها که طرف حاجت کل ملل است.

خلیج فارس

خلیج فارس از قدیم راه تجارت با هند بوده است. قدیمتر سند مکتوب که در دست است مسافرت نیارگوس امیرالبحر اسکندر است که از دهنه سند تا مداین راپیموده. حکایت سند باد بحری بزمان خلفای عباسی هم معلوماتی از این عرصه بدست داده است. آبادیشی که از جزیره هرمز نقل کرده اند، محلّ تعجب بوده است. سواحل بلوچستان را نیارگوس، ایشتیو فاجی مینامد. در میناب باردوی اسکندر پیوست و راپرت خود را داده، دنبال راه خود را گرفت. احوال جزیره هرمز و قشم و سایر جزایر را نوشته است (۳۲۵ ق. م.).

اطراف خلیج طوایف عرب سکنی داشته اند، زحمت ملاحان بوده اند. شاپور مکرر ایشان را تنبیه کرده است و راه تجارت را از خطر آنها ایمن نموده، دزدان را دست از کتف میبریده اند.

در زمان اتابکان فارس تمام جزایر خلیج در تصرف ایشان بوده. در زمان خلفا باهمیت تجارت برخورد، بندر بصره را ایجاد نموده، آباد کردند.

پس از آنکه واسکودوگاما از رأس امید گزشت، در محیط هند راه یافت. پرتقالیها بخلیج فارس آمدند، ابوخیر کبیر که ارو پائیان آلیو کرکش مینامند، بر جزیره هرمز دست یافت، مسقط را نیز متصرف شد. در هرمز قلاع محکم بنا کردند. جزیره هرمز بندر تجارت با هند شد و رونق فوق العاده گرفت و چهل هزار نفر جمعیت داشت. خرابهای موجود بر وسعت آبادی دیرین شاهد صادقست. در دهنه رود میناب تا دوفر سنک کشتی کوچک داخل میتواند شد. کنار آن

رودخانه، پرتقالیها قلعه ساخته بودند.

از منابع ثروت خلیج مروارید است که بهترش در اطراف بحرین پیدا میشود.

بِتبدل احوال هلانندی (ولندپزی) و انگلیسی جای پرتقالی را گرفتند، در کامبرون نزدیک بندرعباسی دارالتجاره ساختند. شاه عباس عذر اجنبی را از آن حدود خواست و بندرعباسی را بنانهاد. توپ مرواری از غنائم آن حدود است. در زمان کریمخان انگلیس دارالتجاره خود را بیوشهر آورد و با کریمخان عهد تجارت بست (۱۱۸۰). تجارت تقریباً انحصار انگلیس شد. مدتی خلیج در تحت اقتدار امام مسقط بود.

توضیح آنکه بقية السیف خوارج بقمان رفتند و از میان خود امامی معین می کردند. ظهور ایشان صدسال بعد از قضیه نهروانست.

رئیس ایشان عبداللّٰه بن ابعده بوده که ابعديه تسمیه قوم شد. در انتخاب امام نسب ملحوظ نبود، علم و عدالت رعایت می شد. این رسم نهصد سال دوام یافت؛ از زمان جلعدين سعود تا زمان ناصر بن مرشد (۱۰۴۰ هجری) از این تاریخ امامت موروث شد. در سنه ۱۰۶۸ امام مسقط پرتقالیها را از مسقط بیرون کرد. در سنه ۱۱۱۴ در سواحل شرقی افریقا هرجا پرتقالی بود، بیرون کردند. در این سال پس از قوت ناصر بن مرشد، پسر عم او سلطان بن السیف را خواستند. بلعرب بن سلطان با وی مدعی شد. ابن سیف از ایران کمک خواست. مردم باین مرشد راغب شدند. پس از وی احمد بن سعید را خواستند از طایفه حناوی (۱۱۵۴). یک چند اولاد او روی کار بودند. سلطان نام عموی حامد از نواده احمد بن سعید بر احمد غالب شد، از این تاریخ ۱۲۰۸ امام را صید گفتند.

اعراب اتوبی بصره بحرین دست انداختند. حکام بصره از طرف ایران معین می شدند و کلّیه سواحل خلیج چشم امید بایران داشتند. در سنه ۱۲۱۷ باز

صید مسقط در بحرین مسلط شد، حکومت آنجا را بسالم پسر خود داد. مقارن تأسیس تجارتخانه انگلیس و وارد شدن بمعاهده شیوخ (۱۲۱۴) صید سلطان جزیره قشم و هرمز و بندرعباس و معادن گوگرد آن حدود را از ایران اجاره کرد. ابتدای سیاست انگلیس در خلیج. جان ملکم در ثانی با صید سلطان عهد تجارتي بست (قوس ۱۲۱۷) و از تجار که در بوشهر بودند يك نفر پابمسقط گشود. صید سلطان را در راه قشم اعراب راه زن کشتند، سه پسر داشت: سالم، سعید، حامد که باتفاق حکومت می کردند. دولت ایران در بحرین حقوق ثابت دارد. انگلیس که حفظ امنیت خلیج را برعهده گرفت تا وقتی که ایران بقدر کفایت کشتی از خود تدارك کرده باشد ببستن عهدنامه با رجال آنحدود مانع ایجاد روابط دیرین است و آن مردم بایران راغبند: إِنَّهَا الْأُمُورَات مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا.

شمه [ای] از احوال وهابیها

قتله سید سلطان از طایفه جوازمی بوده اند که خود را از نسل غول دریائی می دانند که وقتی در شست آنها افتاده است، اولاد غول با وهابی متفق شدند. رئیس وهابیه محمد بن عبدالوهاب تمیمی بود که در سنه ۱۱۴۷ برای تحصیل ببغداد رفته، مخالف خلافت شد، با این فکر از موصل بنجد رفت در دیریه بین مردم در آن معنی موعظه می کرد. حاکم محل که پدرزن وی بود، با وی موافق شد تا حله عقیده او پنجه افکند و رفته رفته حوزه معتقدین وسعت یافت وهرماده [ای] باطراف خود سرایت دارد. در سنه ۱۲۱۴ پیروان او (حکومت دیریه) کسی را برسالت نزد والی بغداد فرستادند و او را دعوت کردند. عربی پابرهنه وارد مجلس والی شد، گفت: با ما معاهده دوستی و اتحاد ببندید لعنت بر آن باد که از عقیده وهابی کناره بجوید. این بگفت و برفت.

عبدالعزیز پسر محمد بن سعود که ریاست داشت، اقتدار بسیار حاصل کرد (۱۲۲۲). پس از جنگ با شریف، بر طایف دست یافت، بر حجاز و یمن تسلط حاصل کرد، در زد و خوردها کشته شد، پسرش سعود ثانی بجای او آمد.

اعراب جوازمی دست ببحرین انداختند (۱۲۲۳) جزیره لفت و قشم را متصرف شدند، راس الخیمه را در حوالی رأس مسندم مرکز قرار دادند و بکشتیهای تجارتی انگلیس دستبرد میزدند.

کمپانی هند با صید سعید حکمران عمان همدست شده، کشتی جنگی وعده [ای] برای سرکوبی وهابیها فرستاد (۱۲۲۶) قشون انگلیس با کمک چهار هزار نفر عمانی رأس الخیمه را گرفتند و قلعه اعراب را خراب کردند. چون قشون برگشت، اعراب تجاوزات خود را از سر گرفتند. در این سال محمد صادق خان قاجار برای سرکوبی وهابیها بکمک امام مسقط رفت.

محمد علی پاشا حکمران مصر کشتی جنگی وعده [ای] قشون بریاست پسر خود توسن بیک بعربستان فرستاد، در بنوع پیاده شدند (۱۲۳۱) و مدینه را تصرف کردند. سعود وفات کرد، پسرش عبدالله برمسند قرار گرفت. از یک جنگ پنج هزار سر وهابی برای محمد علی پاشا فرستادند.

ابرهیم دنبال جنگ را گرفته، پس از دو سال دیریه را مفتوح و عبدالله را اسیر کرده، بقسطنطنیه فرستاد، سلطان او را سیاست کرد.

دزدی در خلیج موقوف نشد. کمپانی هند در ثانی سه هزار قشون بریاست جنرال گرانت فرستاد (۱۲۳۶) قلاع اعراب را خراب کردند وعده [ای] بسیار از ایشان کشتند و هندیهای اسیر را نجات دادند، دو یست قایق اعراب را آتش زدند و یک دسته قشون در قشم ساخلو گزاردند.

دسته [ای] دیگر که با کمک عمان بر سر اعراب بنی بوعلی برأس الحد رفته

بودند، شکست خورده، هفت صاحبمنصب و سیصد سرباز کشته شدند. کمپانی دسته [ای] دیگر، مرکب از ۱۳۰۰ سرباز انگلیسی و ۱۷۰۰ نفر هندی، برای تقاص فرستاد، در سورپیاده شدند. اعراب بنی بوعلی شبانه باردوی انگلیس شیخون زدند. بعد از زدوخورد بسیار، شکست بر اعراب افتاد؛ شیخ معمر رئیس ایشان تسلیم شد.

دولت انگلیس تصمیم گرفت که همیشه عده [ای] قشون بحری در خلیج داشته باشد بعنوان تأمین راه تجارت هند و ممانعت ورود کشتی جنگی دول دیگر در خلیج؛ خلیج شد خاك انگلیس. برده فروشی از افریقا نیز غدغن شد. جزیره قشم با سید و راه محل توقف آن قشون قرار دادند، سنگر بستند، بازار بساختند، مریضخانه دایر کردند و امر و نهی آن عده را بقنصل انگلیس در بوشهر باز گزارند.

برای اقدامات خود در قشم، از حکومت مسقط اجازه خواستند، دولت ایران اعتراض کرد که در سنه ۱۱۵۷ جزیره را اعراب از نادر اجاره کردند و ملك ایرانست.

ماد کهام انگلیسی در تاریخ خود می نویسد که با وجود اینکه سید سعید در مدت حکومت خود همیشه دوست و موافق با انگلیس بود، از سال ۱۲۴۹ که اعراب وهابی بدو تاخت آوردند، اورا تنها گزارد.

وفا زما مطلب ورسخن نمی شنوی بهرهزه طالب سیمرغ و کیمیا میباش تمدن امروزه چند لفظ را از لغت سیاست بیرون انداخته است: وفاء، صداقت، صمیمیت، مروت، انصاف، عاطفه، غیرت، حمیت.

در وصیت خودش سید سعید به لُرد آبردین جانشین هند، مینویسد که من دو نفر از اولاد خودم را ولیعهد کردم، یکی در عثمان، یکی در زنگبار (سنه ۱۲۷۱). بعد از پدر بین دو برادر اختلاف شد و حکومت هند بین آنها را صلح داد.

خلیج فارس یکی از مواقع مهم است. در حاشیه آن دولت سومرواکاد، بابل و اثور و شوکت ساسانیان اساس داشته است و از آنوقت محل توجه هر دولتی بوده. آنروز که راه آهن بغداد دایر شود، خلیج اقصر خطوط مراوده مشرق و مغربست. در تضمین قصیده خاقانی وقتی گفته ام:

بس فتنه که بر پا شد در رهگذر دجله از این همه غوغا چیست آخر ثمر دجله
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان

بس خون که بیفشانند شاهان بر دجله
غوغای ملل امروز هم از خطر دجله (صح)
در جغرافیا خلیج بفارس و ایران موصوفست و حق اضافه، همین.

بعض مسافات

از لندن بسویس ۱۰۹۳ فرسخ	از لندن ببصره ۱۰۶۸ فرسخ
از سویس بکراچی ۴۲۶ فرسخ	از بصره بکراچی ۱۷۶ فرسخ
تفاوت ۲۷۵ فرسخ	

در نظرالدینش قاجار

مظفرالدینشاه

روز...^۱ ذیقعدة از تبریز حرکت کردند. عین الدوله رئیس اردو بود. صنیع الدوله تا قزوین با استقبال رفت، من بنده هم در خدمتش بودم. فرمایشات ملوکانه امیدواری میداد، گفתי نقشه [ای] در نظر دارد. یکشنبه ۲۵ ذیحجه ورود بطهران اتفاق افتاد. پنج نفر در مزاج او متصرف بودند: فرمانفرما، حکیم الملك، امیر بهادر، بصیر السلطنه، سید بحرینی، و هر کس صبح اول بر او وارد میشد عرایض او پذیرفته میشد؛ تا یکی از ایشان برسد، هیچکدام بفکر مملکت نبودند و عقیده بدوام شاه نداشتند.

اتابك که در اینموقع مردی مجربست و فی الجمله در بند اصلاحات سطحی، سده راه بود و در عزل او روز و شب بشاه می تنیدند. ششماه باین کشمکش گزشت. آخر شاه موکول بتصویب مخبرالدوله کرد. چهل شب فرمانفرما و حکیم الملك بمنزل مامی آمدند و تقاضای موافقت می کردند، پدرم رضا نمیداد

که اتابك مردیست کارآگاه و بامور ملك بینا، از او بهتری در نظر نیست. آخر شاه را برآن داشتند که بتوسط دختر خود احترام السلطنه پیغام کرد که چرا ما را گزارده، بدیگری گرویده اند؟ پدرم در جواب گفت: عرض کن من در مصلحت شما سخن میگویم، بیش ازین از من چه ساخته است، شاه هستند، آنچه صلاح می دانند، بکنند.

اتابك معزول شد. پدرم وزیر داخله، فرمانفرما وزیر جنك، صنیع الدوله وزیر خزانه، حکیم الملك مالک نبض شاه.

فرمانفرما در کرمان بود، وسوسه کردند تا اتابك مایل شد او بطهران بیاید، مظفرالدینشاه اجازه نمیداد.

غلامحسینخان غفاری گفت: از طرف اتابك چند نوبت بشاه عرض کردم، جواب نداد. آخر گفت: اتابك او را نمیشناسد، می آید و کاسه و کوزه را برهم میزند، و چنان شد.

جمعی حریص با عجله پول میخواستند و نبود. فرمانفرما اصرار کرد بعضی قدحهای طلای میناکاری که در خزانه بود، در بانك شاهی گرو گردانند. صندلیهای طلای تکیه را فروختند. در شهر شهرت کرد. حالا نخوریم کی بخوریم؟ حکیم الملك صراحه گفت: ما برای چنین روزی، چهلسال گرسنگی خورده ایم و شاه بیش از چهار سال دوام ندارد.

مظفرالدینشاه مردی بود خوش نیت و مهربان و علیل المزاج، جان خودش را بدست حکیم الملك می دانست و در مواقع رعد و برق در جبّه سید بحرینی پناه میبرد و گول فرمانفرما را که از اندرون و بیرون بر او احاطه داشت، میخورد و امیر بهادر را هم برای حفظ خود از خطرات میخواست و این جماعت جز پول چیزی نمیخواستند. با عادت دیرینه شاه با جزای خود چنان شیفته بود و سنگر را چنان محکم کرده بودند که نفوذ در آن مقدور نبود.

با کمال اعتمادی که بیدرم داشت، بیک کلمه که مخبرالدوله پیر شده است و خسته است، شاه مایوس می شد و چون دهن بین بود، عرایض گاه گاه بیدرم در مقابل سخنهاى دم بدم اصحاب فراموش میشد.

سترپوشی که ناصرالدینشاه روی خزانه گزاشته بود، برداشتند. در خزانه چیزی نماند، مالیاتها سداشته نمی کرد، بجان امین الضرب افتادند و غرامت پول سیاه خواستند. چون خزانه دست صنیع الدوله بود، این شتر درب خانه ما خوابانده شد.

امین الضرب در خزانه و پسرش حاج حسین آقا در منزل ما توقیف شدند. پدر گرگ بالان دیده بود، پا از پله انکار فرو نگذاشت که المفلس فی امان الله. پسرش جوان و جویای نام از در صدق در آمد و سه کرور که تقریباً خسارت پول سیاه بود و کار پول سیاه بجائی کشیده که بوزن مس داد و ستد می شد. تعهد کرد: املاك ۲۵۰ هزار تومان، لاس ابریشم ۱۰۰ هزار تومان، نقد ۵۰۰ هزار تومان، جواهر ۱۵۰ هزار تومان، راه آهن محمودآباد (مخارج) ۷۰۰ هزار تومان. راه آهن محمودآباد و املاک را شاه نخواست، قرار شد ۷۰۰ هزار تومان باقسط بدهد. قریب يك کرور طلا در خانه داشت، داد. تمام را فرمانفرما و حکیم الملک بعنوان وزارت جنگ و بتائی و بعض مصارف در بار بردند و خوردند.

از میرزا حسن آشتیانی سؤال کرده بودیم، نوشته بود: تغریم حاج محمد حسن باندازه [ای] که از پول سیاه خسارت رسانده، جایز است.

وزیر داخله معایب را می گفت. صنیع الدوله از مخارج جلومی گرفت. تعدی در باریان بی اندازه بود. جمعی را بشکایت گماشتند و در شهر ریزه خوانی شروع شد.

شبی بیدرم گفتم: مردم خوب نمی گویند. فرمود: می دانم، بهر عنوان اظهار مطلب بشاه بی نتیجه است، رای ندارد. گفتم: استعفا بدهید. فرمود: بحال

شاه مضر است. پرده را من پاره نمیکنم، خود را کنار کشیده‌ام، کس دیگر راپیدا خواهند کرد، بگویند مخبرالدوله پیر شده است و عاجز از کار برای شاه بهتر است تا بگویند مخبرالدوله از شاه مأیوس شد و کناره‌جوئی کرده، دست از کار کشیده، ناچار استعفا کرد و مرد. خودشانرا پیدا کرده‌اند. امین الدوله را خواسته‌اند، او مرا می‌شناسد، بیاید البته مرا ملاقات می‌کند، من معایب را می‌گویم، او استفاده کند.

عقیده پدرم این بود که امین الدوله بی شور دست بکار نخواهد زد. عرض کردم: اینها را مردم نمیدانند. فرمود: اگر يك عاقل در چین پیدا شود رفتار مرا بشنود و تصدیق کند، مرا بس است. صنیع الدوله عریضه مفصلی بشاه عرض کرد، معایب موجوده و مفساد محتمله را شرح داد.

شاه در جواب دستخطی مرقوم داشته که کُلَّ السَّيْفِ فِي جَوْفِ الْفَرَا. صنیع الدوله عریضه شما را ملاحظه کردم. حقیقت اینست واللّه خیلی تأسف خوردم. من باب اینکه هیچکدام قدر آقای خودتانرا نمیدانید و همه را بهوا و هوس نفسانی حرکت می‌کنید، آخرش را هم خداوند خودش بخیر بکند. دست از ملاحظه بکشید. این چند نفر که هستید دست بدست هم بدهید، چه اندازه کارها را از پیش میبریم. واللّه امشب روزنامه ملاحظه می‌کردم حالت چینی‌ها را پیدا کرده‌ایم. واللّه جای تأسف است. شما را بحق خدا قسم میدهم که قدری درد نوکری پیدا کنید. قال اقول را کنار بگذارید. باری البته این مطلب را بدان، واللّه باللّه بحق خدا کسی قدرت ندارد از شما سعایت کند و من هم گوش بده نیستم. اینها قدرت ندارند غیر فرمایش ما کاری بکنند.

من شاه را روی صداقت خودش تصدیق می‌کنم اما حیف

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس بهر دستی نشاید داد دست
امین الدوله آمد، نه تحقیق کرد نه شور. فرمانفرما و یارانش دور او را
گرفتند و در چاهش انداختند. محسن پسر بیست و پنجساله خود را میدان دار کرد و
کارها از بد بترشد. ضرابخانه را از صنایع الدوله گرفت، بامین الضرب مدعی او داد
که ماهی پنج هزار تومان بمحسن بدهد و در سر حساب ضرابخانه خسارت کلی
بصنایع الدوله وارد آمد. صد هزار تومان قسط آخر جریمه پول سیاه را از امین الضرب
نگرفت. محسن چه گرفت، نمیدانم.

من می نویسم و کسی باور نمیکند که در معامله امین الضرب ۵۰۰ هزار
تومان بخانه ما آمد و رفت، جز سیاهی پول بسفره چرمی ما چیزی نماند.
چنانکه پیش بینی می شد، چرخ کشمکش امین الدوله با درباریها بچرخ
افتاد.

یکشنبه ۱۱ صفر ۱۳۱۵ پدرم بصاحبقرانیه رفت و در تقویت امین الدوله با
شاه سخن در میان نهاد. معظم له او را به الهیه برد، شب ماند. روز سه شنبه ۱۳
قولنج کرد و روز جمعه شانزدهم صفر بر حمت ایزدی پیوست.
یگانه کاری که امین الدوله کرد، خواستن چند نفر بود از بلژیک برای
گمرکات بریاست موسیونوز.

میرزا حسن رشیدی هم بتقویت او مدرسه رشیدیه را باز کرد.
شاه اراده سفر فرنک دارد، کیسه خالی است. امین الدوله خواست یک
ملیون قرض کند، میسر نشد. عذرش را خواستند و اسمی بر سر محسن خان
مشیر الدوله گزاردند. در شهر گفته شد، این هم بقول خودش بالطبیعه شد.
پستخانه را شاه بصنایع الدوله سپرد و من بکارها رسیدگی می کردم (محرم
سنه ۱۳۱۶). آرژانت نامی آلمانی محاسب و مدیر پستخانه بود.

در سه سال اخیر سالی چهل هزار تومان پس از وضع مخارج به امین الدوله

عاید شده بود، هفت هزار و پانصد تومان هم برات علیق صادر می کرد، هزار و پانصد تومان بدولت می داد. صنّیع الدّوله عیناً بعرض رساند. قرار شد برات علیق را صادر نکنند، عایدات هم بدولت برسد، سالی سه هزار تومان بصنّیع الدّوله مواجب بدهند. با آنهمه واللّه باللّه بتقویت حکیم الملک پستخانه را از صنّیع الدّوله گرفت و بمهدیخان آجودان مخصوص دادند.

تاریخچه

امین الدّوله پسر میرزا محمدخان مجدالملک است، اسمش میرزا علی خان. رساله کشف الغرائب از پدر اوست که بسیار از معایب را بزبان کنایه نوشته و عیبجوئی بسیار کرده، اما از چاره دم نزده است، بیشتر پیوستن میرزا یوسف مستوفی الممالک رفته است. در آغاز جوانی منشی حضور بود، قلم خوبی داشت. در سنه ۱۲۹۰ امین الملک لقب یافت. در سنه ۱۲۹۵ بتبریک جلوس همبرّت پادشاه ایتالیا رفت. گاهی ریاست دارالشوری، گاهی وزارت وظایف داشت. در سنه ۱۲۹۸ بوزارت پست نایل شد، امین الدّوله لقب یافت. حسن اداره او در پستخانه بسی امیدواری میداد. اخلاق ملایم داشت. از عبارات اوست که باید کارها را به طبیعت بازگزارد. تمبر عرایض وضع کرد که مقدمه ثبت اسناد بود، دایر نشد.

پس از آمدن مظفرالدینشاه بطهران به پیشکاری آذربایجان رفت. آخر بصدارت منصوب شد، پس از عزل بمکه رفت و در لشت نشا بسر میبرد. در رجب ۱۳۲۲ جهان فانی را بدرود گفت.

بامحسن خان مشیرالدّوله نهایت دوستی را داشت. در سفر سوم ناصرالدینشاه از ورشو مرخص شده، باسلامبل رفت. دختر محسنخان را برای محسن پسرش گرفت. در صدارتش او را طلاق گفتند و دختر مظفرالدینشاه را

خواستند. در مجلس عروسی همچو اتفاق افتاد که من ومخير الملك اخوی با او تنها ماندیم، زبان نرم گشود و سخنان چرب سرود، آنچه آرزو داشتیم بگفت. در صدارتش نظر بدان سابقه، من عریضه باو نوشتم که در اجرای نیات شما بهتر از صنیع الدّوله و این بنده کسی نیست و از برای خدمت حاضر هستیم. معلوم شد آن فرمایشات مغز نداشت.

مراجعت اتابك

۲۵ صفر ۱۳۱۶ اتابك را خواستند، از قم آمد و بصدارت برقرار شد. سیاست مملکت روی سفر فرنگ شاه است و پول لازم. ۲۲/۵ ملیون روبل بوئیقه گمرکات شمال از بانک روس استقراض شد (بلژیکیها طبعاً نوکرو روس شدند). در صدپنج بمدت هفتاد و پنج سال تا ده سال ایران حقّ ادای قرض را نداشت و تا آخر مدّت مسلوب الاختیار بود که از محلّ دیگر قرض کند بدون استصواب روس. وجوه استقراضی اکثر صرف هوا و هوس در مسافرت فرنگ شد، چیزی از آن بمصرف آبادیها که در نظر بود، نرسید. در این سفر بود که آنارشستی بشاه در کالسکه حمله آورد، حکیم الملك زیر دست اوزد، اتفاقاً ششلول هم کار نکرد (ربیع الثانی) انگلیس گرفتار جنوب آفریقا بود. روس کشتی رانی در خلیج فارس دایر کرد (۱۳۱۹).

سیر مارتیمّر دوراند سفیر انگلیس احضار شد، سرآطور هاردینک بجای او آمد؛ انگلیس عینک خودش را عوض کرد. خبرنگار تیمس از وینه خبر روزنامه های پطر را می دهد که انگلیس و ترکیه و آلمان نمیتوانند در امر گویت تصمیمی بگیرند، بلکه با روسیه است که

اینک مراوده مستقیم با خلیج دارد. در سال مقرر است که سه نوبت کشتی روس بخلیج بیاید و هر نوبت دولت پنج هزار لیره بکمپانی کشتی رانی جایزه میدهد. در سنه ۱۳۱۹ قرضه دوم پیش آمد، یازده کرویر در صد چهار بشرایط سابق از روس استقراض شد. ضمناً امتیاز شسه طهران تا رشت بروس داده شد که مقدمه راه آهن باشد. روزنامه نوییه و رمیا عربده دارد که باید جلونفوذ آلمان را در ایران گرفت.

سفر دوم فرنگ

تدارك سفر دوم فرنك دیده شد. بین اتابك و حكیم الملك در سر انعام سوغات کدورت شد؛ اتابك صد هزار فرانك می داد و او راضی نبود. من بنده در این سفر من غیر رسم همراه اتابك بودم. از اُستاند اتابك برای طفره، مسافرت بهلاند کرد و بهانه خرید کشتی بود.

سعدالدوله و گوطرمان قنسل انورس کشتی شکاری را در نظر گرفته، در انورس حاضر کردند که با آن کشتی بهلاند بروند.

وجود غلیان و تنباکوی شیرازی و زغال چوب و چاق کردن مفخم الدوله غلیان کوکی، کیفی در اتابك آورد که آن کشتی را در چهارصد و پنجاه هزار فرانك خرید. اسم کشتی زلیخا بود، بازارگاده کردند. این کشتی یک نوبت ببوشهر آمده بوده است.

۲۲ هزار تومان از وجه کشتی را سعدالدوله دو نوبت از اتابك گرفت.

روزنامه های انگلیس غم ایران میخورند، روزنامه های روس مینویسند که فریب انگلیس را نباید خورد، ضمناً اشاره بمنطقه نفوذ می کنند. چشم بخاك

ایران ندارند، اما راه دریا میخواهند.

غائله جنوب خاتمه یافته است، لُرد گُرزُن بخلیج آمده.

افکار عمومی که از عبارات جدید است، هیجانی دارد.

در سنه ۱۳۲۱ وزیر خارجه انگلیس در مجلس لردها گفت: استحکام بندری از بنادر خلیج بدست دولت اجنبی، منافع دولت انگلیس را تهدید می کند و ما با تمام قوی معارضه خواهیم کرد.

مقدمات جنگ روس و ژاپن نفس روس را گرفته است.

در موقع قرضه دوم روس باصلاحاتی در تعرفه گمرک رضاداده بود. در سنه ۱۳۱۹ امضا شد و یکسال مخفی بود. در مقدمه بامصر تجدید قرار تعرفه بعمل آمده بود که از دول کامل الوداد است، آن تعرفه بصرفه روس بود و ضرر انگلیس. حاج محمد تقی شاهرودی معتقد بود که در عمل برای ایران صرفه نشد، مگر اینکه شکست در بنیان قاعده صد پنج افتاد. قرار شد صد پنج از تخمین قیمت گرفته شود. ظاهراً سکونتی در کارها پیدا شده بود.

روزی اتابک در قیطره گفت: اصلاحاتی در نظر است، شما هم چیزی بخاطرتان میرسد بنویسید. در این اثنا عزیزخان خواجه وارد شد و سخن قطع گشت. هفته [ای] بیش طول نکشید که اتابک استعفا کرد (۲۲ جمادی الاخری سنه ۱۳۲۱) و کار با عین الدوله شد. سبب استعفا دلخوری انگلیس و قرضه سوم بود. در دو قرضه پیش بتجربه رسید که هر قدر تنخواه تدارک شود، هبأ منشور است. (در بی اساسی کارها همین بس که در مدت یک هفته فکر کار کردن باستعفا مبدل شد).

درینبوع اتابک با معزالسلطان گفتگومی کرد، گفت: من در کار ایران خطائی نکردم، مگر قرضه دوم که پس از تجربه اول نایست بکنم، چه آنچه در قرضه اولی برای آبادی در نظر گرفته بودیم، صرف هوا و هوس شد.

اتابك اجازه سفر مکه خواست. مایل بود من همراه باشم. حاضر شدم و دوستان ملامت کردند.

در دره ملاعلی بشارژدافر انگلیس برخوردیم، کابینه انگلیس استعفا کرده بود. از تعرفه گمرک و علت استعفای کابینه انگلیس سخن در میان آمد. اتابك گفت: من تعرفه را اجرا کردم، بعد استعفا نمودم.

پنج ماه بموسم حج مانده بود و اتابك نخواست این مدت را دراپ باشد؛ نقشه مسافرت از طرف چین ریخته شد.

در ایرکونسک باتابك گفتم: دوییتی باباطاهر را مناسب است، برکارتی بپهران بنویسد. گفت: خودت بموثق الدوله بنویس. نوشتم:

بشم واشم از اینعالم بدرشم بشم از چین و ماچین دورترشم
بشم از حاجیان حج بپرسم که این دوری بسه یا دورترشم
گوئی باباطاهر این دوییتی را برای این مسافرت اتابك گفته بوده است.

مسافرت خودمان را از مسقوبه سازانف اطلاع داده بودیم. ازپرت آطور گزشتیم و حکومت ملتفت نشد، الکیسیف در بندر نبود، در توکیو وزیر مختار روس عذرخواهی کرد.

در پکن وزیر ژاپن در مهمانی سفارت انگلیس گفت: از توکیو بمن دستور رسیده است که اگر قصد ژاپن داشته باشید، بدولت خودم اطلاع بدهم. از شانکای باو اطلاع دادیم که با کشتی سبیریا حرکت خواهیم کرد و در بندر کوبه پیاده خواهیم شد. همه جا از اتابك براهنمائی پذیرائی کردند. منشی مخصوص کومورا وزیر امور خارجه به یوگوهاما آمد.

در توکیو پیرگرمی برای ۲۲ روز مجال اتابك تا کشتی گریا برای امریکا برسد، نوشته شد. ملاقات امپراطور مارکی ایطو، رئیس الوزرا کنت کاتسورا، وزیر خارجه بارون کمورا، بعض مدارس و غیره.

مارکی ایطو محیی ژاپن است. در کوشک خود کنار دریا باتابك ناهاری داد. دونفر از وزرای اسبق امور خارجه ژاپن در سر سفره حاضر بودند. مارکی ایشان را بدوستان صمیمی خود معرفی کرد.

تلگراف میرزا سعیدخان بمیرزا حسینخان بخاطر آمد:

صبا بلطف بگوان غزال رعنا را که سربکوه و بیابان توداده ما را بعد از ناهار مارکی با اتابك تنها ماند، مترجمی حاضر بود. اتابك بمن می گفت: من بفرانسه ب مترجم می گفتم، او بمارکی. از رویت مارکی معلوم بود که فرانسه می داند، اما حرف نمیزد. چنانکه امپراطور ژاپن هم عرایضی که از قول اتابك می کردم، پیدا بود که ملتفت میشد. پس از تعارفات و تقدیر زحمات مارکی در تدارك ترقی ژاپن، اتابك پرسید: که شما از کجا شروع کردید؟

گفت: چون دست بکار زدیم، دیدیم آدم نداریم. جوانان بارپ فرستادیم و مدارس در ژاپن دایر کردیم.

این جواب مارکی، عقده از دل من گشود، چه بین من و اتابك در امر مدارس گفتگو بسیار شده و سخنها رفته بود.

یکروز گفت: «کافر من اگر این طایفه دین دارانند» مفاسد ارپ از مدارس بروز کرد.

گفتم: آن مدارس که یغما گفته، منظور نیست. البته اداره کردن مردم چشم و گوش باز، خالی از اشکال نیست، توقع دارند و بواطن کار را نمی دانند، لکن مفاسدی که در نظر دارید، بروز خواهد کرد و اگر مردم آگاهی داشته باشیم، جلوگیری سهل تر است.

در ملاقات کنت کاتسورا گفتگو از اقتصاد شد، از اتابك پرسید که در مدت زمام داری برای اقتصاد چه کردید؟ گفت: معاهده صد پنج در گمرکات داشتیم، برهم زدیم.

کنت گفت: ما هم گرفتار قاعدهٔ صد پنج و کاپیتولاسیون بودیم، نظام و عدلیهٔ خودمان را ساختیم و شانه خالی کردیم.

شست نفر از قضاة آلمان در ۲۰ سال قانون مدنی آلمان را نوشتند که در ۱۹۰۰ جاری شود، ژاپن قبل از وقت آن قانونرا ترجمه کرده، بتناسب عادات خود درآورده، بموقع اجرای گزارد.

اتابک از پیش آمد جنگ متأسف بود که ژاپن خراب خواهد شد.

عرض کردم: من ژاپن را فاتح می دانم، بچند دلیل: اول دوری میدان جنگ از مرکز روس. دوم عدم رغبت جوانان نظامی روس بجنگ. درخاربین ملاحظه کردید که دو نفر صاحبمنصبان روس که در سفر همراه بودند، ذوق می کردند که اخبار می گوید که جنگ نخواهد شد. در مدرسهٔ نظامی ژاپن دیدید که خبر جنگ خواهد شد، چه شادمانی در صاحبمنصبان آورد.

در مدرسهٔ نظامی توکیو تالاری بود و اطراف آن قفسه ها داشت که از ماکول و ملبوس آنچه طرف حاجت شاگردانست، پشت آینه گزارده، قیمت آن را نوشته بودند که در معامله مغبون نشوند. جمعی از صاحبمنصبان حاضر بودند. روز— نامهٔ بآنها رسید و خبر جنگ داده بود. یکی از آن میان چنان جستی کرد که چوبش بسقف خورد. گفتم: چیست؟ گفتند: جنگ خواهد شد.

سیم غفلت امنای روس و مراقبت امنای ژاپن. با وجود سفارش سازانف، از پرت ارطور گزشتید و کسی ملتفت نشد. وزارت امور خارجهٔ ژاپن مراقب حرکت شما بوده که وزیر مختار ایران در لاهه بوزیر مختار ژاپن گفته است که باین طرفها خواهید آمد.

در اول ژانویه که ادارات تعطیل بود، منشی وزیر خارجه در هتلی ناهار ژاپنی بما داد. بعد از ناهار خدمهٔ هتلی اسباب کار می آوردند و سرودی برخواندند ترجمه اش این بود که فردا که جنگ نیپن و روس در می گیرد تو (محبوب من)

بمیدان میروی و من (معشوقه او) دنبال تومی آیم، برای بستن زخم مجروحین. موسیو تفت حاکم فیلیپین برای وزارت جنگ بامریکا میرفت. شب آخر با مذاکراتی که با او شده و روزش سه نوبت وزیر امور خارجه بین مارکی ایطو، و امپراطور آمد و شد کرده بود، حکم شد که وزرا متفرق نشوند تا تصمیم صلح و جنگ بگیرند. تصمیم بجنگ شد.

روز هفتم ژانویه بطرف امریکا حرکت کردیم. در شر بورک بندر فرانسه ۱۵ ژانویه خبر بمباردمان پرت اطور از طرف ژاپن رسید.

در توکیو معبد مانندی هست که در آن اثاثه معبدی جمع است دوفخری طرفین شاه نشین نداشت که در سقف آنها لوایح آویخته بود و اسامی چند روی آنها نوشته، گفتند: اسامی فدائیان وطن است و خانواده [ای] که ودیعه در آن مکان ندارند، از ورود در آن تالار ممنوعند، چنانکه قبلاً مترجم بما گفت و از ایوان جلو تالار تجاوز نکردیم.

اتابک سفر مکه را بسر برد و بارپ آمد. از طهران تلگراف و کتباً بمن خبر رسید که شاه مراجعت ترا میخواهد والده هم سخت بیمار بود. عزیمت طهران کردم. امیرخان سردار مرا دعوت بتنظیم مدرسه نظامی کرد، مریض بود و در-گزشت.

عین الدوله دنبال آن خیال را گرفت. مدرسه را دایر کردم. شاه مایل است احوالات ژاپن را از من بپرسد. روزی در فرج آباد مرا خواست، در ایوان حرکت می کرد. جز سید بحرینی کسی نبود و از هم دور ایستاده بودیم. نوبتی بمن نزدیک شده، گفت: ژاپن مجلس دارد؟ عرض کردم: هشت سال است شورای ملی دارد.

شبهه نیست که ایجاد مجلس در ذهن شاه بود و میترسید اظهار کند و بقدری ملاحظه می کرد که هر وقت میخواستم از ترقیات ژاپن چیزی بگویم، می گفت: از درختهاش بگو.

در اوقات مرض شاه، یک شب تا صبح پای رختخواب او نشسته بودم و میبایست از ژاپن صحبت کنم، اما وارد سیاسیات نشوم.

سفر سوم فرنک

۵ ذیقعه ۱۳۲۲ شاه بقصد اروپ حرکت کرد. عین الدوله بدون آنکه رسماً قرضی کرده باشد، تدارك مسافرت رادیده بود.

محمدعلی میرزا بطهران آمده بود و نیابت سلطنت می کرد.

پس از مراجعت شاه عده از شاهزادگان را بمدرسه فرستاد: اعتضاد السلطنه پسر محمدعلی میرزا، ناصرالدین میرزا نصره السلطنه، اعزاز السلطنه پسر کامران میرزا و بعض دیگر.

در نخستین سلام شاهزادگان را مقدم بر شاگردان قرار دادم. شاه تصور کرد از روی ادبست، گفت: باید فرق نگذاری. گفتم: هنوز نمیتوانند با دیگران قدم بگیرند.

مظفرالدینشاه طبعاً دمکرات بود. در سانی که من حاضر بودم، مردم تماشاچی زور می آوردند نزدیک به محلّ دفیله شوند، فرآشان مانع بودند. شاه بحاجب الدوله گفت: بگومانع نشوند، این افواج از من نیست مال این مردم است.

پس از اتابک دو قرضه بتوسط بانک انگلیس شد از هند: یکی در ۱۳۲۲، ۱۹۰ هزار لییره، یکی ۱۰۰ هزار لییره در ۱۳۲۳ با اجازه روس. وثیقه این دو قرضه عایدات شیلات بحر خزر است که در امتیاز لیانازف کمپانی روس است.

در صورت عدم کفایت عایدات تلگرافخانه و گمرکات جنوب، کم کم

اختیار منابع عایدات از دست دولت بیرون می‌رود.

روسها در قرضه ۱۳۱۷ و ۱۳۲۰ قیومیت خود را بر ایران تحمیل کردند.

انگلیس در دوقرضه اخیر سنک علاقه ایران را بهندوستان جاگزارد.

اقدام اقتصادی که در زمان عین الدوله شد، امتیاز دارشی در نفت بود. اجمال شرایط آنکه: صدشانزده از عایدات لُب بایران برسد، ۲۰ هزار لیره نقد و ۲۰ هزار لیره سهم بدولت دادند، بعلاوه صد بیست از منافع مؤسسات فرعیه، هزار لیره در سال برای مفتش از طرف ایران معین شد. صد سه از منافع بخوانین بختیاری رسید که مانع تعدیات ایل نشوند. بعضی از کارکنان هم بنوائی رسیدند. امتیاز برای تمام ایران بود، سوای خراسان، آذربایجان، همدان، گیلان، مازندران، استرآباد، طهران. در تعیین حدود کرمانشاهان سهمی از نفط خانه بعراق افتاد.

عین الدوله هم مثل امین حضور تصدیق عدم لیاقت از دارالفنون گرفته بود، تبریز رفت و میرآخور شد. شکسته را درست می نوشت و عبدالمجید امضا می کرد.

مدارس ملی

ناصرالدینشاه پس از قضیه فراموش خانه، عنایتی دیگر بمدرسه نداشت.

مظفرالدینشاه این باب را مفتوح کرد، هرکسی در هر گوشه [ای] مدرسه باز کرد:

خیریّه میرزا کریمخان فیروزکوهی که موقوفه دارد.

مدرسه سادات که عضدالدوله خانه داد بسی حاج میرزا یحیی.

افتتاحیه بسی مفتاح الملك.

ادب بسی حاج میرزا یحیی.

اسلام در حمایت آقا سید محمد طباطبائی.

تربیت، قدسیه، سعادت، دانش، شریعت، فضیلت و غیره.

شش مدرسه متوسطه بخرج دولت اداره می شد: علمیه، ادب، ثروت، شرف حیات، جاوید.

علمیه در تحت نظر علی خان ناظم العلوم بود، حقوقش نمیرسید، استعفا کرد. نیرالملك عموزیر علوم خواهش کرد، من سر پرستی مدرسه را قبول کردم.

ملل متنوعه از سابق و لاحق مدرسه داشتند و ایجاد کردند: کلج امریکا، آلیانس فرانسه، مدرسه زردشتیها، مدرسه کلیمیها، مدرسه روس.

مدرسه آلمانی براساس مدرسه متوسطه آلمان که سالی دوازده هزار تومان دولت مخارج آن مدرسه را می داد و سه هزار تومان امپراطور آلمان کمک می کرد. بنای مخصوصی هم برای آن ساخته بودند. ۲۶ شعبان^۱ افتتاح شد. کابینه نداشتیم، ناصرالملك حاضر بود و ملاحظه داشت، صنیع الدوله اهل نطق نبود، حاج میرزا یحیی سمت رسمی نداشت، قرعه بنام من زده شد. پس از اظهار خوشوقتی از روابط دوستانه دولتین وادای مراسم نزاکت، تشکر از زحمات وزیر مختار و اهتمام معمار آلمانی، اظهار مسرت کردم از اینکه عموزادگان ما پس از قرون و اعصار بیاد ما افتادند، بموطن دیرین خود با سلاح معارف برای اصلاح وطن آریائی خود، رو بایران آورده اند، و این عبارت در جواب اشاره وزیر مختار بانتساب ملل، خوش افتاد.

قبل از مسافرت بآذربایجان که وزارت علوم داشتم، کتابچه [ای] در اداره مدارس و پرگرام دروس و حقوق و وظایف اجزا تقدیم مجلس کرده بودم، نمیدانم در هنگام بمباردمان بدست کدام قزاق یا سیلاخوری افتاد.

در جزو نوشتجات خود در رقیمه [ای] از زن ناصرالدینشاه شمس الدوله خواهر عین الدوله یافتم، خالی از لطفی نیست. مدرسه و خانه شمس الدوله هردو

در خیابان شغال آباد بود که بعد شاه آباد شد. شمس الدوله خانه شاگردی را بمدرسه فرستاده بود، مطابق دستور مدرسه مشغول درس بود. شاهزاده مکتوب ذیل را بمدرسه مرقوم داشت:

راست است که در محله شغال آباد منزل داریم، اما لازم نیست وقت حاج محمد باین اندازه صرف خواندن کلیله و دمنه شود. یک دست دو هندوانه نمیشود برداشت. تاریخ سلاطین لازم نیست، خطیب و نقیب نمیکشود بشود. آنچه بکار نوکری میخورد و برای او لازم است، حساب دانی است که بکار من میخورد. در جمع و خرج سهومی کند. انشا و تحریر ندارد، بلکه املا را بسیار غلط می نویسد. فرانسه هم رواج است، ضرر ندارد. عربی هم (قرآن) بسیار خوبست. زین چارچوبگزاری نهنگ آید و مار. حواس انسان هزار جا برود، همه را معوق بگذارد، راه ونیم راه ول کند، تعریف ندارد. یکی را کاملاً دریافت کند بهتر است.

مفهوم مکتوب شمس الدوله در کلی درست با رأی اخیر معارف پژوهان تطبیق دارد. در این معنی مقاله چند ترجمه کرده ام که در مجله تعلیم و تربیت چاپ شده است.

هرکسی را بهرکاری ساختند بهتر آنرا در دلش انداختند

نشر

چگونگی احوال

ایران را بی سامانی و پریشانی فرا گرفته؛ روس از یکسومی کشد، انگلیس از یکسو، ترکیه هم سری توی سرها می آورد. دولت یکجا ۲۲/۵ میلیون روبل در صد پنج یکجا، یازده کرور تومان در صد چهار بدولت روس مقروض است، دو یست و نود هزار لیره بانگلیس. گمرکات وثیقه قرض است.

خزانه خالی است و دولت محتاج پول.

بودجه منظمی در کار نیست. جمعی تشخیص داده میشود و تفاوت عملی که حدی ندارد و محل خرج حکام است، بالمقاطعه حکام پیشکش بشاه و سهمی بصدور و مبلغی باجزای در بار و صدراعظم میدهند و میروند ببخت و اقبال یا قوه تعذی که چه وصول کنند. بانواع اسامی از رعیت نقد و جنس گرفته میشود. مردم آنکه در شمال است خودش را بروس بسته، آنکه در جنوب است بانگلیس. وزرا چشمشان بدهان سفارتین است. اکثر علمای طهران سر بسفارتی سپرده اند، بروس کمتر و بانگلیس بیشتر. مردم بازاری که خارج از این بازی

هستند، خشم آلوده منتظر دست غیبند.
 شاه مریض است و گرفتار بدرد خود. رجال دولت همه در فکر منفعت.
 فکری که در هیچ کله [ای] نیست فکر مملکت است. اگر چند نفری هم در این
 فکرنند، مغلوب اکثریتند.
 مردم چیزهائی شنیده اند و آرزوهائی در دل دارند. بمبی در سینه ها
 مخفی است تا کی بترکد.

مقدمات مشروطیت

آقا نجفی در نتیجه حکم قتل بابیه، بطهران احضار شده بود. آقا سید
 عبدالله توسط می کرد، پذیرفته نمیشد. مسائل شرعی غالب بشیخ فضل الله رجوع
 میشد.

اوایل ربیع الاول شاه مریض شده، بصاحبقرانیته رفته بود.
 شاکس و راضی پی بهانه می گشتند. و غاظ زبان بطعن دولت گشودند.
 بین طلاب مدرسه صدر و مدرسه محمودیه نفاق افتاد، یکی مستظهر بسید علی اکبر
 تفرشی است، یکی مثنی بامام جمعه و کار بین آنها منجر بزد و خورد شد. امیر
 اعظم از یک طرف حمایت داشت، احتشام الدوله حامی طرف دیگر بود.
 سالارالدوله و شعاع السلطنه آتش را باد میزدند. کار بتبعید بعض طلاب کشید.
 میرزا حسن رشدیّه و مجدالاسلام کرمانی و میرزا آقای اصفهانی بکلات تبعید
 شدند.

سعدالدوله وزیر تجارت بود. تجار از رفتار مسیونوز شکایت داشتند.
 [سعدالدوله] در حمایت تجار با مسیونوز طرفشده، تبعید شده بود. مسیونوز در مجلس
 بال عمامه بسر گزارده بود، بهمان هیئت عکس انداخته، مورد ایراد علما شده بود.
 علاءالدوله حاکم طهران در سر قیمت قند، حاج سید حسین قمی تاجر

قند را چوب زد، ماده غلیظ تر شد.

آقا سید عبدالله و آقا سید محمد سنگلجی با جماعتی بمسجد شاه رفتند. آقا سید جمال واعظ منبر رفته، سخنش در عزل عین الدوله و علاء الدوله و مسیونوز بود. در ضمن گفت: ما مظفرالدینشاه را میخواهیم که از ما ملت نگاهداری کند و مطالب شرعی ما را بموقع اجرای بگذارد و گرنه... سخنش بدینجا که رسید، امام جمعه گفت: بکشید سید را از منبر. مردم در هم ریختند. گماشتگان امام جمعه با چوب و چماق مردم را از مسجد بیرون کردند.

حاج شیخ محمد واعظ از محله امام زاده یحیی می گزشت، سر بازهای قراولخانه قصد گرفتنش کردند. طلاب مدرسه حاج ابوالحسن بحمایت او آمدند، در زد و خورد دو نفر زخمدار شدند. سید عبدالحمید که از طلاب مدرسه بود، کشته شد. نعش او را بمسجد جامع بردند. علما و جماعتی از مردم در مسجد جمع شدند (۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۴).

روز ۱۹ پیراهن سید را علم کرده آمدند سر چهارسوق. عده سر باز که در آنجا بودند بسرکردگی علی جان منتصرالدوله که از طرف نصرالسلطنه (ولیکان تنکابنی) مأمور محاصره مسجد جمعه شده بود، بطرف مردم شلیک کردند. چند نفر زخمدار شده سید حسین نامی کشته میشود، نعش او را بمسجد می آورند. از طرف دولت مسجد را سخت محاصره کرده نان و آب را بروی متحصنین می بندند. امر صادر میشود که جماعت متحصنین بروند عتبات.

علما بشاه پیغام داده عزل عین الدوله و استقرار مجلس عدالت خواستند و جواب یأس شنیدند. علما و بعض حواشی شبانه درحمایت عده [ای] از جوانان سر پولک و چالمیدان از شهر بیرون آمده بطرف قم حرکت کردند. مردم هم که از طرف دولت امنیت نداشتند، از سفیر انگلیس حمایت و پناه گاه خواستند، درظاهر اظهار عدم موافقت کرده باطناً مساعدت داشت. مردم استتباط کرده بسفارت

رفتند. کلنل داگلاس مأمور نظم سفارت بود. سربازان که مأمور منع مردم از سفارت بودند، زمزمه پیوستن بایشان کردند. کک بشلوار عین الدوله و امیر بهادر افتاد. تجار و اصناف دسته دسته خیمه ها در سفارت برپا کرده دیگها بار رفت و آواز قانون میخواستیم بلند شد؛ از گوشه کنار لفظ مشروطه هم بر زبانها میرفت. توقف عامه در سفارت بطول انجامید.

دستخط عزل عین الدوله روزی که مصادف بود با ولادت شاه صادر شد. مردم از سفارت بیرون نیامدند. عضدالملک و حاج نظام الدوله دستخط را بقم برده، علما را بپهران آوردند و مردم از سفارت بیرون آمدند.

مجلسی در دربار تشکیل شد برای مذاکره. احتشام السلطنه با امیر بهادر مجادله می کنند. ناصرالملک اظهار میدارد که مجلس برای ایران لازم نیست، همان قانون کافی است. عجب است از اشخاص فهمیده که در مملکت اسلام قانون میخواهند. مجری لازم است و نظارت و دستورالعملهای وافعی عملی. نتیجه آنکه احتشام السلطنه مأمور سرحدات شد (۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴) بعبارت دیگر تبعید.

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله

عین الدوله رفت، مشیرالدوله بجای او آمد. در دربار مجلس کردند. گرانددف در آن مجلس بود، فرمان انعقاد مجلس را گرانددف بسفارت آورده، مردم را از صدق نیت دولت بشارت داد. علما آمدند با شاه ملاقات کردند و خوش برگزار شد، اما اثری از اجرای فرمان صادر نگشت.

در ثانی جمعی بسفارت رفتند. گرانددف بدستور لندن از سفیر روس مساعدت خواست، معزی الیه همین قدر رضا داد که آنچه بدولت نوشته شود او هم امضا کند.

در نتیجه تجدید مساعی، عین الدوله بخراسان رفت.
فرمان تشکیل مجلس صادر شد.

دستخط تشکیل مجلس

در اینموقع که رای همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تشدید و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور در دوایر دولتی و مملکتی بموقع اجری گزارده شود. چنان مصمم شدیم که مجلسی از منتخبین علما و شاهزادگان و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف بانتخاب طبقات در دارالخلافة طهران تشکیل و تنظیم گردد که در موارد لازمه بهیئت وزرای ما اعانت و کمک لازم را بنماید و با کمال اطمینان و امنیت عقاید خودشانرا در خیر دولت و ملت بتوسط شخص اول دولت بعرض برسانند بدیهی است که بموجب این دستخط نظامنامه مجلس و لوازم تشکیل آنرا مرتب و مهیا خواهند کرد. قصر صاحبقرانیه ۱۴ جمادی الاخری ۱۳۲۴ در سال ۱۱ سلطنت ما.
دستخط بامضای مشیرالدوله چاپ شد.

ارو پائیان از مداخله روحانیون در امر مشروطه تعجب کردند، غافل از اینکه اصول اسلام حقیقت مشروطیت بل اکمل صور حکومت ملی است. «و شاورهم فی الامر» و «أمرهم شورى بینهم» آیات قرآنست. «يُدَاللّٰهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ» معروف و اجماع امت یک از حجج اربعه.

نیت مظفرالدینشاه

مظفرالدینشاه مایل بود مجلس مشاوره داشته باشد، مجلسی هم مقرر کرد که قدرت داشته باشد که اگر دستخطی هم بر خلاف مصلحت صادر شود، رد

کنند.

امیر بهادر تهدید کرد که هر کس برخلاف امر شاه رأی بدهد، من با شمشیر جواب او را خواهم داد و شاه ضعیفتر از آن بود که جواب امیر بهادر را بدهد، چنانکه لوئی شانزدهم نیز در دست صاحبان نفوذ عجز داشت. اگر مظفرالدینشاه فرصت یافته بود و مجلس بزمان او قوام گرفته بود، بسیار از معایب بروز نمی کرد.

نظامنامه انتخابات

صنیع الدوله، محتشم السلطنه، میرزا حسنخان و میرزا حسینخان پسران میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و من بنده در ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۲۴ از طرف مشیرالدوله دعوت شده برای تنظیم نظامنامه. در رستم آباد نشستیم. نظر بمقتضیات وقت، صلاح را در انتخاب طبقاتی دیدیم و مدلول دستخط هم همین بود. شست نفر نماینده برای طهران و ۶۰ نفر برای ولایات مقرر شد، در طهران ۳۰ نفر از اصناف ۱۰ نفر از تجار ۲۰ نفر از اعیان، و نوشته شد که انتخاب ۶۰ نفر از طهران برای افتتاح مجلس کافی است. نظامنامه بصره رسید، تسلیم نیرالدوله حاکم طهران شد. مدتی گزشت، اثری ظاهر نشد. من بدوشان تپه رفتم. مشیرالملک گفت: نیرالدوله می گوید، نظامنامه را نمیفهمم، میخوام حاشیه بر نظامنامه بنویسم. گفتم: اگر حاشیه را نفهمیدند، چه می کنید؟ معطل ماند. گفتم: من در حاشیه کناری می نشینم، هر جا اشکالی باشد، توضیحات میدهم و چنین شد.

یکدو روز خازن الملک معاون حکومت حاضر شد، بعد غیبت کرد. شخصاً انتخابات را بجزریان انداختم.

در سلام نیمه شعبان که عید میلاد امام زمان بود، وکلا بحضور رفتند و برگشتند. در مدرسه نظامی، صنیع الدوله را بریاست انتخاب کردند. سایر اعضا نیز انتخاب شدند و مجلس در چند روز بعد در عمارت بهارستان منعقد شد. نمیدانم چرا من رابط بین دولت و مجلس شدم، نه در دولت رسمیتی داشتم نه در مجلس.

انتخاب اصناف و علما در مدرسه نظامی شد. تجار در انتخاب دست نگاه داشتند و گفتند: ما انتخاب نمیکنیم مگر پس از آنکه ناصرالملک یا صنیع الدوله انتخاب شوند. ناصرالملک ابا کرد.

انتخاب اعیان در تالارتخت مرمربریاست ناصرالملک انجام گرفت. صنیع الدوله جزو اعیان انتخاب شد.

تاریخ افتتاح مجلس را عدل مظفر پیدا کردند.

گفتگوی بانك ملی

اول لایحه که بمجلس فرستاده شد و من بردم استقراض چهار صد هزار لیره از روس و انگلیس بود.

معین التجار گفت: بانك ملی تأسیس می کنیم. گفتیم: کورچه خواهد مگر دو دیده روشن.

در ذیحجه ۱۳۲۴ فرمان تأسیس بانك ملی صادر شد مشتمل بر دوازده فصل:

- ۱- تبعه ایران می تواند سهام باشد.
- ۲- عایدات دولت بتوسط این بانك داد و ستد میشود.
- ۳- بانك می تواند معاملات زراعتی، خرید و فروش بروات بکند، قرض بدهد و استقراض نماید.

۴- امتیاز رواج «بانك نوت» پس از ختم امتیاز بانك شاهنشاهی با این بانك خواهد بود.

۵- امتیاز راههای آهن و شُسه.

۶- اکتشاف معادن در اراضی موات دولتی باین بانك داده شده.

۷- امتیاز غَوَاصی در خلیج فارس.

۸- تقدّم در آوردن نقره برای ضربخانه.

۹- دولت حق تفتیش در بانك دارد.

۱۰- فروش امتیازات این فرمان بخارجه ممنوع است.

۱۱- بانك تا خمس سرمایه در صورت ضرورت بدولت قرض خواهد داد.

۱۲- مدت امتیاز یک صد و ده سال است.

ملل متنوّعه کلیمی، زردشتی، عیسوی نماینده خواستند، نخست بزردهشتیها، بعد به ارامنه، بعد بکلیمیها هریك يك نماینده داده شد.

قانون اساسی

قوانین اساسی دول بمرور تکمیل شده است. جمله فصول در اول امر زیاد مینمود، برؤس مسائل پرداخته شد، چه منظور اساسی در اول مجلس عمل مالیاتی بود و طریق اعطای امتیازات و جلوگیری از استقراض، بندی چند تنظیم شد. وثوق الدوله آورد که صنیع الدوله ملاحظه کند، بمن فرمود: تو ببین. من دو کلمه و يك ماده را تغییر دادم. آن دو کلمه فرمان قضا جریان بود، من نوشتم: فرمان معدلت بنیان، و اما يك ماده نوشته شده بود: وزرا نباید دستخط شاه را بهانه تجاوز از قوانین بکنند برای اینکه زودتر بصلحه برسد.

من نوشتم: وزرا نباید برای رفع مسئولیت دستخط صادر کنند.

قانون اساسی در ضمن مزاح مهدیخان آجودان مخصوص بامضا رسید.

ولیعهد در طهران بود، او هم امضا کرد (۱۴ ذیقعه ۱۳۲۴). چند روز بعد شاه برحمت ایزدی پیوست. جنازه را در تکیه دولت امانت گزاردند. در ۲۸ ذیقعه سفر برای تبریک شرفیاب شده پس از آن به تکیه رفتند، سفیر ترکیه فاتحه خواند.

پنجم ذیحجه مراسم تاج گذاری با حضور سفرا و طبقات رجال و علما بعمل آمد. مشیرالدوله تاج را وارونه بر سر شاه گزارد. سفر تبریک ولایت عهد به احمد میرزا گفتند. اعتضاد السلطنه بزرگتر بود و طرف محبت مظفرالدینشاه، لکن مادرش شاهزاده نبود. روز دیگر سلام در تخت مرمر منعقد شد.

محمد علی شاه

قلم اینجا رسید و سر بشکست. بر محمد علی میرزا تقویت مشروطیت مشکل بود، خصوص با تعلیمات روس. میرزا نصرالله خان بصدارت باقی است. ۲۳ ذیحجه وکلای آذربایجان وارد طهران شدند، اول شب بملاقات صدراعظم آمدند. اتفاق بنده حاضر بودم. سر سلسله وکلای آذربایجان تقی زاده است، نطق ایشان مستشارالدوله. سؤال کردند که فرمانی که بملت داده شده است، مشروطیتست یا غیر آن؟ مشیرالدوله از جواب طفره میزد. مستشارالدوله خطیب وار ایستاد و گفت: ما باید بدانیم مشروطه هستیم یا نه؟ مشیرالدوله گفت: نه. مستشارالدوله گفت: پس دولت آب در گوش ما کرده است. احساسات برضد شاه زیاد است و مردم نگران. در رشت شرکت در جشن تاج گزاری نمی کردند و با قفقازیان پیوند داشتند؛ آقاسید محمد طباطبائی بتلگراف آنها را متقاعد کرد. سعدالدوله جزو اعیان انتخاب شده از یزد با سلام و صلوات برگشته بود و خود را بوکلای آذربایجان بسته. وکلای آذربایجان دنبال مشروطیت را گرفتند و

باتفاق سایر وکلا قرار شد در مجلس بیتوته کنند. هشت ماده نوشتند: مشروطیت، انجمن ایالتی و ولایتی، عزل مسیونوز بتقاضای سعدالدوله، نرفتن اولاد ساعدالملک بتبریز و غیره. لایحه را من بردم بصدر اعظم دادم؛ نزد شاه فرستاد. عزل مسیونوز قبول شد، مشروطیت و انجمن رد، بقیه مواد اهمیتتی نداشت. من دیدم این جواب بکار نمیخورد، گفتم: اگر اجازه می دهند بگویم که در مملکت اسلامی مشروطه چه معنی دارد، مشروعه بخواهند، و می دانستم خبر مذاکرات فوری بشاه میرسد و خواهند گفت ما بفلانی ارائه طریق کردیم.

جواب را بمجلس آوردم. سعدالدوله گفت: مقصود ما حاصل است؛ عزل مسیونوز مقصود بود! تقی زاده بر آشفست که ما عزل مسیونوز را برای خاطر تو جزو مطالب آوردیم والا چه اهمیت دارد، ما مشروطه میخواستیم. سید عبدالله گفت: روی سخن با ماست، بیست و چهار ساعت مهلت لازم است که فکر و تأمل بشود. من بمنزل رفتم (۲۶ ذیحجه).

سعدالدوله در میان وکلای آذربایجان ابوالمله است و بهر وسیله میخواهد بگوید قانون اساسی که بریاست صنیع الدوله نوشته شده، ناقص است و از کار ناقص نتیجه ناقص گرفته میشود. ما هم می دانستیم ناقص است؛ نمیخواستیم مواد را برف انبار کنیم، چه در بعض موارد اشکالاتی بود و پیش آمد و بعض دیگر سبب مخالفت شدید شاه می شد، چنانکه شد.

سعدالدوله میخواست رئیس مجلس باشد، نشد؛ معلمی شاه را برضد

۱- نوز اصلاحات لایق در گمرکات کرده بود، لکن چنان نبود که زیر و بالا نمیشد. در قیطره بمن گفت ماهی سه هزار تومان باتابک می دادم بدون آنکه بدفتر برم. خدا می داند خودشان چه اندازه میبردند بدون آنکه بدفتر ببرند. در بلژیک عمارات عالی و املاک پیدا کرده بود. دخل گمرکات بدون مأمورین بلژیکی، احمدخان رشتی و معزالملک را صاحب ثروت هنگفت کرده بود.

مجلس اختیار کرد.

جماعتی در حضرت عبدالعظیم نشستند که قوانین مجلس و مشروطه برخلاف اسلام است. روزنامه مجلس بمدریت سید محمد صادق طباطبائی دایر شد. بست نشستن حضرت عبدالعظیم را در کتاب آبی شکایت ملت از مجلس و قانون اساسی تعبیر کرده و از استعفای وکلا سخن میراند. وکلا استعفا نکردند و در قانون اساسی تغییری داده نشد. ناصرالملک وزیر مالیه بود، در مجلس اظهار داشت که نور (وزیر گمرکات) اختیاراتی دارد که خود را مسئول وزیر مالیه نمیداند. مسیونوز از وزارت گمرکات و ضرابخانه معزول شد؛ دولت انگلیس توضیحات خواست. مشیرالدوله به سیراشرینگ ریس اطلاع داد که عزل او تغییری در اداره نمیدهد، کار با بلژیکی است و اقساط قرض منظمًا خواهد رسید. روز دیگر بمجلس آمد. وکلا از هر مقوله گفتگومی کردند. حاج محمد تقی بنک دار و میرزا محمود کتاب فروش از گوشه مجلس گفتند: این مذاکرات بی فایده است، مخبر السلطنه مشروطه را برای ما می گیرد. برای ناهار برخاستند. شرف الدوله و احسن الدوله از وکلای آذربایجان نزد من آمدند و بعبز گفتند: زن و بچه ما در تبریز گرو مشروطه است. گفتیم: فعلاً باید صرف ناهار کرد. بعد از ناهار کمیونی خواستم، تشکیل شد. صنیع الدوله، مستشار الدوله، امین الضرب، تقی زاده و یکدو نفر دیگر بودند. گفتیم: در کارها بتدبیر هم معتقدید یا فقط باید فریاد زد؟ گفتند: تدبیر هم لازم است. گفتیم: لایحه قانونی بنویسید مشتمل بر چهار ماده:

- ۱- سلطنت محمدعلی شاه.
- ۲- نصب ولایت عهد بموجب فرمان شاه.
- ۳- مشروطیت ایران.
- ۴- انجمنهای ایالتی و ولایتی.

خاطر شاه را مشوب کرده اند که قصد از مشروطه، برداشتن اوست، بدو فصل اول تأمین می یابد. من مشروطه را می گیرم، انجمنها را رها می کنم. شرحی هم بصدر اعظم بنویسید که وکلا خوب می دانند که در همان روز که فرمان مظفرالدین شاه صادر شد، مملکت مشروطه است. مردم آذربایجان و اصفهان و غیره تصور می کنند که در لفظ مشروطه اثریست و وکلا نمیتوانند از ذهن آنها خارج کنند. ورقه [ای] هم در تبریز چاپ کرده بودند که دستخط مظفرالدین شاه و محمد علی میرزا و تلگراف شارژدافر انگلیس در آن بود که مشروطه را شاه مرحمت فرمودند (ورقه هائی هم در طهران ژلاتینی ساخته بودند که مامشروع نمیکوایم).

لایحه قانونی و مکتوب مجلس و ورقه چاپی را بصدر اعظم رساندم، گفت: خودت ببر بده. گفتم: من چکاره هستم، پادوی بیش نیستم، مرا نمیرسد که لایحه بحضور ببرم. دادند بحشمة الدوله برد. شاه صدر اعظم را خواست، مرا هم خواستند. رفتم. شاه متغیر روی صندلی، عضد الملك و صدر اعظم متحیر پای صندلی نشسته بودند. فرمودند: چه می گویند؟ عرض کردم: مستدعیات را بصدر اعظم نوشته اند. فرمودند: در دستخط شاه و ابلاغ من مشروطه نیست، شارژدافر انگلیس اگر چیزی گفته چه سندیت دارد؟ عرض کردم: مُبَلِّغ الطاف ملوکانه برعیت ابلاغ کرده که شاه مرکب رهوار خوش نشانی برعیت مرحمت فرموده اند. مردم میبینند که این اسب ممتازیست، اما نباید بآن اسب بگویند.

فرمودند: مشروطه چرا مشروعه باشد؟ و این القائی بود که خودم کرده بودم و میدانستم هر کس خبر برده است، آنرا تدبیر خود شمرده. عرض کردم: در مشروعه باید احکام از طرف حکام شرع صادر شود. عضد الملك گفت: صحیح عرض می کند. صدر اعظم ساکت است.

فرمودند: کنستیتوسیون باشد. عرض کردم: کنستیتوسیون شامل

اصول‌یست، من جمله آزادی مذهب و اسباب در دسر قبله عالم خواهد شد. باز عضدالملک گفت: صحیح عرض می‌کند. فرمود: پس چه باید کرد؟ عرض کردم: مقرر بفرمائید دستخط صادر شود، بدیهی است که همان روز که شاه مرحوم دستخط صادر فرمودند، مملکت ایران در عداد ممالك مشروطه در آمده، مدتی لازم بود تا در اطراف مسئله غور شود و قوانین موافق شرع تنظیم گردد.

شاه قلم و کاغذ بمن داد که بطوری که گفתי بنویس. عضدالملک عرض کرد: مقرر بفرمائید در اطاق دیگر شرحی نوشته شود و بصرحه همایونی برسد. باطاق جلو برلیان آمدم.

ولو خودستائی محسوب شود، آنچه واقع شده مینویسم. عضدالملک گفت: تو کی بودی، کجا بودی؟ بیا دهانت را ببوسم.

بهر حال دستخط را با اندک تغییر الفاظ مسوده کردم. حشمةالدوله پاك نویس کرد. شاه مسوده را گرفته در کیف گزارد، دستخط را صحره کرد. من مرخص شدم فرمود: فردا بیا و چیز دیگر بخواه. عرض کردم: شاه پدرند و ملت فرزند، فرزند همه وقت از پدر خود مستدعیات دارد.

وقتی بمجلس رسیدم، اول مغرب بود. دستخط را دادم باقا سید عبداللّه، گفتند: خودت بخوان. خواندم، چون بصرحه رسید، از دستم بیرون رفت. معلوم شد سعدالدوله بالای سر من بود، دستخط را ر بوده، برد برای مردم خواند.

میرزا محسن مراملات کرد، بازوی مرا گرفته بود که میبایست برای مردم نطقی کرد و برای من دشوارتر از گرفتن دستخط بود، چه رعایت اطراف مسئله لازم مینمود. مختصر نطقی در تحبیب بین دولت و ملت کردم و ما مشروطه شدیم^۱ (۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴).

گراور دستخط در صفحه مقابل است.

۱- آقایانی که تاریخ مشروطیت نوشته اند اسمی از این خدمات نبرده اند و اهل

کائنات
طهران در شهر

جنب حرف صد غم
کتابت نهاده مادر تبه برادر صهر و نیز سرکار
از خودمان از پیشاه مرحوم اندوده برانده
دینت که قوت برانده تقدیر کنه دین بر سر است
که قوت نیا بر دور اندوده برانده حرف صد غم
بیش مجلس روز رتبه نه دولت ایران در عهد
شرطه حاج کسب بدین بنابر سر به فخر
دشته دین رده است که قوانین مدنی برانده
حکومت دیکس در سطح شریعت
داده دشته در قوت بقع هزار که در دین
دستور در درج، کتابت محکم سهم
روز رتبه اجمع بر ۲۷ در ۱۳۱۲



گلستان

طهران در قصر

جناب اشرف صدراعظم سابق هم دستخط فرموده بودیم که نیت مقدسه ما در توجه باجرا اصول قوانین اساسی که امضاء آنرا خودمان از شاهنشاه مرحوم انارالله برهانه گرفتیم بیش از آن است که ملت بتوانند تصور کنند، و این بدیهی است از همان روز که فرمان شاهنشاه مبرور انارالله برهانه شرف صدور یافت و امر بتأسیس مجلس شورای ملی شد، دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستیتوسیون بشمار می آید. منتهی ملاحظه ای که دولت داشته این بوده است که قوانین مدونه برای انتظام وزارتخانه ها و دوائر حکومتی و مجالس بلدی مطابق شرع محمدی صلی الله علیه و آله نوشته آنوقت بموقع اجراء گذارده شود. عین این دستخط ما را برای جنابان مستطابان حجج اسلام سلمهم الله تعالی بمجلس شورای ملی ابلاغ نمائید

۲۷ ذی الحجه ۱۳۲۴

امیر بهادر رئیس کشیکخانه مظفرالدینشاه بود. محمدعلی شاه اول او رامعزول کرد بعد منصوب.

نظام الملك باذر بایجان رفت و هیچ طرز سلوک با انجمن را نمیدانست.

→ گفتار را بسیار یاد کرده اند، چرا؟ برای اینکه من هیچوقت خوش آمد نگفتم، بلکه از تندیها ملامت کردم و بدخواه هیچکس حرف نزد و در هر امر مولا مرا یاری کرد و یاری مولا آن بود که از هیچکس هیچ چیز نخواستم و وارد هیچ فساد نشدم.

بودجه [ای] که وزیر مالیه بمجلس آورد، مبلغی هنگفت باقی داشت. غره صفر ۱۳۲۵ تصویب شد چهار کرور از بانک قرض شود، قروض دولت را بابت ۱۳۲۵ بدهند الا هم فالاهم مستحقین را مقدم بدارند و مازاد را تومان شمار بدهند. صورت پرداخت را بمجلس بیاورند تا تسویه بودجه بشود.

متمم قانون اساسی

مجلس مشغول تعدیل بودجه و تکمیل قانون اساسی شد. ایران گرفتار کاپیتولاسیون (شرکت خارجه در محاکمه) است، باید قوانین قسمی تنظیم شود که در آتیه آن بار را از دوش خودمان برداریم و لازمه این امر تساوی حقوق ملل متنوعه است با مسلم.

اشکالی که پیش بینی می شد، پیش آمد: محمد علی شاه تسلیم روس بود و روس منکر حکومت مشروطه. وکلای آذربایجان بحکم سابقه از اخلاق او بهیچگونه مطمئن نمی شدند و موافقت او را صمیمی نمیدانستند. تقی زاده گفت ما امتحاناً پیشنهاداتی میکنیم که قابل ردّ است و شاه امضا می کند، پیداست که نیتش صاف نیست.

آقا سید عبدالله بهبهانی و میرزا سید محمد طباطبائی عضو مجلسند شیخ فضل الله را راه بقالیچه ندادند؛ سیدین مشروطه شدند، شیخ فضل الله مستبد. سید عبدالله مردی بود سیاسی، صدرالعلمائها طرفدار او، بازارها تابع صدرالعلماء. سید وقتی از غلامحسینخان غفاری پرسیده بود که صفویه جقه را کدام سمت عمامه میزدند؟ منزل او در باری بود رنگینتر از دربار دولتی.

آقا سید محمد طباطبائی مردی بود صمیمی و وارسته و بی آزار و سید محمد صادق پسرش مدیر روزنامه مجلس او را اداره می کرد و حریف گرمابه و گلستان بود. سید عبدالله حلیم و بردبار بود، سید محمد برخلاف او تند مزاج بود.

نوکر باب، سابق ظلمه بودند، حالا مطلقاً مستبدند؛ بازاری مطلقاً مشروطه، و اینطور نبود، اکثر امور باشتباه می گزشت.

اسلوب حکومت ایران البته بشیوه بدوی و ملوک الطوائفی بود، مردم بآن شیوه عادت داشتند. مشروطه عنوانی است که از صدنود و نه نفر نمیدانند. دعای مشروطیت نان دو ذرع درازا و کباب یکوجب پهنا وعده بمردم می دادند.

صد و سی انجمن در طهران پیدا شد. همه ملتمس سفید تا سیاه و رنگهای تیره میچربید. جماعتی در لباس دمکراسی بودند، جماعتی در لباس اعتدال. هر بلوکی در اطراف شهر در طهران انجمن داشت و هر عضوی در انجمن برای اینکه نطقی کرده باشد، حرفی میزد، اعم از نافع و مضر. مجلس هم صدای نعلین را خوش میداشت که اگر همراه نبودند، هم آواز بودند. هر کس بیشتر ناسزا می گفت و تنقید می کرد، مشروطه تر بود. از کیسه فتوت شاه، شاهزادگان و اعیان و اشراف موافق و مخالف انجمن داشتند. انجمن آذر بایجان قوی تر و شاید صمیمی تر هم بود، اما بیشتر می گسست و کمتر میپوست.

مبرزین قوم از مراکز معینه، شب پول می گرفتند و روز برای آنها کار می کردند. بولی نعمت خود فحش می دادند و جلودسته می افتادند و در عنوان مخالفت موافقت می کردند و این امر در مجلس و خارج مجلس مجری بود.

میان وکلاناهموارتر از حاج محمد اسمعیل مغازه نبود. هر کس بدولت بد می گفت ولو بشیطنت، آزادی خواه بود و اگر بمصلحت چیزی می گفت، مستبد. روزنامه های خارجه مشروطه را در مملکت ایران ممکن الاجری نمیدانستند. در این جنجال میبایست وسیله از هوا پیدا کرد و کار کرد.

شبهه در سوء اخلاق محمد علی شاه نیست، لکن در مقام انصاف باید گفت که راه موافقت هم باو نمیدادند.

هرآن رایض که توسن را گندرام کند آهستگی باکره خام

در جلو مجلس فریاد ظلّ السّلطان رئیس جمهوری هم شنیده شد. بی سروپائی فریاد میزد، اما با دست و پائی محرّک بود. حتی صنّیع الدّوله و مرا ظلّ سلطان بقدری خام بجا آورد که میخواست ما را بپزد و عنوان مطلب کرد. ظلّ السّلطان که اعمالش در اصفهان از کفر ابلیس معروفتر بود و از شیراز بفرار جان بدر برده، بتصوّر سرکیسه را گشوده بود و استفاده چیان در هر لباس کیسه شان ته نداشت (خم دانائید) [؟]

و کلاسه فرقه بودند: قلیلی صمیمی و متحیر، بیشتر در باطن مخرب باساس و جمعی ساده.

وکلای اصناف را صدیق حضرت برادرزاده محسن خان مشیرالدّوله که داماد ما بود، شب در منزل خود درس قانون اساسی می داد. مارا، رئیسپر، دانتن، میراثو، و غیره همه با آشوب چیان سرسرای مجلس حضور داشتند.

عدد روزنامه از حدّ حاجت بیرون رفت، اسامی مهیب بخود می گرفتند. روزنامه حشرات الارض هم داشتیم. اکثر بهرکس استطاعتی داشت، بد می گفتند تا حقّ سکوتی بگیرند. روزنامه قناعت نشد، شبنامه از در و دیوار فرو میریخت؛ سر لوح شبنامه خنجر، طپانچه، کارد، نیزه بود. من در آنوقت گراور میساختم. یکی از آشنایان شکل اژدهای هفت سرآورده بود که برای سر لوح روزنامه بسازم. گفتم: اوّل فکر هرگول بکن.

پس از مشروطیت، حیل المتین در طهران هم چاپ شد. اگر چه روزنامه ها مطلب نداشتند، بیوسن مردم می افتادند، از این حیث که درد مشروطیت داشتند و آوازه مشروطیت در می انداختند و بگوشها آشنا می شد.

وکلای صالح با توجّه بمضرّات تحمّل را جایز می دانستند و بهمین ملاحظه جلوگیری از انجمنهای شتر گاوپلنگ نمیشد. انجمن ایالتی تبریز مدیر

انقلاب شد و انجمن سعادت اسلامیل علم را برپا داشت.

حبل المتین در هند، اختر در اسلامیل، ثریا و پروین در قاهره سالها برای گوش عامه کار می کردند. این بنده که سعی در بستن رشته ها داشتم، در روزنامه روح القدس شتر مرغ شدم.

حکام با انجمنها نمیساختند. بنده که در آذر بایجان انجمن را راه میبردم در روزنامه ملا نصرالدین بصورت میمونی درآمدم که افسارم دست انجمن است. معلوم نبود چه میخواهند و کیست که نمیخواهد.

انگشت تحریک، مستبد، آزادی خواه، منفعت پرست، حامی اسلام، مدعی کفر، مفت خوار، عزیز بی جهة در کار و همه بیک لحن فریاد می کردند. در قضیه تشکیل بانک ملی زنان غیور، انگشتی، گوشواره، یاره تقدیم اداره کردند و در تشویق مردان بیکار نبودند (کجا فرو رفت، خدا میداند؟)

نیم تاج دختر مسعود دیوان لك بیتی چند گفته و نیکو گفته:

ایرانیان که فرکیان آرزو کنند	باید نخست کاوه خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر	تا حل مشکلات بنیروی او کنند
آزادیت بدسته شمشیر بسته است	مردان مرد تکیه خود را بدو کنند
زنهای رشت زلف پریشان کشیده صف	تشریح عیبهای شما موبمو کنند
دوشیزگان شهر اُرومی گشاده رو	در یوزه ها ببرزن و بازار و کو کنند
بس خواهران بخطه سلماس پین که چون	خون برادران همه سرخاب رو کنند
اندر طبیعتست که باید شود ذلیل	هر ملتی که راحتی وعیش خو کنند
نوح دگر ببايد و طوفان دیگری	تا لکه های ننگ شما شستشو کنند

متمم قانون اساسی (۲۹ شعبان ۱۳۲۵، ۱۵ میزان ۱۲۸۶)

در سر ماده تساوی ملل متنوعه در حدود با مسلم، ششماه رختخوابها در

صحن مجلس پهن شد و مردمی مجاور ماندند، بالاخره چاره در این جستند که در اجرای حدود بنویسند.

اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود (اصل هشتم). قانون دولتی چه معنی دارد، معلوم نیست.

در دوره اول تقنینیه سوای متمم قانون اساسی، چند قانون دیگر بتصویب

رسید:

۱- نظامنامه انتخابات اصنافی.

۲- نظامنامه انتخابات دودرجه.

۳- نظامنامه داخلی مجلس.

۴- قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی.

۵- قانون بلدیّه.

۶- قانون تشکیل ایالات و ولایات.

۷- قانون مطبوعات.

۸- قانون وظایف.

یکی از قوانین که بسیار دردسر داشت و حق آن ادا نشد، قانون روزنامه و مطبوعات بود که متنفذین مجلس زبان را آزاد میخواستند و لویاوه گوئی و هرزه درائی و این مصلحت نبود. مثل است که دیوانه ای سنگی در چاه می اندازد که هزار عاقل نمیتوانند در آورند. روزنامه ها بسیار ازین سنگها در چاه انداختند و در انداختن آوازه جبران بعضی مضرتها را نمیکرد.

دردسریکی نبود. سالارالدوله در بروجرд و خرّم آباد طلوع کرد، درنهاوند جنك کرد، چون کاری از پیش نبرد، بقونسولگری انگلیس پناه برد. ظهیرالدوله مأمر شد او را از قنسولگری بیرون آورد و باتفاق سیف الدوله حاکم اسبق، بطهران فرستاد. روسها بیهانه بی نظمی، تهدید بمداخله کردند. غوغا زیاد شد،

سفیر ماست مالی کرد. عثمانیها بمرکور آمدند، با شُئویه تجاوز کردند، فرمانفرما مأمور شد و رفت بآذر بایجان. مردم اصفهان بظلّ السلطان شوریدند، بطهران آمد. زمزمه آمدن اتابك شد، میرزا نصرالله خان استعفا کرد. مشیرالملک سفیر پطر است. کابینه بی رئیس الوزرا تشکیل شد: وزیر داخله: وزیر افخم؛ وزیر خارجه: علاء السلطنه؛ وزیر مالیّه: ناصرالملک؛ وزیر فواید عامّه: مهندس الممالك؛ وزیر جنک: کامران میرزا؛ وزیر علوم: بنده نگارنده. ترتیب تشکیل کابینه این بود که باید در انتخاب اعضا دو پله مهمّ ترازوی روس و انگلیس مطابق بایستد، اقلّاً هریک از دو دولت يك نماینده داشته باشند.

در رشت و تبریز انقلاب مستمر است، دسته ای قراجه داغی بریاست بیوک خان پسر رحیم خان چلبیا نلو حمله بتبریز آوردند، اهالی بفریاد آمدند، مجلس پافشاری کرد، رحیم خان در عدلیّه محبوس شد. هیجان در طهران مانع چراغانی شب تولّد شاه شد، حتّی بانك شاهنشاهی ممنوع گردید.

شیخ فضل الله و پسران نقیب کارشکنی می کنند، شیخ برای قالیچه، ایشان برای برگشت تیولات.

گفتگوی آمدن اتابك در باد کوبه هیجانی آورده بود.^۱ میرزا عباسخان مهندسباشی را که در آنوقت بایران می آمد، بجای اتابك زدند، ولی زخم کاری نبود. اتابك را مستحفظین روس بسلامت بکشتی رساندند. در انزلی (پهلوی) مردم جلو گرفتند. چون محمدعلی شاه بآمدن او اصرار داشت بیشتر طرف سوءظن شد. در مجلس اقدامات بعمل آمد، مردم رشت و انزلی آرام گرفتند. ۱۲ ربیع الاول

۱- بروّان آمدن اتابك را در نتیجه خصوصیت با صنیع الدوله نوشته، اتابك با صنیع الدوله خصوصیت نداشت.

اتابك آمد و من باو نوشته بودم كه نیايد، معین التجار و غیره وسوسه کرده بودند. بین شاه و سید عبدالله و شیخ فضل الله و مجلس معطل مانده بود؛ چهار تقاضای مختلف.

روز ۱۹ بریاست وزرائی منصوب شد و روز ۲۱ هیئت وزرا را بمجلس معرفی کرد: وزیر امور خارجه: علاء السلطنه؛ وزیر مالیه: ناصر الملك؛ وزیر عدلیه: علاء الملك؛ وزیر جنگ؛ مستوفی الممالك؛ وزیر تجارت: وزیر همایون؛ وزیر فواید: مهندس الممالك؛ وزیر معارف: من بنده. وزیر همایون رساننده اخبار است بشاه.

یکی از اشکالات برابر داشتن دو پله میزانت در ترازوی سیاست دولتین.

شیخ فضل الله بحضرت عبدالعظیم رفته، زاد فی الظنهور نغمه اخری. مجلس و انجمنهای صالح مضطربند، ملت در هیجان، صالح و طالح بهم ریخته، حق و باطل بهم آمیخته، کشمکش بی اندازه است. من بحکم سابقه با اتابك دوستی داشتم و لو در مشرب همیشه مخالف بودیم، لکن پس از سفر مکه او را طرفدار اصلاح میدیدم.

شاه پول میخواهد و برهم زدن مجلس. روز بروز بر بغض او نسبت با اتابك می افزاید و برای هرگونه اقدامی حاضر است. اتابك عاجز مانده، حدّ یقفی نیست كه بشود رشته را بهم بست. شاه میخواهد مجلس مطیع باشد، مجلس میخواهد شاه هیچ كاره باشد. مردم آشفته و سرگردانند. علما بجان هم افتاده اند.

بانك آلمان و محذورات دولت

عین الدوله سرسری مواعیدی بسفارت آلمان راجع بافتتاح بانكی کرده بود، در کابینه اتابك اجرای آن مواعید را میخواستند. ناصر الملك وزیر مالیه

هیچگونه جوابی بسفارت نمیداد.

وزیر مختار اشمیریش دوستانه بمن متوسل شد، میبایست مذاکرات با حضور ناصرالملک باشد. وزارت خارجه از مذاکرات عین الدوله سابقه اطلاع نداشت. فصول قرارداد آلمان بعضی مخالف قرارداد بانک انگلیس و روس بود. صرف نظر از اینکه نزدیکی با آلمان دوری از روس و انگلیس میشد، میخواستیم آلمان هم رضایت داشته باشد، اما نمیتوانستیم. عنوان بانک تجارتی بود در محوطه طهران و سمنان و قزوین و قم، حق اکتشاف هفت معدن داشتند، نفت مستثنا بود. در معاملات رهنی حق مداخله نداشت، امتیاز با بانک روس بود. در دو سال میبایست بانک تشکیل رسمی خود را اعلان کند. اراضی مجانی بآنک وعده داده شده بود. آوردن نقره را با انحصار میخواستند و نمیشد داد. مجلس دوش شرط زیاد کرده بود: حد تنزیل صد نه یا ده. در تجارت ملاحظه [ای] وارد شده بود و ملاحظه [ای] صادر نشده بود.

اتابک و ناصرالملک ساکت بودند و حق هم داشتند، فصول مفید قرارداد غیرقابل اجری بود. در این بین حادثه قتل اتابک اتفاق افتاد. دولت ایران متعهد بود بدون رضایت روس امتیازی ندهد و لازمه افتتاح بانک آلمان بعضی امتیازها بود. درآوردن نقره بآنک روس حق تقدم داشت. راه آهن بغداد جزء امتیاز بانک بود و دولت ایران محرمانه با دولت روس و انگلیس قراری داده بود.

سابقه از زمان مظفرالدینشاه

مراسله اتابک بسفارت روس

جناب جلالتماب فخامت و مناعت نصاب دوستان استظهار مشفق مکرم
مهربان.

در فقرات اظهاریه آن جناب جلالتماب اگرچه در روز شرفیابی دوشان تپه سرکار بندگان اعلی حضرت شاهنشاهی در جواب فرمایش فرمودند چون جناب عالی خواسته بودید که یادداشت نمایم، لهذا محرمانه زحمت میدهد که فرمایش همایونی از این قرار بود:

اولاً اینکه در این سفر فرنگستان آیا امتیازی برای ساختن راه آهن یا اکتشاف معادن یا کشیدن سیمهای تلگرافی داده شده باشد؟ فرمودند: همانطور که در گورسک شفاهاً با علی حضرت قوی شوکت اقدس امپراطور روسیه اظهار داشتیم، در این سفر بهیچوجه از این قبیل امتیازات بخارجه داده نشده است.

ثانیاً در اینکه از این بعد بخارجه امتیازات فوق داده نشود، فرمودند: آنکه راه آهن است، موافق دستخطی که در ماه رمضان ۱۳۱۷ داده ایم البته بهمان تعهد باقی است و تا آخر مدّت آن هیچ داده نخواهد شد.

آنچه راجع باکتشاف و بعمل آوردن معادن با کشیدن سیمهای تلگرافی است، بعدها ابداً امتیازی بخارجه داده نخواهد شد و باین قول شاهانه اولیای دولت قوی شوکت روسیه کمال اطمینان را داشته باشند. در این موقع دوستی خالصانه و احترامات فایقه را تجدید مینماید. دستخط مظفرالدینشاه: این نوشته جناب اشرف اتابک اعظم صحیح است. فی شهر رمضان سنه ۱۳۲۰

جواب هارون الرشید را بقصر روم نوشته ام، کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَانِ. روز پنجشنبه ۱۹ رجب حاج میرزا یحیی مرا ملاقات کرده، گفت: اوضاع بد است، صلاح شما در استعفاست. باتفاق بقطره رفتیم و با اتابک مذاکره کردیم. گفت: امروز صبح دوازده نفر از طرف انجمن آدمیت بمن اطمینان دادند. ما تکذیب کردیم که این عده ملت نیستند، در حالی که نمیدانستیم ملت

کیست.

گفتیم: افکار آشفته است، چاره باید. حاج میرزا یحیی مایوساً بشهر رفت، من ماندم. شب گفتم: اگر تدارکی نشود، ناچار کناره خواهم گرفت. مذاکره از تقدیم عریضه بشاه شد. وزیر همایون حاضر بود و آن مذاکره که شده بود وارونه نقل نموده بود.

طرحی ریخته شد که دستخطی در تقویت مجلس و تمشیت امور صادر شود و بین شاه و مجلس التیام واقعی صورت بندد.

شنبه ۲۱ رجب هیئت باتفاق صنیع الدوله رئیس مجلس بحضور رفتیم و صورت دستخط را تقدیم کردیم. شاه فوق العاده متغیر بود و آن مسوده را بر ضرر خود می دانست و گفت: آمده اید دستخط عزل مرا بخواهید؟

چون مسوده را خواند آرام گرفت، چند کلمه آنرا تغییر داد و صحنه گزار داد. ما مرخص شدیم. سواد آن دستخط نزد من ماند، اینک در اینجا می نگارم:

صورت دستخط ۲۱ رجب

بسم تبارك و تعالی

بر حسب امر مقدس ملوکانه ارواحنافداه خانه زادان مفضله الاسامی: اتابک اعظم، عبدالحسین میرزا وزیر عدلیه، سلطانعلیخان وزیر داخله، محمد علیخان وزیر خارجه، ابوالقاسمخان وزیر مالیّه، میرزا مهدیخان وزیر تجارت، میرزا محمدخان وزیر خلوت، غلامحسینخان حاکم طهران، مهدیقلیخان وزیر علوم، میرزا نظام وزیر فوائد، در اوضاع مملکت مذاکره و مشورت نموده، پس از ملاحظه اطراف مسئله و مذاقه در خیر و شر امور، در دولتخواهی و نمک خوارگی ذات اقدس ملوکانه، صلاح وقت را در این دیدند که دولت و ملت دست بدست هم داده بقوت یکدیگر معایب و مفاسد موجوده در مملکت را اصلاح، ادارات دولت را منظم و طبقات رعیت را

امیدوار و بدعا گوئی ذات اقدس ملوکانه مشغول نمائیم.

رعیت که حاضر است جان و مال در راه دولت بدهد، البته در عوض امنیت و آسایش می‌خواهد و امروزه امنیت ممکن نیست مگر باتفاق و مسلم است که بهر وسیله غیر از اتحاد دولت با ملت بخواهیم امروز رفع این پریشانی و تدارك این بی سامانی بشود تازه امور پریشان‌تر و مملکت بی سامان‌تر خواهد شد.

پس از مدتی زد و خورد و تولید فساد که دور نیست موجب بعض مداخلات بشود بالاخره باز چاره جز موافقت و قلع و قمع مواد مخالفه نخواهد بود.

اهالی مملکت این اساس کنستیتوسیون را دامن معدلت پادشاه دانسته‌اند و در توسل باین اساس باعتقاد خودشان فی الواقع چنك بدامن معدلت پادشاه زده‌اند و این اساس را وسیله صدیق عرض تظلمات خودشان قرار داده‌اند تا بحکم و اراده سنیّه همایونی و قوت اجتماع آراء در تهیّه امنیت و آسایش زندگی کنند و بشکر این نعمت بوجود مقدس پادشاه دعا کنند و چون خواست خاطر بندگان همایونی هم همین است از برای حصول این می‌خواهند منتهی درجه حمایت و تقویت را از پارلامنت بفرمایند. وظیفه اولیای دولت اینست که امروز دست دولتخواهی بهم داده در مقام شاه پرستی همدستان شوند باتفاق و کلای ملت از روی قانون هرمت شکستگیها را و عمارت خرابیها را بکنند و کمال امیدواری هست که با توجهات مخصوص بندگان اعلی حضرت ظلّ اللّهی و نیات معدلت پرورانه همیونی روز بروز این وسایل ظاهرتر و همه این اختلاف بموافقت مبدل شود. همه ادارات منظم و دستگاه معدلت مرتب گردد. عایدات ممالک رو بتزاید گزارد. قوت و شوکت دولت یک بر هزار اوج گیرد. انشاء الله تعالی.

تدارك کشتن اتابك دیده شده بود، جمعی از کارکنان دربار مأمور این کار بودند و ما گمان می کردیم قدمی در اصلاح برداشته شده است.

روز ۲۱ رجب دستخط را اتابك بمجلس آورد، قرائت شد و اثر خوشی کرد. پس از ختم جلسه در بالاخانه با تقی زاده و امین الضرب و سید عبدالله و صنیع الدوله نشسته در اصلاحات مذاکره می کردیم. در این ضمن موقر السلطنه و مفاخر الملك و مدبر السلطان وارد شدند و اظهار خوشوقتی کردند. اتابك برخاست و باتفاق سید عبدالله رفتند. من ماندم که با صنیع الدوله بروم، چند دقیقه فاصله شد، خواستیم حرکت کنیم، امین الضرب جلو گرفت و گفت: اتابك را زدند. بسید عبدالله آسیبی نرسیده بود. اندکی تأمل کرده از در دیگر رفتیم. ناصر قلیخان همشیره زاده نمیدانم چه استنباط کرده بود که درب در عمارت جلو میرود و باتابك میگوید: اجازه بدهید درشکه را بیاورند تو. اجازه نمیدهد. دم درب مجلس او را میزنند و کار همان سه نفر بوده باتفاق اسلحه دار باشی. (زدن اتابك امری بود که از درب مجلس تا قیطره تدارك شده بود) عباس آقا را در میدان بهارستان کشته یافتند و گفتند در جیب او نمره^۱ انجمن فدائیان درآمد. محققاً نوکر اسلحه دار باشی بوده. حدس زده شد که او را برای پی گم کردن همان متصدیان امر کشته باشند. گلوله در دهانش خورده بود. اطباء تشخیص دادند که خودش نزده بوده.

تجلیل چله بر سر قبر عباس آقا هم ملتمس بود. ملك المتكلمین و سید جمال و ارشد الدوله دور قبر بسینه می زدند.

گفتند سعد الدوله شريك این رأی بوده و همان شب بخانه محامد الدوله منشی سفارت اطریش آمده که نزدیک مجلس است. آنچه در این موضوع نوشته شد روایت بود و محتمل الصدق والكذب. اورنك (شیخ الملك) می گفت که در عده^۲ محمد علی میرزا اقرار بامر بقتل اتابك کرد و اظهار تأسف از آن امر،

۱- جای نمره خالی است. [م]

۲- اُدسا [م].

والعهدة علیه. امیر بهادر را جزو تماشاچیها در بهارستان دیده بودند و خودش بمن گفت: میرزا ابرهیم را دیدم که بحواشی اشاراتی می کرد. مستوفی الممالک گفته بود: اگر اتابک را پانزده سال قبل میزدند محملی داشت، در اینموقع حق نبود. بتصور اینکه از ملّیتها او را زده اند، از نظر شاه موقع همین بود.

صنیع الدّوله از ریاست استعفا داد و بسمت وکالت در مجلس حاضر میشد. احتشام السّلطنه رئیس شد و سعدالدّوله از ابوالملّه گی افتاد. در این اثنا قرار داد ۱۹۰۷ (۱۳۲۵) آشکار شد:

مدلول قرارداد ۱۹۰۷

در مقدمه حفظ استقلال و تمامیت ایران را دولّین بر ذمه گرفته اند. ایران سه قسمت شده است: شمال بانضمام طهران تا اصفهان منطقه روس، کرمان تا سرحدّ افغانستان و بلوچستان منطقه انگلیس، وسط منطقه بی طرف. دولّین در منطقه یکدیگر تحصیل امتیاز نخواهند کرد، در منطقه خود دست باز دارند.

از تقسیمی که شده است پیداست که روس منظورش بردن خاک است و انگلیس سدّی جلو بحر عمان و هند. هرگاه دولّین مجبور بکُنطُرل عایدات ایران شدند، عملیات مقتضیه را پس از تبادل افکار خواهند کرد.

توضیح برای دلخوشی ایران: مناقشات دولّین با ملاحظه اوضاع کنونی ایران، ممکن بود هر لحظه به زد و خورد بکشد، این قرارداد مانع آن پیش آمد است. در هر موقع گفته میشود که قشون روس برای تأمین اتباع است در این بی نظمی، و حال آنکه اقوی علّت بی نظمی، حضور قشون روس است.

چون آن نقشه نقش بر آب شد، در اطراف مضرات آن بسیار گفتن وقت ضایع کردندست؛ بحمدالله دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد.

نطق لنینچ در پارلمان

۱۴ فوریه لنینچ در پارلمان گفت: بالفرض که قرارداد ۹۰۷ روزی از برای انگلیس نتیجه خوبی داشته باشد، سزاوار نبود با ملتی که حق تربیت و تمدن بر بشر دارد و در روزی نوائی دست در دامن یاری انگلیس بزند، ما از يك طرف هزاران ایرانی را در سفارت پذیریم و در پرده ریشه استقلال و حیثیات ملی آنها را بتیشه سیاست قطع کنیم، الی آخر.

سیر ادوارد گری در مقابل حملات قوم، داد کتاب آبی را منتشر کردند و بر اشخاص نکته سنج پیداست که سیاست انگلیس با ایران خصمانه نبوده بلکه برای مدارا با روس و دست باز در مقابل حملات ایشان بوده، چنانکه سر ادوارد گری در موقع خود بنوزارت خارجه روس صراحتاً می گوید که رفتن قشون بپهران پاره کردن روابط دوستانه با انگلیس است.

ترکمنها هیچانی دارند. روسیه برای امنیت فشار می آورد. سپهسالار ولی خان تنکابنی مأمور استرabad شد. بسرعت لاک پستی حرکت کرد با آنکه ایشان کاتولیک تراز پاپند، باز نمیدانند کجا میروند یا بهتر میدانند که خوبست نروند.

مجلس بعض عوارضی را که ملاک باسامی مختلف بر رعیت تحمیل کرده بودند، موقوف می کند. رعیت بهره اربابی و مالیات را هم نمیخواهد بدهد. روس بوصیت پطر کبیر رسیدن بدریا میخواهد. انگلیس بتدابیر سد جلو خیال او می کشد. سفارتین اطمینان میدهند که سوء قصد ندارند؛ ساده لوحان قبول می کنند، قبول نکنند چه کنند؟

ایزولسکی در پتر بمشیر الملک اطمینان میدهد که هیچیک از دو دولت از ایران چیزی نمیخواهند (مگر خود ایران را). ایران میتواند تمام قوای خودش را صرف آبادی کبیر (کوی) حوض سلطان کند (اگر بگزارند).

در جواب میستر مارلینگ (۲۵ رمضان ۱۳۲۵ دوم نوامبر ۱۹۰۷) مشیر الملک (میرزا حسنخان) در ضمن ایراد فقرات قرارداد ۱۹۰۷ میگوید: دولت ایران از هر نفوذ و اثری که نتیجه هر قسم قراردادی بین دو یا چند دولت دیگر راجع بایران منعقد شده باشد، خود را مصون و آزاد می داند و با دول متحابه بر طبق مواد و شرایط معاهدات مقدسه و اصول در باز هرگونه کوشش و اهتمامی خواهد کرد. دولت امریکا از شناختن آن قرارداد امتناع نمود.

کابینه مشیر السلطنه ۲۹ رجب ۱۳۱۵

مشیر السلطنه رئیس الوزرا و وزیر داخله شد. در نظر دول خارجه خاصه دولتین همسایه مضحک است. قوام الدوله: وزیر مالیّه، مشیر الملک: وزیر عدلیّه، مستوفی الممالک: وزیر جنگ، مجد الملک: وزیر تجارت، نیر الملک: وزیر علوم، مهندس الممالک: فواید عامه، سعد الدوله: وزیر خارجه.

سعد الدوله در مقابل انگلیس و روس تعهد خدمت کرده بود، او را بایران آوردند که ریاست بدهند، بوزارت خارجه قناعت کردند؛ اجزای وزارتخانه بر او بشوریدند، استعفا داد (۲۳ شعبان ۱۳۱۵).

اواسط شعبان این سال انجمن شاهزادگان تشکیل شد. صاحب منصبان و اعیان نیز دعوت داشتند. عریضه بشاه نوشتند که اگر با مشروطیت موافقت نفرمایند، خدمت نخواهند کرد. خدا را ازین معما پرده بردار. مؤسّسین این انجمن احتشام السلطنه و علاء الدوله و امیر اعظم بودند. روز ۱۸ شعبان بمجلس رفته قسم

خوردند. جلال الدوله^۱ نیز بدیشان ملحق شد.

مستخدمین درجه اول و وزرا و امرا حتی امیر بهادر ۲۳ شعبان ۱۳۲۵ بمجلس رفته و بقانون اساسی قسم خوردند. روز سه شنبه ۵ شوال شاه بمجلس رفت، ظل السلطان نیز همراه بود. مطابق ماده ۳۸ قانون اساسی اجرای قسم شد. فریاد زنده بادشاه از جماعت برآمد و اندکی اسباب امیدواری شد.

هفته بعد بودجه در بار در مجلس عنوان و پانصد هزار تومان پیشنهاد شد؛ در باریان رضا ندادند. تقی زاده نطقی کرد که انصافاً خوب نبود. گفت: اگر شاه باین بودجه رضا ندهد، مجلس خود حقوق صاحبمنصبان در بار را خواهد پرداخت و سی هزار تومان بشاه خواهد داد. ممکن بود که چنین بگوید: عسرت مملکت بر شاه از همه کس معلوم تر است، و رعایت مصالح مملکت را از همه کس بیشتر می کند، حال هر قسم صلاح دانند تقسیمی بکنند. اگر مبلغی هم می افزودند، ضررش کمتر بود. متأسفانه گفتار تقی زاده خشن بود و با سلب اختیارات از پادشاهی. اقلاً نزاکت را نبایست از دست داد.

کابینه ناصرالملک

بنا شد ناصرالملک کابینه تشکیل بدهد. چند شب تا سحر در مجلس شوری کشمکش بود. ۱۶ رمضان ۱۳۲۵ ناصرالملک کابینه را تشکیل داد. ناصرالملک: رئیس الوزرا و وزیر مالیّه، آصف الدوله: وزیر داخله، مشیرالدوله: وزیر خارجه، مستوفی الممالک: وزیر جنگ، صنیع الدوله: فواید عامه (فواید عاقله جزو وزارت علوم است)، مؤتمن الملک: وزیر تجارت، من بنده وزیر عدلیّه. شاه راضی باین کابینه نبود. در ماه شوال اولین بودجه مملکتی از مجلس گزشت.

روز ۱۴ شوال سید محمد طباطبائی نظر باشفتگی انجمنهای گوناگون در

۱- جلال الدوله برای پدرش (ظل سلطان) کار می کرد.

مجلس اظهار داشت که ما از حکومت شوروی و سلطنت مشروطه محسنات شنیده بودیم، اگر نتیجه این است که مشاهده میشود، هیچ فایده نخواهیم دید. وظیفه سلطنت است که از بی نظمی جلوگیری کند؛ کسی از جان خود امنیت ندارد. معنی این نطق آن بود که شاه و رجال دست از تشکیل انجمن برای تخریب مجلس بکشند.

رئیس الوزرا و وزیر جنگ در مجلس راجع برفورم نظام مذاکره کردند و ضمناً گفتگو از خودسری رئیس قزاق شد. رئیس مجلس لازم دانست که رئیس قزاق را از زد و خورد با فوج سیلاخور که روز پیش اتفاق افتاده بود، ملامت کنند. ۱۶ شوال در مجلس خصوصی در ضمن حرارت آتشین بعضی از وکلا تبعید سعدالدوله و شاپسال و امیر بهادر را عنوان کردند. رئیس الوزرا که حاضر بود، گفت: میدانم که دسته ای بر ضد مجلس کوشش می کنند. مذاکرات مجلس در تبعید اشخاص آفتابی شد. ملک المتکلمین و دیگران در مسجد سپهسالار بالای منبر گفتند.

کابینه خواست قزاق را در تحت امر وزارت جنگ در آورد و امیر بهادر در کار نظام مداخله نکند نه برای روس نه برای شاه، این هیچ قابل تحمل نبود. ۱۸ شوال واقعه بمب اتفاق افتاد (۱۳۲۵). شاه برای گردش سوار شد، خود در کالسکه بود و اتومبیل از پیش. نزدیک خانه ظل السلطان بمبی برای شاه انداختند، باتومبیل گرفت، چند نفر زخمی و کشته شدند. دولتیها گفتند کار ملتیهها وظل السلطانست، ملتیهها گفتند کار دولتیها میباشد برای اتهام ملت و بهانه مخالفت، والا چه لزوم داشت که شاه در کالسکه دنبال اتومبیل حرکت کند. انجمن آذر بایجان در آن نزدیکی بود، مورد سوءظن شد.

مجلس بدست کمیسیونهای مجرمانه مداخله در امور اجرائی می کرد، تقسیم قوی ملحوظ نبود. راجع بواقعه بمب مجلس بوزارت داخله نوشت:

لایحه را که راجع بادره نظمیّه فرستاده بودید، از مطالب آن استحضار حاصل شد. رأی مجلس اینست که مادامی که قانون جدید کلیّه ادارات وضع نشده است، باید بترتیب سابق رفتار کرد و فعلاً مجلس شورای ملی این مطلب را تصویب می کند. از طرف عدلیّه استنطاقاتی با نظارت حاج سید نصرالله تقوی از طرف مجلس و مصطفی خان حاجب الدوله از طرف شاه شد و مطلبی بدست نیامد.

سیم ذیقعه ۱۳۲۵ میتینک عمومی بر ضد ناصحان شاه بخصوص سعدالدوله و امیر بهادر در میدان توپخانه داده شد، روز دیگر اطراف مجلس ازدحام کردند.

روز هشتم ذیقعه شاه کابینه را خواست، با تغییر تمام گفت: حالا من خوابم، برای من کابینه درست می کنید، بروید پی کارتان. مرخص شدیم. ناصرالملک در اطاق حاجب الدوله، سایر وزرا در اطاق امیر بهادر توقیف شدیم. علاءالدوله از طرف مجلس پیغام برای شاه آورده بود، معزی الیه و معین الدوله برادرش توقیف شدند و بیم گزند میرفت، عضدالملک از ایشان جدا نشد.

سفیر روس و انگلیس یادداشتی برای شاه فرستادند که در خیال برهم زدن مجلس نباشد، با مجلس همراهی کند. بظلال السلطان هم بگویند که از خیال سلطنت منصرف شود، ولیعهد رسماً شناخته شده است.

وزیر امور خارجه روس بسرادوار گری اطلاع می دهد که شاه مکرر از ما حمایت خواسته و ما بی طرفی اختیار کردیم.

صنیع الدوله بامیر بهادر گفت: ناصرالملک صاحب نشان بزرگ از انگلیس است و از صاحب آن نشان حمایت دارند. امیر گفت: برای ناصرالملک خطری نیست لکن چون شاه بعلاءالدوله متغیر است و عضدالملک واسطه، با احترام عضدالملک می خواهیم اول مرخصی او را بگیریم. دوساعت از شب گذشته چرچیل

وارد شد، بحضور رفت، گفت: ما باید برای احترام نشان خودمان تقصیر ناصرالملک را بدانیم، اگر خیانتی کرده نشانرا از او بگیریم. بدیهی بود که ناصرالملک مرخص می شد و شد. وزرا باتفاق بمنزل اورفتیم، وداع کردیم. روز دیگر بطرف فرنگ حرکت کرد و از سفارت کس همراه او فرستادند.

روز دیگر مشیرالسلطنه زمام دار شد، ظفرالسلطنه بحکومت طهران برقرار گردید.

عده [ای] از مردم چالمیدان و سنگلج بتحریر مقتدر نظام و صنیع حضرت بطرف بهارستان حمله آوردند، اول در مسجد آمده شلیک کردند، در مسجد را بستند، بطرف مجلس آمدند در بسته بود، چند تیر هم آنجا شلیک کرده رفتند بسمت توپخانه. از طرف ملت کسی دست بیرون نیاورد، ولی آنها که در توپخانه جمع شدند، آزادی خواهان نیز در مسجد اجماع کردند و وکلا در مجلس. چادری در گوشه میدان توپخانه برابر درب قورخانه که فعلاً درب نظمیّه است، بر پا کردند. منبر تکیه دولت رازیر چادر گزاردند، اشخاصی صبح تا شب زیر آن خیمه برعلیه مشروطه سخنوری می کردند. شیخ فضل الله در قورخانه معتکف شد.

مشروطه طلب را آزار می کردند، حتی یکی را کشته بدرخت آویختند، یکی از پسران نقیب که میدان دار بودند چشم او را با چاقو از کاسه بیرون آورد. مادر مقتول از شنیدن آن واقعه دیوانه شد و بهمان حال بود تا در گزشت.

بازارها بسته شد، دسته قزاق در میدان توپخانه توپها را ردیف کردند.

مجلسیان مسجد سپهسالار و بهارستان و نگارستان را سنگر قرار دادند.

دو روز بعد از استعفای ناصرالملک، صنیع الدوله بحضور شاه رفت و من همراه بودم. شاه روی خوشی نشان نداد، مرخص شدیم. صنیع الدوله دیگر بدرب خانه نیامد. من مجاور اطاق امیر بهادر شدم. غالباً عضدالملک و آصف الدوله و اقبال الدوله و ظفرالسلطنه هم بودند. تأمل دولتیها در اقدام بواسطه سفارش سفرا

بود و میخواستند شروع از طرف ملت بشود. هفته ای براین منوال گزشت. از ایل نفر ورامین قریب هزار نفر با چماق در اصطبل نشسته بودند، ریاست آنها با اقبال الدوله بود.

من هر روز شرفیاب می شدم. روزی شاه از بسته بودن بازار شکایت می کرد. من بعده گرفتم که باز کنند. بمجلس رفتم و کوشش کردم بنا شد بعد از ظهر باز شود و شد. سه نفر قزاق در دهنه پامنار سه تیر خالی کرده بطرف بازار تاختند، بازار بسته شد. من بدرج خانه رفتم. شاه جلواطاق بریلیان بود. گفت: چه شد، بازار را باز نکردند؟ عرض کردم: بفرمائید شهر را نظم بدهند. بازار را باز کردند، شلیک قزاق بست. شاه متغیرانه از درب گلخانه تشریف بردند. غلامحسین غفاری (صاحب اختیار) مشتی در پهلوی من زده گفت: عقلت کم است، اگر امر کند طنابیت بیندازند، چه می کنی؟

شبها حاج سید نصرالله، میرزا ابرهیم، تقی زاده، مستشارالدوله بخانه های خود نمیروند، در منزل صنیع الدوله بیتوته می کنند.

گویا شب ۱۴ ذی قعدة ۱۳۲۵ بود، باطاق امیر بهادر وارد شدم، عضد الملك و آصف الدوله و ظفر السلطنه را مبهوت دیدم. امیر بهادر بعد آمد. آصف الدوله گفت: اگر کارها باین درست میشود، مرا بدار بکشند. دانستم واقعه تازه [ای] رخ داده، بامیر بهادر که او هم متفکر بود، گفتم: اگر که منظور شاه نبودن مجلس است، من میروم بوکلا میگویم کار را بخونریزی نکشانند و متفرق شوند، اما فکر کنید اگر جواب تبریز و باد کوبه و سایر ولایات را نتوانستید بدهید و برای اسکات، حضور مجلس لازم شد و وکلا جمع نشدند، چه خواهید کرد؟ گفت: شاه نمیخواهد مجلس نباشد، میخواهد چهار نفر در طهران نباشند: تقی زاده، سید جمال، میرزا ابرهیم، ملك المتكلمين. میرزا ابرهیم رفیق و تابع تقی زاده بود و تقی زاده صمیمی و تند بود و لهجه خشن داشت، ملك المتكلمين (میرزا نصرالله

بهشتی) معروف بود که برای ظلّ سلطان کار می کند، سید جمال را می گفتند از اقبال الدوله پول می گرفت، فحش هم می داد.

بامیر گفتم: این منظور بر عهده من. عضدالملک گفت: اینکه میگوئی بنویس. چیزی مبهم نوشتم. گفت: همان طور که گفتی بنویس. شرحی جازماً نوشتم. داد بامیر و گفت: دیگر چه می گوئی؟ نوشته مرا امیر باندرون برد. مرا با ظفرالسلطنه احضار کردند. رفتیم، در اطاق کوچکی شاه زیر کرسی نشسته بود، اجازه داد نشستیم، فرمود: اینرا تو نوشتی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: تعهد می کنی؟ عرض کردم: مرخص بفرمائید بخوانم. خواندم. عرض کردم: اجازه بفرمائید سوادى از روی آن بردارم. قلمدان روی کرسی بود، بمن دادند. من دوسه سطر نوشته خود را سواد کردم و عرض کردم: تعهد می کنم. فرمود: بروید بدالان. که آمدم، صدا کردند. امیر گفت: بله قربان. فرمود: پس پلکونیک چه میشود؟ عرض کرد: باید ناسخ دستخط بفرمائید. فرمود: تو برگرد. من دانستم که دستخط توپ بستن بمجلس صادر شده بود.

امشب هم بخیر گزشت، روز دیگر تقی زاده را خواستم و گفتم: اگر برای مصلحت مسافرتی بخراسان بکنید چه عیب دارد؟ قبول نکرد.

جنگال طوری بود که کسی از من نپرسید آن تعهد چه شد، بهر حال فرصتی بدست آمد. با ظفرالسلطنه بمجلس میرفتیم، او در میدان پیاده شد گفت: دو یست نفر دارم، میخواهم بینم کجا خوبست که آنها را بسنگر بگزارم. من بمجلس رفتم.

شب یکی از گماشتگان من که در قراولخانه کنج میدان جزو ملّتیها تفنک برداشته بود، گفت: یکی از تفنگچیها اظهار داشت که این فلان فلان شده رابزنیم که یک دروغ در مجلس می گوید و یک دروغ در دربار. دیگری گفت: اینطور نیست همه با اسلحه و سوار حرکت می کنند، این تنهاست و حربه ندارد،

اگر بدخیال بود، جرئت نمی کرد. هر که بود خدا بیامرزدش.
میدان و مجلس ادامه دارد.

روز دیگر در موقعی که شرفیاب شدم، لدی الورود شاه گفت: الآن خبر آوردند که مردم باریك هجوم کردند. عرض کردم: دروغ است، من که می آمدم هیچکس دور ارک نبود. فرمود: چه میخواهند، حافظ مجلس منم، این ازدحام چیست؟ عرض کردم: شیخ فضل الله در قورخانه نشسته جمعی در میدان دور او جمع شده اند. مردم دیگر از ترس آنها اطراف مجلس را گرفته اند. اعلی حضرت شاه هستید و حافظ مملکت و مجلس و هر چه هست، دودستخط صادر بفرمائید: یکی بمجلس، یکی بشیخ، که حافظ امنیت مائیم، این ازدحام چه معنی دارد؟ هر طرف که تا مغرب متفرق نشدند، بقوة قهریه متفرق می کنیم. اگر حرف حساب دارند چهار نفر مینشانیم، بگویند و بشنوند.

مشیرالسلطنه عامی بود، لکن مغرض نبود، عرض کرد: صحیح عرض می کند. شاه فرمود: بروید بنشینید دودستخط بنویسید. نوشته شد، یکی را من بمجلس بردم، یکی را محمد علی خان قوام الدوله بقورخانه.

در مجلس کمیسیون خواستم. احتشام السلطنه و آقا سید عبدالله و امین الضرب و تقی زاده کمیسیون کردیم. دستخط را دادم خواندند. تقی زاده گفت: حال، ما یک طرف و عرق خورهای میدان یک طرف. گفتم: من از موقع استفاده کردم و این دستخط صادر شد که کار باصلاح بکشد، طریق عقل اینست که تا شب مسجد و مجلس خالی بشود و مردم بروند. می دانم که میدانها متفرق نخواهند شد، تقصیر آنطرف می افتد و دول بشما اعتراض نخواهند کرد، اگر تأمل دارید خداحافظ، مرا دیگر نخواهید دید، خداحافظ و بیش ازین بدون نتیجه با جان خودم بازی نمی کنم. گفتند: باید بکمیسیون جنگ رجوع کنیم. رفتند و شور کردند و قبول شد. آقا سید عبدالله بملاحظه مردم بازاری و تقی زاده بملاحظه

تندروها بمنبر رفتند و بیاناتی کردند؛ انصاف میدهم که تقی زاده خوب نطقی کرد، بطوری که من انتظار نداشتم. تا مغرب متفرق شدند و وکلا بمنازل خود رفتند. پس از تفرقه مردم، بدر بار رفتم. میدان برجا و منبر بر پا بود. قبل از رفتن بامیر گفته بودم که مسجد و مجلس بعهده من، ضامن میدان کیست؟ گفت: این کلاه من.

چون تعهد خودم را انجام داده بودم، بامیر گفتم: من کار خودم را کردم، نوبت کلاه حضرت عالی است، میدان را دیدم کمافی السابق برقرار بود. گفت: بمن خبر رسیده است که مجلس هم متفرق نشده اند. گفتم: امینی همراه من کنید مسجد و مجلس را ببیند. آواز داد: اوشاقلر. یکی آمد. رفتم منزل امین در بار محقق الدوله را برداشتیم رفتیم. درب مجلس کسی نبود. اوشاقلر معترف شد. بمسجد آمدم دوسه نفر دیده شد، خدام گفتند: اینها بُنه پا هستند، صبح میروند. برگشتیم اوشاقلر حقیقترا گفت. امیر درهم شد. گفتم: من تکلیف شاق نمیکم، قانعم بخواباندن چادر و برداشتن منبر. حکم کرد شبانه چادر را خوابانند و منبر را بردند. قزاق هم میدان را خالی کرد. اقبال الدوله و رامینیهاراهمان شب روانه کرد رفتند.

روز دیگر شیخ فضل الله بخانه شیخ مهدی ارکی رفت، دوروز ماند، از آنجا بمدرسه مروی. با ظفر السلطنه بمدرسه رفتیم، درد کار را گفتیم. شیخ هم بمنزل رفت. بسعی عضد الملك و شعاع السلطنه باز التیامی دست داد (۱۸ ذیقعه ۱۳۲۵).

برای مزید اطمینان مردم شرحی در تأیید مشروطیت در پشت قرآنی دستخط شده بمجلس بردند.

کابینه نظام السلطنه

پس از خاتمه میدان، کابینه نظام السلطنه تشکیل شد. نظام السلطنه: رئیس الوزرا و وزیر مالیّه، صنّیع الدّوله: وزیر فواید عامّه، مشیرالدّوله: وزیر خارجه، ظفر السلطنه: وزیر جنگ، قایم مقام: وزیر تجارت، مخبر السلطنه: وزیر عدلیّه، آصف الدّوله: وزیر داخله.

رحیم خان چلبیانلو صاحب منصب کشیکخانه و طرف اعتماد شاه که پسرش بتبریز حمله برده بود، باصرار مجلس در عدلیّه محبوس است، با اجازه مجلس مرخص شد. یک کالسکه با چهار اسب برای من فرستاد، رد کردم.

نمیدانم چرا تمام کارهای سخت برای من پیش می آمد؟ باید برای دادخواهی رعایای شاه، مباشر او را از خمسه بخواهم. رئیس الوزرا گفت: شاه مایل است تواز عدلیّه بوزارتخانه دیگر بروی. طرحی در عدلیّه ریخته بودم، مهلت خواستم که باتمام برسد. تا آنوقت اساس برابتدائی و استیناف نبود، من اجرای این اساس محاکم را مسئول قرار دادم و امضای وزیر را در احکام موقوف داشتم. محکمه ابتدائی نمره (۶) را برای غلط کاری عزل کردم. اجزای مناسب برای تمیز نداشتیم؛ سه نفر از وکلای مجلس و سه نفر از استیناف و مفتشی از طرف خودم تمیز را تشکیل می دادند. چون نقشه انجام یافت، استعفا کردم. شاه خواسته بود که باسلامبل بروم. نظام السلطنه نگفت که در کابینه باشم، من بمعارف رفتم (۲۶ محرم ۱۳۲۶).

تزلزل در مجلس

و کلا غوغا دارند، نسبت اختلاس بیکدیگر می دهند؛ معلوم میشود در کمیسیونها غمض عین بسیار شده است. احتشام السلطنه رئیس بسید عبدالله می گوید: تورشوه می گیری. مجلس سه دسته میشود: طرفدار رئیس ۶۰ نفر،

طرفدار سید ۲۰ نفر، طرفدار تقی زاده ۲۵ نفر.

اواخر محرم ۱۳۲۶ احتشام السلطنه استعفا داد، ممتازالدوله رئیس شد. ذکاء المملک پیشنهاد کرد که رئیس سه ماه سه ماه تجدید شود. احتشام السلطنه تند بود، ممتازالدوله کند.

صاحب اختیار والی فارس معاودت قوام الملکرا بفارس خواست، آصف الدوله اجازه داد، مجلس پرخاش کرد، استعفا داد. نظام السلطنه داخله را قبول کرد، صنیع الدوله مالیّه رفت، مؤید السلطنه عدلیّه. اواسط صفر ۱۳۲۶ قوام الملک بتحریر میرزا حسینخان گواری کشته شد.

دست ظلّ سلطان نمی گزارد آرامی حاصل شود. در عمارت ابیض سر سفره امیر بهادر وارد شد و گفت: الآن خبر آوردند که درب مجلس کسی فریاد می کرد که ایران جمهوریت و ظلّ سلطان رئیس جمهور. شاه باندرون رفته نایب السلطنه را خواست. نظام السلطنه بمن نگاه کرد، گفتم: اشکال ندارد، دستخطی صادر شود ظلّ سلطان از طهران برود. از مجلس ملاحظه داشتند. گفتم: بعهده من. دستخط صادر شد، بمجلس بردم، موافقت کردند. ظلّ سلطان سعدآباد رفت و از آنجا بفرنگ.

دعوت انجمن اصناف

انجمن اصناف دعوتی کردند. علما حضور داشتند. ازوزرا مؤید السلطنه وزیر عدلیّه و ظفر السلطنه وزیر جنگ و بنده بودیم. از هر دری گفتگو شد. سخن از عدلیّه بمیان آمد. ملک المتکلمین گفت: نقص عدلیّه از نرسیدن حقوق اجزاست. مؤید السلطنه خواست چیزی بگوید، من سخن را گرفته گفتم: البته نرسیدن حقوق نقصی است، اما اشکال جای دیگر است، در دست مردم احکام شرعی و عرفی متناقض بسیار است و عدلیّه نمیداند کدام را بموقع اجرای بگذارد.

خوبست چند نفر از آقایان احکام را برسند، حق و باطل را تشخیص بدهند؛ حق مجری شود و باطل را بسوزانند. آقا سید عبدالله که بر سر مأموریت اصفهان توسّطی کرده بود و من نپذیرفته بودم، کدورتی داشت، برخاست و گفت: کار بجائی رسیده که می گویند حکم خدا را باید سوزانند. علما رفتند، مجلس خلوت شد. ملك المتكلمين و سید یحیی دولت آبادی و من بنده ماندیم.

شب صدرالعلما رؤسای اصناف را خواست که بازار را ببندند و رفتن مرا از طهران بخواهند. گفتند: فلانی حرف بدی نزد، باطل را سوزاندن محل ایراد نمیشود. و طبیعت صورتی پیش آورد که من باراده از طهران رفتم. اشکال سیاست ایران، آذربایجان و فارس است، یکجا روس و عثمانی انگشت تحریکشان در کار است و یکجا انگلیس امنیت راه میخواهد. قشقائی و عرب بجان هم افتاده اند.

ترکها بمرگور آمدند. فرمانفرما استعفا داد. در مجلس کمیسیونی تشکیل شد که برای آذربایجان حاکمی معین کنند. هیئت وزرا حضور داشتند. تقی زاده تسبیحی دست گرفت و اسامی رجال را برشمرد. شش هفت نفر را اسم بردند، منبجمله عین الذوله و نیر الذوله و آصف الذوله ورد کردند. و این کار مکرر شد. من بشوخی گفتم: اکنون که هیچکس نیست، من میروم. تقی زاده را پسند آمد و من خجالت کشیدم بگویم بر سبیل مزاح گفتم؛ چه تا آنوقت جز سرپرستی مزرعه ای را نکرده بودم. بگردنم بار شد. بانظام السلطنه پیش شاه رفتم. او هم قبول کرد. دوستان مرا ملامت کردند، چه سود که تقدیر این بود (۱۸ ربیع الاول ۱۳۲۶).

فرمان مأموریت من دستخط شاه بود:

مخبر السلطنه در این موقع که نظر بفرط لیاقت و کفایت، بشما فرمانفرمائی مملکت آذربایجان را مرحمت فرمودیم. لازم شد که این دستخط را مزیداً للتأکید در اعاده امنیت و نظم آنجا بشما بنویسیم که بعد از ورود آنجا،

کمال جد و جهد را در انتظام امور مملکت آذر بایجان بعمل آورید و با کمال قدرت مشغول نظم باشید که کار آن مملکت انشاء الله زودتر مرتب و منظم گردد، ۲۶ ربیع الاول ۱۳۲۶.

ده روز قبل از حرکت من، رحیمخان چلبیانلو فراراً تبریز رفته بود و مقارن این احوال مائورسنارسکی با شش هزار جمعیت و توپخانه بسر حد بيله سوار آمد که مطالبات معوقه اتباع روس را وصول کند. طوایف شاه سون طرف ایران هم ازدحام کرده بودند.

بنظام السلطنه نوشتم: یکسالست بخدمات وزارت مشغول و کمتر مبلغی که در مجلس برای حقوق وزرا گفته شده است ماهی پانصد تومانست، حقوق یکساله مرا بدهید، بروم (حقوق وزیر را از آن پس ماهی ۱۰۰۰ تومان کردند). نظام السلطنه نوشت: وزرا را مفتضح کردی. من خرج سفر نخواستم (بودجه حکومت آذر بایجان هم معین نبود).

استعفای فرمانفرما دروغ بود. نظام الدوله و بصیر السلطنه رفقای او اشکال کردند رفتن مرا و باصرار تقی زاده راضی شدند و من نمیدانستم. (نظام الدوله و بصیر السلطنه عضو انجمن ایالتی بودند).

از دروازه طهران که بیرون رفتم، چند نفر از تبریزی آمدند. قضایا را گفتند. در قزوین باز عده ای از مسافرین همین نغمه راسرودند. من متوکلا علی الله رفتم.

در تفلیس کاخانوسکی که کارهای خارجه با او بود، مراملاقات کرد و از قوه من پرسید. گفتم: سلامت سلوك و گفتن خیر و مصلحت. میل داشت از جانشین قفقاز ملاقات کنم، کردم. جلالی بتمام سان دادند و در ظروف طلا چای آوردند. گفت انتظار داریم امور آذر بایجان سامانی بگیرد. گفتم: یک سر رشته بدست شماست.

قضیه بیلہ سوار را در ملاقات اول کاخانوسکی بمن گفته بود و اظهار مساعدت می کرد، در ملاقات دوم از گفتارش عدم مساعدت مفهوم می شد. در صوفیان اجلال الملک رئیس نظمیه تبریز باستقبال آمده گفت: در ورود بتبریز تکلیف چه خواهد بود؟ گفتم: شما ابصرید. گفت: بیرون شهر سه چادر زده اند: حکومت، انجمن، تجار، اول باید بخیمه انجمن رفت. گفتم: شما از پیش بروید و هدایت کنید.

لدى ورود جمعی پیش آمدند که هیچکدام را نمیشناختم جز اجلال الملک و بصیر السلطنه. مرا بچادری بردند. چیزی نگزشت خبر شدیم که انجمن قهر کرد و رفت. معلوم شد من اول بچادر حکومت رفته ام. از چادر حکومت بچادر تجار رفتم و از آنجا بانجمن. آشفته گی بآرامی مبدل شد. میرزا حسین واعظ روضه خواند. از انجمن بعمارت حکومتی آمدم. شغل شاغل مسئله بیلہ سوار است و دست خالی.

حاج نظام الدوله رئیس قشونست، ۲۵ هزار تومان از طهران فرستادند، ۱۵ هزار تومان بمعزى الیه دادم که در آهر بریاست رحیمخان اردوئی تشکیل دهد. بواسطه محبتی که در وزارت عدلیه باو (رحیمخان) کرده بودم، بی صمیمیتی نبود. برای تشویق بمنزل او رفتم، جلومخدع سینی دیدم، طاقه شال شیروانی و عذّه [ای] امپریال. من در طرف دیگر نشستم. شیخ سلیم و میرهاشم صدر مجلسرا گرفته و جای برای من باز گزارده بودند. گفتم: موقعی است که باید بسردار کمک کرد، این سینی را بصندوقدار سردار بدهند. شیخ سلیم و میرهاشم دندانانی تیز کرده بودند، حیف که دندان من کند بود.

اردودراهر تشکیل شد، لکن روسها مهلت ندادند، اولتیماتوم ۲۴ ساعته فرستادند (اول خرداد). طهران بواسطه تزلزل کابینه جواب مطالبرا نمیدهد. از جریانات طهران بی خبریم و گرفتار اصلاح بی اسباب. مطالبه روس بر دو قسم

است: یکی از بابت محاسبات جاری بین شاهسون و مخارج اردو که بسرحد آورده اند، یکی خونبهای داریوکلایف. ۱۸۰ هزار مناط مطالبه دارند ۵۰ هزار خونبها، بقیه از بابت مطالبات و مسارف. سالار موقر مأمور سرحد مبلغی از قروض شاهسون را پرداخته است. بسی وزارت خارجه، امپراطور بخواش اعلیحضرت پانزده روز مهلت داده است. سنارسکی اطلاع می دهد: مدت قطعی ملوکانه در ۲۷ ماه مه تمام میشود، امروز پانزدهم است، برحسب وظیفه اطلاع می دهد که اگر اجرای مطالبه تا آن تاریخ بعمل نیاید، شروع می کنم بعمل آوردن امری که برعهده افواج من است.

در سفر دوم که من بتبریز آمدم این سنارسکی رئیس عده متوقف تبریز بود، دیدن نکرد. چون من وارد بودم، عده را کم کردند، اورفت و برای سرکشی برگشت، دیدن کرد، گفت: در سرحد بیل سوار دوهزار سوار قوجه بیکلونمایش دادند، و من دیدم که با شش هزار جمعیت حریف نبودم اگر تو پخانه نداشتم. ظفر السلطنه وزیر جنگ استعفا داده است، مستوفی بجای او آمده. مشیرالدوله تلگراف می کند بتاريخ ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۲۶.

در بدو امر ترضیه اولیای دم را خواسته بودند، معلوم کردیم که اقدام از طرف آنها شده و تنبیه مقصرین را خواستیم، از تقاضای ما تعجب کردند. بواسطه استعفای کابینه که دیروز مجدداً تشکیل شد، جواب بتعویق افتاد. ولی نوشته میشود که باید از طرفین تأدیب مقصرین و تأدیه خسارت بعمل آید. سه روز بودسیم طهران کار نمیکرد، من منتظر خبر نشده کار خودم را کردم، ۴۸ هزار مناط شاهسونها پرداختند، ۵۰ هزار مناط ۲۴ ساعته مطالبه می کردند، از حاجی فرض تبعه روس قرض کرده، پرداختم و بوزارت خارجه اطلاع دادم. قرار غرامت خون را با وزارت خارجه داده بودند. سؤال با توپ را ما باید بعبارات: دوستان استظهار، انامل مؤدت، احساسات حق گزارانه و امثال آنها، جواب بدهیم.

انصاف اینست که تجاوز از طرف روس بود و ما خسارت کشیدیم. از ۲۰ جمادی الاولی (۱۳ تیرماه) راه مخاברה بسته شد. بانک انگلیس محرمانه اطلاع داد که مجلس را بتوپ بستند. بتعلیم قنصل جنرال روس انجمن اسلامی در سرخاب منعقد شد.

دو روز قبل قنصل ژنرال پاخیتانف مرا ملاقات کرده، پرسید: سمت شما در اینجا چیست و با شاه چه احوال دارید؟ گفتم: در اسلوب مشروطیت حکومت دارم. گفت: فهمیدم و بتعرض رفت.

توپ بستن بمجلس در ۲۳ جمادی الاولی واقع شده بود. در اوایل جمادی الاولی هارتویک سفیر روس و مارلینک شارژدافر انگلیس رفیق او، مجلس را تهدید کرده بودند که ضدیت با شاه سبب مداخله ایشان خواهد شد و معلوم بود که بین دو بهانه جوالتیام غیرممکن است.

دو عاقل را نباشد کین و پیکار نه دانامی ستیزد با سبکسار
اگر نادان بوحشت سخت گوید خردمندش بنرمی دل بجوید
دو صاحب‌دل نگه دارند موئی همیدون سرکش و آرم جوئی
وگر از هر دو جانب جاهلانند اگر زنجیر باشد بگسلانند

شهر تبریز دو دسته شدند؛ شتربان و سرخاب مستبد در تحت نفوذ قنصل ژنرال روس و طرفدار انجمن اسلامی، میرزا حسن مجتهد را مظهر انجمن اسلامی قرار دادند، میرهاشم میدان‌دار بود؛ خیابان و نوبران و امیر خیز طرفدار انجمن ایالتی.

مردم در تلگرافخانه جمع شدند، تلگرافهای سخت بطهران کردند، حتی بعزل شاه، و درصدد اردوئی برآمدند که بطهران بفرستند.

قبل از سه مخاברה بوزارت داخله گفته بودم. بزحمت زیاد ۳۰۰ سوار و یک فوج برای حرکت بأرومی حاضر کردم و محتشم السلطنه برای کارهای

سرحدی در اُرومی است. بواسطه اخبار موحشی که میرسد اهل شهر سرباز ملی تدارک می کنند، سوار و فوجرا از رفتن با اُرومی مانعند، میخواهند بطهران بفرستند؛ میگویند از شیراز و رشت و همدان سرباز حرکت کرده است. با اینکه در این چند روزه دستخط تلگرافی صادر شد که مجلس مستقل و در حمایت ماست، چرا طهران آرام نمی گیرد؟ تبعید چهار نفر^۱ مفسد این تفصیل را نمیخواهد.

این امتحانات را همه جا کرده اند فایده نبرده اند. باز دیگران طاقت داشتند ما طاقت هم نداریم. قوای ما از آن قبیل است که من صد نفر مأمور نظم گرمود کردم، اسب و تفنگ نایب الحکومه را بردند. هروقت خواستید مفسد بگیرید، من صدها نشان میدهم همشکل و همرنگ.

۲۶ جمادی الاولی تلگرافی از مشیر السلطنه رسید که شما نوکر محترم دولت هستید و بیایالت برقرار. پنج نفر (نمایندگان انجمن ایالتی) را بگیرید تحویل انجمن اسلامی بدهید: بصیر السلطنه، حاج مهدی کوزه کنانی، شیخ حسین، نظام الدوله، شیخ سلیم که جمله در قنصلگری روس رفته بودند. من فکر کردم دیدم نمیشود دوزنگ شد. تلگراف باستعفا کردم و اجازه حرکت بفرنگ خواستم. بشارت الدوله اصرار داشت که تافرصت است باید از تبریز رفت، اجلال الملك گفت: اگر شما بروید چراغ مشروطه در تبریز خاموش می شود. من در رفتن عجله نکردم. در ۲۸ جمادی الاولی جواب آمد: کارها را بمقتدر الدوله بسپارید. استعفا و مسامحه من در حرکت همین قدر شد که اسلحه و قورخانه بدست ملتیه افتاد.

عالی قاپو محل توقف نبود، گلوله دو طرف آنجا را میگرفت. بمنزل میرزا

۱- جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور در نظر شاه مفسدند: جلال الدوله

برای ظل سلطان کار می کند، علاء الدوله از میان دو سنگ آرد میخواهد، سردار منصور مردیست ساده.

اسحاق خان کارگزار رفتیم و از آنجا بمنزل حاج مشیر دفتر و زد و خورد را کار بالا گرفت. انجمن اسلامی جدّیتی در کشتن من داشت و وحشت من از قنصل روس بود. تلگرافات مشیر السلطنه محلّ اعتنا نشد، بامیر بهادر تلگراف کردم، او بعلیخان نامی از بستگان خود دستور داد که مرا بسرحد برساند.

پسر رحیم خان برخیا بان مستولی شد، شجاع نظام مرندی بر امیر خیز. باقرخان بتوسط قنصلگری روس تأمین گرفت و کنار رفت، بستارخان تأمین ندادند، با قلیلی ایستادگی کرد؛ شجاع نظام در صدد آزار او بر نیامد.

گفته بودند بتقریبی بمنزل مشیر دفتر بریزند و مرا بکشند، شجاع نظام این کار را نکرد. من از تبریز رفتم و خدا خواست بسلامت وارد خاک اطیش شدم. در راه جلفا میدیدم که دسته دسته از قفقاز مجاهدین بتبریز می آمدند. ممتحن السلطنه در تفلیس اقدام کرده بود که مرا روسها توقیف کنند، ولی قدری دیر باین خیال افتاده بود. مشروطه طلبان خواستند من در تبریز بمانم، گفتم: شما مجبورید هرگونه اقدامی بکنید، قنصلها بشما ایراد نخواهند کرد و شما را عاری از سیاست می دانند، حضور من ممکن است مانع بعض اقدامات باشد، میبایست من بروم و سبب عزیمت سردار اسعد باصفهان بشوم.

از برلن بشاه عرض کردم

هرکس هرچه بحضور مبارك عرض کند، اسمش دولتخواهی است، باید ملاحظه بفرمائید کیست و علم و اطلاعات چيست، بفکر مملکت است یا در بند استقادات خویش؟ مصلحت شاه با مصلحت ملک و ملت تباین ندارد؛ کدام امر است که خیر مملکت باشد و خیر شاه نباشد؟ آنکه شاه را از ملت و ملت را از شاه برنجاند دولتخواه نیست، اگر خائن نباشد در اشتباه است.

انضباط مالیّه، صحت عدلیّه، آسایش رعیت، رعایت مصالح مملکت در اعطای امتیازات، کدام یک خلاف اراده ملوکانه است؟
مجلس غیر از توجّه ملوکانه بحریان امور چه تمنا دارد؟
مصالح عمرو وزید غیر از اینست. از بی نظمی مالیّه استفاده می کنند. عدلیّه را بی بند و بار می خواهند که رعیت را بچاپند. رشوت می گیرند و امتیاز میدهند، و اختلاف در منافع مردم در باریست که وجود مجلس را منافی منافع خود میدانند. چاکر با اینکه رانده در گاهم، چون دولتخواه شاهم از برلن لازم دانستم بوظیفه چاکری عرایض صادقانه را بعرض برسانم.

فدوی مهدیقلی

به مشیر السلطنه نوشتم

اگر در ایران عنوان مشروطیت پیش نیامده بود، دولت میبایست مشروطه از چوب بتراشد.

تصوّر نفرمائید که دوباره بحکومت جاهلیت بر میتوان گشت. گفته شده است مشروطیت در ایران زود بود و مقدمات چندان میخواست، منکر نیستم؛ حال امری واقع شده است، بزد و خورد بهتر نمیشود.

دولت باید بمهربانی و تدبیر با حسن نیت مجلس را اداره کند. مجلس هرگز تقاضائی برخلاف خیر مملکت نمیکند و خیر مملکت خیر شاهست. اگر خیر عمرو وزید نیست، نباشد. بتشدّد غوغا خوابیدنی نیست و اوضاع روز بروز پیچیده تر می شود و خدا داناست بکجا خواهد رسید.

بدان شاهی که با دست ولایت اساس کفر را از بیخ برکند
وَرّت زین نیست باور تا بیارم زهر ملت که خواهی سخت سوگند

گرم دهری همی خوانی، بدیهور وراز گبران همی دانی، بپازند
 ور اسرائیلیم دانی، بیعقوب وگر نصرانیم خوانی، بفرزند
 که این راهی که زی مغرب گرائی برآرد عاقبت سراز دماوند
 چهار بیت اول از حسینقلی خان پسر امان الله خان والی
 کردستانست، شعر آخر را خود بدان ملحق کردم و از غرایبست که آخر کار
 شاه و ملت بچنگ در اطراف دماوند کشید.

گزارش طهران

در ماه ربیع الثانی کشمکش بین دولت و مجلس بالا می گیرد،
 عضدالملک واسطه فیما بین میشود. شاه میخواهد ناطقین و روزنامه نگاران دست از
 فحاشی بکشند. مجلس تقاضا می کند که شش نفر در اطراف شاه نباشند:
 امیربهادر، شاپسال که معلّم شاه بوده، مفاخر الملک، امین الملک پسر وزیر بقایا،
 مقتدرالملک، مجلل السلطان. شاه اجرای تقاضای خود را شرط قبول قرار میدهد و
 قرار میشود در زمان واحد هر دو امر مجری شود. روزنامه نگاران و ناطقین دست از
 بدگوئی بر میدارند، شاه بوعده وفا نمی کند.

جمعی از شاهزادگان و نمایندگان انجمنها در منزل عضدالملک جمع
 میشوند. در اول جمادی الاولی آن شش نفر کناره میجویند، امیربهادر بسفارت
 روس میرود، رئیس قزاقخانه لیاکف اظهار می کند که نسبت بمن سوء قصد
 هست. دوم جمادی الاولی سفیر روس و شارژدافرانگلیس از وزیر امور خارجه
 وقت میخواهند که عضدالملک و مستشارالدوله رئیس مجلس نیز باشند. ایشان
 حاضر نشدند که مذاکره با وزیر امور خارجه کافی است. هارت و یک میگوید
 ملت چه حق دارد مداخله در امور شخص شاه بکند؛ امیربهادر پاسبان صدیق شاه
 است، اگر مقصود خلع شاه است، ما تحمل نداریم و در این صورت دولت روس

با موافقت انگلیس مداخله خواهد کرد. مارلینک اظهار موافقت با گفتار سفیر می‌کند. بمنزل عضدالملک می‌روند و همان اظهارات را می‌کنند. می‌شود گفت که این مذاکره سدی بود در راه التیام بین شاه و مجلس. مستشارالدوله و تقی‌زاده تصمیم معارضه باسلحه می‌گیرند.

بتندی سبک دست بردن بتیغ بدن‌دان گزندپشت دست دریغ جواب این بود بگویند ملت خود حافظ شاه است، امیر بهادر خودش را هم نمیتواند حفظ کند. مجلس و انجمنها سوء قصد بشاه ندارند و خدمت گزارند، امنیت و حسن اداره میخواهند و این نمیشود مگر اینکه فتنه جو یان در اطراف شاه نباشند^۱. حرف حسابی دو کلمه است: شاه میخواهد مجلس باشد یا نميخواهد؟ اگر میخواهد، طریق سلوک با مجلس معلوم است و اگر نميخواهد البته انقلاب در مملکت خواهد افتاد.

در ۳ جمادی الاولی شاه بباغ شاه می‌رود با عده [ای] قزاق و توپ، مردم وحشتمی کنند عده [ای] قزاق با توپ از جلو مجلس می‌گزرند؛ سیلاخورها در شهر بنای آشوب می‌گزارند.

جماعتی بعنوان فوج ملی اطراف مجلس جمع میشوند، تقی‌زاده آنها را ساکت می‌کند.

۴ جمادی الاولی (۱۶ خرداد) عضدالملک بباغ شاه احضار میشود. بتوسط او جمعی بباغ شاه دعوت می‌شوند، جلال الدوله و علاء الدوله و سردار منصور را نگاه می‌دارند. شاه رئیس مجلس را با بعض و کلا میخواهد، میگوید: اجداد من مملکت را بشمشیر گرفتند، من بشمشیر نگاه می‌دارم (متأسفانه بشمشیر از دست دادند). امیر بهادر شبانه بباغ شاه می‌آید. سید عبدالله و سید محمد شرحی عرض

۱- منافع هیچ پادشاهی با منافع ملت تباین ندارد، وسایط البته استفادات شخصی دارند و بازار آشفته میخواهند.

کرده، استخلاص متوقفین را مستدعی میشوند.

۸ جمادی الاولی جلال الدوله و سردار منصور بکلات و علاء الدوله بفیروز کوه تبعید میشوند.

۷ جمادی الاولی (۱۹ خرداد) کابینه جدید معرفی میشود: مشیرالسلطنه: رئیس الوزرا و وزیر داخله، صنیع الدوله: وزیر مالیّه، علاء السلطنه: وزیر امور خارجه، محتشم السلطنه: وزیر عدلیّه، مستوفی الممالک وزیر جنگ، مشیرالدوله: وزیر علوم، مؤتمن الملك: وزیر فواید عامه، مخبرالدوله: وزیر پست و تلگراف. شهر بسرکردگی لیا کف نظامی می شود؛ ۲۵ نفر قزاق بمجلس آمده متفرق شدن جماعت مجلس را میخواهند (۱۱ جمادی الاولی / ۲۳ خرداد). سید عبدالله و تقی زاده و مستشارالدوله و ممتازالدوله مردم را متفرق می کنند. مهدی گاوکش خود را می کشد. شاه تبعید هشت نفر را میخواهد: جهانگیرخان، سید محمد رضای مساوات، سید جمال، ملک المتکلمین، میرزا داودخان، ظهیرالسلطان، حاج میرزا یحیی دولت آبادی، میرزا علی محمد برادر او. سانسور روزنامه و ترک اسلحه در معابر نیز تقاضا می شود. در ضمن قورخانه بیرون میبرند.

۱۷ جمادی الاولی (۲۹ خرداد) بازارها بسته میشود. مردم دور بهارستان ازدحام می کنند. از ولایات تهدید بفرستادن قشون میرسد.

شب سه شنبه ۲۳، وزرا بمجلس آمده اطمینان میدهند؛ کانه کار باصلاح کشیده است. این بود که تقی زاده از لندن بمن نوشت که تا شما بودید بما راست می گفتید، تکلیف خود را می دانستیم و حساب کار خود را می کردیم (مواقع مختلف بود من بموافقیت با خیال شاه از او سند می گرفتم). مقرر شده بود که عده [ای] از ملیّون باعده [ای] از نمایندگان دولت مجلس کنند عده [ای] از ملیّون که بباغ شاه رفته بودند، توقیف میشوند. آخر شب مشیرالسلطنه قبول تقاضاهای مجلس را بمستشارالدوله رئیس مجلس اطلاع می دهد و اطمینانی حاصل

می گردد.

روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ (۵ تیرماه) قبل از طلوع آفتاب، علی آقای میر پنجه با عده [ای] قزاق بمسجد وارد میشوند و بزبان خوش بیرون میروند. قزاق اطراف مسجد و مجلس را می گیرند. سیدین و وکلا خبر شده بمجلس می آیند؛ ورود را ممانعت نمی کردند، اما نمی گزاردند کسی خارج شود. از قاسم آقای میر پنج میپرسند که منظور چیست؟ می گوید: تفرقه مردم. می گویند: ما خودمان متفرقشان می کنیم. اعتنائی بگفتار آنها نمی کند. لیاکف با شش عراده توپ در میرسد و بدون اینکه داخل مذاکره شود، صف آرائی می کند. مستحفظینی که بر بام نظامیه و سردرب مجلس بودند، می توانستند لیاکف را بزنند و کشته شدن او در جنگ بهانه قانونی بدست روس نمیداد، بلکه مطابق قوانین نمیایست او این خدمت را قبول کند. شنیده شد که سید حسن رزاز (پهلوان معروف) اراده کرد که لیاکف را بزند، ملك المتكلمين ممانعت کرد که اگر چه قانوناً کشته شدن او بهانه بدست روس نمیدهد، ولی او دولتی است، قوی قانون را زیر پامی گزارد و برای ایران خطرناکست. بالجمله زد و خورد شروع میشود. عده [ای] قزاق پیاده اسلحه را انداخته بطرف ملیون میروند. پس از هشت ساعت دولتیها غالب شده، مجلس را خراب می کنند و هر چه در آنجا بوده بیغما می برند، بعلاوه خانه هائی چند که مجاور مجلس بوده غارت می کنند، منجمله خانه ظل السلطان. راه فرار نیز از برای ملیون باز گزارده بودند و چندان متحمل آنها نمی شدند، مگر اشخاصی را که باید گرفتار کرد. قریب سی نفر خود را بسفارت انگلیس می رسانند. بنای سفارت انگلیس براین بود که فقط اشخاصی را بپذیرد که از برای آنها خطر جانی حتمی است.

پس از آنکه جهانگیر خان و ملك المتكلمين را در ۲۴ جمادی الاولی خفه می کنند، مرتضی قلیخان وکیل اصفهانرا با هفت نفر دیگر بسفارت راه

می دهند. تقی زاده با ستاکس پیغام می دهد که در جستجوی او هستند و بدون شبهه کشته خواهد شد. او را با سید حسن مدیر حبل المتین طهران برادر مؤید الاسلام مدیر حبل المتین کلکته و نایب مدیر مساوات و میرزا قاسمخان صور اسرافیل و سه نفر دیگر می پذیرند. معاضد السلطنه نیز از معاریف متحصنین است. میرزا ابرهیم وکیل آذر بایجان در زرد و خورد مجلس کشته میشود. اطراف سفارت را قزاق می گزارند و سبب شکایت سفارت می شود. سیدین باعده ای [بخانه امین الدوله میروند، بقزاقخانه خبر میدهد، آنها را میبرند. سید عبدالله و سید محمد را باقیح وجهی بیاغ شاه بردند؛ سید عبدالله بکرمانشاه تبعید شد، چهارماه حبس بود، بعد مرخص شد که بکر بلا برود. جماعتی از ملتون بشکنجه و گلوله و طناب و شمشیر و زهر جان تسلیم کردند. جماعتی مدتی زیر زنجیر بماندند از آنجمله بودند مستشار الدوله و یحیی میرزا و شیخ رئیس ابوالحسن میرزا. سید محمد رضا مدیر مساوات و سید جمال اصفهانی موفق بفرار شدند. سید جمال در بروجرد کشته شد، سید محمد رضا جان بدر برد. عکسی که روز ۲۳ جمادی الاولی از گرفتاران در باغ شاه برداشته اند با بسیاری از عکسهای دیگر، در تاریخ برون چاپست.

روز ۲۴ جمادی الاولی خانه ظهیر الدوله را بتوپ بسته هستی او را تاراج کردند. زن ظهیر الدوله عمه شاه، سر برهنه از خانه بیرون رفت. لکه در تاریخ محمدعلی شاه ماند؛ خانه امید ایرانی خراب شد، خانه لیا کف آباد گشت. مستوفی الممالک و صنیع الدوله و مؤید السلطنه از کابینه مشیر السلطنه خارج شدند. امیر بهادر وزیر جنگ شد، قوام الدوله وزیر مالیّه، علاء السلطنه خارجه، محتشم السلطنه عدلیّه، مخبر الدوله^۱ تلگراف، مؤمن الملك فواید عامه،

۱- ماندن مخبر الدوله در کابینه با عداوت سپهدار نسبت باو پس از فتح طهران،

زحمت بسیار بصنیع الدوله وارد آورد. سپهدار قصد کشتن مخبر الدوله داشت سردار اسعد

مشیرالدوله وزیر علوم.

بین شاه و سفارت انگلیس در سربرون کردن پناهندگان، سخن بسیار در میان آمد که پناه دادن آنها مداخله در امور داخلی است. سفارت جواب داد: داخله [ای] را گفته اند که برطبق قانون رفتار کنند نه داخله [ای] که مردم را لدی — الورد بیاغ شاه بدون سؤال و جواب طناب بیندازد، زهر بدهد، خفه کند، سر ببرد. بنارا بر عدالت بگزارید و تأمین قابل قبول بدهید تا آنها را از سفارت خارج کنیم. پس از مذاکرات متحصنین را امنیت دادند بشرط ترك ایران.

سرادوارد گری در جواب سؤال پارلمان از وحشی گری رفقا، گفت: لیاکف در امر شاه بود و دولت روس مسئولیتی ندارد. مؤید السلطنه می گفت که من سفیر روس را ملاقات کردم، گفتم: خانه مردم را شما خراب می کنید و این دشمنی خواهد ماند، سفیر منع کرد.

خبر توپ بستن بمجلس را تیمس با شرحی در عدم لیاقت مجلسیان در اداره کردن مشروطیت انتشار داد.

بيك نظر میشود تصدیق کرد مجلسیان در اسلوب انقلاب کار می کردند و میبایست نه در اسلوب انقلاب بلکه در اسلوب تکامل کار کنند و آنچه می کردند نتیجه آن همین بود. ما مجلس را برای سه چیز خواستیم:

۱- تعدیل جمع و خرج و جلوگیری از مخارج بیهوده.

۲- منع اعطای امتیازات مضره بخارجه و داخله.

۳- اصلاح هرج و مرج ادارات و اجرای عدالت.

در سه ماه اول مجلس باصلاح بودجه موفق شد؛ قریب سه ملیون کسر بودجه بود، حقوق صد هزار تومانی دوازده هزار تومان شد، مخارج بیهوده حذف شد و مبلغی هنگفت فاضل آمد.

→ بصنیع الدوله کمک کرد.

محمد علی شاه باید بفهمد که اینهمه خدمت باو بود، نفهمید و مجلس را عصبانی کرد و مردم را انقلابی، والا کار در خط تکامل می افتاد. من در مجالس عدیده از هردری با محمد علی میرزا سخن گفتم، گاهی تصدیق می کرد و هیچ گاه عمل نکرد.

درب انجمنها بسته شد، ولایات خاموش شدند مگر تبریز و قفقاز، در اسلامبل هم انجمن سعادت بکار افتاد. فرمان عفو عمومی توام با حکومت نظامی در ۲۵ جمادی الاولی صادر شد.

تبریز

پسر رحیم خان و شجاع نظام که بر تبریز غالب شدند، دست بچپاول و تعدی گزاردند. مردم حال خودشان را در صلح و جنگ یکسان دیده، در ثانی دست باسلحه یازیدند و هر روز از قفقاز بایشان مدد میرسید و کار بجنگ کشید. ستارخان پهلوان آن میدان بود و الحق انصاف توان داد که داد مردانگی و تهور بداد. عنوان اعاده مشروطیت بود و وفای محمد علی میرزا بعهده خود مطابق قسمی که خورده بود. میرزا حسن مجتهد و امام جمعه مفسد در اوایل امر از شهر بیرون رفتند؛ انجمن اسلامی برهم خورد، شهر بدست مجاهدین افتاد. اهالی انجمن ایالتی دایر کردند و مطیع آن انجمن شدند. از دماغ یک نفر از اتباع خارجه خون نیامد. زنها بکمک مردها کمر بستند و در حد استطاعت کمک کردند.

غیرت، شجاعت، پایداری، قناعت، حفظ ناموس، رعایت سیاست، برادری، چنانکه آذربایجانی و تاجیک [ای] مردم سایر ولایات، خصوص رشت و اصفهان در راه آزادی بظهور رساندند، مورد تعجب و تمجید ملل عالم گردید.

مستر باسکرویل^۱ امریکائی معلم مدرسه و مستر مور خبرنگار بعض روزنامه های انگلیسی داوطلبانه وارد میدان شدند و در راه ایران جان دادند؛ خداوند آنان را بیامرزاد، مردم بخوبی تشییع کردند و اینک قبر آنها در تبریز بسی محترم است.

۲۲ رجب عین الذوله و سپهدار بشهر تبریز می آیند. انجمن ایالتی شرحی بایشان مینویسد که تا مجلس باز نشود، خلع اسلحه نخواهند کرد. ۵ شعبان وئس قنسل انگلیس خواست مجلسی در محل بی طرف تشکیل شود. در این اثنا سواران دولتی کاروانسرائی را چاپیدند و جنگ از نو در گرفت. پس از ده ماه جنگ را گرسنگی خاتمه داد، مردم علف صحرا می خوردند. گفتگوی آمدن دسته قشون روس شد، مردم اظهار تنفر نکردند.

وقایع طهران

دولت سعی دارد چهار صد هزار لیره [ای] که از اول مجلس تقاضا می شد، دولتین با و قرض بدهند.

در ۲۷ شعبان ۱۳۲۶ دستخط مفصلی بصدر اعظم صادر شد که ۱۹ سؤال مجلسی منعقد خواهیم کرد، خلاصه دستخط اینکه:

چون خدا ما را حافظ مملکت و حامی مذهب مقدس فرموده، مجلسی که موافق مقتضیات مملکت و قوانین مقدس پیغمبر باشد، الحال شما قانون انتخاب و قانون مجلسی را موافق شرع ترتیب داده برای غره سؤال حاضر کنید، تا اینکه هر دو مجلس منعقد گردد.

سرادوارد گری به نیکلیسن سفیر پطر میگوید با ایزولسکی مذاکره

کند که مجلسی که شاه وعده کرده است، اسباب اسکات نخواهد شد. گری معتقد است که در این موقع گره گشائی نباید، چه صرف مخالفت خواهد شد. دستخط ۲۴ شوال که خلاصه آنرا می نگاریم، در اوّل ذیحجه منتشر شد، سفارتین سعی کردند که باید جمع شود. علاء السّلطنه به بارکلی اطلاع داد که شاه مجلسی مثل مجلس پیش تشکیل نخواهد داد. بارکلی میگوید: آشوب هم تسکین نخواهد یافت.

سعدالدوله باسبیلین و بارکلی مذاکره می کند که پس از استقرار مشروطیت، چهارصد هزار لیره بشاه قرض خواهند داد یا نه؟ بارکلی می گوید: در وقتی که مشروطه عملی شد و تأمینات لازمه بعمل آمد و محلّ خرج آن مبلغ معلوم شد چه مضایقه. سعدالدوله یک مشت تلگرافات ارائه میدهد راجع به تنفر مردم از مجلس. سفیر در جواب می گوید: بصحت این تلگرافات نمیشود اعتماد کرد. خلاصه دستخط ۲۴ شوال که سفارتین از انتشار آن تأسف خوردند، اینست:

خطاب بعلمای ضدّ مشروطیت، پیوسته در نظر ماست که دین مبین اسلام را حفظ کنیم، اکنون که نامشروع بودن مشروطه را فتوی داده اند، ما هم بکلی از این عزم صرف نظر کردیم، تعلیمات لازمه برای بسط عدل داده ایم، جنابان عالی از این نیت ملوکانه در انبساط عدالت و حفظ حقوق رعایا برحسب قوانین شرع، تمام طبقاترا مستحضر خواهید داشت. سفارتین یادداشتی در تأسف از این دستخط میفرستند، ضمناً اشاره می کنند بصلاح شاه در اعاده مشروطیت. جواب علاء السّلطنه عباراتی است لفظاً پیوسته و معنأً گسسته و باز وعده بمجلسی بر وفق شرع می دهد (بیچاره شرع). در مشهد طلاب جمع شده اند در حرم و آشوبی برپاست. مأمورین وصول مالیات را جواب می گویند. تلگراف علمای نجف را در تقویت مشروطه پنهان

کرده بودند، لکن منتشر شد و مردم از هر طبقه اجتماع کردند، حتی عده از سواران ترکمان بملیون پیوستند. مرتجعین نیز در سایه اجتماع پناه جستند، تلگرافخانه را ملیون تصرف کردند. حاکم از جلوگیری عاجز است، توپ و چاتمه های خود را از معابر جمع کرد؛ بعمال خود اعتماد ندارد (۱۳ ذیقعه/ ۲۳ آذر). حکومت اظهار می دارد که شاه تلگراف کرده است که اگر مردم از حرم بیرون رفته دکانها را باز کنند، یکنوع مجلس عدالتی خواهد داد. ملت سه تقاضا کرد:

۱- افتتاح انجمن محلی.

۲- عفو عمومی.

۳- یکماه مهلت در وصول مالیات.

ضمناً دست بانتخاب انجمن محلی زدند.

روز ۱۴ ذیقعه حاج عبدالرحیم بملاقات ایالت رفته، چهار تقاضا کرد:

۱- معافیت سرسنگ (عوارضی است).

۲- مهلت در پرداخت مالیات تا عید نوروز.

۳- شناختن انجمن محلی.

۴- عفو عمومی.

ایالت سیمین تقاضا را رد کرد.

بحکم کلی نفاق بین جماعت افتاد. معافیت سرسنگ و عفو عمومی را

قبول کرد، مردم دست از ازدحام کشیدند. علما و سران اصناف در حرم ماندند.

حاجی عبدالرحیم که سبب تفرقه جماعت شده بود، مورد ملامت و طعن گردید.

بستی شدن ۲۵۰ نفر در طهران در سفارت عثمانی بهانه برای شاه شد که

نمیخواهم در تحت فشار اقدامی کرده باشم.

کار بی پولی دولت بجائی رسیده بود که پوست بره را پنجساله بتبعه روس

اجاره داده، اجاره را تنزیل کرده صد هزار تومان می گیرد.

از فجایع این اوقات قتل میرزا مصطفی پسر حاج میرزا حسن آشتیانی و سید ابوالقاسم در بست حضرت عبدالعظیم بوده بدستکاری مفاخرالملک نایب الحکومه. غره ربیع الاول ۱۳۲۷ (نوروز سلطانی) خاکستر و عقرب بر سر مردم ریخته بودند. درب سفارت عثمانی نارنجک انداختند. صنیع الدوله با بعض اقوام و اقارب از طهران بقلهک در باغ دادیان میرود.

نهضت رشت و اصفهان

۵ آبان تلگرافی از علمای مرتجع بعلمای اصفهان میرسد که شاه از دادن مشروطه منصرف شده است، آن تلگراف را منتشر نمی کنند. مردم انتظار صمصام السلطنه را دارند. سردار ظفر بواسطه حسن خدمتی که بدولت کرده بود در فرستادن عده بختیاری بتبریز، بریاست ایل مفتخر می شود. صمصام السلطنه را بطهران احضار می کنند، نمی رود. جماعتی بقنصلگری روس میروند. بختیارها وارد شده، مسجد شاه را سنگر قرار می دهند. اقبال الدوله خود را بقنصلگری انگلیس می رساند. سر بازان دولتی بازار را میچاپند. صمصام السلطنه ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۶ (۲۱ آبان) وارد اصفهان شده امر بتشکیل انجمن مشروطه میدهد.

سردار اسعد پاریس بود، من هم از برلن بیپاریس رفته بودم و غالباً ملاقات او دست می داد.

ظلّ سلطان روزی که خبر فتح ستارخان میرسید، مشروطه طلب بود، روزی که از عین الدوله پیشرفتی می شد، سلام می نشست که: همه بند گانیم خسروپرست.

روزی سردار اسعد در خلوت گفت: میخوام بروم لندن با سرهاردینگ تکلیف ما مردم جنوب را معلوم کنم و بگویم شمالیها بستگی بروس دارند، جنوبیها به انگلیس، در این غوغا تکلیف ما در دوستی انگلیس چیست؟ گفتم:

بگوئید جماعتی پیدا شده اند که می گویند ایران، در دوستی شما تکلیف ما با آن جماعت چیست؟ سرهاردینگ در جواب گفته بود که دوستی آن جماعت محلّ دوستی ما نیست.

سردار اسعد قرار اجلاسی در کافه دولاپه داده بود، تقی زاده چند جلسه حاضر شده بعد غیبت کرد و خبر او از تبریز رسید. ناصرالملک را نیز دعوت کرده بود، نیامد. چند روز بعد گفتم: من هم مطلبی دارم. خلوتی میبایست و خلوت میسر نمیشد. یکروز رفقا را گفت اتومبیل دیگر گرفتند و مرا با خودش تنها در اتومبیل نشاند. شُفر را گفتم آهسته برود. سردار اسعد گفتم: اینجا نشسته [ای] که چه، برو اصفهان و این نهضت را اداره کن. گفت: در اینجا آسوده‌ام و آخر کار هم معلوم نیست. گفتم: در هیچ نهضتی آخر کار معلوم نبوده، بزرگان که در کارهای بزرگ اقدام کردند اندیشه نمیکردند در پیشرفت و عدم آن و هر که از پیش میبرد از خود نامی بجا می‌گذارد. اگر رفتید و از پیش بردید، سردار اسعد دیگر هستد و اگر نه که برمی‌گردید، پاریس بجای خود باقی است. گفت: رفیق ندارم. گفتم: شما بروید اصفهان، من میروم طهران، شما با زبان تیغ، من با تیغ زبان کار را بیک جایی میرسانیم. تصمیم گرفته شد، رسیدیم بکافه دولاپه. مصطفی قلیخان، اخوی زاده را فرستاد بدفتر مسافرت گراند هتل بلیت کشتی گرفت. تلگراف کردم بصنیع الدوله که اجازه آمدن مرا بگیرد. تلگرافاً جواب را موکول کرده بود به پست، تا پست رسید سردار اسعد رفته بود. جواب این بود که در عفو عمومی باغ شاه تومستثنائی. برقا نشان دادم، رفتن را صلاح ندیدند.

۱۶ محرم ۱۳۲۷ (۲۵ بهمن) در رشت عَلم نهضت بطهران را بر پا کردند. عده [ای] از قفقاز برشت آمدند، از طهران نیز جماعتی رفته و بمجاهدین رشت ملحق شدند. سپهسالار (ولیخان تنکابنی) از سرکردگان قشون دور تبریز برشت آمده بود؛ او را بر خود ریاست داده و با سردار محیی و برادرش نقشه

عزیمت بطهران را کشیدند. یفرم نامی از ارامنه تبعه عثمانی از پهلوی (انزلی) با عده [ای] از مجاهدین ارامنه و غیره برشت آمد و الحق مردی دلیر بود. شعاع السلطنه در این اثنا وارد بندر پهلوی شده هزار لیره داد تا گزاردند وارد شود. معزالسلطان (سردار محیی) دو عراده توپ بدست آورد. دسته از مجاهدین بمدیریه رفته آقا بالاخان سردار افخم (حاکم) را بضرب گلوله بدان جهان فرستند. چند نفر دیگر را نیز بدنبال او روانه کردند که تنها نماند.

طهران

در باغ شاه بین سعدالدوله و امیر بهادر نزاع شد. فرمانفرما از رفتن باصفهان منصرف شد (۱۱ محرم ۱۳۲۷).

در طهران مجلس شورای دولتی دایر شد و در انتظار سفرای کاری مضحک مینمود. در ۱۴ ربیع الاول ۱۳۲۷ محمد علی شاه تلگراف مفصلی بهمه ولایات کرد مبنی بر تأسیس مجلسی مطابق نظامنامه که تنظیم خواهد شد، مجلسی که با اولیای دولت بر وفق دین مبین و مذهب اسلام در مصالح مملکت موافقت کند. روسها این اندازه را کافی دانستند، انگلیسها بازیچه. روس حاضر است پولی بشاه بدهد انگلیس دو شرط می کند:

۱- این قرضه نباید بر ضد مشروطه بمصرف برسد.

۲- صرف این وجه باید با نظارتی مناسب باشد.

ملا کاظم خراسانی و حاج میرزا حسین پسر حاج میرزا خلیل و ملا عبدالله مازندرانی در تأیید مشروطیت تأکید دارند، دولت از دین مبین سخن می گوید. صدرالدین بیك میخواهد برای حفظ سفارت و جلوگیری از قضیه مثل قضیه حضرت عبدالعظیم^۱ بخواهد مگر اینکه مفاخر الملك را عزل کنند. سفارتین

جدّاً عزل او را میخواهند.

وزرا بدگوئی بمشروطیت را قدغن کردند. نظم شهر بعهده بریگاد قزاق محوّل شد و شاه از باغ شاه بسلطنت آباد رفت. در کرمانشاه محله یهود را چاپیدند.

سید عبدالحسین لاری دادن مالیات را حرام کرده، تمبرپست دایر کرد و با قوام مشغول زد و خورد شد. نصرالدوله در شیراز اعلان مشروطیت منتشر کرد. ایزولسکی اظهار عقیده می کند که از حکومت های مستقل در رشت و اصفهان باید جلوگیری کرد. ادوارد گری می گوید: عقیده حکومت پادشاهی براین است که در کار رشت و اصفهان مداخله نکند.

متحد المال روسیه بدول ۳ ژویه، ۱۵ تیرماه، ۱۳ جمادی الاخری سنه ۱۳۲۷.

با وجود اهتمام روس و انگلیس در اعاده حکومت مشروطه، انقلاب در مرکز ایران حکم فرماست. مجاهدین رشت بسرکردگی سپهسالار (ولیخان تنکابنی) عازم طهران شدند.

ورود سردار اسعد باصفهان

سردار اسعد باصفهان رسید و در تدارك حرکت بطرف طهران هستند. مجاهدین و سردار اسعد بنصایح سفارتین گوش ندادند و روبرو طهران نهادند. دولت روس متحدالمالی بتمام دول فرستاد. مخالفین شاه بطهران نزدیک می شوند. عزم دولت روس برآنست که در امور بین شاه و مردم هیچگونه مداخله نکند.

بریگاد قزاق ضعیف شده است و قادر بحفظ انتظام نیست.

ورود مجاهدین و بختیاری بپهران ممکن است خطری برای اتباع خارجه و راه رشت داشته باشد، بدین جهت دولت امپراطوری مصلحت دید از باکویک رژیمن قزاق و یک باطالیون پیاده و یک باطری توپ پپهلوی (انزلی) بفرستد. این قوه از قزوین تجاوز نخواهد کرد.

۲۰ تیرماه ۱۸ جمادی الاخری ۱۳۲۷ در پارلمان از سرادارد گری سؤال می کنند که سفیر روس می تواند بدون شور با سفیر انگلیس قُشن بپهران وارد کند؟

جواب میدهد: حدود منقلب ایران بطرف روسیه است، اگر بطرف هند اغتشاش بشود، انگلیس دستش برای هر اقدامی جهت حفظ منافع خود باز است و دولت روس دولت انگلیس را از تصمیم خود در ورود قُشن مطلع ساخته است. صمصام السلطنه بمقدم سفرا تلگراف کرد که شاه مشروطه را بالتماس نداد، با شمشیر میگیریم.

پیشنهاد آخر سفارتین بشاه

سفارتین تغییر سیاست و عزل مشیرالسلطنه و امیر بهادر را بشاه پیشنهاد کردند، و تشکیل هیئت وزرائی که طرف اعتماد باشند^۱، انتخاب بهترین اشخاص برای تنظیم قانون انتخابات، عفو عمومی بدهد، تاریخ شروع بانقلاب و افتتاح مجلس را معین کند. برای رفع تلخی این پیشنهاد، روس حاضر شد پس از اقدام، صد هزار لییره قرض بدهد. انگلیس وعده صد هزار لییره دیگر کرد که بتصویب مجلس رسیده باشد.

۱- نظر دولتین بناصرالملک و سعدالدوله است: ناصرالملک قبول نمی کند، سعدالدوله طرف اعتماد نیست.

چون سپهدار بقزوين رسيد، شاه دستخط ديگر در اعاده مشروطه صادر کرد.

کابینه سعدالدوله

بسعی سفرا سعدالدوله کابینه تشکیل داد (۱۷ ربیع الثانی ۱۳۲۷) مطابق ۱۹ اردی بهشت.

سعدالدوله: رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه؛ مستوفی الممالک: وزیر جنک؛ فرمانفرما: وزیر داخله؛ مؤتمن الملك: وزیر علوم؛ مهندس الممالک: وزیر فواید عامه؛ مخبرالدوله: وزیر تلگراف.

در جزو پروگرام این هیئت تشکیل سناهم مطابق ماده ۵۵ قانون اساسی در نظر گرفته شده بود. کشتیهای انگلیس از بوشهر رفتند.

ورود قشون روس بتبریز

اعضای انجمن بیم دارند که از برای اتباع خارجه گزندى باشد، قنسول روس و انگلیس را بانجمن دعوت کردند و از ایشان تمنا نمودند که فقرات ذیل را با شاه در میان بگذارند:

۱- ۱۵۰ خروار گندم برای فقرا بدهد با تعهد باینکه صرف مبارزین نشود.

۲- متارکه و افتتاح راه را اجازه بدهد.

۳- انجمن با شاه و ولایات وارد مذاکره بشود.

سفیر انگلیس مذاکره با شاه را بکلی بی فایده می داند.

قنسول فرانسه و ترکیه و روس و آمریکا در قنسولگری انگلیس کنکاش

دارند که از سفرای خودشان آرد بخواهند. اتباع خارجه تصمیم دارند که از تبریز بیرون بروند. دولت بعین الدوله تعلیمات می دهد که تسهیل کند. نیکلِسُنْ بادوارد گری اطلاع می دهد که دولت روس خیال دارد بشاه خاطر نشان کند که اگر اجازه ورود آذوقه بتبریز ندهد، خودشان اقدام خواهند کرد ولو باستعمال قوای قهریه باشد. قنسولها در باسمنج منتظر نتیجه مذاکره صلحند.

ملیون در اجرای فقرات ذیل اصرار دارند: اعاده مشروطیت، عفو عمومی، اعاده تمام قشون خصوص چریک، اسلحه شخصی در دست هر کس هست بماند، تعیین والی که مطبوع اهالی تبریز باشد، دول خارجه باید ضمانت اجرای این شرایط را بکنند. در کتاب آبی برای تعیین والی سه اسم برده است: سعدالدوله، مخبر السلطنه، امام قلی میرزا. نمیدانم، در صورتی که مردم بسعدالدوله و امام قلی میرزا، رضا دادند چرا قرعه بنام من افتاد با وجود مخالفت سفارتین. مردم تبریز بر من منت گزارند که پس از صلح سه روز برای انتخاب شما جنگ کردیم. ستارخان سوء قصد بقنسولگریها را بیاقرخان نسبت میدهد.

تا ظهر ۳ ربیع الثانی ۱۳۲۷ (۵ اردی بهشت) تعلیمات در متارکه بعین الدوله نمیرسد.

۵ ربیع الثانی (۷ اردی بهشت) قشون روس از جلفا حرکت می کند. تعلیمات میرسد، انجمن سواد بقنسول انگلیس میفرستد، نظر بعدم اعتماد بدستخط شاه، قشون متوقف نمیشود.^۱ سه نفر از انجمن بقنسولگری انگلیس رفته با حضور جنرال قنسول روس سؤال می کنند که قشون روس در مدت مذاکره با طهران توقف خواهند داشت یا غیر ازین منظوری هست؟ جنرال قنسول روس جواب میدهد: قشون روس وارد شهر نمیشود، مگر دسته کوچکی برای قراولی. در لندن هم همین وعده داده میشود.

۱- تنها موردیست که روسیه بدستخط شاه اعتماد نمی کند.

۶ ربیع الثانی (۸ اردیبهشت) عده [ای] با دو توپ مسلسل وارد تبریز میشوند. نه این است که تنها بقول محمدعلی میرزا اعتماد نیست.

۸ ربیع الثانی سفارت کتباً اظهار می دارد که قشون روس بدون ضرورت وارد تبریز نمیشود. تشخیص ضرورت با کیست، معلوم است. ضرورت را تشخیص دادند و قشون وارد شد. بنا بود کسی با اسلحه حرکت نکند، اسلحه فروشان را چاپیدند و از دست مأمورین رسمی اسلحه را گرفتند. (وقتی امر شد خمهای شراب را در میکده ها بشکنند، مأمورین کبابیها را چاپیدند که شراب و کباب با هم است). در عبور بچه ها را زیر گاری می گرفتند، دگانه ها را میچاپیدند، رو بند از سر زنان بر می داشتند. از برای غیر روس اسم شب قرار دادند. مشغول برداشتن نقشه شهر شدند. دسته های قشون با توپ بی پروا در خیابان و معابر تاخت و تاز می کردند. بهر کس صدمه وارد آمد، آمد؛ هر کس زیر دست و پا رفت، رفت. اینها همه برای این بود که وسیله مداخله بدست بیاید. بالجمله قشون روس راه آذوقه را گشودند و در مبارزه را بستند و در باغ شمال نشستند.

انجمن ایالتی و تقی زاده در بیچارگی چاره ای که جستند تلگراف به برون بود که قنسولها گشودن راه توسط قشون روس تصمیم میترسیم نتیجه اکوپاسیون شود، اقدام بفرمائید رای خودتان را بگوئید، ۲۴ آوریل ۹۰۹، ۱۳ ربیع الثانی، ۱۵ اردیبهشت.

انجمن طرفدار ایران در انگلیس قوی است و موضوع ادبیات ایران. برای اسکات همین جمعیت بود که سرادارد گری کتاب آبی را انتشار داد تا مقام و نیت دولتمندان در مذاکرات بین خود در موضوع ایران باطلاع عامه برسد. پرفسور برون در تاریخ ایران و مشروطیت آن دو کتاب نوشته است و همه وقت دفاع از حقوق ایران در عالم تمدن کرده است. در تاریخ مشروطیت او وقایع دوره مخاصمه دولت و ملت بگراور نیز ضبط است.

صمصام السّلطنه و سردار اسعد اظهار تشکر از اقدامات دولّتين در تبریز کردند، با این تمّنّا که دولّتين دست از مداخله بکشند و سبب عزیمت خود را الزام شاه بوفای عهد خاطر نشان کردند.

در طهران بین شاه و سفرا بر سر عزل سعدالدّوله و نصب کامران میرزا جدال و کشمکش است. سفرا اصرار دارند بکابینه ناصرالملک و تا ورود او، بریاست سعدالدّوله رضایت می دهند.

پیشنهاد سپهدار

سپهدار بکرج رسیده بتوسط نمایندگان سفارتین که برای نصیحت و منع او رفته بودند، پیشنهادی بطهران می فرستد و منتظر جواب می نشیند:

۱- قشون دول همجوار از ایران بروند.

۲- سپهدار و سردار اسعد هر کدام با ۱۵۰ نفر بطهران بیایند و در تکالیف مذاکره کنند.

۳- تا مجلس دایر نشده انجمنهای ولایات وزرا را معین کنند.

۴- امیر بهادر و شیخ فضل الله و مفاخرالملک و مقتدر نظام از طهران بروند.

۵- قشون در تحت امر وزیر جنگ بیاید.

۶- حکام محل بتصویب انجمنهای محلی انتخاب شوند.

۷- وزیر تلگراف معزول شود.

۸- اشخاص غیر نظامی مسلّح از شهر بروند.

جواب نرسید، مدّت متارکه گزشت، مَلّیون بهیجان آمدند. کاپیتن زابلسکی بشاه آباد عقب نشست.

بختیارِیها در قُصم

۴ جمادی الثانی ۱۳۲۷ (۵ تیرماه) نماینده انگلیس و روس در قُصم سردار اسعد را بترك مبارزه دعوت کردند؛ گفت: حرکت نخواهم کرد تا اجرای مواعید بشود، و معلوم بود که اجرای مواعید نخواهد شد. باز چرچیل در رباط کریم سردار اسعد را و استاکس در شاه آباد سپهدار را ملاقات کردند، نتیجه حاصل نشد. باید گفت که پیشنهاد سپهدار در دوقره که تعیین وزرا با انجمن های ولایات باشد و حکام بتصویب انجمنهای محلی انتخاب شوند، منطقی نبود.

تصرف مجاهدین طهرانرا

۲۱ جمادی الاخری (۲۲ تیرماه) در بادامک جنگ شروع شد. سردار اسعد بسپهدار ملحق شد. دو روز جنگ ادامه داشت.

امیر مفخم با عده بختیاری بازوی راست را داشت، بلازُنف با ۱۷۰ قزاق با او بود، مرکز بازاپُلُسکی بود، پریئوزُف در بازوی چپ بود.

روز ۲۲ مقارن غروب دولتیها عقب می نشینند، مجاهدین از بازوی راست اردوی دولت گزشته شبانه از دروازه یوسف آباد که سپرده بمقتدر نظام بود، پس از زد و خورد مختصری، وارد شهر شده میروند بهارستان. دم دروازه گلوله بدوسه نفر از مجاهدین اصابت می کند، منجمله عزیزالله خان فولادوند، ولی از آنجمله کسی تلف نشد. مقتدر نظام همان شبانه تسلیم شد. قزاق شهر بحفظ قزاقخانه پرداختند. از تپهای عباس آباد سه روز بشهر توپ می انداختند، ولی خسارت زیادی وارد نشد. بارکلی و سابلین نزد شاه میروند که توپ بستن بشهر را موقوف داشته و داخل مذاکره شوند، پذیرفته نمیشود، مأیوسانه بر می گردند. در همان روز عده بختیاری رفته توپهای تپه عباس آباد را گرفته بمجلس می آورند. عصر آن روز لیاکف شرحی بسپهدار می نویسد که بریگاد حاضر است تسلیم شود

و در تحت امر حکومت مشروطه خدمت کند، خود نیز بمجلس می آید و اظهار اطاعت می کند. حمله دولتیها از دروازه دوشان تپه نیز موقوف شد. لیاکف بکار خود مستقر شد و نظم شهر با قزاق قرار گرفت.

روز ۲۷ جمادی الاخری (۲۸ تیرماه) محمدعلی شاه با جماعتی از اصحاب بزرگنده رفته، در سفارت روس تحصن می جوید و تخت و تاج را از لوٹ وجود خود پاك می کند، لعن الله اللجّاج. روس و انگلیس بیرق بالای سر او زدند.^۱

هردم از روی تو نقشی زندم راه خیال
با که گویم که در این پرده چها میبینم

مجلس مؤتسان

شبانۀ در عنوان مؤتسان مجلسی ترتیب داده بعزل محمدعلی شاه (لازم نبود) و نصب احمدشاه رأی می دهند، نیابت سلطنت با عضدالملک می شود.^۲ گفتند در مقابل تیپ و توپ عباس آباد نزدیک بود ملتون بعلت فقدان قورخانه (قورخانه باسردار محیی بود و روز ۲۷ جمادی الثانی وارد طهران شد) از در صلح در آیند، نمایندگان نیز تعیین شده بودند.

۱- در کرمان صاحب اختیار از قنصل انگلیس آخر کار را سؤال کرده بود، در جواب گفته بود: محمدعلی شاه بسفارت روس میرود و چپ و راست بیرق روس و انگلیس را بالای سر او میزنند. معظم له رمزاً بطهران می گوید.

۲- تمام مراحل بلوای فرانسه را طی کردیم ولله الحمد.

عده قشون طرفین

دولتی: در شهر ۸۰۰ قزاق، سر پل کرج ۳۵۰ قزاق، سر راه جنوب ۲۰۰ نفر، مأمور اصفهان ۱۵۰۰ نفر و شش توپ.

ملی: بختیاری ۲۰۰۰ هزار سوار و پیاده و چند توپ، گیلانی و قفقازی هزار نفر.

قشون روس بقزوین رسیده بود که باب مداخله مسدود شد، نه قطره [ای] خون از بینی خارجه آمد، نه پَرَکاهی بغارت رفت و در کتاب آبی این امر تصدیق شده است.

قطع گفتگو با محمد علی میرزا

نمایندگان مجلس مؤسسان بزرگنده رفته مآوقع را بمحمدعلی میرزا اطلاع دادند (عزل او و نصب احمد شاه).

خلاصه پُرتوکل تسویه حساب محمدعلی میرزا:

۱- تسلیم تمام جواهرات.

۲- تسلیم اسناد جواهری که گرو گزارده شده و اگر دولت ایران خواست می تواند آنها را از گرو در بیاورد.

۳- دولت ایران سالی ۷۵ هزار تومان بمحمد علی میرزا خواهد داد.

۴- دولت ایران صورتی از جواهر مفقوده نزد سفارتین خواهد فرستاد؛ سفارتین پس از تحقیقات لازمه نزد هرکس هست خواهند گرفت.

۵- پس از سوم ماه اوت (۱۴ رجب) اگر محمدعلی میرزا جواهری فروخته باشد، قیمت آن از مقرری او کسر گزارده خواهد شد.

۶- محمدعلی میرزا باید قبل از ۲۸ رجب از طهران حرکت کند.

امضا کنندگان:

از طرف ایران: وثوق الدوله، حسینقلی، دکتر ابرهیم، حکیم الملک، اسدالله، مشارالسلطنه کفیل وزارت امور خارجه، موثق الدوله. از طرف انگلیس و روس: چرچیل، بارونوسکی.

شاه مخلوع مقداری از جواهرات را که ادعای مالکیت در آن می کرد، رد کرد.

عنوان قرض محمد علی میرزا بیانک روس، تعویق در حرکت او انداخت. قرار شد املاکش را واگذار کند، دولت قرض او را بیانک بپردازد و مبلغی بر مقرری او بیفزایند. بیست و پنج هزار تومان بر مقرری او افزوده شد و سالی صد هزار تومان بهمت روس و انگلیس مقرری او بخزانة ایران تحمیل شد. واگذار کردن محمد علی میرزا املاکش را بدولت که قرض او را بدهد و مبلغی هم بر مقرری او افزوده شود، صرفه با او بود، برای اینکه بیانک روس سیصد هزار لیره مقروض بود. قرار شد پس از فوت محمد علی میرزا ۲۵ هزار تومان بورثه او، سوای احمد شاه و محمد حسن میرزا، بدهند و پس از فوت هریک از ورثه سهم او مقطوع گردد. و در پرتوکل قید شد که اگر محمد علی میرزا مایه فتنه جدیدی در ایران بشود، حق شهریه او ساقط خواهد شد.

۲۳ شعبان شاه از زرگنده حرکت کرد.

اگر بتاریخ مشروطیت درست تأمل شود، دیده خواهد شد که سیاست انگلیس بچه رویه و تدبیر، نماینده روس را از تخت ایران دور کرد.

محمد علی میرزا قطع امید نکرده

دوشنبه ۲۵ جمادی الاولی بامپراطور روس تلگراف می کند:

برحسب نصیحت دولتین مشروطه را برقرار نمود لکن حرکت آنارشیت گری اسلامبل، کربلا، تبریز، طهران، مملکت را بهرج و مرج

انداخته است و باین جهة مجبور است تقاضای حمایت از بیرق دولت
قویشوکت آن اعلی حضرت کند و مطمئن از همراهی آن اعلی حضرت
در باره خود و خانواده خود و مملکت خویش بوده منتظر نصایح ملاطفت—
کارانه آن اعلی حضرت همایونی میباشد.

محمد علی میرزا نایب السلطنه امیر بهادر و جماعتی از سران فساد در
سفارت روس پناهنده بودند، سعدالدوله و متأسفانه مخبرالدوله در سفارت
انگلیس.

احمد شاه

احمدشاه را بمشایعت عدّه قزاق روس و سوار هندی و قزاق ایرانی از زرگنده بسلطنت آباد آوردند و از تحت حمایت بیرون آمد و بر تخت سلطنت قرار گرفت. نایب السلطنه و مؤسّسین استقبال کردند. گفتند: امیدواریم پادشاه خوبی باشی. گفت: انشاء الله.

روز دیگر بطهران وارد شد، شهر را چراغان کردند. البته جوان دوازده ساله را از پدر و مادر جدا کنند، مسرور نخواهد بود. روس و انگلیس بلافاصله سلطنت جدید را شناختند. مجلس ترکیه تبریکات صمیمانه تقدیم کرد. سفرها بدر بار آمدند، پذیرفته شدند.

کابینه جدید تشکیل شد موقتاً:

ولی خان تنکابنی (سپهسالار): وزیر جنگ، مشیرالدوله: وزیر عدلیّه، سردار اسعد: وزیر داخله، حکیم الملک: وزیر مالیه، حسینقلیخان نواب: وزیر امور خارجه.

دسته بختاماری دولتی و فوج سیلاخور اطراف سلطنت آباد پشت سنگر

نشسته و از تسلیم توپ و قورخانه امتناع داشتند.

عین الدوله بدادن صدهزار تومان بحکومت فارس منصوب شد، تقی زاده پرتست کرد، بهم خورد. املاکی که عین الدوله در قراجه داغ داشت، بدولت باز گزارد.

صنیع حضرت، موقر السلطنه (قاتل اتابک)، شیخ فضل الله، میرهاشم و چند نفر دیگر پس از محاکمه، طناب دار را بوسیدند. پایداری آنها در مخالفت، کارشانرا بر سردار کشانید. اجزای محکمه قضاوت عالی: شیخ ابرهیم زنجانی، میرزا محمد نجا، جعفرقلیخان بختیاری، سید محمد امام زاده، اعتلاء الملک، وحید الملک، یمین نظام.

صنیع حضرت مردی او باش بود. موقر السلطنه را خون اتابک گرفت. شیخ فضل الله گفت: نه من مستبد بودم نه سید عبد الله مشروطه خواه و نه سید محمد، آنها مخالف من بودند، من مخالف آنها. فرقی که بود سید عبد الله و سید محمد طرفدار ملت بودند او طرف دار مخالفین مشروطیت و هر دو در بند ریاست خود. ایرادی که بشیخ فضل الله گرفتند فتوای قتل متحصنین حضرت عبد العظیم بود، و البته تبعید می شد سزاوارتر بود. میرهاشم مدعی شیخ سلیم بود. شیخ فضل الله را در مجلس راه ندادند، میرهاشم را در انجمن ایالتی تبریز، هر دو مخالف شدند و جان در سر مخالفت گزاردند. میرهاشم بالفطره مفسد نبود، در تبریز سبب نجات من شد و من مقروضم که از برای او طلب مغفرت کنم. سعد الدوله و مجلل باشاه رفته بودند.

در کودتای...^۱ روزی من وارد تالار برلیان شدم، جرگه [ای] دیدم باشاه نشسته اند و راجع بتوپ بستن مجلس کنکاش دارند: سید ابوطالب زنجانی، دو پسر نقیب السادات، سعد الدوله، امیر بهادر و جمعی دیگر، اَللّهُمَّ اجْعَلْ

عَوَاقِبِ اُمُورٍ نَاخِرًا. از تقریر موقر بر می آید که محمدعلی میرزا در راه تعلل می کرده بانتظار انقلاب آذر بایجان، در اثر مکتوبات امیر بهادر باقبال السلطنه و رحیم خان و شجاع الدوله از قزوین رای فرار هم داشته است، خبر توقیف شاهزاده مؤتد السلطنه که باو میرسد، در رای متزلزل میشود. اقبال السلطنه در این خطوط نبود. شجاع الدوله جرئت بیرون آمدن از منزل نداشت. رحیم خان سرش از برای آشوب درد می کرد و اسباب زحمت شد.

ظل السلطان هوای ایران کرد، دولتین تصویب کردند، درمنجیل توقیف شد. صد هزار تومان تعهد کرد و بفرنگ رفت.

خطابه مجلس مؤتسان

اعلی حضرت همایونی سلطان احمدشاه خلد الله ملکه و سلطانه.
چون سلطان پدر شما والاحضرت^۱ شاهزاده محمدعلی میرزا از شغل مهم سلطنت بموجب ماده ۳۶ و ۳۷ قانون اساسی معاف شده اند، مجلس فوق العاده که در ۲۷ جمادی الاخری در عمارت بهارستان منعقد گردید، سلطنت را باعلی حضرت همایون شما تفویض کرده است. اعلان در این خصوص منتشر و نیابت سلطنت هم موقتاً بجناب عضدالملک واگذار شد تا آنکه بعد از انعقاد مجلس شورای ملی بموجب ماده ۳۸ قانون اساسی ترتیب قطعی در این خصوص داده شود. این ابلاغ را نماینده گان مجلس فوق العاده عالی از طرف مجلس مذکور بپایه سریر اعلی حضرت همایون شما آورده اند و ما که اینجا حاضریم از طرف تمام رعایای شما تبریکات صمیمی تقدیم نموده از خداوند درخواست داریم که سلطنت مشروطه اعلی حضرت شما با هر نوع خوشی و آسایش برای اتباع ایران زینت بخش گردد، ترقی و

۱- بنا بتقاضای نایب السلطنه، محمد علی میرزا را در خطابه والاحضرت نوشتند.

سعادت مملکت در زیر سایه عنایت شما بسرحه تعالی و تکمیل برسد.

اخطار هیئت مدیره بولایات

متحد المال بولایات:

پس از مقدمه لازم بود بفوریت هرچه تمامتر روابط امور بطور دلخواه اتصال و انتظام یابد و زمام کلیات امور بیک دست قوی که بتواند هر مانع قوی و مشکلی را در سیر شاهراه ترقی حل و رفع نماید، گرفته شود و مهمات امور در مرکز واحد حل و عقد و از آن مرکز اصلی بشعب فرعیه مملکت نفوذ و جریان یابد، لهذا در روز ۵ شنبه ۲۵ رجب مجلس عالی مرکب از علمای اعلام و عقلا و کفات مملکت و رؤسای مجاهدین تشکیل یافته، باتفاق آراء تصویب شد که اعضای کمیسیون فوق العاده هیئتی را از خود انتخاب کنند و این هیئت با یک حاکمیت کلی و مستقل که حقیقه دارا و جامع تمام قوای مملکت باشد، رشته مهمات امور را بدست گرفته با نفوذی که بر تمام وزارت خانه ها و ادارات ید علیا و حکومت مطلقه داشته باشد، حل و تسویه معضلات امور را تا انعقاد پارلمان بر عهده بگیرد و در همان روز این هیئت انتخاب شده با عضویت حضرت سپهدار اعظم و حضرت سردار اسعد دامت شوکتها که کفالت مسئولیت امور وزارتخانه های جنگ و داخله نیز در عهده ایشانست. از تاریخ مزبور بنام هیئت مدیره همه روزه در عمارت شمس العماره تشکیل یافته و زمام مهمات مملکت را احاطه و اداره مینماید و چون اطلاع عموم اهالی مملکت و برادران وطن از تشکیل این هیئت لازم بود، بمخابره این تلگراف عمومی مبادرت گردید این نکته را نیز خاطر نشان می نمائیم که وظایف این هیئت رسیدگی و حکم در کلیات امور است و بنابراین تظلمات یا امور راجع با ادارات نباید بهیئت رجوع شود، نوشتجات و

مطالب از ولایات باید بقانون مقررہ بوزارتخانہا فرستاده شود، امور از ترتیب قانونی خارج نشود، هیئت مدیرہ.

هیئت وزرا ترمیم شد: ولیخان (سپہدار): وزیر جنگ، سردار اسعد: وزیر داخلہ، مستوفی: وزیر مالیہ، وثوق الدولہ: وزیر عدلیہ، سردار منصور: وزیر پست و تلگراف، صنیع الدولہ: وزیر علوم، علاء السلطنہ: وزیر امور خارجہ.

اوایل رجب تلگرافی بمن رسید کہ «مستقیماً بتبریز حرکت کنید وزیر داخلہ» جواب ندادم. ہفتہ [ای] گذشت، تلگراف دیگر رسید بامضای وزیر داخلہ سردار اسعد. جواب دادم «چشم» و مشغول تدارک شدم. شش ہزار مارک از صاحبخانہ کہ از سنہ ۱۲۹۵ با آنها آشنا بودم، قرض کردم. ہزار تومان از طهران برات کردہ بودند، دروینہ رسید. در اسلامبول باصرار ارفع الدولہ، از سفیر روس دیدن کردم. در ضمن گفتگو از توقف قشون روس، ارفع الدولہ بتصرف تعبیر کرد. من درہم شدم. سفیر ملتفت شد، گفت: عدۃ نظامی کہ در تبریز داریم، تحت امر شما خواهند بود. اسمی از رفتن آنها نیاورد.

اول شعبان بتفلیس رسیدم. تلگراف مجملی از کفیل وزارت خارجہ رسیدہ بود کہ بمخبر السلطنہ بگوئید بیاید طهران. پس از آن تأکید این خبر بقدری خفیف بود کہ حمل بر اشتباہ شد و من بتبریز رفتم. سیم شعبان وارد شدم. رحیمخان چلبیانلو در اہر سنگربندی کردہ، می گفت: بختیاری طهران را گرفتہ، کھرہم کم از کبود نیست، لدی الورود میبایست اردو تشکیل داد.

سہ روز بعد از ورود من، از سردار اسعد تلگرافی رسید کہ گفتہ بودیم بطهران بیائید، سفارتین پا بیک کفش کردند کہ شما در آذربایجان نباشید، مشغول مذاکرہ هستیم. جواب گفتم: بہرچہ امر شود اطاعت دارم، خدمت ہرجا باشد خدمتست.

۲۶ رمضان چہار گروہان پیادہ، نصف گروہان مہندس، یک باطری

توپخانه صحرائی از تبریز بیرون رفت، چهارصد سوار، يك باطری توپخانه صحرائی، نصف گروهان مهندس ماندند. سنارسکی در اینموقع از تبریز رفت، درجه او بالا بود و عده کم (۵۳ روز پس از ورود من بتبریز). مزاحمت نظامیان روس فوق العاده است کانه میخواهند بهانه بدست بیاورند. سفیر روس گفته بود: فلانی را از تبریز بخواهید، ما قشون خودمان را میبریم. من جز کیف و عصا و سلامت فکر حربه [ای] نداشتم. ۲۶ شعبان کمیته مدیریه منحل شد، هیئت چهل نفره بجای آن آمد و طرف شور و زرا بودند.

۱۴ شعبان محمدحسن میرزا بولایت عهد منصوب شد و عفو عمومی را اعلان کردند.

روز نامها سراز گریان در آوردند و همان لهجه زشترا تعقیب کرده بتنقید سپهدار و سردار اسعد پرداختند. در داخله و خارجه گفته شد سپهدار و سردار اسعد بهتر بود در کنار میماندند و نظارت می کردند. ناصرالملک را که خواسته بودند نظر بلفظ موقتاً در خطابه مجلس موسسان، پانزدهم شوال وارد طهران شد.

ملاقات پتسدام ۱۹۱۰

روسیه با عجله [ای] که در اجرای قرارداد ۹۰۷ داشت لازم بود با آلمان کنار بیاید، بخصوص با شکستی که از ژاپن خورده بود. یکسال مذاکره طول کشید. در سنه ۹۱۱ امپراطور روس پتسدام رفت و قرارداد ۹۱۰ بین دولتین منعقد شد. روسیه متعهد شد از راه آهن بغداد حمایت کند. آلمان قبول کرد منافع روس را در ایران منظور دارد. قرار شد روسیه راه آهن ایران را از طهران بخانقین وصل کند، آلمان راه آهن بغداد را بخانقین منتهی سازد؛ ضمناً مقرر بود که اگر روسیه در مدت دوسال در ساختن راه آهن اقدام نکند، دست آلمان در خواستن امتیاز باز

باشد.

چون آن معاهده آشکار شد، انگلیس و فرانسه پرتست کردند که برخلاف آنتانت (سازش) است و آنتانترا ضعیف شمردند. و هم گفته شد که آن اقدام روس بتعلیم انگلیس بوده برای تهییج مردم انگلیس و فرانسه که حاضر جنگ شوند، چنانکه شدند.

در زمان پطر کبیر و ناپلیون اول نقشه دول گُتینانی رفتن بهند بود و انگلیس بجنگ و صلح همه رنگها را بی رنگ کرده است. زهی قدرت سیاست — مأبان سَنَتِ جَمْسَن که قابل تمجید است.

انتخابات طهران اواخر رجب اتمام پذیرفت، اسامی منتخبین از این قرار است: حاج سید نصرالله، احتشام السلطنه، وثوق الدوله، حکیم الملک، صدیق حضرت، مستشارالدوله، تقی زاده، ذکاء الملک، صنیع الدوله، حسینقلیخان نواب، اسدالله میرزا، شیخ حسین یزدی، یحیی میرزا، مؤتمن الملک، وحیدالملک.

افتتاح مجلس

چهاردهم خرداد (۱۳۲۸) مجلس با حضور شاه و نایب السلطنه و ولیعهد و علما من جمله آقا سید عبدالله که تبعید شده و پس از عزل محمدعلی میرزا بطهران آمده بود، و سفرا افتتاح شد. خطابه را سپهدار خواند. عده وکلای حاضر بیش از شصت و یک نفر بودند. پس از تشریفات مستشارالدوله بریاست و حاج سید نصرالله نایب اول و ممتازالدوله نایب دوم انتخاب شدند. از طرف رئیس جمهوری آمریکا و فرانسه و دولت اطیش و بلژیک تلگرافات تبریک رسید. کابینه عضدالملک رسماً نایب السلطنه شده قسم یاد کرد، معرفی شد:

سپهدار: رئیس الوزرا و وزیر جنک، مشیرالدوله: وزیر عدلیه،

علاء السّلطنه: وزیر امور خارجه، سردار اسعد: وزیر داخله، وثوق الدوله: وزیر مالیّه، صنیع الدوله: وزیر معارف، سردار منصور: وزیر پست و تلگراف.
خلاصه پرگرام وزرا:

- ۱- اصلاحات قشون و نظمیه و مالیّه.
 - ۲- استقراض فوری ۵۰۰ هزار لیره و تثبیت قروض خارجه.
 - ۳- تأسیس خزانه داری مرکزی.
 - ۴- استخدام مستشاران خارجه و ترتیب ادارات بفرم جدید.
- و کلا بدموکرات و اعتدالی تقسیم شدند، یعنی تندرو و متوقّف. نه حدّتند رفتن معلوم است نه حدّ بازنشستن، تندرو جائی زیست نمیکند، اعتدالی يك قدم پیش نمیرود.

یفرم رئیس نظمیه شد.

۱۴ محرم ۱۳۲۸) (۱ مجلس علاء السّلطنه را راجع بطول اقامت قشون اجنبی در ایران استیضاح کرد، جواب او مقنع نشد، رای بعدم اعتماد دادند.

عوارض قند و چای

صنیع الدوله که نقشه راه آهن همیشه شغل شاغل او بود، در ضمن تقدیم بودجه بمجلس در تعقیب کتابچه راه نجات، پیشنهاد عوارض قند و چای کرده و اظهار اعتماد بسفارتین نمود که همیشه دعوی حسن نیت دارند. سفارتین که نیتی جز اجرای قرارداد ۹۰۷ نداشتند، ایراد کردند که چرا صنیع الدوله بدون اطلاع بیزو آن پیشنهاد را کرده است؛ پیشنهاد او مخالف معاهده ترکمان چای است. صنیع الدوله بیزو را غیر از جاسوسی در مالیّه چیز دیگری نمیدانست، و نقشه او سلب احتیاج دولت ایران بود از احتیاج مالی. در مذاکره با شارزدافر انگلیس

ذکری از قرض نمی کند. در کتاب آبی مارلنگ او را احمق شمرده و این حُقم افتخار خانواده ماست، مملکت فروشان عاقلند. شرایطی که در مذاکره استقراض می کردند قابل شنیدن نبود.

۳ ربیع الاول ۱۳۲۸ پیشنهاد نمک را تقدیم مجلس کرد اینجا عهدنامه ترکمان چای وسیله مخالفت نمیشد؛ لایحه بتصویب رسید.

مسئله استقراض و کنترول جاریست. توسل بسندیکای بین المللی و استقراض از کمپانیهای انگلیس را باعتبار جواهر، دولتین مانعند که ایران تا بروس و انگلیس مقروض است از جای دیگر قرض نمیتواند بکند و پیشنهاد منع از طرف ادوارد گری بود. پنجم صفر ۱۳۲۸ دولتین شرایط قرضه [ای] بمبلغ چهارصد هزار لیره تاریخی بثقة الملك فرستادند.

۱- مخارج و مصارف بتصویب سفارتین برسد در تحت کنترول (نظارت) مستشار مالیه و مدیر گمرک و دو نفر از اجزای مجلس و دو نفر دیگر که دولت معین کند بریاست وزیر مالیه.

۲- شرط امضای پرگرام از طرف سفارتین خواستن هفت نفر اجزای مالیه است از فرانسه.

۳- باز شرط دیگر پیش بینی قوه [ای] برای تأمین طرق تجارتی مشاقان این قوه باید بتصویب دولتین استخدام شوند.

۴- دولت ایران ملتزم شود که هیچ امتیازی برای ساختن راه آهن بخارجه ندهد مگر اینکه قبلاً بروس و انگلیس تکلیف کرده باشد.

۵- امتیاز کشتی رانی در دریاچه ارومی بشرکت راه تبریز و جلفا داده شود.

در صورتی که قرضه بزرگتری صورت نگرفت این قرضه باید ده ساله از محل عایدات گمرک و اگر وفا نکرد از عایدات ضرابخانه مستهلك شود ضمناً

اشاره کرده‌اند که شرایط مبتنی بر خط مشی است که دولتین در قرارداد ۹۰۷ اتخاذ کرده‌اند.

پنجم ربیع الاول وزیر مالیه بچرچیل اطلاع می‌دهد که با وجود احتیاج مبرم، احساسات عمومی طور است که پیشنهاد این شرایط بکلی بی‌حاصل است. نهم ربیع الاول ۱۳۲۸ معاون الدوله بسمت وزیر امور خارجه معین شد. در جواب یادداشت سفارتین در منع استقراض بدلائل مذکور می‌گوید: فقط مذاکره دولتین روس و انگلیس بین خودشان سلب اختیار دولت ایرانرا در استقراض بوثیقه عایدات آزاد نمی‌کند. محمد ابرهیم غفاری.

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من آنچه البتّه بجائی نرسد فریاد است
اواخر ربیع الثانی در مجلس زمزمه استقراض داخله جاری است و املاک خالصه را وثیقه قرار داده‌اند. اداره دیون عمومی بریاست یکنفرارو پائی در نظر گرفته شده است. از فروش جواهر گفتگوئی نیست.
اول ربیع الثانی وزرا استعفا کردند.

۱۹ ربیع الثانی ۱۳۲۸ بحران کابینه بعرق صحت خاتمه یافت. مستوفی الممالک بجای ظفر السلطنه بوزارت جنگ رفت. ۲۰ ربیع الثانی کابینه در مجلس معرفی شد. سپهدار اظهار داشت که با سردار اسعد مبادله شغل کرده است. تغییرات در وزارت عدلیه تولید اشکال و شکایت کرد، کمیسیونی برای تحقیق تعیین شد (مداخله غیر قانونی). مذاکره عدم صرف قفد و چای جاریست. در مجلس گفته شد حقوق بیزورا تا آخر مدت کنترات بدهند، برود.

۲۷ ربیع الثانی ۱۳۲۸ ژرژ پادشاه انگلستان در گزشت، ادوارد هفتم پادشاه شد، تشریفات رسمی بعمل آمد، مجلس هم تذکر بجا آورد.

سفارتین جدا جواب مراسله پنجم صفر را می‌خواهند، در ۲۸ ربیع الاول جواب داده شد که قرار داد قرضه باید مشتمل بر مبلغ و نرخ و طریق استهلاك باشد

نه سند اضمحلال آزادی و استقلال ایران.

دولت انگلیس ده هزار تومان غرامت قتل دونفر سوار هندی را میخواهد. یادم آمد که وقتی در روزنامه‌تان پاریس نوشته شده بود که دولت فرانسه شصتهزار فرانك غرامت خون یک نفر فرانسوی را که در قفس کشته شده است، میخواهد. روزنامه اشاره کرده بود که چه احمقند اشخاصی که هر شب در پُرت مایو (دروازه پاریس) کشته میشوند و کسی غرامت خون آنها را نمیخواهد، چرا نمیروند بفس؟ بدبخت مراکش که کشتی جنگی ندارد.

در ۳ جمادی الاولی ۱۳۲۸ بالاخره دولتین حاضر شدند هر کدام ۲۰۰ هزار لیره بدولت قرض بدهند و باز بر سر شناختن قرارداد ۹۰۷ و استخدام مستشاران کشمکشها شد.

دهم جمادی الاولی سپهدار کاپیتولاسیون را لغو شمرده، منکر حضور نمایندگان خارجه در موقع محاکمه شد. این اعلان اگر چه در آنوقت بی تدارك بود باز نغمه [ای] بود در گوشها.

بحران مسلسل است و اسباب تزلزل، کدورت یکدو وکیل بر سر تقاضائی سبب مدتی بحران میشود، والا هیئت وزرا معلوم است قبا عوض می کنند. ۱۵ جمادی الاولی روز نامجات سرکش بامر سپهدار توقیف و مدیران آنها جلب بمحکمه می شوند. سردار اسعد اجازه نشر می دهد، سپهدار کناره جوئی می کند. وزرا سلیداريته (شرکت در مسلک) دارند. سپهدار را بالتماس باز بر سر کار می آورند. اگر نه افکار سپهدار بی پاورقی بود، می گفتم سردار اسعد خوب کاری نکرد.

۱۶ جمادی الاولی قروض بانک شاهنشاهی ثابت شد.

۱۸ جمادی الاولی امین الملك پسر سلطانعلیخان را در خانه خودش طُر کردند.

توقیف روزنامجات را مجلس برخلاف قانون اساسی دانست، و برخلاف قانون اساسی مداخله و کیل الرعایا را در امور اجرائی تصویب کرد (یک بام و دو هوا مثلی است).

نایب حسین کاشی که مدتی بود علم خودسری برافراشته و تا حدود نائین و جندق و تون و طبس را معرض تاخت و تاز قرار داده بود و حکومت کاشان و توابع آن بایستی بدون رای او کاری نکنند، در ۱۸ جمادی الاولی در فین نشسته پسرش را بشهر می فرستد، اعلان نرخ اجناس را انتشار داده بحاکم تکلیف بیرون رفتن از شهر می کند؛ سه روز مشغول زدوخورد می شوند، از قم کمک بحاکم می رسانند. جسارت نایب حسین نان دانی بختیارها شده بود که هرچند ماهی یکمرتبه بر سر او بروند و حق السکوتی گرفته مراجعت کنند و بگویند بصحرا متواری شد. نایب حسین ب طهران هم برای بعضی حق السکوت میفرستاد.

۲۱ جمادی الاخری سردار بهادر ویفرم که برای تنبیه رحیم خان بقراجه داغ آمده بودند با عده [ای] از سران سرکش ایلات مشکین و خلخال وارد طهران شدند و با کدخدایان وحشی ندیم مجالس قمار و پس از چندی مرخصی گرفتند و اقدامات آنها در آذربایجان بی نتیجه شد و باز همان شد که بود. هرج و مرج مجاهدین در طهران حکم فرماست، تقی زاده سردسته انقلابیونست. اعتدالها خودشان را بستارخان بسته اند.

۲۸ جمادی الاخری ۱۳۲۸ رئیس و نایب رئیس مجلس استعفا دادند و در نتیجه کابینه نیز کناره کرد.

در ۷ رجب سید عبدالله در خانه خودش کشته شد. سپهدار و سردار اسعد وارد مجلس شدند.

۱۸ رجب کابینه تشکیل شد: مستوفی: رئیس الوزرا، نواب: وزیر امور خارجه، فرمانفرما: وزیر داخله، حکیم الملك: وزیر مالیّه، قوام السلطنه: وزیر جنگ، دبیر الملك: وزیر عدلیّه، اسدالله میرزا: وزیر پست و تلگراف.

۲۱ رجب مرخصی سه ماهه بتقی زاده داده شد؛ مردم او را شریک قتل سید عبدالله می دانستند. علمای نجف بنایب السلطنه و مجلس در سوء عقیده او تلگراف کرده بودند. ناصرالملک ارو پا رفت. در نتیجه یک دو قتل دیگر، دولت در ۲۹ رجب ۱۳۲۸ امر بخلع اسلحه غیرنظامی داد. ستارخان و باقرخان طهرانند.

مجاهدین دو دسته اند: انقلابی و اعتدالی. قتل سید عبدالله را بانقلابیون نسبت میدهند و قتل میرزا علی محمد خان همشیره زاده تقی زاده را نسبت به اعتدالیون. ستارخان و باقرخان اعتدالی اند، یفرم انقلابی، ولی یفرم بتنظیم دسته خود قادر است، ستارخان نظم و ترتیبی در کارش نیست. ستارخان پارك اتابك را سنگر کرده، دادن اسلحه را آباداشت مگر این که کابینه تغییر کند. قوای دولتی (سردار بهادر و یفرم) پارك را محاصره کردند. غره شعبان دوساعت بعد از ظهر کار بجنگ کشید. زانوی ستارخان زخم برداشت، متابعین او را دستگیر کردند. بواسطه مجاورت پارك باسفارت انگلیس، دولت بیش از حد لزوم قوی در اطراف پارك حاضر کرده بود: پیاده نظام ۸۰۰ نفر، سوار ۱۸۰ نفر، ژاندارم ۲۰۰ نفر، قزاق ۵۰ نفر، پلیس ۱۵۰ نفر، امنیه ۱۵۰ نفر، بختیاری ۴۰۰ نفر، جمعاً ۱۹۳۰ نفر. ولی رشادت را بختیاری کرد.

حکام ولایات - رکن الدوله: حکمران خراسان، ظفر السلطنه: والی فارس، نظام السلطنه: حاکم کرمانشاه، سردار اشجع: اصفهان، سردار جنگ: کرمان، من بنده آذر بایجان.

۱۷ رمضان ۱۳۲۸ والا حضرت نایب السلطنه عضدالملک فرمانش در رسید. خدایش رحمت کناد، مردی نیک نهاد خوش نیت بود. ناصرالملک چهار روز پیش از فوت آن مرحوم انتخاب شده بود.

در جواب مکتوب بار کلی، ۲۸ شعبان ۱۳۲۸ نواب اشاره باستقلال و

آزادی دولت ایران کرده و اظهار اعتماد بدولت انگلیس و دوستی او که اظهار می‌کند مخالف این اصل باشد، نخواهند کرد. سفارتین برحسب دستوری که داشتند، جواب نواب را پس فرستادند.

مقرر است که بیست نفر مستخصص برای ادارات سه ساله اجیر شوند: ۷ نفر فرانسوی برای مالیّه، ۲ نفر فرانسوی برای عدلیّه، ۶ نفر ایتالیائی برای وزارت داخله، ۳ نفر ایتالیائی برای ژاندارمری، ۲ نفر سوئدی برای نظمیه. کمیسیون رسیدگی بمحاسبات و کیل الرعايا اختلاسات معتنابه کشف کرد، ولی مطلب مستور ماند.

۴ رمضان تقی زاده وارد تبریز شد؛ آبروی سابق را نداشت، انجمن نسبت باو خوش بین نبود، بلکه احتمال خطر بود. من بزحمت افتادم، بنظمیه در تأمین او سفارش کردم. ۲۳ رمضان ناصرالملک قبول نیابت را بمجلس تلگراف کرد؛ او در مجلس ۴۰ رأی داشت، مستوفی ۲۰ رأی و این سبب کدورت شد نسبت بدمکرات. اگر سردار اسعد مایل بناصرالملک نبود، اکثریت با مستوفی میشد.

آذربایجان

چون عین الدوله از تبریز رفت، علاءالدوله نامزد شد و در فرنگ بود، ببرلن آمد. احتشام السلطنه وزیر مختار با من گفتگو کرد، گفتم: آذربایجان یک نفر والی ایرانی میخواهد و امروز انسب علاءالدوله است. کار بقسم قرآن کشید که من مخالفت ندارم. تلگراف کردم، تربیت از اسلامبل ببرلن آمد، با او مذاکره کردیم، شرحی هم نوشتم. باسلامبل رفت که انجمن سعادت را مسبوق و موافق کند، مع هذا علاءالدوله بآذربایجان نرفت. پس از تجدید مشروطیت من بنده مأمور شدم.

در اوایل ورود من استیونس تاجر انگلیسی از طرف قنصل نزد من آمده

گفت: قنصل می گوید بشما اعتماد نداریم و تصوّر می کنیم بتقویت آلمان کار کنید. گفتم: بگو من دیپلمات نیستم، لکن اینقدر می دانم که از آلمان برای ما فایده [ای] جز از راه تجارت نیست، اگر در سیاست بماند یک شوند برای این است که ما را بمستملکی بفروشد، اگر من مساعدتی بآنها بتوانم بکنم از راه تجارت خواهد بود، اول کسی که در بازار ملتفت شود شما خواهید بود، البته در حدود عهدنامه و در باز خواهیم رفتار کرد.

باقرخان باردوی سراب نزد شجاع الدوله رفته بود، سردار ملی را باردبیل فرستادم، مردی غیرتمند و طبعاً شریف بود، لکن غالب در خمار؛ در اردبیل کارش بافتضاح کشید، برگشت. عمران پسر حضرت قلی حاجی خواجه لو همراه او بود و با من مکاتبه داشت، اظهارات او والتفاتش بدقایق مایه تعجب من شد؛ بسیار وجودش مفید و بکار آذر بایجان میخورد حیف که زود از دست رفت. شجاع الدوله نان برحیم خان قرض می داد، اقبال السلطنه نصیحت می کرد.

سانحه غیر مترقبه

یکی از منسوبان ستارخان زنی را دنبال کرد، بدکان قصابی پناه برد، چون دستش از آن زن کوتاه ماند، ششلول کشیده او را کشت. کسان او که اردو بادی بودند، نزد من آمدند که با احترام شما تا ۲۴ ساعت بقنصل رجوع نمیکنیم. پس از استنطاق، حکم بقصاص کردم. ستارخواست مقصر را باو سپارند. گفتم: وظیفه نظمیه است. کسان او شرحی بمن نوشتند که قصاص مرد برای زن جایز نبود. در حاشیه مکتوب این آیه را که در سوره مائده است، نوشتم: **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْ مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ.**

آخوند ملا قربانعلی زنجانی عَلم مخالفت بر پا کرده، عده کثیری دور او جمع شدند و زنجان را مرکز فتنه قرار داده. سردار بهادر و یفرم مأمور شده آن فتنه را خوابانند و آخوند ملا قربانعلی تبعید شد. بعضی علمای نجف قلع و قمع فتنه زنجان را فتوی داده بودند.

۱۷ ذیحجه سردار بهادر و یفرم باذر بایجان آمده مستقیماً سراب رفته از آنجا روبه اهر آوردند. ما هزار و پانصد نفر در سراب داشتیم، هیچکار نکردند. شجاع الدوله هم باطنا نمیخواست کاری بکند. دو یست نفر بختیاری، پنجاه نفر مجاهد و دو یست نفر قزاق با هازه آلمانی مدیر سه توپ ما کریم ریشه فساد را از اهر کردند. سید کاظم نامی همراه یفرم بود، دستگاه رحیم خان را از اثاثیه پاک کرد؛ لگه دسته یفرم بود. شجاع الدوله که معنای برضه مشروطه است و صورتاً همراه، در سراب نشسته منتظر فرصت است که دست از آستین بیرون کرده کار خود را بکند، چنانکه بتقویت روسها کرد.

۲۶ ذیحجه ۱۳۲۷ سردار بهادر و یفرم گفتند: از قرار راپرت ۱۰۰ رحیم خان پس از شکست پی در پی بازپنج فرسنگی اهر آمده است. بعضی خوانین اهر بار دو پیوستند. شجاع الدوله فتوحات پی در پی اردوی دولت را دید، ناچار بخود حرکتی داد. صبح سه شنبه ۲۰ محرم ۱۳۲۸ اردو شهر را بشجاع الدوله سپرده، رحیمخانرا دنبال کردند، فرار کرد دو عراده توپ از او گرفتند. رشیدالدوله از خوانین اهر همه جا پیش جنگ بود، سردار بهادر از او تمجید می کرد. ۲۱ محرم اردو عازم کلبر شد. ۲۴ محرم رحیم خان که رشیدالدوله و سعیدالممالک او را تعاقب کرده بودند، با اهل و عیال بخاک روسیه رفت. عده قزاق روس بحسرتان آمده کسان رحیم خانرا با احوال و اثقال بخاک روس بردند.

در اوایل ورود من بلایف مأمور نظامی قنصل جنرالگری روس بعنوان

کارهای تجارتی باهر رفته با رحیم خان و سایر خوانین عکس انداخته بود و در کتاب برون نقل شده.

اردوی طهران بتبریز آمد. شجاع الدوله عجاله در اهر ماند.

اهل شهر باستقبال رفتند، من در میدان توپخانه منتظر شدم. اردو در سر راه بخانه [ای] فرود آمد. علی رضاخان گروسی که باردو پیوسته بود، نزد من آمد که استقبال نکردید، باردو برخورده است. گفتم: اگر گله از مهدیقلی پسر علی قلی دارید، آنچه می کرد کم بود، اگر گله از والی آذربایجان دارید، بوظیفه خود رفتار کرده است، من از منزل خود بمیدان توپخانه آمدم، عالی قاپو خانه من نیست، خانه دولتست و میدان توپخانه محل نزول اردوی دولت، اردو میبایست بیرق دولت را در خانه دولت فرود بیاورد، نه در خانه عمرو و زید. تصدیق کرد. گفتم: اکنون حاضرم، برخیز برویم. درشکه رئیس نظمیه حاضر بود، رفتیم و استمالتی شد. پس از دوسه روز بسردار بهادر گفتم: اهالی همه بدیدن شما آمدند، همه را دیدید، بهتر از ساعد لشکر که بنظر شما آمد که بحکومت اهر میفرستادم؟ اذعان کرد که بهتری ندیدم. چون از اهر حاکم لایقی خواسته بودند و ساعد لشکر با حاجی خواجه لوخویشاوندی داشت و در اینموقع بکار خورد.

موسیو کلین صاحبمنصب آلمانی پس از اتمام کار غراجه داغ بدانصوب رفت و در مراجعت از تاکتیک اردو تمجید بسیار کرد؛ در موقع جنگ خواست برود، نظر با احتمال خطر تأمین ندادم.

قنصل انگلیس پیغام کرد که ما دیگر از طرف شما نگرانی نداریم.

ستارخان و باقرخان با سپهسالار رقابت می کنند. ستارخان مدعی است که سپهسالار سالی شصت هزار تومان خرج میکند؛ مرا و انجمن را عاجز کرده است. هرچه وجود او در بلوی مفید بود، فعلاً مضرت است، کسان او در دهات مالیات می گیرند و در شهر آشوب می اندازند. از وجود اردوی طهران استفاده شد،

آن دو پهلوان را بطهران فرستادیم. بسردار بهادر گفتم: بسردار اسعد بنویس زیاد. باد زیر بغل اینها نیندازند. پیش من بی اجازه نمی نشستند، برعکس استقبال و پذیرائی از ایشان شد بی اندازه، چنانکه تا دو فرسنگی طهران طبقات مردم سرپرده ها بر پا کرده بودند با تشریفات فوق تصور، حتی شنیدم یک نفر پسر خود را خواسته بود جلو آنها قربانی کند. آشوب طلبهای طهران دور ستارخان را گرفتند و کار بواقعه پارک کشید که از این پیش بدان اشارت شد.

درد بی درمان حضور قشون روس است که بهر وسیله میخواهند بهانه مداخله بدست بیاورند و هر روز در راپرت نظمیه میخوانم که روسها جای مقر تلفن باغ شمال را بدیوار خانه های مردم عوض می کنند. رئیس نظمیه را خواستم، گفتم باجزای نظمیه و خانه دارها بسپارد که دم نزنند. بعد از دو روز آمد، گفت: بعضی میگویند از سر دیوار نگاه می کنند، بعضی میگویند دیوار ما را سوراخ می کنند. گفتم: بگوچندی زنها با چادر نماز حرکت کنند بهتر از آنست که سر برهنه از خانه بدر شوند، اما دیوارها را من میفرستم عمارت کنند. از این گونه مطالب بسیار داشتیم. این مطلب را برای آن متذکر شدم که آخر بر سر مقره تلفن قضیه محرم ۱۳۳۰ و هنگامه بدار زدن ثقة الاسلام و بعضی دیگر و خود کشی امان الله میرزا واقع شد.

بیستم شوال ۱۳۲۸ از آقای مستوفی الممالک صورت اجاره نامه [ای] برای املاک خالصه آذربایجان رسید، یکصد هزار تومان نقد و دو هزار و پانصد خروار غله بشرط کسر مالیاتهای که جدیداً برقرار شود و جبران خسارات وارده از ناامنی و در صورت فسخ جبران خسارت مستأجر معادل اجاره یکساله. صورت را بانجمن ایالتی فرستادم. بسی سید المحققین رئیس انجمن اجاره باجلال الملك راجع شد پنج هزار تومان بر نقد افزود با شرط تخفیف بنسبت املاک اشغالی عثمانی و منهوبه شاهسون. معتمد السلطنه پیشکار مالیّه امضا کرد. نزد من آوردند، گفتم:

مسئول پیشکار مالیّه است ناظر انجمن، امضای من لازم نیست. چون هیچ اعتماد نداشتم. در بازار گفتند: بدون امضای ایالت قبول نداریم. محرمانه دو هزار تومان باجلال الملك دادند فسخ کرد، مسئولیت بعده من وارد شد. سعدالسلطان مباشر املاك محمدعلی میرزا، مجیرالملک مباشر فرمانفرما را خواستم با بشارت الدوله پیشکار خودم، نشستند یکی یکی املاك خالصه را اجاره دادند در هشتاد و پنج هزار تومان نقد و نه هزار و پانصد خروار غله بدون حرف خرج املاك اشغالی و منهوبه، مستثنا من جمله دوهزار و پانصد خروار بمحال مرند و خوی می افتاد که قیمت گندم چهارده تومان بود و در چهار آیماق چهار تومان. در بازار گفته شد انجمن برای نظارت ایالت بود، الحال ایالت ناظر انجمن است. سید المحققین استعفا کرد و بٹ شکوی را منتشر ساخت.

فتنه قراجه داغ

پسران رحیم خان بقراجه داغ آمدند. میرزا هاشمخان حاکم قراجه داغ است. خوانین محل که باید دفاع کنند، شانه خالی کردند، تجار و علما هم تذبذب می کنند. در تبریز هم قوه که باهر بفرستیم نداریم.

حضرت قلی کدخدای حاجی خواجه لورا برای گفتگوی اتباع روس بتبریز خواسته بودم، آمده بود، ژنرال قنسول خواست او را توقیف کنم، نکردم. در این اثنا پسرش عمران که در ایلات نظیر نداشت، درگزشت. حضرت قلی بدون اجازه رفت و بمن اختیار داد که در گفتگوی روسها آنچه حکم کنم، اطاعت کند. باو تلگرافی کردم که موقع خدمتست.

بیوک خان از چلبیانلو و متفرقه جمعیتی ساخته بر سر اهر آمد. شبی حکومت حضور مرا خواست، با انجمن بتلگرافخانه رفتم، ناله از بی وسایلی کرد، من هم جوابی برای درد او نداشتم، حقیقت حیران بودم، تلگراف کردم که نصر.

مِنْ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَدَسْتُورَاتِي دَادِم. روز دیگر تلگراف حکومت رسید که پسران رحیمخان سنگرهای ما را گرفتند، یک سنگر دیگر در دست نصره الحکما باقی است، فاتحه اهر را خواندم. مغرب سر رشته دار تلگرافخانه آمد، دیدم بشاش است، گفتم خبر تازه [ای] است؟ راپرت را بمن داد: حضرتقلی با ششصد سوار میرسد پسرهای رحیمخان را از اهر دور می کند و خودش با کدخدایان بتلگرافخانه می آید که فرمان چیست؟ دو روز بعد چهار هزار فشنگ باو دادم و رفت. یک مراعات قول، صد هزار تومان برای دولت کار کرد و فتنه را دفع و رفع نمود.

نظام السّلطنه در پیشکاریش قرآن برای جعفر آقای شگاک فرستاد، آمد، بنامردی او را کشت و از برای مملکت اسمعیل آقا درست کرد که چندین بار اردو بسر او فرستاده شد و مبالغی ضرر مالی و جانی و آبرویی بدولت وارد آمد. من جمله اردوئی که بریاست فیلیپف بسر او فرستاده بودند با موفقیت دست از کار کشید، البته سیاستی بوده. نباید تصور کرد که اسمعیل آقا یک نفر از آقایان شگاک بود، ترکیه و انگلیس و بلشویکها هریک بنظری از او تقویت مادی و معنوی می کردند.

نیابت ناصرالملک

عضدالملک را چون فرمان در رسید، دموکراتها برای نیابت سلطنت خواهان ناصرالملک نبودند و مستوفی را میخواستند، سردار اسعد مایل بناصرالملک. هردو مسامحه کار بودند، ولی بعقیده من مستوفی علاقه مند تر بایران بود. بهرحال مستوفی ۲۰ رأی و ناصرالملک چهل رأی داشت؛ البته انگلیس هم بناصرالملک راغبتر بود. ناصرالملک بواسطه همین اختلاف رأی و عدم مسلمیت، در قبول مسامحه می کرد و البته انگلیس او را ترغیب مینمود و در نتیجه آن ترغیب قبول کرد.

اشکالات مالی گریبان گیر دولت است، سرمایه داران اروپائی ضمانت دولّین را میخواهند، دولّین هم بقول سعدی:

همه جان خواهد از عشاق مشتاق ندارد سنگ کوچک در ترازو

در شمال ایران روسها جا گرم کرده اند و پنبه در گوش. در اسلامبل و طهران برعلیه توقّف ایشان نمایش میدهند، بدهند. توجّه انگلیس تمام بامنیت راه جنوبست، حتّی حاضر شده است صدی ده بر گمرکات جنوب بیفزاید، اما افسران هندی در کار بیایند. دولت ظل سلطان را برای نظم جنوب دعوت می کند، معزّی الیه باشاره جلال الدّوله تن در نمیدهد.

نوّاب بسفارت نوشت: صرف نظر از وقایع اردبیل و قراجه داغ و زنجان و ورامین متأسّفانه اشخاص مفسد پس از اثبات تقصیر در سفارتخانه ها متحصن میشوند و تحریکات می کنند، اشخاص دیگر از راههای غیرقانونی تحت الحمايه قبول میشوند و از هیچ قسم افساد خودداری ندارند. وجود قشون اجنبی مرتجعین را امیدواری میدهد. اشکالات مالی هم سرجای خود، قرضه خواستیم در مراسله پنجم صفر ۱۳۲۷، در عوض محو استقلال مملکترا خواستید، بوسایل دیگر دست انداختیم، مراسله ۳ ربیع الاوّل رسید؛ طبعاً این وضعیّت پیش آمد. در قبول صد ده باز شرایط حق شکن بود، صد نوزده اضافه گمرکات هذه السنه، دلیل بر بهبودی راه است.

نوّاب بسفارتین اطلاع داد که محمّدعلی میرزا برخلاف مدلول پُرنگل تحریکات می کند، افساط مقرّری او توقیف خواهد بود تا حقیقت کشف شود. چند نفر با لباس رسمی فرستادند که محضّل نوّاب باشند، معزّی الیه استعفا کرد (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۸).

از پاریس خبر رسید که شاه مخلوع در «نیث» باطل السلطان شورداشته، بپاریس آمده، ببروسل و برلن و وین خواهد رفت، قاصد ایرانست و مذکور میشود

که طرفداران او نویدی باو داده‌اند (۱۲ محرم ۱۳۲۹). ادوارد گری دولت روس را دعوت کرد در مراجعت محمدعلی میرزا بیشتر مراقب حال او باشند. سازائف گفت: اگر محمدعلی میرزا بایران برود مستمري او قطع خواهد شد. یقین دارد با مؤیداتی که فراهم کرده‌اند، فاتح خواهد بود.

مستخدمین آمریکائی

دولت برآن شد که از آمریکا متخصص مالی بخواهد؛ بیزو کاری نکرد. ۲ شوال ۱۳۲۸ (۲۴ اردیبهشت) قانون استخدام پنج نفر آمریکائی از مجلس گزشت. موسیو مرگان شوستر با چهار نفر دیگر وارد شدند. شوستر آنطور که باید تملق از سفارتین نگفت. پاکلوشکی و بارکلی از اول باو خوشبین نبودند. معزّی‌الیه هم مرد سیاست نبود، در کتاب خود فخر می‌کند که سردار اسعد ملاقات مرا خواست، نرفتم، او آمد، اگر رفته بودم، سپهسالار میرنچید.

حقوق مستخدمین آمریکائی

مرگان شوستر	۲۰۰۰ لیره و خرج سفر	خزانه دار
فرانک کِرُنر	۱۲۰۰ لیره	مدیر مالیات
کلنل مالکاگی	۱۰۰۰ لیره	مفتش ولایات
آردیلیوهیلز	۸۰۰ لیره	محاسب
مفتش دیگر	۱۰۰۰ لیره	معاون مدیر مالیّه

پیشنهاد شوستر را مجلس در ۱۵ جمادی الثانی ۱۳۲۹ (۲۴ خرداد) تصویب کرد او نیز فوراً مشغول کار شد.

۱۴ رجب بارکلی بسر ادوارد گری گفت: مجلس الحال بکلی فرمانبردار شوستر است، پیشنهادات او باتفاق تصویب میشود.

وی جرئت و جدّیتی بخرج داده که قابل تمجید است، ولی نتایج اقدامات بی باکانه که می کند محلّ تردید.

قانون انتخابات

قانون انتخابات در ۲۸ شوال ۱۳۲۹ (۵ آبان) از مجلس گزشت. عدّه وکلا که صدو بیست نفر بود، صد و سی و شش نفر شد به انتخاب مستقیم در دوره دوم تقنینیه.

قتل صنیع الدوله ۶ صفر ۱۳۲۹

اول تلگرافی که در تبریز بمن رسید، از سفارت آلمان بود؛ مضمون اینکه «ایران و خانواده شما را از این فقدان تسلیت می گویم، گواث.» بی نهایت پریشان شدم. نظام الدوله حاضر بود گفت: شاید دیگری باشد. گفتم: بفوت هیچ کس وزیر مختار آلمان ایرانرا تسلیت نمی گوید. گفته شد که قاتلین صنیع الدوله دو نفر گرجی بودند بتحریرک روس. بلی روس و انگلیس از صنیع الدوله دلخوش نبودند، بچند جهة صنیع الدوله همدست بایشان نمیشد، تملّق نمی گفت، ایرانی بی شایبه بود و برای نجات ایران کار می کرد، خوش آمد نمیگفت و واقف از اقتصادیات بود، هیچ متخصّص مالیه براو فایق نبود، منکر قرض بود و بدون شور بیزو متخصّص مالیه لایحه قند و چای بمجلس داده بود و میخواست راه آهن بدست ایرانی کشیده شود و مالیه ایران اعتبار پیدا کند. وزارت خارجه دوسیه این کار را پنهان داشت، اقوام از بیم جان دم نزدند. در قتل صنیع الدوله، سپهدار محرّک بود، سردار محیی مباشر؛ سردار محیی کشته شد، سپهدار انتحار کرد (ولیعخان تنکابنی).

مخبرالملک بمن تلگراف کرد: از برای خدا از ایران خارج شوید. در

اینموقع رحیم خان یک طرف در عمارت من توقیف است، امیر حشمة طرف دیگر. گفتند برای امیرحشمت از خوانین حاجی علی لو، رئیس نظمیه بدستاری تقی زاده فرمانی میخواهند صادر کنند بریاست ایل حاجی علی لو، دو فوج قراجه داغ و دو یست سوار. گفتم در دو وزارتخانه نمیشود کار کرد یا فوج و سوار یا ریاست نظمیه و ایل؛ سخت برنجید.

سید المتحققین و اجلال الملك بر سر اجاره خالصه دلتنگ بودند؛ بتحریک آنها اعیان و اشراف و موزر بندهای شهر در انجمن برضه من جمع شدند و تلگرافات کردند، من بعین الذوله که وزیر داخله بود، تلگراف کردم که شما کاری در موضوع اینها نکنید. او هم جواب تلگرافات آنها رانداد. یک هفته ازدحام کردند و متجاوز از هزار نفر بر علیه من اطراف انجمن جمع می شدند. من از برای افتتاح بلدیه رفتم، معاندین شهرت دادند که فلانی بقونسولگری رفت. محمد حسینخان سردار عشایر آمد که دو یست نفر قراجه داغی در شهرند، اجازه بدهید در اطراف عالی قاپو بگذارم. گفتم: برو در خانه ات بنشین و تا نخواهمت درب خانه میا. شهرت دارند که فلانی قراجه داغیها را دور خودش جمع کرده. وکیل قراولان عمارت اجازه خواست فشنگ برای قراولان بگیرد. گفتم: اگر قراولان فشنگی هم دارند، بگیر بده ذخیره. شهرت دادند فلانی مسلح شده است. باغ عالی قاپو طروقه است، مردم می آمدند و میرفتند و میدیدند که دروغ است.

شب ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۸ انجمن و بعض تجار نزد من آمدند. تالار بزرگ نایب السلطنه عباس میرزا و ایوان جلو آنرا موزر بند گرفت، ۲۰۰ نفر میشدند. رئیس انجمن گفت: چه باید کرد؟ گفتم: اگر حرف حسابی هست باید گفت. میرزا آقای بلوری عضوانجمن که بر سر دعوای با عموزاده اش بامن مخالف شده بود که چرا حکم بناحق نکردم. گفت: ملت شما را نمیخواهد اگر زوری دارید، بگوئید. گفتم: من با زور بآذر بایجان نیامدم، بقول خودتان اسلحه را زمین

گزارده بودید و بر سر خواستن من، در ثانی برداشتید بتقی زاده متوسل شدید مرا راضی کند بآذر بایجان بیایم، با حضور قشون روس لقمه دهن سوزی نبود، وزارت علوم برای من راحة الحلقوم بود. ایالت آذر بایجان همچون کنگر نتراشیده است، بشوق خدمت و با اعتماد شرف شما آمدم، توپ و تفنگ نداشتم، ۲۴ ساعت با اشکالات مملکت زد و خورد می کنم. استفاده کرده ام؟ بگوئید. قلمی بر ضرر شما روی کاغذ گزارده ام؟ بگوئید. قدمی برخلاف مصلحت برداشته ام؟ بگوئید. اینک هم اشتیاقی باین حکومت ندارم. بتلافی غیرت آذر بایجانی روی غیرت، حکومت و خدمت می کنم. اگر نمیخواهید بی شرفی چرا؟ همان شرف مرا بمن بدهید شما را بخدای متعال میسپارم. از مردمی که همراه آمده بودند، آواز بلند شد که برخیزید برویم، اینها آب در گوش ما کرده اند. این همان مخبر السلطنه است که در آغاز بلوی اسلحه و قورخانه بما داد. این بگفتند و بیرون رفتند. میرزا آقا هم جا خالی کرد. مصلحین انجمن و تجار گفتند: حالی چه باید کرد؟ گفتم: من با احترام انجمن هیچ نمیگویم. روز دیگر انجمن در محل عادی حاضر نشد، مردم هم متفرق شدند.

مفسدین در محضر ثقة الاسلام تعهدی نوشتند، رحیم آقای قزوینی نزد من آورد و توسط کرد. گفتم: من با کسی طرفیت ندارم، آنچه می کنم برای امنیت است، بکسی زحمتی نمیدهم، لکن می دانم که این جماعت آرام نخواهند نشست. من صبر میکنم تا فساد بر همه معلوم شود، آنوقت هر چه مصلحت دانستم خواهم کرد. گفت: بی محاکمه؟ گفتم: محاکمه برای اینست که تقصیر مسجل شود، وقتی فساد ظاهر شد دیگر چه محاکمه.

محرم ۱۳۲۹ شد و کانون فساد در منزل مشیرالسادات ایجاد گشت و تا ۲۷ محرم روضه خوانی دوام یافت. کدخدایان شهر بشارت الدوله را ملاقات کرده گفتند: چرا ایالت ساکت نشسته، دنباله اقدامات حضرات بمداخله روس

میکشد، آنوقت ما کدخدا نخواهیم بود. بشارت الدوله گفتم: بگوشب بیایند. آمدند و اعاده مطلب کردند. گفتم: ذیحجه را فراموش کرده اید؟ گفتند: نفهمیدیم، اینک آنچه امر شود، اطاعت داریم و انجام می دهیم. گفتم: علی الصباح محمدخان ششگلانی، امیر حشمترا در عالی قاپو حاضر کند، محمدخان خیابانی، مشیرالسادات را در خانه خودش توقیف نماید. داروغه (محمدعلیخان) بسیدالمحققین بگوید: برادرت دبیر حضرت در خانه اش ترتیب اجتماع میدهد، سه جلسه چیزی نخواهم گفت، جلسه چهارم میفرستم حاضرینرا توقیف کنند. گفتند: بنویس. نوشتم. رفتند و انجام دادند. امیرحشمت را در شمس العماره توقیف کردم. پیغام مرا بسیدالمحققین رسانیدند، معزی الیه چهل روز از شهر بیرون رفت. تجار در معاودتش موافقت نمیکردند تا باز خودم تمنا کردم، آمد و بٹ شکوی را نوشت. جنرال قنسول روس وقت خواست و بدیدن من آمد و گفت: این دیگر کودتا بود. گفتم: از وظایف عادی حکومتست، و خودم را آنروزوالی آذربایجان دیدم.

مقارن این احوال رحیم خان چلبیانلو بآذربایجان آمد و امان خواست. چند نفر مسلح همراه داشت. چون امان داده بودم، خلع سلاح نکردم، در عمارتی مجاور منزل خودم او را جای دادم.

واقعه صنیع الدوله که روی داد، رحیم آقا و دوسه نفر از تجار با چند نفر کدخدایان شب برای کشیک من آمدند، تجار را راضی کردم بروند که گفته نشود ایالت امنیت ندارد.

امیر حشمت را بخراسان فرستادم و بر مستحفظین رحیمخان چلبیانلو افزودم.

انگلیس همان اوایل امر اظهار اعتماد بمن کرده بود. روسها علی الظاهر ملاحظه میکردند. از سفارت روس بقنسول جنرال گفته بودند رفت و آمد با فلانیرا

متارکه کن. گفته بود: نمیتوانم. مدعی من سپهسالار بود. وقتی صنیع الدوله بمن تلگراف کرده بود: استعفا کن. تأمل کردم. پس از هفته سردار اسعد در حضوری گفت: جواب صنیع الدوله را بده. فوراً استعفا کردم. سپرده بودم از حضار کسی ملتفت نشود، خبر شدند. انجمن و تجار فشار آوردند، سپهسالار طلب استعفارا حاشا کرد و من یکسال دیگر ماندم. زکریا تاجر باشی سابق روس در بازار گفته بود: روس مخالف فلانی نیست، وزرای خودتاند. روس و انگلیس دست برداشتند، سپهسالار دنبال مخالفترها نکرد. امان الله میرزا را بریاست قشون فرستاد که برضد من کار کند. انجمن گفت: او را راه مده. گفتم: من یاغی نیستم. آمد و مشغول دسته بندی شد. از طرف دیگر دستور بشجاع الدوله رسید که از من کارشکنی کند. معزّی الیه در حمل جنس بشهر اشکال تراشی می کرد. من دیگر خسته شده بودم. بتوسط رحیم آقا بازار را برای استعفای خودم حاضر کردم.

روزی بامان الله میرزا گفتم: تصور می کنی حکومت آذربایجان کاریست سهل و آسان؟ روی این صندلی که من نشسته ام بادی میوزد که گرده مرا خسته کرده است. آنکه پس از من روی این صندلی بنشیند، باد او را بجائی خواهد انداخت که کلاه خودش را پیدانکند. از غرایبست که بر سرمقر تلفن، آن هم بدیوار نظمیه، غوغای عاشورای ۱۳۳۰ بر پا شد و امان الله میرزا در قنصلگری انگلیس انتحار کرد.

روز سیزدهم عید نوروز ۱۳۲۹ سه هزار نفر در باغ صاحب دیوان سان دیدم. در اردی بهشت پس از تفریغ محاسبات ۲۴۰ تومان داشتم، ۲۵۰ تومان از رحیم آقا قرض کردم و بطرف فرنگ رهسپار شدم.

آمدن قشون ترکها بسر حد

ارفع الدوله از اسلامیل تلگراف می کند که صدراعظم محرمانه گفت:

مقصود از سوق عسکر در چند نقطه ایران موقتاً اینست که قشون روس میدانرا خالی ندیده زودتر از ایران بروند، همینکه روس رفت ما عسکر خود را از ایران میبریم. (۱۴ صفر ۱۳۲۹)

محمدعلی میرزا

محمدعلی میرزا و شعاع السلطنه بگمش تپه آمده اند و تراکمه را برای همراهی بخود جلب می کنند. صندوقهای اسلحه و ذخیره با سم آب معدنی از گمرک روس گزشته و با کشتی مخصوص وارد ایران شده است (۲۰ رجب ۱۳۲۹).

طهران

مستوفی الممالک مصمم است پس از ورود نایب السلطنه استعفا بدهد. کاش قبلاً استعفا داده بود که صنیع الدوله هم در خانه می نشست. ابوالقاسم خان ناصرالملک ۸ صفر وارد طهران شد. معهود بود سردار اسعد وارد کابینه شود، از حرکات نظام السلطنه رنجیده بعنوان معالجه باروپ رفت. چیزی که باور کردنی نیست اظهار نایب السلطنه در قزوین است که «چگونه طهران بروم و حال آنکه صنیع الدوله در طهرانست.» متأسفانه فرمایشات ایشان بعدها بجاج محمد تقی شاهرودی، مؤید آن روایت بود.

۱۲ صفر ۱۳۲۹ (۲۸ بهمن) وکلا را نایب السلطنه بگلستان خواست و گفت که تا اکثریت ثابت در مجلس نباشد، دست بکار نخواهم زد. دو دسته در مجلس درست شد: دمکرات که طرف بی میلی نایب السلطنه اند ۲۱ نفر و اعتدالی ۴۶ نفر و در خارج نسبت برعکس است. قشون روس از قزوین رفت.

کابینه تشکیل شد:

سپهسالار رئیس الوزرا و وزیر جنگ، مستشارالدوله وزیر داخله،
 مشیرالدوله وزیر عدلیه، ممتازالدوله وزیر مالیّه،
 علاء السلطنه وزیر معارف، معاون الدوله وزیر پست و تلگراف،
 محتشم السلطنه وزیر امور خارجه.

عصر همان روز کابینه بمجلس معرفی شد

پرگرام وزرا:

۱- اقتدار در رفع طرور.

۲- تنبیه مقصرین پلتیکی (معلوم نبود که را تنبیه خواهند کرد؟)

۳- تنظیم مستخدمین کشوری و لشکری.

۴- اجرای قانون مطبوعات.

یک ماده هم نسخ انحصار نمک بود.

حکومت نظامی بریاست صمصام السلطنه اعلان شد.

۲ ربیع الاول ناصرالملک در مجلس قسم یاد کرد و اظهار داشت که
 «مردم منتظرند همه کارها را من بکنم پیداست که در وظیفه من اشتباه کرده اند،
 بموجب قانون اساسی کابینه مسئولست، تکلیف من تعیین رئیس الوزراست، او هم
 باید با اعتماد اکثریت کار بکند.» نیمه اول ربیع الاول بیعت در مصرف قرضه
 گزشت، در نتیجه جمعی از طرفداران کابینه بمخالفین پیوستند. انگلیس شرط
 می کند که مصارف ژاندارمری مقدّم باشد.

محمّد علی میرزا از شمال و سالارالدوله از مغرب، طهران را تهدید
 می کنند (بازوی راست و چپ روس). در طهران جمع آوری قوی میشود.

قانون ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۹

اختیارات وسیعی بشوستر داده شده است. چون بکار وارد شد با بلژیکیها اختلاف پیدا کرد که تابع خزانه داری نمیشدند و روس از آنها حمایت می کرد و تهدید با آوردن قشون بهانه وثیقه بودن گمرکات. مضحک پرتست سفرای فرانسه و آلمان و اطیش و ایتالیاست که هر کدام دوقازونیم حقوق یا وظیفه اتباع حواله گمرک دارند. سفارت انگلیس و هلاند ساکتند. مرنارد از تبعیت سرپیچست و از رد شدن کنطراتش در مجلس بیمناک، صورتاً صورتی از محاسبات بخزانه میفرستد. مطابق قانون وجوهات را بی امضای خزانه دار بانکها نمیدانند، مرنارد لابد از در اطاعت پیش آمد.

مدلول پیشنهاد شوستر (۲ جمادی الاخری ۱۳۲۹ / ۱۱ خرداد)

تقلیل ادارات مالیّه بسه شعبه:

۱- اداره وصول.

۲- اداره کنترول.

۳- اداره پرداخت.

موقتاً شعبه برای پرداخت قروض که بعد ملغی خواهد شد.

این لایحه پس از کمی مذاکره و لایحه اقتدارات شوستر بدون مباحثه تصویب شد.

شوستر خدمات خودش را معلق بامر محال کرد و آن رفع کلّ عوایق بود که اگر نشود بامریکا خواهد رفت.

بغم خوارگی جز سرانگشت من نخوارید کس در جهان پشت من وزیر جنگ (سپهسالار) مبلغ هنگفت پول میخواهد، موجود نشده، بمجلس میرود، تصدیقش نمی کنند، چنان عصبانی می شود که بدرشکه چی میگوید: برو فرنگ، و سراز رشت در می آورد.

بودجه دربار که بی تصویب نایب السلطنه گزشته بود، او را عصبانی کرده مصمم رفتن با رُپ شد. کار بجائی رسید که از بار کلی تقاضا کردند از ادوارد گری تمنا کند که نایب السلطنه را از مسافرت در اینموقع منصرف کند. برای عضدالملک ماهی پنج هزار تومان مقرری معین شده بود و ندادند مگر دو برج، او هم هیچ نگفت. ناصرالملک ایستادگی کرد تا ماهی ده هزار تومان گرفت و هیچ نگفتن در کار نبود.

وزرا سعی دارند سپهسالار را یا از سفر منصرف کنند یا باستعفا متقاعد. امیر اعظم با حرارت در هیئت وزرا چهل هزار تومان فوری می خواهد که از اعتصاب قشون جلوگیری کند. شوستر مسجل میکند که هشتاد هزار تومان قسط برج قبل در حجره تاجری بامانت موجود است. آنان که اهل زورخانه اند از زور آزمائی مضایقه نمی کنند، آخر عذر می خواهند که مطلع نبودیم.

سپهسالار تقاضا دارد در قانون ۱۵ جمادی الاولی در صرف عایدات عمومی اختیار بیشتری برای مصارف خصوصی او ملحوظ شود. سفیر روس قیمت تفنگهای کهنه [ای] را که بسفارش سپهسالار خریده و بدو برابر قیمت آنرا محسوب داشته و هنوز تحویل نداده، مطالبه می کند. نایب السلطنه بر سر بودجه دربار ترازو زمین میزند. رئیس الوزرا هشتاد هزار تومان پول نظام را بصراف سپرده، در سر بقیه یکسر برشت میرود. ما قانون گزرانده ایم، مستشار آورده ایم که بتقویت نایب السلطنه و کابینه مالیه را اصلاح کند.

تأسیس ژاندارمری مالیه، استخدام استاکس

شوستر از اول لازم دانست ژاندارمری مخصوص مالیه اختیار کند، استاکس عضو نظامی سفارت انگلیس را برای اداره ژاندارمری استخدام کرد. معزّی الیه هم از خدمت هند استعفا کرد و برسر این کار کشمکشها شد. روسها از

مداخله در شمال او را منع کردند. کشمکش چند ماه ادامه یافت، آخر دولت انگلیس استعفای او را قبول نکرد.

انتخاب شوستر استاکس را بملاحظه دانستن فارسی بود، گفته بود که اگر غیر ازین میبود از امریکا میخواستم.

نسخ قانون نمك (۲ جمادی الثانی ۱۳۲۹)

صنیع الدوله در تعقیب راه نجات بجای قند و چای، نمك را پیشنهاد کرده بود و در ۳ ربیع الاول ۱۳۲۸ بتصویب رسیده بود. سفرا بهانه معاهده [ای] برای منع نداشتند، اما سپهسالار را داشتند. زبان بعضی را خریدند و نمك شد مهر فاطمه زهرا (ع).

شوستر هم که برای ملاحظه سپهسالار از سردار اسعد دیدن نکرده بود، بی مطالعه مخالف شد که دخل کمتر از خرج است. در آذر بایجان مأخذ بدست آورده بودیم، در سال سیصد هزار تومان عاید می شد. دموکراتها سنگ رنجبر بسینه میزدند. تجار تبریز نزد من آمدند و توضیح خواستند. گفتم: هر کسی در روز ۲۵ گرم نمك میخواهد، ۱۰ گرم آن در اغذیه هست، ۱۵ گرم از خارج محتاج است، در ماه میشود ۴۵۰ گرم، در سال ۵۴۰۰ گرم. نمکی که بحیوان باید داد یا صرف دباغی باید کرد منتها ۶۰۰ گرم سهم یکنفر رنجبر باشد، میشود ۶۰۰۰ گرم یعنی دومن، کدام رنجبر است که در سال سی شاهی برای او گران باشد؛ اگر پلوخور بیشتر نمك صرف کند چه باک!

انجمن و تجار خواستند جلوگیری کنند، بیموقع بود، نگذاشتم. صنیع الدوله حاضر نبود که دفاع کند. در موقع پیشنهاد قند و چای، مارلینگ بسر ادوارد گری گفته بود: وزیر مالیه اعتقاد بقرض ندارد، میخواهد مالیات بر واردات ببندد. ناصر الملك و كلا را خواسته در ضرورت همراهی با سپهسالار (ولیخان)

مذاکره کرد و تعهد کتبی گرفته با سردار ملی و سالار ملی برشت فرستاد. سپهدار را آوردند و کابینه پنج روزه تشکیل شد.

۲۱ رجب محمدعلی میرزا بگمش تپه آمد. تلگرافی بسپهسالار رسید که نظم شهر بعهده شماس تامن برسم. معلوم شد که جناب مومی الیه و جمعی از اعیان، محمد علی میرزا را دعوت کرده اند. مجلل در میان شاهسونها طلوع کرد و مکتوبات برای کدخدایان داشت، منشأ اثر نشد. از اعضای کابینه معاون الدوله و محتشم السلطنه مورد سوءظن واقع شدند. مستبدین سفارت روس رفتند، سپهسالار در توقیف آنها مسامحه کرده بود. ششصد نفر بختیاری در شهر بودند، دو هزار سوار دیگر احضار شدند. ملزومات و توپهای شنیدرا بیفرم دادند. در دامغان عده اعزامی سپهسالار دو توپ از دست دادند، سوءظن باو بیشتر شد. سالار الدوله بسنندج آمد. نایب السلطنه، سردار اسعد را دعوت بایران کرد، آمد. معلوم شد سپهسالار اقتدار برای چه میخواست و پول نظام را چرا ذخیره می کرد؟ مجلس بعزل سپهسالار و معاون الدوله و محتشم السلطنه رأی داد، نایب السلطنه پذیرفت. ترمیم کابینه (۲۹ رجب/ ۶ شهریور): صمصام السلطنه: رئیس الوزرا و وزیر جنگ، وثوق الدوله: وزیر امور خارجه، مشیرالدوله: وزیر عدلیه، حکیم الملک: وزیر مالیّه، علاء السلطنه: وزیر علوم، قوام السلطنه: وزیر داخله، دبیرالملک: وزیر پست و تلگراف. دبیرالملک بلافاصله استعفا کرده بفرنگ رفت. در پراگرام هیئت تبدیل انتخابات دو درجه بیک درجه و حق بازدید قانون اساسی و قصد اختیارات بیشتری برای هیئت و حق انفصال مجلس برای شاه منظور شده بود.

طهران نظامی شد. مجد الدوله و امین الدوله و ظهیرالاسلام توقیف شدند. در توقیف مجدالدوله کار بزدو خورد کشید، زن و بچه او بسفارت روس رفتند. اسلحه خریداری از روسیه وارد شد (کوسه ریش پهن). هفت هزار تفنگ و چهل

ملیون فشنگ بود.

مجلس برای کشنده محمدعلی میرزا صد هزار تومان و برای سالارالدوله و شعاع السلطنه هریک ۲۰ هزار تومان جایزه معین کرد. محمدعلی میرزا معلوم نیست کجاست؟ گفتند ۱۳ رمضان ۱۳۲۹ بروسیه برگشت، خبر او در ساری و شاهرود هم داده شد. در فیروزکوه معین همایون بختیاری شکست فاحش برشید السلطان پهلوان قوای محمدعلی میرزا داد، او را گرفته تیر باران کرد. دولت روس تمام سعی را در برگشتن محمدعلی میرزا بسلطنت دارد، انگلیس با تمام قوئی دفاع می کند. وزیر امور خارجه روس بسر ادوارد گری می گوید: قنسولهای ما برای محمدعلی میرزا کار نمی کنند. قنسول روس در اردبیل انتشار می دهد که محمدعلی میرزا با دوازده هزار نفر در یک منزلی طهرانست و عفو عمومی داده است و بیست ملیون پول همراه دارد. شجاع الدوله حکومت خود را از طرف محمدعلی شاه اعلان می کند.

سه نفر صاحب منصب سوئدی که برای ژاندارمری اجیر شدند آمدند. شوستر نهایت کارگشائی را می کند و خار چشم مخالفین است. سفارت انگلیس امنیت راه جنوب را میخواهد. قوه منحصر است ببختیاری حریف دشمن و دشمن خزانه.

ارشادالدوله بایوان کی رسید، پیش قراولان دولتی واپس آمدند و او آمد بامامزاده جعفر ورامین. امیر مجاهد برادر صمصام السلطنه او را استقبال کرد. یفرم با سیصد و پنجاه نفر مردان ی و یک عراده ماکزیم و سه عراده شنیدر بریاست مائر هازه آلمانی از دنبال رف. خبرنگار تیمس مینویسد: دشمن دوهزار ترکمن و چریک بود، دولتی پانصد غر بختیاری و ۱۸۰ نفر داوطلب و ژاندارم، سه عراده توپ شنیدرو یک عراده توپ مسلسل. رؤسای بختیاری سردار بهادر و امیر محتشم و امیر مجاهد از جلو همه میرفتند. ارشادالدوله چهار عراده توپ داشت و در

سنگر دفاع می کرد. صدای مسلسل که بلند شد، ترکمن رو بفرار گزارد. در قراجه داغ همین اثر دیده شد. ارشدالدوله از پازخم برداشت، نتوانست بگریزد، گرفتار شد. زخم او را بستند و از او تحقیقات کردند، گفته بود: محمدعلی میرزا دو نوبت در وینه با سفیر روس ملاقات کرد، سفیر باو گفت، دولت روس و انگلیس در جنگ با ایران مداخله نمی کنند، اگر میدانی راه پیشرفت داری، راه باز است، از او پول و اسلحه خواستیم، گفت: میسر نیست.

تذکره محمدعلی میرزا خلیل تاجر بغدادی بود. روز دیگر ارشدالدوله را تیرباران کردند و جسدش را طهران آوردند و در میدان توپخانه برابر نظمیه گزاردند و مقارن غروب برده بخاکش سپردند. جنگ محمدعلی شاه ۲ رمضان ۱۳۲۹ (۹ شهریور) خاتمه پیدا کرد. بازهم گاهی در استراباد، گاهی در مازنداران بامیدی که شاید باز بتخت و تاج برسد، طلوعی می کرد.

گری به بوکانن سفیر انگلیس در پطر میگوید: ما هر دو سلطنت شاه تازه را تصدیق کرده ایم، چگونه میتوانیم مراجعت شاه مخلوع را قبول کنیم؟ روسها ناخدای کشتی کریستوفوروس را معزول کردند که عبور شاه مخلوع را بروزنامه اطلاع داده بود.

سفارتین تصدیق کردند که شاه مخلوع از مدلول پُر تُکُل تخلف کرده است و حق مقرّیش ساقط است، مع هذا مجبور کردند دولترا که سالی ۷۵ هزار تومان باو بدهد و اشرار را معاف بدارد و هفتاد هزار تومان خسارت خواستند و از قسط قرضه برداشتند، چنانکه بجای خود باز گوئیم. در منع محمدعلی میرزا از تجدید مطلع، روس فقط حاضر است او را نصیحت کند، شنید شنید، نشنید نشنید.

سالارالدوله در ساوچبلاغ طلوع کرد، بتوسط سردار مکرری شرحی باو نوشتم که بیائید تبریز، من کارهای حضرت والا را بطور دلخواه انجام میدهم، این

اقدامات نتیجه خوشی ندارد، اعتنائی نکرد. همین قدر شد که از مردم ساوجبلاق کسی با او همراه نشد. از سخنان سردار مکرری پیدا بود که برای مخالفت حاضر نیست. از آوردن شاهزاده بقره صرف نظر شد. مآوقع را بطهران خبر دادم.

امیر مفخم در ملایر شکست خورد (وَفِيهِ نَظْرٌ). سالارالدوله بعراق آمد، سردار ظفر از قم بدو ملحق شد. سردار جنگ و مرتضی قلی خان از طهران، امیر جنگ و شهاب السلطنه از کاشان بایشان می پیوندند. امیر نظام توپهای دولت را در همدان بی مضایقه بسالارالدوله تسلیم کرد. اردوئی بریاست سردار محتشم و سردار بهادر و یفرم از طهران بساوه رفتند. اردوی قم نیز بطرف ساوه رهسپار شد. پیش قراولان طرفین مصادف شدند، سالاریان شکست خوردند، اردوی سالارالدوله در باغ شاه نوبران بماندند. در دو روز اول اردوی بختیاری در انتظار اردوی طهران بوده فقط دفاع می کند، روز سیم اردوی طهران بیابان شاه حمله برده اردوی قم نیز حمله ور میشود و در اندک زمانی اردوی سالارالدوله هزیمت می شود. سردار بهادر می گفت دوسه تیر توپ کافی بود که سواران لر و کرد متفرق شوند. تلفات دشمن را هزار نفر گفتند و مقتولین دولتیان را بیست نفر. قشون دولت راه ملایر پیش گرفت، سالار بیروجره رفت و در اشترینان سنگر بندی کرد. نظر علیخان با هزار سوار بکمک رسید تا غروب جنگ ادامه داشت. سالارالدوله بخرم آباد و پشت کوه رفت (پشت گرمی سالارالدوله بدختر والی پشت کوه بود، او هم بکاهی نیززید). انصافاً جوان شرووری بود، عده [ای] را بکشتن داد. در حرکت بطرف طهران (۲۵ رمضان/ ۲ مهرماه) سالارالدوله خود را شاه خوانده، در تلگراف بطهران عنوان مجلس من و وزرای من بود.

یفرم را مجلس بیک قبضه شمشیر مرصع مخّلع کرده ۳۰۰ تومان مقرری ماهیانه برای او تصویب شد. ریاست قشون شمال را هم بدو دادند؛ روس اعتراض کرد، بریاست نظمیه باقی ماند. یفرم از هر جهة مرد کافی کاردان بود مگر اینکه

بطریرسم زیاد معتقد و در این امر بی باک بود.

جنگ کرمانشاهان

سالارالدوله قصد کرمانشاهان کرد، یار محمدخان او را جواب گفت. بتحریریک داودخان کلهر باز بکرمانشاه آمده شهر را محصور و عاقبت بتصرف خود در آورد. فرمانفرما مأمور کرمانشاهان شد، یفرم با عده [ای] بطرف عراق رهسپار گردید. محمد تقیخان امیرجنگ و سلطانعلیخان شهاب السلطنه با پانصد سوار متوجه زنجان شدند، بدون معارضه بشهر رفتند.

سالارالدوله در ساختن دروغ دستی داشت، بقنسول انگلیس در کرمانشاه گفته بود: من بیش از آنچه سردار اسعد در پاریس به ایزوولسگی وعده داده است می توانم بدولت انگلیس خدمت کنم.

فرمانفرما از همدان بشورجه رفت، دو توپ شنیدر بدون قورخانه و گلنگدن تسلیم دسته مجلل کرده برگشت. اردوی بختیاری از زنجان و یفرم از عراق رو بهمدان آوردند. در همدان بهم رسیدند و بطرف شورجه حرکت کردند. در شورجه تلاقی فریقین شد (۲۴ جمادی الاولی ۱۳۳۰). دوازده ساعت جنگ طول کشید. یفرم با عده [ای] از مجاهدین کشته شدند، لکن شورجه بتصرف درآمد (۲ جمادی الثانی ۱۳۳۰ / اول اردی بهشت). اسمعیل خان سرتیب (امیرفضلی) گفت: یفرم بی باکانه ببرجی رفت و او را زدند.

گری بجای یفرم بر مجاهدین ریاست یافت. اردو بطرف کرمانشاهان حرکت کرد. در صحنه با داودخان کلهر طرف شدند، خان مزبور بسالارالدوله ملحق شد و روز دیگر با پسرش در جنگ کشته شد. سالارالدوله پشت کوه رفت، اردوی دولت بکرمانشاه، فرمانفرما در کرمانشاه مستقر شد (۱۰ و ۱۱ جمادی الثانی ۱۳۳۰ / ۹ و ۱۰ اردی بهشت). فرمانفرما رو بکردستان آورد، در بین راه یار

محمدخان و حسینعلیخان و مسیبخان و سید کاظم که رئیس چهاردهسته از مجاهدین بودند از اردو روگردانیده بکرمانشاه آمدند و سالارالدوله را دعوت کردند از کردستان عثمانی بچاپاری بکرمانشاه آمد (اواخر رجب ۱۳۳۰/ اواخر خرداد). اردوی دولتی برای ساختن خود در سنندج توقف کرد. توپهای دولت که از سالارالدوله مسترد شده بود بهمدان آوردند. اردو بطرف کرمانشاه حرکت کرد، مقدمه اردوی سالارالدوله فرار کرد. حوالی دربند بین کرمانشاه و کردستان دو اردو بهم رسیدند، سالارالدوله بسنندج رفت. اردو بطرف کرمانشاه حرکت کرد، در راه بسیاری از جمعیت سالارالدوله گرفتار شده قورخانه بی شماری از دست دادند. فرمانفرما در کرمانشاه نشست و سالارالدوله در سنندج. اردوی دولتی خود سرانه از کرمانشاه حرکت کرد، فرمانفرما بفریاد آمد. بحکم دولت بعضی از اسدآباد مراجعت کردند و بعضی (مجاهدین) بهمدان رفتند. سالارالدوله یار محمدخان و حسینعلیخان را با سه هزار سوار بکرمانشاه فرستاد، خود با مسیبخان و هزار سوار بهمدان رو آورد. یار محمدخان بدستیاری اهالی شبیخون زده ربع شهر را بتصرف در آورد، روز دیگر در جنگ کشته شد، بقیه جمعیت او در قنسولگری انگلیس متحصن شدند. اسمعیلخان امیر فضلی که اینک از امرای لشکر است، گفت: الوار نزدیک بود که دیوار ارک را بشکافند، در اضطرار حکم شد موزیک بزنند، آوازه موزیک را دلیل بر رسیدن قوه تازه دانسته گریختند.

سالارالدوله با مسیبخان و یکصد سوار رو بطهران حرکت کرد، سردار اشجع و یالمارسن او را استقبال کردند، بمانزدران رفت. محمدخان سالار اعظم او را تعاقب کرد، مسیب وعده از اتباع او گرفتار شدند. سالارالدوله برشت رفت، در تنکابن پسر امیر اسعد جلو او در آمد، کشته شد. سالارالدوله بکردستان برگشت و بفشار روس قرار شد مقرری باو بدهند، بفرنگ برود. یکجا محارب بین دولترای قنسولها حمایت میکنند، یکجا از دولت برای سردهسته فتنه و فساد مقرری

میخواهند. بیچاره ایران که بین دو سنگ آسیا گرفتار است، بهر وسیله باید دولت در تنگنای قرض بیفتد و حقوق بفروشد.

غوغای خزانه داری

دولت روس بر سر استخدام استاکس آتاشه سفارت انگلیس که زمان خدمتش در سفارت بسر رسیده بود و شوستر برای ریاست ژاندارم خزانه اجیر کرد، با شوستر شکراب حاصل کرده بود که معزی الیه نباید در منطقه روس مأموریتی داشته باشد. شوستر سه نفر دیگر از اتباع انگلیس استخدام کرده بتبریز و اصفهان فرستاد؛ برخشونت افزود.

مذاکره دادن اختیارات برای ساختن راه آهن و استقراض بشوستر در جریانست.

مجلس بضبط اموال شعاع السلطنه و سالارالدوله بعلت طرفیت با دولت رأی داد. ۱۵ شوال (۲۲ مهر) بامر کابینه شوستر یک نفر صاحب منصب و پنج نفر ژاندارم برای ثبت اموال شعاع السلطنه بمنزل او گسیل کرد. یک نفر صاحب منصب جنرال قنصلگری و ده قزاق روسی بامر سفارت روس بمنزل شعاع السلطنه رفته مأمورین خزانه داری را تخویف کردند مراجعت نمودند. شعاع السلطنه دعوی تبعیت عثمانی داشت. شوستر تلگراف بزرگنده می کند و جبران میخواهد. شرحی هم می نویسد که فردا اقدام شدیدتر در این موضوع خواهد کرد (می بایست از مجرای وزارت خارجه اقدام کرده باشد). روز دیگر عده بیشتر ژاندارم بخانه شعاع السلطنه رفته قزاقهای ایرانی که آنجا بودند بیرون می کنند. خشونت روس شدیدتر می شود. سبب این پیش آمد تندی پاخیطائف^۱ جنرال قنسل روس بود،

۱- وصول مالیات از علاء الدوله هم بی کشمکش نبود و بزرگان آن دوره غالباً قباحت اعمال خودشان نمی فهمیدند. مأمور خزانه بمنزل علاء الدوله که نمیخواهد حساب خود را تسویه کند، میرود،

که راپرت برخلاف حقیقت به پتر می دهد^۱. پاخیطائف بالطبع مفسد بود، در تبریز بود و جنجال آنجا را هم او فراهم آورد. سفارت روس ایستادگی دارد که ژاندارم از منزل شعاع السلطنه برداشته شود که در گروبانک روس است و دولت آباد در اجاره تبعه روس. خزانه دار بموجب وصیت شعاع السلطنه مدلل می کند که معزی الیه مقروض بیانک روس نیست، بلکه طلبکار است و مواعده با بانک ساختگی است. اشتباه شوستر اینجاست که طهران نیویورک نیست. چون وزارت خارجه در موضوع ضبط اموال شعاع السلطنه قرارهای لازم را با سفارت روس داده بود، حجت روس اینست که میبایست قبل از اقدام بجنرال قنسولگری روس اطلاع داده شده باشد. دولت مراسله [ای] بسفارت نوشته، ادله حقانیت خود را ذکر کرده و انفصال پاخیطائف را میخواهد. سفارت مراسله را پس میفرستد که دولت روس بشخصه میتواند تشخیص حقانیت صاحبمنصبان خودش را بدهد. طفره از تحقیق اقوی دلیل بر عدم حقانیت است. پاکلوسکی سفیر روس بوزارت خارجه آمده بنام دولت خود اظهار میدارد که:

۱- ژاندارمها باید بفوریت از منازل شعاع السلطنه برداشته شوند و قزاق ایرانی بجای آن گزارده شود.

۲- ژاندارم بروی صاحبمنصب روس تفنگ کشیده، باید عذر بخواهید.

۳- رد جواب وزارت خارجه را دولت بپذیرد و جواب فوری میخواهد.

→ وی بصمصام السلطنه متوسل میشود که شاید بتواند از زیر بار دادن مالیات شانه خالی کند. امیرمفخم باتفاق علاءالدوله بمنزل او میرود و مأمورین خزانه را خلع اسلحه می کند. صمصام السلطنه از شوستر عذر میخواهد و هیچکدام قبح اعمال خودشانرا ملتفت نیستند، ما دیگر از پاخیطائف چه گله داشته باشیم.

۱- جان مطلب این است که از محمدعلی میرزا و سالارالدوله کاری پیشرفت نکرد. روس بهانه برای اثبات قرارداد ۹۰۷ میجوید و نیز میخواهد دوسیه [ای] برای آوردن محمدعلی میرزا بدست بیاید منتها انگلیس هیچ شکل راضی نمیشود.

وزیر امور خارجه جواب را موکول بمذاکره در هیئت می کند. هیئت مسئله را محتاج تحقیقات عمیقہ میداند، سفارت روس رد می کند. رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه استعفا می کنند. نایب السلطنه بشرحی بمجلس نوشت، خلاصه آنکه صمصام السلطنه تصمیم استعفا گرفت، من مانع شدم. لازم است کابینه تکمیل شود و مجلس کلّ تقویت را از هیئت بکند، با موقعیت حاضره مناقشات حزبی با مصالح مملکت مخالفست.

از سه ماه پیش مناقشات دوام دارد، حتی سوءنسبت بمقام نیابت سلطنت داده شد. در همان موقع اراده استعفا کردم، منتها پیش آمدهای ناگوار مرا مجبور بر تحمل کرد. اگر در رویه و رفتار تغییر داده نشود، بدون اظهار ثانوی اراده خود را اجرا خواهم کرد. در همین جلسه مجلس با کثرت ۴۶ رأی در مقابل ۲۹ رأی دوره خود را که بسر رسیده بود تا حضور نصف بعلاوه یک نفر نمایندگان جدید امتداد داد. استخدام ده نفر دیگر برای خزانه از امریکائی تصویب شد. سفارت انگلیس بتمکین بتقاضاهای روس نصیحت می کند.

خلاصه جواب دولت ایران بسفارت روس (۹ ذیقعه ۱۳۲۹/۱۵ آبان). پس از اظهار نهایت شوق باستقرار حسن روابط تا آخر با وجود اینکه کارگزاران دولت ایران احتیاط کرده و قبل از وقت بسفارت روس اعلان نمودند که منافع اتباع روس را حفظ خواهند کرد، تقاضای جناب وزیر مختار برای تمکین دولت ایران بپیشنهادهای شفاهی ایشان با وجود عدم تقصیر مأمورین ایندولت، نه فقط اُبَتهت و مقام دولت را زایل می کند، بلکه مخالف روابط حسنه با دولّین خواهد بود، لذا از برای دولت ایران موافقت با تقاضاهای سابق الذکر غیرممکن است. در خاتمه باید اظهار بدارم که دولت ایران نمیتواند در اظهار اسف از اینکه مراسله پرتست دولت را اعاده دادند، صرف نظر نماید.

۱۸ ذیقعه (۲۴ آبان) سفارت اعلام میدارد که اگر تقاضاهای روس بعمل نیاید، مناسبات سیاسی مقطوع خواهد شد و در آنصورت دولت روس بهر اقدامی که لازم بداند دست خواهد زد.

۱۹ ذیقعه عَلم «یامرگ یا استقلال» بدست شاگردان مدارس بلند شد و در شهر گردش کردند. وزیر داخله استعفا کرد، ماند رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه؛ آنها هم ۲۲ ذیقعه استعفا دادند و سفارت بی جواب ماند. نایب السلطنه دوماه مرخصی خواست.

سفیر روس منتظر است کابینه تشکیل شود و قطع مناسبات را اعلام بدارد. رئیس الوزرا قبل از استعفا بشوستر دستور داد که ژاندارم را از منزل شعاع السلطنه بردارد، گفت: حکم از هیئت بود.

دولت انگلیس بی نهایت اندیشناکست از اینکه قشون روس از رشت تجاوز کند، بدولت روس خاطر نشان مینماید که رفتن قشون بطهران اثر بد در عالم اسلامی خواهد کرد و سبب زحمت انگلیس است. گرفتاری همین یکی نیست؛ محمدعلی میرزا در طرف استراباد و سالارالدوله در طرف بروجرد موی دماغند.

ادوارد گری نصیحت می کند که قشون روس در انزلی (پهلوی) پیاده نشوند و اگر شده اند، برگردند، او خود مقاصد روس را انجام می دهد. ۶ آذر پانصد نفر روس وارد رشت شدند. مجلس بکابینه [ای] که تقاضاهای روس را بپذیرد، رأی نمیدهد.

۷ آذر کابینه مقتضب تکمیل شد:

صمصام السلطنه: رئیس الوزرا و وزیر داخله، سردار محتشم: وزیر جنگ،

وثوق الدوله: وزیر امور خارجه، ذکاء الملك: وزیر مالیه،

مشیر الدوله: وزیر معارف، معاضد السلطنه: وزیر پست و تلگراف،

محتشم السلطنه: وزیر عدلیه. تعیین محتشم السلطنه بوزارت عدلیه، محل ایراد

دموکراتها شد؛ صمصام السلطنه اعتراض کرده از مجلس بیرون آمده گفت: بختیارها را گویم دموکراتها را بکشند.

حکمی بامضای تمام وزرا صادر شد بشوستر که ژاندارم را از منازل شعاع السلطنه بردارد و بقراقخانه امر شد مستحفظ بجای آنها بگزارد.

۲ ذیحجه (۸ آذر) وزیر امور خارجه بسفارت رفته ترضیه خواست و قزاق ایرانی بجای ژاندارم منصوب شد.

سفیر اطلاع داد که اجازه دارد روابط دیپلماسی را تجدید کند، لکن لازمست بگوید که دولت روس دیگر بتمکین بدو فقره تقاضای خود کاملاً راضی نخواهد شد. بعلت تأخیر در جواب قشون روس در خاک ایران پیاده شده است. روس در گنجاندن شناسائی قرارداد ۹۰۷ در پیشنهاد خود اصرار دارد. انگلیس انکار چه شرکت انگلیس را صلاح نمیداند، مبدا تصور شود که ما در آن تقاضاها شریکیم، دولت روس آن فصل را منفرداً اظهار کند. شوستر ترجمهٔ مکتوب خود را به تیمس^۱ در اوراق محلی بطبع رسانده منتشر کرد.

تقاضاهای اضافی دولت روس

۱- عزل شوستر و سایر امریکائیها که او اجیر کرده، مگر آنرا که دولتین تصویب کنند.

۲- سپردن سند باینکه بی شور با دولتین استخدام خارجه نشود.

۳- غرامت اعزام قشون برشت و قزوین.

در ۴۸ ساعت میبایست جواب داده شود، والا برخسارات خواهد افزود و قشون پیش خواهد آمد، قصد روس استحکام روابط و دادیه است که برآن بتوان بنا

۱- شوستر مقاله [ای] برای تیمس فرستاده و در آن روابط سفارت روس را با محمدعلی میرزا ذکر کرده بود، روس منکر شده بود، در صورتی که حقیقت داشت.

نمود. این عبارت بیشتر سبب وحشت شد که مبادا سخن در اسلوب حکومت پیش بیاورد و شرحی در اینمعنی بسفارت انگلیس نوشتند. روس میخواست اثبات قرارداد ۹۰۷ را در تقاضا بگنجاند، انگلیس مانع شد. سعی ادوارد گری بروس تعلیم داده شد اعلام کند که بمجرد عزل شوستر و وعده موافقت در بقیه تقاضاها قشون برده میشود و از رشت پیشتر نخواهد آمد (۷ ذیحجه ۱۳ آذر).

۶ ذیحجه (۱۲ آذر) سرادوارد گری در مذاکره با بینکن دُرف سفير روس در لندن از وضع رفتار روس مذمت می کند که بی فرصتی کرد، پایه اولتیماتوم را بر ثبت اموال شعاع السلطنه قرارداد و آن اهمیت را نداشت، پس از تمکین بدو فقره از تقاضاها قشون خود را نبرد. راستست از طرف ایران در ایراد جواب تأخیر شد، لکن عملیات روس هم چندان پسندیده نبود، راجع باستخدام خارجه کافی بود از دولت ایران وعده شور بخواهد نه التزام و بیشتر تأسف من از خواستن خسارتست که از برای نظم جنوب بی نهایت مضر است، خوبست چیز دیگر بجای خسارت گزارده شود و من بعد هم اینگونه تقاضاها را بی مشورت ما نکند. دولت سنت پطرس بورک شاید ملتفت نیست چه اندازه احتیاط لازم است که بین دولتين پاره نشود.^۱

۹ ذیحجه (۱۵ آذر) علاءالدوله درب خانه خود کشته شد، سبب پیوند او بروسها بود و بدست آمدن نوشته دعوت محمد علی میرزا بامضای علاءالدوله. مجلس رأی داد که تقاضاهای اضافی روس رد شود. مردم فریاد می کنند.

خرس افتاده روی شان عسل چه بود باکش ازطنین مگس

۱- ادوارد گری بسرپچنن می گوید که چون من باید در پارلمان بیانات صریح بکنم، لازم است دولت روس مقصود اساسی خودش را از این اقدامات کتباً بشما بنویسد که در عودت دادن قشون چه خیال دارد؟ اضطراب راجع بقرارداد اینجا زیاد است.

وزیر امور خارجه استعفا داد. آشوب فوق العاده است.

دهم ذیحجه بمشیر السلطنه حمله برده شد، درشکه چی او مقتول گشت. عده [ای] از قشون روس بطرف قزوین حرکت کرد!

۹ ذیحجه (۱۵ آذر) سردار اسعد وارد انزلی (پهلوی) شد، من و دبیر الملك با او بودیم، ۱۱ ذیحجه (۱۷ آذر) وزیر امور خارجه استعفای خود را پس گرفت. ۱۴ ذیحجه (۲۰ آذر) اول شب سردار اسعد وارد طهران شد، بمنزل صمصام السلطنه رفتیم. چرچیل آمد پهلوی من نشست، در ضمن گفتگو گفت: در تبریز چه کرده بودی که سفیر بجنرال قنصل گفت با مخیر السلطنه متارکه کن، جواب داد: نمیتوانم.

مردم مضطرب نزد سردار اسعد رفتند «چون طفل دوان از پی گنجشک پریده» که روس بقزوین و ینک امام آمده است و بارزوی ما بر نمی گردد. سردار اسعد باقتضای وقت، ایشانرا نصیحت کرده و ایشان را بمن دلالت نمود؛ نزد من آمدند، گفتم: چاره همانست که سردار اسعد گفته، در مقابل منطق منطق موثر است، در مقابل سرنیزه حرف حساب جوز بیمغز، فعلا چاره جز تمکین بتقاضاهای روس نیست. ملول شدند. گفتم: ما ریشه را باید محفوظ بداریم و تا ریشه در آبست امید ثمری هست.

شوستر لوگفر هپکاک و شنید را جواب گفت.

بین اتباع یفرم و بختیاری نزاع شد، یفرم اتباع خود را بخارج شهر فرستاد. این امر بیشتر بهانه بدست روس داد که تصور خطر برای سفارت کند. یفرم با بختیاری کنار آمد و بریاست برگشت، سکونتی حاصل شد. تمام وحشت انگلیس

۱- سرپچن قول صریح از وزیر امور خارجه روس می گیرد که دولت روس در پیشنهادات خود از حدود منافع خاصه بحدود منافع پلیتیکی عمومی تجاوز نخواهد کرد و اگر قشونی بطهران برده شود، فقط برای حفظ سفارت خواهد بود.

از اینست که روس در اندیشه معاودت محمدعلی میرزا باشد. روس اطمینان میدهد که در اینموقع چنین قصدی نیست و در آتیه موقوف برای اهالی میدارد. مذاکرات با روس در طهران و لندن روی عبارت ماده ۲ تقاضاهاست. از جمله طرق حل قضیه روس، مجلس ورود نایب السلطنه را در مذاکره با دولتین پیشنهاد می کند، ایشان سخت اعتراض کرده میفرمایند: اگر تجدید مطلب شود، جا خالی خواهند کرد.

۲۰ ذیحجه از مجلس تقاضا شد بوزرا اختیار داده شود غوغا را بوجه بهتری خاتمه دهند.

ترمیم کابینه — قوام السلطنه: وزیر داخله، ذکاء الملك: وزیر عدلیه، حکیم الملك: وزیر مالیه.

۲۱ ذیحجه اهالی مسلح شدند و این بهانه شد که قشون روس نزدیکتر بیاید. وزرا انفصال مجلس را لازم دانستند، امید است که بمراجعت روس ترمیم افکار شود. در شیراز بانک انگلیس برای تبدیل اسکناس بمسکوک در مضیقه است. در کرمانشاه بین سالارالدوله و دولتیها جنگ است (۲۵ ذیحجه).

۲۶ ذیحجه بمجلس پیشنهاد شد:

۱- وزرا اختیار داشته باشند مناقشه روس را خاتمه بدهند.

۲- کمیسیون منتخب شود که شریک مشاوره وزرا باشد، دیگر بمجلس رجوع نکند؛ اکثریت حاصل نشد. در جلسه ۲۹ ذیحجه ۵ نفر منتخب شدند که طرف شور باشند.

۲۸ ذیحجه در تبریز بر سر مقررۃ تلفن کار مستحفظین گشتی و مأمورین روس بزدوخورد کشید.

هیئت در لزوم خاتمه دادن بدوره مجلس، شرحی بنایب السلطنه نوشتند؛ دستخط صادر شد. چنانکه کابینه لازم می داند صحیح و ممضی است و باید بر

وفق دلخواه اجرا گردد فرمان و اعلان انتخابات تجدید و منتشر شود.

۲ محرم ۱۳۳۰ (۸ دی) در دربار مجلسی از طبقات اهالی تشکیل یافته وزیر امور خارجه بیانیّه [ای] از طرف نایب السلطنه قرائت می کند، خلاصه اینکه: مجلس مانع ایجاد روابط بین دولت ایران و روس است بهتر آنست کنار برود، مدت قانونی هم اختتام پذیرفته؛ مخالفی نبود، دستخط صادر شد. طرف عصر بازارها باز شد و شهر آرام گرفت. محمد خیابانی در منزل حاج امام جمعه خوئی بمن اصرار داشت که مجلس بسته نشود؛ گفتم: هر قراری را وزرا بدهند، روس خواهد ایستاد که مجلس رأی بدهد، بدین ملاحظه حضور مجلس صلاح نیست.

روزنامه های تندرو توقیف شدند، حتی روزنامه مجلس که تلگراف علمای نجف را در تهییج مردم چاپ کرده بود نماند، مگر روزنامه آفتاب که مصالح را روشنتر میدید.

برای اصلاح ماده دوم تقاضانامه در منزل صمصام السلطنه جلسه شد، و ماده باینصورت درآمد: در باب کنطرات مستشاران و صاحب منصبان خارجه چون دولت ایران مایلست روابط حسنه با دولت روس و انگلیس را منظور بدارد، مراقبت خواهد کرد که اینگونه مستخدمین بقسمی انتخاب شوند که برای منافع مشروع دولتین مضر نباشد، بنابراین دولت ایران حاضر خواهد بود که در استخدام مستشاران یا صاحب منصبان تبادل افکار نماید با سفارتین. عبارت ماده دوم بطوری که وزارت خارجه تنظیم کرده بود پذیرفته شد و شروع بردن قشون از قزوین.

در رشت زد و خورد بین اهالی و قشون روس اتفاق افتاد، رئیس نظمیه را بدار زدند و ده نفر از محترمین را بروسیّه تبعید کردند.

۴ محرم (۱۰ دیماه) اسمارت قنصل انگلیس که از بوشهر می آمد، در

کتل دختر مورد حمله واقع شده زخم برداشت. عده قشون هندی همراه او بودند، جمعی هم از شیراز بمشایعت رفتند. مردم عموماً از بودن قشون هندی در شهر و بیرون دلتنگند، بعلاوه شهرت داشت که مبلغی وجه نقد از پیرازجان در معیت اسمارت حمل شده است.

واقعه تبریز ۱۰ محرم ۱۳۳۰

زد و خورد اهالی تبریز بدانجا کشید که در روز عاشورا ثقة الاسلام^۱، شیخ سلیم، صادق الملك مدیر شفق، حاج علی دوافروش، ضیاء العلما و بعض دیگر از معاریف را بدار زدند. هفتاد و پنج نفر از اهالی حکم آباد را کشته نعش آنها را از دار آویختند. امان الله میرزا بقنسولگری انگلیس رفت. شجاع الدوله را والی آذربایجان کردند. کارخانه آهنگری را که تجار بدست عامل آلمانی دایر کرده بودند، خراب کردند و آلات آنرا بردند.

پروفسور برون در جزو [ه] مخصوصی انگلیس را مسئول آن وحشی گری می‌شمارد (حکومت طرردر تبریز بمسئولیت انگلیس). انگلیس متعاقد بود دست روس را در اقتصادیات شمال ایران باز بگزارد، متعهد نبود وظایف انسانیت را از دست بدهد. امان الله میرزا ۱۶ صفر ۱۳۳۰ در قنسولگری انتحار کرد (کتاب آبی). نسبتهای خلاف انسانیت که روس بمردم تبریز داده بود، قنسل انگلیس تکذیب کرد.

۱- بین ثقة الاسلام و شجاع الدوله شکراب بود شجاع الدوله پس از قضایای اهر بتبریز آمد. ثقة الاسلام طرحی ریخته بود که مقابل منزل او مجلس روضه ترتیب بدهند و بتقریبی بریزند شجاع الدوله را بکشند. من جلوگیری کردم. گمان می‌رود که قتل ثقة الاسلام بتقاضای شجاع الدوله شده باشد. دروغای تبریز اهمیت فوق العاده می‌دهند که مردم سر بعضی سر بازان روس را بریده باشند. در جنگ بکسر بسیار سر چینی را صاحب منصبان اروپائی به اروپا آورده زینت منزل خود قرار دادند.

انتخاب خزانه دار جدید

سفارتین مایل بمرنارد رئیس گمرکند. دولت موقتاً یکی از اجزای شوستر را مناسب میدانند که مسبوق بطرز محاسباتست. سفیر روس اندیشه دارد که مبادا باز رویه شوستر در کار بیاید.

۱۷ محرم (۲۳ دی) مرنارد بسمت خزانه داری موقتاً معین شد و سه نفر برای رسیدن بمحاسبات شوستر.

۲۴ محرم خبر رسید رشیدالسلطان (گماشته محمدعلی میرزا) با صد و پنجاه نفر شاهسون وارد انزلی (پهلوی) شده اند، روسها او را باستارا مراجعت دادند.

سرادوارد گری به بسوکانن مینویسد که طهران و تبریز آرام است، ظاهراً دلیلی دردست نیست که مانع برگردانیدن قشون روس باشد. تا زمانی که ایران از طرف روس نگرانست، باعاده امنیت راههای جنوب موفق نمیشود و ملامت هم نمیشود کرد و این از برای انگلیس ضرر فاحش دارد. دولت اعلی حضرت بسیار مایل است که دولت روس هرگونه مساعدتی را بایران بکند که بتواند قوای خود را بسازد.

۲۰ محرم (۲۶ دی) شوسترپس از گرفتن خسارات بامریکا رفت و اختناق ایرانرا نوشت. از برای یک نفر آزاد مرد امریکائی ورود سیاست سه پهلوی ایران آسان نبود و از سیاست شتر گاوپلنگ آتروز ایران غفلت داشت. چون در همه جا مردمان منصف هستند، در انگلیس و امریکا از گفتن حق مضایقه نکردند. چه سود که درپلتیک زور حکم فرماست و حق گوئی بیفایده. ایران آتروز وضعیتی داشت که هرروز برای چنددینار دست در دامان روس و انگلیس بزند و در هر موقع حقی از حقوق سیاسی و اقتصادی خود را تسلیم روابط و دادیه کند. استخدام شوستر خسارت مادی و معنوی بسیار بخشید و بیشتر گناه از دمکرات بی پروا بود.

امریکائیه‌ها سه سال حقوق و نصف حقوق یکساله را مطالبه می‌کنند. پس از مباحثه بسیار بنا شد بشوستر و سه نفر دیگر که هشتماه خدمت کرده بودند، بشرح فوق حقوق داده شود، بدیگران یکساله حقوق و ششماه انعام و بامریکا رفتند. ژاندارمری خزانه بژاندارمری دولت مبدل شد و بناشد از سوئد صاحب‌منصب بخواهند.

سابقه جلب امریکائی

جلب سرمایه و متخصص امریکائی بایران از زمان ناصرالدینشاه سابقه دارد. در ۵ دسامبر ۱۸۸۷ (۲۱ آذر ۱۳۰۵ هـ) وزیر مختار امریکا ادوارد سپنسر ریت پدرو مینویسد:

از وقتی که جنابعالی حسب‌الفرمایش اعلی حضرت شاهنشاهی مرا سرافراز فرمودند و در باب ترقی دادن داخله ایران گفتگو کردند و از من راهنمایی خواستند، از اعتمادی که بمن دارند، تشکر کردم. چون احترام و اخلاص بشخص اعلی حضرت و دوستی حقیقی بایران دارم، حاضریم که واسطه در موجبات ترقی ایران باشم. متخصصین امریکا بنظر من بسیار مناسبند که در ایران کار کنند. چنینها هم از امریکا متخصص جلب کرده‌اند. دلالت من اینست که مقدمه دولت ایران چند نفر مهندس کارآگاه از امریک بخواهد که در استطاعت معادن ایران تفحص کنند. برای این کار مفید است که نمونه [ای] از معدنیات و محصولات فلاحی بمن بدهند که بامریکا بفرستم و استاتیسیتیک‌حالیه را راپرت کنم از تجارت و فلزات و نفت و غیره برای ترقی کامل راه آهن لازم است و همچنان بانک ملی و چون از اراده اعلی حضرت کاملاً مطلع نیستم، نمیتوانم بیش ازین شرح و بسط بدهم. در مدت کمی که در ایران هستم برمن معلوم شده است که برای

ترقی ایران جلب سرمایه و کارگر از امریکا مناسبتر است تا از جای دیگر، چون دولت من میل ندارد ملك خارجه را تصرف کند یا مداخله در امور داخلی آن بنماید و بدلائل پلتیکی دیگر هم امریکا مناسبتر است.

همین قدر که استفاده از معادن ایران لازم است همان قدر توجه بامر زراعت و فلاحیت دارد. روسیه در آسیای مرکزی سعی بسیار در تکمیل زراعت پنبه میکند و از امریکا بذر پنبه میبرد. ایران اگر زراعت پنبه خودش را ترقی بدهد، در مدت کمی میتواند پارچه های پنبه را خود بسازد که حال بقیمت گران از خارجه میخرد.

در جنوب ایران میشود نیشکر بعمل آورد، چنانکه قدیماً بعمل می آوردند. موضوع دیگر تنباکوست. باید تخم اجناس مختلف از امریکا آورد. فقرات دیگر زیاد است که میل دارم باطلاع جناب عالی و بعرض اعلیحضرت برسانم.

مکتوب سفارت را پدرم بعرض ناصرالدینشاه میرساند، پشت پاکت شاه دستخط می کند:

جناب امین السلطان ترجمه ها را ملاحظه کردم بسیار محرمانه باید باشد و باید یک مجلس مخبرالدوله را حاضر بکنید که در حضور شما و او بازخوانده شود.

و باز شرحی فرمایشات شده است که امین السلطان روی پاکت نوشته است: مخبرالدوله مراسله وزیر مقیم را خواندیم همه را صحیح و از روی کمال خیرخواهی نوشته شده است، جواب مختصر اینست که با او قرار بدهید یک نفر مهندس که برای دیدن معادن لازم است، هر چه زودتر بیاید، باو اسباب کار داده خواهد شد که برود و مأموریت خود را انجام بدهد. یک نفر هم عالم فلاحیت لازم میدانم بیاید ببیند در ایران چه درخت و چه

گیاه بهتر است و کدام رودها قابل سد بستن است و پس از ملاحظه میتواند آنچه را وزیر مقیم خواسته است، راپرت کند. اکنون راپرت صحیح حاضر نیست که داده شود و از برای استاتیسٹیک هم گمرکخانه‌های ایران کمال همراهی را خواهند کرد که به یسنگ دنیا برده، منتشر کند. عجله چیزی که لازمست، آمدن این دو نفر است. شما همین تفصیلات را بوزیر مقیم حالی کنید.

یک نفر آمریکائی هم آمد و مطلب مقتضی ماند. روی همین میل ناصرالدینشاه بسفارش پدرم صنیع الدوله درس معدن شناسی خوانده بود.

تقاضای ایران

وزیر امور خارجه از روس سه موافقت خواست:

- ۱- تعیین مدت برای تنظیم رشت و تبریز.
 - ۲- بیرون کردن شجاع الدوله از تبریز.
 - ۳- تحقیق در امر ثقة الاسلام.
- سفیر روس در فقره اول و دوم اشکال نمی بیند، فقره سوم را لطمه بشوئات روس می داند.

عنوان مساعدت بایران

پیشنهاد دولتین ۲۷ صفر:

- ۱- هریک صد هزار لیره بدولت مساعده میدهند.
- ۲- فرع از قرار صدی هفت محسوب می دارند.
- ۳- مصارف این وجه با تصویب سفارتین و کنترول خزانه خواهد شد.

مقداری اختصاص بژاندارمری داده خواهد شد.
از برای نیل باین مبلغ، دولت متعهد شود پلیتیک خود را با اصول قرارداد ۹۰۷ تطبیق بدهد.

بمجرد رفتن محمد علی میرزا و سالارالدوله از ایران فدائیان از خدمت معاف شوند.

غرة ربیع الثانی دولت بمتحد المال سفارتین جواب داد:
پس از عبارات رسمی.

در مسئله دو یست هزار لیره دولت ایران انتظار دارد:
۱- در قرضه جز راجع بمبلغ و نرخ و استهلاك و وثیقه، شرط دیگری نشود.

۲- عساکر خارجه هر قدر زودتر خاک ایران را ترك كنند.

بشرط اول صورتی داده شد و قرضه انجام گرفت.

تقسیم دو یست هزار لیره:

ژاندارم، نظمیه، قشون طهران، کرمانشاه، قزاق تبریز، بریگاد قزاق، ادارات، خرید اسلحه، بانک روس عوض مطالبات.

قروض ایران

۲۰ میلیون مناط	از قرار صد پنچ	(۹۰۰)	۱۳۱۸
۱۲ میلیون و ۵۰۰ هزار مناط	از قرار صد پنچ	(۹۰۲)	۱۳۲۰
۳۰۰ هزار لیره	از قرار صد پنچ	(۹۰۴)	۱۳۲۲
۶ میلیون تومان	کل قروض	(۹۱۰)	۱۳۲۸
یک میلیون و ۲۵۰ هزار لیره	صد پنچ	(۹۱۱)	۱۳۲۹

یکی از شرایط دو یست هزار لیره قرضه این بود که دولت متعهد شود که پلیتیک

خود را با اصول قرارداد ۹۰۷ تطبیق بدهد.

تعهد دولت:

دولت حاضر است سیاست خود را با قرارداد ۹۰۷ تطبیق دهد تا آنجا که لطمه بمقدمه قرارداد یعنی استقلال و تمامیت ایران وارد نیاید و دستش در معامله با سایر دول باز باشد.

ترك ادب نسبت بگنبد حضرت رضا

یوسف نام هراتی و اکبر بلند بتحریر قنصل روس، مردم را بطرفداری از محمدعلی میرزا دعوت می کنند. بسی سفارت انگلیس یوسف را قنصل روس از قنصلگری جواب می گوید.

سینکس در تاریخ خود می نویسد: حمایت قنصل روس را از یوسف و اتباع او من بسفارت اطلاع دادم، سفارت روس قنصل را منع کرد. یوسف بحرم رفت و کانون فساد شد و مرتجعین دور او جمع شدند. قنصل روس آشوبی را که خود زنده می داشت، سبب خطر روسها جلوه داد، دسته قوای قشون روس بمشهد وارد کرد. روز ۲۹ مارس (۱۴ فروردین ۱۳۳۰) یوسف و اتباع او چند تیر بطرف روسها آتش دادند؛ بهانه شد که توپ بحرم ببندند، بسیار زواری بی گناه کشته شدند. سرشب یوسف و جمعی دیگر را در گاری سوار کرده ببیرون شهر بردند. چند روز بعد یوسف بمن نوشت که همکار شما پادشاه خدمات مرا درست نداد. باغواي روسها حکومت، یوسف را بدون استنطاق کشت و نعش او را در کوچها کشیدند. مساعی من در منع بمباردمان بقیعه نتیجه نداد. مقداری از نفایس بقیعه شریفه را ببانك روس بردند، بسیعی من مقداری را برگرداندند و بتهدید سند از متولیان گرفتند. قنصل روس راپرت می دهد که خسارتی ببقعه وارد نشد. من عکس برداشته

بسفارت انگلیس در طهران و پطر فرستادم.

به اقرار سیکس قنصل روس در آن واقعه معلّم بوده است. تعجّب می کند که لندن بقدری مستغرق غرق کشتی طيطان بود که امر باین مهمی بسکوت گذشت.

وقتی بشیراز میرفتم، خواب آفانجفی را برای من نقل کردند: معزی الیه خواب دیده بود در صحن مبارکست، حضرت بر کرسی نشسته اند، نزدیک رفته گریه کنان با جسارت می گوید: ای بی غیرت، این اهانت را بخود دیدی و هیچ نکردی، تکلیف ما با مردم چیست؟ حضرت بخادمی می فرمایند: برو آن دوشیر را بیاور. خادم رفته دوشیر با قلاده می آورد. باقا نجفی میفرمایند: در وقتش این دوشیر را رها می کنم، دمار از روزگارشان در می آورد.

در حقیقت آنچه بر خانواده امپراطور روس گذشت، بر جریان عادی حمل نمیتوان کرد؛ امپراطور روس را با زن و فرزند بسیری بردند و همه را در حضور هم کشتند. در تاریخ قرینه ندارد.

از حوادث آنکه امیرمفخّم، وزیر داخله را بمنزل خود دعوت کرده چهار ساعت در توقیف داشت که امر بتوقیف طرفداران محمدعلی میرزا کرده است.

۱۴ ربیع الثانی ۱۳۳۰ سپهدار بایالت آذربایجان منصوب شد.

۱۸ ربیع الثانی سالارالدوله همدان راتهدید کرده، روسها را بدان صوب جلب نمود.

وزیر مالیّه با مرنارد موافقت ندارد، معزی الیه ظاهراً بهیئت و باطناً بسفارتین شاکی است. نقشه مرنارد زیاد کردن مأمورین بلژیکی است.

نایب السلطنه حملات قلبی دارد، میخواهد بآرپ مسافرت کند؛ اختیارات را بهیئت داد، حق امضای فرامین را برای خود گراشت. سازانف عقیده دارد که نایب السلطنه بر نمی گردد. روس بی میل نیست نایب السلطنه استعفا

کند و سعدالدوله بجای او بیاید.

طون لی بجای بارکلی آمد، ۲۲ ربیع الثانی وارد انزلی (پهلوی) شد.

۲۶ ربیع الثانی دسته اول ژاندارم بفارس اعزام شد.

حقوق محمدعلی میرزا چنانکه گفتیم ۷۵ هزار تومان شد و ۷۰ هزار تومان نقد که قرض خود را بترکمن بپردازد و از اقساط مقرری او کسر شود، ۳۵ هزار تومان که بخانواده او داده میشد، ندهند و ۶ هزار تومان باعتضاد السلطنه که در طهرانست داده شود.

سالارالدوله در کرمانشاه در تلاش سلطنت است. روسیه پیادشاهی سالارالدوله در یک قسمت از ایران (لرستان و کردستان) همراه است.

نایب السلطنه در طهران فکر رفتن به فرنگست. گری مایل است نایب السلطنه حرکت خود را تاختم کار سالارالدوله معوق بدارد، سپهدار شرحی بنایب السلطنه نوشته او را در سیاست مذمت کرده بستی نسبت داد و مزید تذکر شد. نظمیه در طهران نقشه [ای] را برضد اروپائی کشف کرده. نایب السلطنه بطونلی می گوید این ضدیت بواسطه توپ بستن بگنبد مطهر است (۱۱ جمادی الاولی ۱۳۳۰) از مؤتسین سلیمان میرزاست و وحیدالملک، جمعی را بمازندران، بعضی را بیزد، برخی را بقم فرستادند^۱. سایر تبعید شدگان:

سردار محیی و دو برادرش کریمخان و عمیدالسلطان، یمین نظام، ناصرالاسلام، منتصرالسلطان، سیدجلیل اردبیلی؛ بحسینقلی خان نواب تذکره ارپ دادند.

نایب السلطنه بناست ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۳۰ برود فرنگ. سفیر انگلیس بگری می گوید: چون از توقف او امید بهبودی نیست، اصرار در آن نکردم. چه امیدواریها که انگلیس بناصرالملک داشت و همچنین روس

۱- سلیمان میرزا و وحیدالملک را در مسافرت بشیراز در قم ملاقات کردم.

بسعدالدوله و بیأس مبدل شد. بحران کابینه سبب تأخیر حرکت نایب السلطنه است و معظم له اندیشناکست که نمایشاتی بر علیه او داده شود. ناصرالملک بنام احمدشاه در جمادی الثانی ۱۳۳۰ دستخطی در استقرار خزانه دار کل پنجساله صادر کرد و سالی بیست هزار فرانک بر مقررری مرنارد افزودند.

ترمیم کابینه ۱۷ جمادی الثانی

صمصام السلطنه: رئیس الوزرا، علاء السلطنه: وزیر معارف، وثوق الدوله: وزیر امور خارجه، معاون الدوله: وزیر مالیّه، سردار محتشم: وزیر جنگ، ممتازالدوله: وزیر عدلیّه، محتشم السلطنه: وزیر داخله، مستشارالدوله: وزیر پست و تلگراف.

وثوق الدوله استعفا داد که با بختیاری نمیتواند کار کند، علاء السلطنه بجای او رفت، پست وزارت علوم خالی ماند.

۲۸ جمادی الثانی ۱۳۳۰ نایب السلطنه حرکت کرد. پس از یفرم نظمیه بسردار محتشم سپرده شد. دولت سعی می کند از هلاند یک نفر برای سرپرستی نظمیه بخواهد. اردوی کرمانشاه پول میخواهد. بلرستان قوه باید فرستاد. انگلیس لازم می داند ۲۵ هزار لیره بشرایط قرض سابق بدولت بدهد، موافقت روس را برای ۲۵ هزار لیره خودشان منتظر است.

سپهدار ۵ شعبان ۱۳۳۰ بفشار دولت روس از قزوین بتبریز حرکت کرد. دولت روس موافقت می کند که چهل هزار لیره را که در مقابل طلب نگاه داشته بانک روس بدولت پردازد.

شجاع الدوله بر ضد سپهدار تحریک می کرد، قنصل روس باو اخطار نمود که این برخلاف میل امپراطور است.

گفتگو از فروش جواهرات در میانست، دولتین معتقدند که بدستیاری

خبره معامله شود. مرنارد اظهار عقیده می کند که عایدات ایران و فاباستهلاک استقراض ۶ میلیون لیره میکند، اگر با کنترول بهتری بمصرف آبادی برسد منابع زیادتری بدست خواهد آمد.

درد اینجاست که در یک قرن بریگاد قزاق تربیت شده است و در دست روس است، قوه دیگری نیست غیر از بختیاری و مجاهد؛ باز مجاهد، بختیاری جز اینکه روسا دولت را بچاپند و مرؤسین مردم را، فکر دیگری ندارند، برای گرفتن پول و گرفتن منصب هم کاری می کنند؛ آباد کردن مملکت علم و تجربه و پیش بینی میخواهد، نیست و نشده است. خرج کردن پول بقسمی که مثرثمر باشد، کار سهلی نیست. هر روز بخیالی کابینه عوض میشود و یک عده کلاه عوض می کنند و غیر از آنها هم نداریم، مستشاران خارجه هم — آنچه بتحقیق پیوسته — بواسطه عدم سابقه بخصوصیات مملکتی، راه غلط رفتند و بیش از نفع ضرر آوردند.

راه آهن

گفتگوی راه آهن جلفاست. مجلس نیست، دولت روس موافقت دولت ایران را کافی می داند و موافقت مجلس را بعدها بفشار سهل می پندارد. انگلیس فرمانی راجع بخط محمره دارد و باو اطمینان داده میشود که هر نفعی که برای شمال قائل شوند، در جنوب آنها را محروم نگزارند. سپهدار در باسمنج نشسته، مردم از تلگراف اسبق معذرت میخواهند و مایل بورود او هستند.

شکایت از تعطیل مجلس

دهم شوال ۱۳۳۰ حزب داشناکسیون شرحی بدولت و سردار اسعد نوشتند

و خدمات خود را ذکر کردند از فتح طهران و دفع ارشدالدوله و سالارالدوله، نوشتند که این همه برای اعاده مشروطیت بود. در هفت ماه پیش در اثر سیاست خارجی دولت مجبور بستن مجلس شد و چون مصلحت بود، همه تمکین کردند و معهود بود پس از سه ماه مجلس دایر شود. تعویق این امر اسباب یأس بوده، تمنا داریم هر چه زودتر هیئت در تشکیل مجلس اهتمام نشان بدهد. عده امضاکنندگان بسیار بود منجمله: ضیاء السلطان، میرزایانس، شهاب السلطنه، گری، غفار قزوینی، سالار منصور، بهادرالدوله.

تأخیر تشکیل مجلس راجع بتغییر نظامنامه انتخابات بود و تردید در شرط مکتبی [؟] درنماینده که مبلغ معین مالیات بدهد.

سعدالدوله^۱

ادوارد گری بسازانف سعدالدوله را برای تشکیل یک حکومت قوی پیشنهاد می کند بشرطی که برای اصلاح مالیه، یعنی خواستن قرض، از دادن هیچ امتیازی خودداری نکند و گمان می کند کنار رفتن صمصام السلطنه که زمزمه اش هست، موقعی بدست میدهد صمصام السلطنه سعدالدوله را دعوت کرده و ضمناً از مراجعت نایب السلطنه استفسار می کند. وزیر خارجه در سفارت انگلیس گفتگو از ریاست عین الدوله کرده، می گوید: موافقت سفارتین از مخالفت بختیاری جلوگیری می کند. روسها بعین الدوله بی میل نیستند.^۲

۱- این سعدالدوله در گفتار قوی است و در کردار ضعیف، بقدری کم دل است که در وقتی که داماد ما بود بعضی فرآشان قرمزپوش که عید بخانه وزرا می رفتند، برای گرفتن عیدی از منزل پدرم بمنزل او که همسایه ما بود رفتند، کدورتی هم از پدرم داشت، از در دیگر گریخته بمنزل میرزا حسینخان سپهسالار رفت.

۲- وقتی با عین الدوله سخن از نشان خارجه در میان آوردم خلوت بود، گفتم: خارجه وقتی

سعدالدوله را آوردند:

- ۱- بشرط آنکه مانع دولتین در اصلاح مالیّه یعنی مداخله نشود.
- ۲- در صورت عمل بر وفق آرزوی دولتین مساعدۀ مالی باو خواهند کرد.

سعدالدوله ۶ ذیحجه ۱۳۳۰ وارد طهران شد. صمصام السلطنه و سردار محتشم حاضر شدند استعفا کنند بشرطی که سعدالدوله انگشت در کار آنها نکند. سعدالدوله تشکیل کابینه را بی مساعدت هنگفتی از طرف دولتین بی ثمر دانست. دولتین تصوّر کرده بودند پسر سعدالدوله کار می کند. دادن پول موقوف بامضای امتیاز راه آهن جلفاست. ادوارد گری اظهار عقیده می کند که دولتین صدهزار لیره باعتبار جواهرات، بدولت ایران بدهند. وزیر خارجه عقیده دارد که دولتین در پاریس نایب السلطنه را باز دارند که ریاست وزرا را بسعدالدوله بدهد (۱۵ ذیحجه ۱۳۳۰). کوشش سعدالدوله در تشکیل کابینه نتیجه نداد، هیئت مصمم است تا تشکیل مجلس پایداری کند. انگلیس از روس میپرسد که اگر سعدالدوله وارد کابینه شود، قشون از تبریز خواهند رفت، میگوید: هروقت در آذربایجان نظم برقرار شد بتدریج میبریم، و این تعلیق بمحالست.

سردار اسعد با سفارت انگلیس مذاکره از رفتن من بفارس می کند. سفارت از قنصل تبریز از طرز رفتار من استفسار می کند، او چنین راپرت می دهد:

راپرت شیلی قنصل انگلیس در تبریز

در مدّت فرمانفرمائی مخبر السلطنه بواسطه نفوذ شخصی او کار بجای نازک نرسید؛ یحتمل اگر مخبر السلطنه در تبریز بود، چنین اتفاقی نمی افتاد که

نشان می دهد که کسی بمنافع آنها خدمت کرده باشد. گفت: من که بآنها خدمت نکردم. گفتم: حضرت والا مستثنا هستید، وانگهی از شاهزادگانید.



نه فقط از طرف فدائیان و نظمیه، بلکه از طرف عموم اهالی علائم خصومت و مخالفتی دیده نمیشد و سربازان روسی بدسلوکی نمی کردند. همینکه در بهار سال ۱۹۱۲ مخبر السلطنه از تبریز رفت و شجاع الدوله [در] اوت نزدیک شهر رسید. جزئی احترامی که برای مأمورین دولت باقی مانده بود، محو شد. امامقلی میرزا و ضیاء الدوله که بجای مخبر السلطنه باقی مانده بودند، آلت دست نظمیه و فدائیان شدند (کتاب آبی، جلد ۶، صفحه ۵۹۴).

۱۴ محرم ۱۳۳۱ صمصام السلطنه استعفا داد. نظر بعلاء السلطنه بود. سپهدار اهالی تبریز را بازدار کرد تلگرافی بر علیه کابینه بختیاری مخابره کنند. سفارت انگلیس خبردارد که سپهدار تلگرافی مشعر بر اتحاد بسعد الدوله کرده و تصوّر می کند که سپهدار و شجاع الدوله، سعد الدوله را آلت ارتجاع قرار داده اند. سالار الدوله پیشنهاد می کند که املاکش را رد کنند و سالی ۱۲ هزار تومان باو بدهند در طهران باشد (قبول شرط اخیر دشوار است) و برای قبول پیشنهاد منتظر ریاست سعد الدوله است.

پیدا است که تبریز و استراباد از یک جوی آب میخورند. صمصام مرند را بمنزل خود خواسته، بر سر حقوق بختیاری غوغا می کند. سفارتین تعرض سخت کرده جبران خواستند. اندیشه است که بین بختیاری و ژاندارم مناقشه واقع شود.

بحکومت کرمانشاهان ماهی سی هزار تومان برای مدت غیر معینی داده میشود که راهها امن باشد و لزوم هم ندارد که پیشکار مالیّه رسیده باشد. راجع بفارس با حضور پیشکار بلژیکی از خزانه داری اشکالات میشود. عده بریگاد قزاق از ۲۴۵۰ نفر به ۴۳۰۰ افزوده شد که حقوق آنها با ژاندارم بتعادل درآید. طونلی تعجب دارد که از برای نظم راه کرمانشاه پول بیش از فارس فرستاده شده؛ دولت روس با بانک قرار داده است ماهی سی هزار تومان برای کرمانشاه بفرستد و باز

قنصل انگلیس خبر می‌دهد که راه منظم نیست، از قرار تخمینی که کرده است در سال ۱۹۱۲ قریب دو یست هزار تومان در راه کرمانشاه باج گرفته شده است. یکی از اتباع انگلیس برای هر شتری ۱۸ شلینگ داده است.

کابینه علاء السلطنه (۴ صفر ۱۳۳۱)

علاء السلطنه: رئیس الوزراء، قوام السلطنه: وزیر مالیه، عین الدوله: وزیر داخله، مؤتمن الملك: وزیر تجارت، وثوق الدوله: وزیر خارجه، مشیرالدوله: وزیر معارف، مستوفی: وزیر جنگ، ممتازالدوله: وزیر عدلیه، مستشارالدوله: وزیر پست و تلگراف.

طون لی اظهار عقیده می‌کند که دولت انگلیس یک عده قشون برای نظم جنوب بفرستد، گری رد می‌کند که صرف نظر از خسارات و تلفات، ممکن است منجر باشغال جنوب بشود، آنوقت ما مستقیماً سبب تقسیم ایران شده ایم.

امتیاز راه جلفا ۱۸ ربیع الاولی ۱۳۳۱ بامضا رسید؛ در باب محتره با سندیکای فرانسوی و انگلیسی مذاکره در جریانست. سندیکا قبل از شروع قول بامتیاز می‌خواهد و شرایط امتیاز را نمیتواند قبلاً معین کند. دولت انگلیس مایل است که وعده بسندیکا هم از اول داده شود^۱. روسیه حاضر است ۲۰۰ هزار لیره بدولت مساعدده بدهد.

امتیاز خط جلفا

مدت امتیاز ۷۵ سال دولت پس از ۳۵ سال حق بازخرید دارد. هرگونه خطر و خسارتی که در احداث آن اتفاق بیفتد، بعهده صاحبان امتیاز است. نه

۱- در باب راه محتره مسوده قراردادی راجع بسندیکا سفارت انگلیس فرستاده شد و شروع بنقشه کشی هم کردند و ماند.

دولت روس نه دولت ایران وثیقه بصاحب امتیاز نداده اند. حق کشف و استخراج معادن کنار راه تا ۴۰ کیلومتر با صاحب امتیاز است. دولت پس از پرداخت صدی هفت بهره از سرمایه در نصف منافع لُب شریکست. صدی پانزده از منافع خالص معادن متعلق بدولت است. این امتیاز متضمن حق امتیاز احداث شعبه تا انتهای شمالی دریاچه ارومی بوده حق رجحان برای امتداد خط تا قزوین بشرایط متساوی نسبت بکمپانی دیگر می دهد.

اوضاع فارس

آذربایجان در درجه اول، خراسان در درجه دوم، محل نظر روس است. فارس در درجه اول، کرمان در درجه دوم، محل توجه انگلیس. روس آشوب میخواهد برای مداخله، انگلیس امنیت میخواهد برای رونق تجارت. در آذربایجان دار بر پا کردند و شجاع الدوله را حکومت دادند. در خراسان حمله باستانه بردند تا به ابهت خود بیفزایند. در جنوب اختلاف بین قوام الملك و صولة الدوله نمی گزارد آن مرز و بوم آرام بگیری. صولة الدوله راه کازرون را مشوب می کند که قوافل از حیره بگذرد که ملك اوست.

سهام الدوله را بفارس فرستادند، کلاه کاغذی بر سر مردم گزارد، آخر همان کلاه را بر سر خودش گزاردند. فرمانفرما نامزد فارس شد و نرفت. ظفر السلطنه را فرستادند، کاری از پیش نبرد.

قشقائی بین صولة الدوله و برادرش محل نزاع است. محمدعلی کشکولی بهیچکدام تمکین ندارد. مأمور بهبهان میشود، نمیرود. با قوام میسازد. سردار اسعد حامی آنهاست. در هیئت وزرا از عزل صولة الدوله گفتگومی شود. فرمانفرما از وزارت داخله استعفا می کند.

ایسلاخانی گری را بضیغم الدوله (سردار احتشام) میدهند، با کمک عرب با صولة الدوله در می آو یزد. قشقایها بشهر آمده محله یهود را میچاپند، بهانه دختر مسلمانیست که نسبت قتل او را بیهود میدهند. در این ضمن عدلیه هم چاپیده میشود.^۱

نظام السلطنه از کرمانشاه مأمور فارس میشود، از راه بهبهان حرکت می کند. صولت الدوله باستقبال رفته در بهبهان باو ملحق میشود، گفت و شنید می کنند و قرار دادوستد را می دهند (۶ ربیع الثانی ۱۳۲۹/۱۶ فروردین). وارد شیراز میشود. در ۱۵ ربیع الثانی قوام الملك^۲ و نصرالدوله را توقیف می کند. ناکس کفیل قنصلگری تصور می کند کار خوبی شده است. سردار اسعد میرنجد و میخواهد آنها را بطهران بفرستند نظام السلطنه قبول نمی کند بنا میشود بارپ بروند. نظام السلطنه عقیده بچریک دارد و منکر ژاندارم است، مالتا صاحبمنصب ایطالیائی هم مأمور این کار است. تنبیه اشرار بدست اشرار فکری عجیب است، عجیب تر آنکه بتصدیق قنصل انگلیس بهبهان را بصولة الدوله میدهند، سردار اسعد بسفارت اخطار می کند که دیگر از راه بختیاری ضمانت امنیت نخواهد داشت. دولت بین نظام السلطنه و بختیاری در محذور است. نظام السلطنه بنصحیت قنصل راضی میشود [که] قوام و برادرش را بارپ بفرستد و میگوید: باید مجرمانه باشد؛ نمیتواند تأمین جان آنها را بکند.

شب ۷ جمادی الاولی ۱۳۲۹ (۱۷ اردیبهشت) نصف شب ایشانرا حرکت میدهد. سوارهایی که همراه بودند از بیرون شهر بیشترشان بر می گردند. در منزل اول جمعی بر سر قوام و برادرش (نصرالدوله) میریزند مستحفظین

۱- انشای فتنه در فارس از شعاع السلطنه شد که ضرغام السلطنه را که بطهران و شیراز می آمد حبس کرد و ایلخانی گری را بصولة الدوله داد. ضرغام السلطنه منش و رفتارش پسندیده تراز سایر برادران بود

۲- قوام الملك خواسته بود بقنصلگری برود نپذیرفتند که خطر جانی نداشت.

می‌گریزند، نصرالدوله کشته میشود، قوام جان بدر میبرد. جماعتی از طرف صولةالدوله در کمین بوده‌اند. قوام ۹ جمادی الاولی خودش را بقنسولخانه میرساند. قوام الملك مظنونین بقتل محمد رضاخان پدرش را کشته بود. نظام السلطنه و صولةالدوله تحریک می‌کنند که وراثت خون مقتولین را بخواهند و جمعیتی ترتیب میدهند بقسمی که اسباب وحشت قنسول انگلیس میشود، و مقدمه خواستن قوه نظامی از هندی.

۲۰ شوال ۱۳۲۹ (۲۷ مهر) بارکلی اخطار می‌کند که اگر تا سه ماه دیگر امنیت در جنوب برقرار نشود، بدست افسران هندی قوه محلی تشکیل خواهد داد. شغل شاغل نظام السلطنه تحریکاتست برای بیرون آوردن قوام از قنسولخانه.

۱۳ رمضان (۲۰ شهریور) عده کثیری از عرب و بهارلو بشهر آمده تقاص خون نصرالدوله را میخواهند. حکومت توپ پمحلّه قوام می‌بندد، لکن حریف آنها نمیشوند و منجر بعزل نظام السلطنه میشود. سعی قنسول انگلیس در ۲۶ ذیحجه ۱۳۲۹ (۲ آذر) از شهر بیرون میروند. عرب پای قشقائی را از شهر میبرد و میگوید: دولت متزلزل که هرروز تغییر می‌کند چه فایده دارد، ما خودمان هستیم.

قوام الملك از قنسولگری بخانه خود میرود، در راه باو شلیک میکنند، چند نفر از کسان او کشته میشوند. این باد تا آخر از دماغ عسکرخان عرب بیرون نرفت.

علاءالدوله نامزد ایالت فارس شد، قوام را نیابت داده، بسفارت اظهار داشت که با اعزام قشون هندی بفارس نخواهد رفت. وزیر مختار علی‌آتی حال در رفتن او تردید دارد. در این گیرودار مادموازل راس هوای فارس کرده در آباده دچار سارقین شده بخسارت بسیار معزی الیها را از چنگ سارقین خلاص کردند. دولت باید خسارت بدهد.

اسمارت که در سفر دوم من در تبریز قنصل بود، مأمور فارس شد. دگلاس رئیس نظامیان انگلیس در شیراز عده [ای] باستقبال او فرستاد. در کتل دختر از برجی که سپرده بمحمد علی خان کشکولی است، بآنها تیر می اندازند، دو نفر مقتول، هشت نفر مجروح میشوند، منجمله اسمارت (۴ محرم ۱۳۳۰/۱۰ دی). اسمارت با دو نفر دیگر مفقودالاثر بودند. خبر میرسد که اسمارت در منزل محمدعلی خان است، او را بجراح هندی میسپارند. وزیر امور خارجه از طرف نایب السلطنه بسفارت رفته اظهار تأسف می کند. اگر اسمارت یک نفر سوار مخصوص از محمدعلی خوان خواسته بود و همراه میرد، اینواقعه رخ نمیداد. قوام الملک در شهر حرکت مذبوحی می کند، لکن در خارج نفوذ ندارد، حتی ایلات خمسه انا و تمکین ندارند.

صاحب منصبان سوئدی که عده [ای] ژاندارم تربیت کردند، دسته ۷۰۰ نفری بشیراز میفرستند، ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۰ وارد شیراز میشوند. نه بجغرافی مملکت واقفند، نه از شیوه جنگ ایلات آگاه.

جنگ ژاندارم با قشقائی

قوام الملک بهر وسیله میخواهد بر صولة الدولة فایق بیاید و سردار احتشامرا بجای برادر ایلخانی کند. نقشه [ای] میکشد که ژاندارم در معیت عده عرب با صولة الدولة طرف شوند. سیورث رئیس ژاندارم تأمل نمیکند تا قوه عرب برسد، بی گذار بآب میزند. بی اطلاع قوام و اقلاً خواستن بلد با هشتاد سوار و صد و هشتاد پیاده و یک توپ بسیخ میرود، دچار تشنگی میشوند، در صورتی که در همان نزدیکی چشمه آب بوده (۱۰ شعبان/۱۷ مرداد). عده [ای] تلفات میدهد، توپ و تفنگ و مقداری قورخانه تسلیم می کند. پس از آن قشقائیا چشمه آبرا بآنها نشان می دهند. خود سیورث هم زخم بر می دارد. ۲۱ شعبان بشیراز بر می گردند و معلوم

است که در انتظار چه حال دارند.

خوانین عدیده غیر از قشقائی^۱ در اطراف راه بوشهر سکنی دارند که همه از دستبرد بقوافل استفاده می کنند: خان انگالی، خان احمدی، خان برازجان، خوانین تنگستان، دالکی، شبانکاره، دشتی، دشمن زیاری، کمارجی، بویراحمدی و غیره.

در عبور از جعفرجن چه اندازه طلسم مسکوک لازم است که عابری جنی نشده عبور کند، بسته باقبالست.

حکومت نگارنده بفارس

سردار اسعد اصرار داشت که من بفارس بروم و چنان مأیوس بود که گفت: گمان مکن که یکبار دیگر فارس مملکت ایران خواهد شد، میخوام تو بیکار نباشی. او بعقیده خود پیشنهاد کرد و من بعقیده خود قبول. مدتی این گفتگو بود و من مشغول گراورسازی بودم.

سفارت از وضع حکومت من در تبریز از شپلی قنصل خودشان سؤال کرده بود و وی جوابی داده بود که از کتاب آبی نقل کردم.

روزی طوئلی سفیر انگلیس و چرچیل بمنزل من آمدند. دست بمرکب چاپ آلوده بود، زود شستم آمدم. قدری عبوسشان دیده تعجب کردم. طوئلی عنوان مطلب کرد، چرچیل ترجمه. گفت: دولت انگلیس و سفارت نظر بر رفتار شما در تبریز حسن ظن دارند که اگر شما بشیراز بروید، کار آن مملکت سامانی بگیرد، شما هم همیشه برای خدمت بمملکت حاضر بوده اید. مرنارد میگوید وسایل حرکت را فراهم کرده است. ما خیال نداریم در کارهای فارس و انتظام آنجا

۱- قشقائی شش طایفه اند بعضی با بعضی مخالف: کشکولی، شش بلوکی، فارسی مدان،

دره شولی، ایلات خمسه، عرب، بهارلو، شیانی، باصری.

مداخله کنیم، چرا نمیروید؟ من هم بلجن خشک جواب دادم: از حسن ظنّ دولت انگلیس و سفارت متشکرم و از برای خدمت مملکت حاضر، خصوص با این نظر که دولت انگلیس خیال مداخله ندارد، بامر دولت خودم قبول این خدمت را کرده‌ام و میروم، اما آنچه مرنارد گفته خلاف واقع است. وزیر مختار رفت و بمرنارد فشار آورد. روسها با مأموریت من موافق نبودند، چنانکه در وقت حرکت مرنارد بمن محرمانه نوشت.

مخالفت روس علتی نداشت جز اینکه فارس آشفته بماند، انگلیس مجبور بمداخله شود و عذر اشغال آذربایجان را بدست بیاورند و من هم بیشتر برای رفع این بهانه آن زحمت را قبول کردم. قرار شد از دولت دو یست نفر سوار، دو توپ شنیدر، دو توپ مسلسل حاضر کنند. مختصر خرج سفری هم بدهند، بروم. عین الدوله پنج هزار نفر قوه خواسته بود و شست هزار تومان نقد، بمن چهار هزار تومان خرج سفر دادند و بودجه معمولی.

بدین خرج قلیل و بار بسیار هنوز از روی میهن شرمسارم باین بابویه نقل مکان کردم. معهود است دو فوج از اصفهان با من حرکت کند. سردار ظفر حاکم اصفهان ۲۲ هزار تومان میخواست، تحقیقات کردم و بمرنارد نوشتم: پانزده هزار تومان کافی است.

فراهم کردن دو یست سوار از برای دولت میسر نشد. پولی از برای بانک اصفهان میبایست ببرند، صد ژاندارم مأمور حمل بود، موقع را غنیمت شمرده با آنها همراه شدم. در موقع حرکت بقلهک رفتم، از طونلی خداحافظی کنم، گفتم: هر ساعت که شما مقتضی دانستید، تلگراف کنید، عده [ای] که در فارس داریم، میبریم.

روز ۲۳ شعبان از ابن بابویه حرکت کردم. در اصفهان پانزده روز معطل دو فوج شدم. برای عده [ای] که حاضر میشد، هفت هزار تومان کافی بود. بمرنارد

تلگراف کردم که همین مبلغ را بفرستد. گراهم قنسل انگلیس از من دیدن کرد و گفت: تصمیم جانشین هند این است که اگر تا دوازدهم اکتبر والی فارس بمحل نرسیده باشد، دوازده هزار قشون بفارس بفرستد و بیست روز بیشتر نمانده است. اجمال حکومت اصفهان را باو گفتم، و روز دیگر توپها دریابکی که رئیس قشون بود و شهاب الممالک را در اصفهان گزارده حرکت کردم (۲۴ رمضان ۱۳۳۰/۲۰ شهریور). قصد من این بود گفته شود حکومت از اصفهان رفت.

آن صد نفر ژاندارم تا امن آباد همراه من آمدند، هشتاد نفر هم از شیراز جلو فرستاده بودند. در شاه رضا یک هفته توقف کردم، توپ و تیپ هم رسید، ۴۰۰ نفر بجای ۱۰۰۰ نفر. در قمشه ژاندارمها علی خان نامی را که از دزدان و اشار معروف بود، گرفته تیرباران کردند؛ اثر خوشی کرد. در آباده از قوام الملك تلگرافی رسید. معلوم شد مستشیر الملك و مدبر السلطنه برای اصلاح بقیوم رفته بودند، موفق نشدند. در مراجعت کسان محمد علی خان بر سر ایشان ریخته لختشان می کنند، با پای برهنه بشهر می آیند. گفتم: تا بشیراز نرسم، نمیدانم تدبیر چیست.

حاجی آقای شیرازی وکیل مجلس در طهران و اشخاصی در عرض راه منجمله امیر الملك حاکم آباده خواستند بدانند نقشه من چیست. همه را موکول بخواست مولا کردم و هیچ اظهار رأی ننمودم و با عدم سابقه، رأی هم نمیتوانستم داشته باشم.

بهاء الواعظین بدعوی آنکه در چله مرحوم صنیع الدوله با سوء نظر نایب السلطنه نطق کرده است، خودش را بمن بست که بفارس بیاید. روز پیش از حرکت از ابن بابویه نوشته [ای] از مرنارد بمن نشان داد که او را بمفتشی مالیه منصوب کرده بود. در راه اطوار بد از او ناشی شد، از آباده او را برگرداندم و چه خوش اتفاقی بود! او هم کوتاهی نکرد در اصفهان آگاهی را بخرج مرتضی

قلیخان پسر صمصام السلطنه در عیبهجویی من چاپ کرد. «ما از بد خود نمیخراشیم».

در راه یکی از کدخدایان قوام که گوسفندی بر سر راه من آورده بود، فریاد برآورد: این دوتا را صلح بده. من دانستم تدبیر چیست.

در تخت جمشید قوام الملك ملاقات شد، بواسطه^۱ صدمه [ای] که خورده است، وحشت دارد. من خوش برخورد کردم، راضی از پیش من رفت. من در تخت جمشید یکروز ماندم، او جلورفت.

در سیوند، سیورت رئیس ژاندارم تلفن کرد: ملتفت خودتان باشید. در زرقان قوام الملك امیر الملك را فرستاد که از شهر خبرهائی میرسد، برای ورود چه فکر میکنید؟ گفتم: شما ابصرید، چه صلاح می دانید؟ گفتم: من از پیش میروم و ترتیب ورود را می دهم.

سیورت و نیسنژم صاحب منصبان سوئدی که بزرگان آمده بودند و من بملاحظه آنها سوار اسب شدم، دو طرف مرا گرفتند کانه تصور خطری می کردند. ۲۴ ذیقعه دوساعت بغروب مانده وارد شیراز شدم. در ورود شیراز...! اشکال مقدم بود: اسکات صولة الدولة و استقرار ژاندارم شکست خورده.

سردار احتشام که میخواست بكمك صولت السلطنه برادرش با صولة الدولة طرف شود، بواسطه تخلف صولة السلطنه، مأیوس بشهرآمد. موقع آن نبود که دولت قوای خود را صرف اقتدار سردار احتشام کند.

صولة الدولة را بایلخانی گری منصوب کردم بسه شرط: مقصرین اسمارت را بفرستد، مالیات عقب افتاده را بمالیه پردازد، ایل را در ذهاب وایاب از دزدی و شرارت منع کند.

۱- در متن: بواسطه (م).

۱- یک کلمه ناخوانا (م).

قوام‌الملک را تقویت کردم بطوری که اطمینان حاصل کرده و بدارالحکومه می‌آمد.

میرزا ابرهیم بدیدن حکام نمی‌آمد، من بدیدن او رفتم. اتفاق پاکتی از طهران رسیده بود، خوانده شد نوشته بود: این مخبرالسلطنه بهاء‌الواعظین بی‌دین را با خود آورده، بزنید، ببندید، بکشید. بسیار مضحک واقع شد، چه من بهاء‌الواعظین را از آباده برگردانده بودم.

نصیرالملک در توقیف بود، از توقیف درآوردم که تصوّر نکند از مذاکره زرقان ربعی در دل من پیدا شده است.

اسمارت که از تبریز میشناختمش، رفته بود، اُگنار بجای او آمده. شهر و اطراف در چه حالت است، باید در کتاب آبی خواند. زیر [دروازه] قرآن قاطر از زیر پای رئیس نظمیه برده بودند. مغرب کسی نمیتوانست پا از شهر بیرون بگذارد. روز روشن عبا از دوش مردم بر می‌داشتند.

شهاب‌الممالک پیشکار من از سابق آشنائی باوضاع داشت. مالکین بین راه را از شیراز تا کازرون ملزم کردم که هر کدام از ده خود باختلاف ده یا پانزده تفنگچی بدهند و حقوق بگیرند؛ ده یا پانزده نفر ژاندارم با آنها مع کردم، ژاندارم تا کازرون استقرار یافت.

پس از استقرار ژاندارم در راه سیورث را وحشت گرفت؛ شاید هم از طهران، نظر بسابقه سیخ، چیزی گفته بودند. خواست ژاندارم را از راه بردارد، رسماً منع کردم و گفتم: مسئولیت بامن.

اعیان و تجار شهر را خواستم و گفتم: مادامی که شما نشسته‌اید که از مراغه فوج بیاید و املاک شما را حفظ کند، همین آش است و همین کاسه، معنی ندارد مملکتی مثل فارس فوج نداشته باشد. سر باز محلی علاقه دارد و در مقابل اشرار ایل می‌ایستد. رفتند و دو هزار نفر بر املاک خود تقسیم کردند و پا دارانه

پذیرفتند. مایه انتظام فارس عمده این اقدام بود. قشقائی بگرمسیر رفته و از طرف آنها زحمتی نیست. محمدعلی خان کشکولی هم سر اطاعت پیش آورده است.

واقعه هایل

ماژور گتیل ول و کاپیتان اکفورد صاحب منصبان انگلیسی هوس شکار کردند. قنصل انگلیس از من رأی خواست. نظر باستقرار ژاندارم و تفنگچی در راه و آرامش دوماهه که حتی از بوشهر اسلحه بشیراز حمل شد، دلیل منع نداشتیم. با ۲۶ نفر سوار هندی بطرف دشت ارجن حرکت کردند. در خان زینان مورد حمله ۲۰۰ نفر اشرار شدند که بهوای قافله آمده بودند، علاوه بر ژاندارم و تفنگچی، صد نفر سرباز هم در راه بود و پیش رفته بود. سواران هندی با شلیک سارقین مصادف میشوند. راپرت مشروح این واقعه در کتاب آبی ثبت است. فوق العاده محل تأسف شد که در اینموقع این مصادفه واقع گردید (۱۹ ذیحجه/۲۵ آذر). راپرت گتیل ول میگوید: اکفورد دست باسلحه کرده بوده است، کاش نکرده بود (غرة محرم ۱۳۳۱/۲۶ آذر).

قوام الملك را استعداد دادم. مع هذا نوبت اول از سروستان تجاوز نکرد. همینقدر شد ایلات خمسه دیدند که نظمی در کار است. عسکرخان عرب را عسکرشاه میخواندند.

دسته دوم ژاندارم از طهران حرکت کرد. سپاهیان هندی از شیراز رفتند و رساندن آنها سلامت بیوشهر آسان نبود. دریابگی را قبلا بتنگ ترکان فرستادم، مسعود الممالك بلوردی را بدالکی. دالکی تپه سار هولناکی است. اینجاست که کریمخان با عده کم بر...^۱ بختیاری غالب شد و احتیاط من بی مورد نبود. بر سر قطعه شالی که سپاهیان پامال کرده بودند، نزدیک بود کار بزد و خورد بکشد...^۲

۲- جای یک کلمه خالی است. (م).

۱- جای یک کلمه خالی است. (م)

میرسد و دعوی را بدادن قیمت شالی طی می کنند. وقتی که سپاهیان بیوشهر رسیدند، من شکر کردم.

داکلاس هنوز نرفته بود که یالمارسن رسید. لوگنُت سفیر فرانسه و یکنفر آلمانی همراه او بود. شامی با احترام لوگنُت دادم. سر میز بفرانسه گفتم: دراین مجلس که شاید نهارخوری کریمخان بوده، نیم دوجین ملل مختلفه جمع شده ایم: فرانسه، انگلیسی، آلمانی، سوئدی، قفقازی (نماینده روس)، ایرانی. موقع است من از مساعدتهای میستر اُکنار اظهار امتنان کنم. نهایت خوشبختی است که استاز (رئیس مالیّه) با جیب پرویاالمارسن با شمشیر بدست برای کمک من حاضرند، و باز کمال خوشوقتی است که حضور داکلاس که میبایست موجب کدورت باشد، در نتیجه حسن اخلاق او مزید مودّت شد، بسلامتی جناب وزیر مختار و آقایان حاضرین! مجلس خوش برگزار شد.

وزیر مختار خیال داشت شاپور برود، کسالت پیدا کرد. یالمارسن حرکت کرد، صولةالدوله که ییلاق می آید، نزدیک کازرونست.

از عین الدوله تلگراف رسید که از قرار اخبار، صلاح در اینست که یالمارسن توقّف کند تا دسته سوّم (۵۰۰ نفر) برسند. گفتم: یالمارسن الآن در چادر صولةالدوله مهمانست و جای تشویش نیست، اگر باید منتظر دسته دیگر بنشینند، خوبست برگردد.

غضنفر السلطنه در برازجان قلعه [ای] مانند کاروانسرائی دارد و هرگز مسلّحی را بدان قلعه راه نداده است، با من مکاتبه کرده، از وطن و ملت اظهاراتی نموده بود. من بهمان عبارات او را گرم کردم و برای خدمت جلب.

یالمارسن ژاندارم را در راه تقسیم کرده بیوشهر رفت و اتّفاقی هم نیفتاد. دسته سوّم ژاندارم وارد شد و بین آباد و شیراز تقسیم و تفنگچی از راه برداشته شد. قشقائی بجلب صولةالدوله، ساکتست و عرب بجلب قوام الملك. حضور

ژاندارم هم که مسلط براه شده است مزید قدرت. متأسفانه قدرت دولت هر چه بیشتر پیشرفت می کند، کمتر گوش بحرف می دهند.

صولة الدوله برای رفتن ییلاق باید از پوزه کشن بگذرد که فرسخی بیش از شهر مسافت ندارد. خواستم بشهر بیاید، جرئت نکرد. من هم اصرار نکردم. قرار شد در کشن ملاقات کنیم. باتفاق قوام الملك بکشن رفتم. بعد از ناهار تنها ماندیم، گفتم: افلیجی را نزد سلیمان آوردند که معالجه شود. سلیمان گفت: اگر ما سه نفر (سلیمان، آصف، زبیده) راز مگوی خود را بگوئیم این مریض صحت می یابد. حال اگر ما سه نفر در کار مملکت بکوشیم دردهای مملکت برطرف می شود. بهر حال آن مجلس هم خوب گزشت. میرزا حسن عکاس عکسی از جماعت برداشت و گفت: هرگز باور نمی کردم که ایالت فارس و قوام الملك و صولت الدوله در یک لوله بگنجند.

آقا سید احمد دولت آبادی در اصفهان از من پرسید که تصوّر می کنید چند مدّت لازم است که راهها باز شود؟ گفتم: منتظر نوروز باشید، و چهل روز پس از ورود من راهها باز شد. یک چیز سبب قوت من بود و آن این بود که از هیچ کس هیچ چیز بهیچ وجه نمیخواستم.

حاج میرزا یحیی امام جمعه حکایت کرد که وقتی یحیی خان (مشیرالدوله) پاکتی بمن داد بخوانم و عوضی بود: رئیس قراسوران سروستان نوشته بود: قافله را زدیم، چند بقچه شال جزو سرقتهاست، چه میفرمائید؟ پاکترا باو پس دادم.

هشتصد نفر سربازان محلی حاضر و مشغول مشق شدند. قنصل انگلیس گفت: مریل امریکائی را خوبست از طهران بخواهید برای نظام. من او را نمیشناختم. خواستم علاء السلطنه گفت: مرد شیرریست. گفتم: نفرستید. فرستادند و بلای جان من شد.

قوام‌الملک را با استعداد و توپ مسلسل میان ایلات خمسه فرستادم. تا فسا رفت و موفق بگرفتن عسکرخان شد. بشهر فرستاد و سیاست کردم. سی هزار تومان می داد که او را تحت الحفظ بطهران بفرستم. فارس بطوری امن شد که هیچکس تصوّر نمیکرد. مردم از سیاست عسکرخان بهم تبریک می گفتند. منقول او را مالیه و ژاندارم بردند، غیرمنقول را که ضبط مالیه شد و موسیخان دوازده هزار تومان اجاره داده بود، حاج آقای شیرازی در وزارت مالیه قوام السلطنه بقباله مجعول برد.

مردم حکومت مرا به حکومت معتمدالدوله قیاس کردند. گفتیم: یک فرق هست و آن اینست که در زمان معتمدالدوله دولت تفنگ داشت، ایلات چماق. امروز ایلات پنج تیر آلمانی دارند و دولت وسایل کافی ندارد.

قابل توجه

تصوّر نشود که مردم مایل بشراوتند یا مصالح را نمیشناسند. عیب در رؤاست. پس از سیاست عسکرخان، عربی بشیراز آمد و باری از حاج محمد خان لاری برای یزد گرفت، بمن دعا کرده بود. حاج مزبور جهة پرسیده بود. گفته بود: شرعاً عسکرخان را از سر ما رفع کرد، میبایست با جان خود بازی کنیم، بکشیم، کشته شویم که او مالی را ببرد. روی آمدن شهر را هم نداشتیم. حال من بدون هراس آمده ام بار می گیرم، هزار تومان پیش کرایه دارم، هزار تومان هم بعد خواهم گرفت، راحت هم هستم.

رقعه قنسول انگلیس

۸ رمضان/ ۳ اوت ۱۹۱۳ والترطونلی سلام رسانده می گوید: با تأسف بسیار شنیده ام که جنابعالی استعفا داده اید و خیلی امیدوار است که در اینموقع

که کاری را بخوبی سامان داده اید، رها نخواهید کرد. قنسل اینجمله را اضافه کرده بود که والتر طونلی رفتار شما را بدقت مراقب بوده است و بیش از آن خشنود است که شما خودتان از نتیجه کار خودتان رضایت داشته باشید. نتیجه حسن اداره شما مشهود است و موافقت همکاران شما امریست مهم. اداره ژاندارمری و مالیّه اطمینان داده اند که بصمیمیت با شما کار بکنند. من از آنها صمیمیت نمیخواستم، ملاحظه مصلحت میخواستم.

۸ محرم ۱۳۳۱ (۸ مرداد) مصطفی خان بسمت معاونت مالیّه بفارس آمد. بعلاقه انتساب با اکبر میرزا پسر ظلّ السلطان معاهد بود که اسباب حکومت او را در فارس فراهم بیاورد.

۳ صفر ۱۳۳۱ (۲ شهریور) استاز بلژیکی بسمت ریاست مالیّه آمد و اسیر مصطفی خان بود. بهر وسیله کارشکنی می کردند، در صورتی که من نهایت تقویت را از ایشان می کردم. بهانه جستند، نصیرالملک را که از اوضاع مالیّه مستحضر بود، بدون اطلاع من بدست ژاندارم تبعید کردند و در اموال عسکرخان تفریط. دسته [ای] از ژاندارم را که بمرودشت فرستاده بودم برادر عسکر را دستگیر کنند، اسب و چیزهای دیگر از او گرفتند و امان دادند، باز بدون اجازه من، و من نمیخواستم در این موارد متوسل بقنسل انگلیس بشوم. سفارت و قنسل هم هرجا پای یک ارو پائی در کار باشد، کور کورانه حمایت می کنند.

بسرदार بهادر نوشتم: سردار اسعد بگوئید که سر بکوه و بیابان توداده [ای] ما را. جواب داد که در پاریس تو هم با من همین کار را کردی.

مدّتی بین من و مالیّه برسر گرفتن سوار بی مصرف و آزار مردم، کشمکش بود. بالاخره استاز و مصطفی خان را خواستند، مؤسس خانرا فرستادند. او را از آذربایجان می شناختم، بسیار مأمور درست معقولی بود. نوزده هزار تومان مخارج اداره مالیّه را بهفت هزار تومان تخفیف داد؛ مردم راضی شدند و مالیات هم بهتر

وصول شد.

تلگراف رمز سلطان عبدالمجید، ۱۵ جمادی الاخری ۱۳۳۱، نمره ۲۶۰ ایالت جلیله فارس کراراً خاطر محترم را باین نکته متوجه داشته است که برای جلوگیری از مقالات بعض روزنامجات خارجه راجع باوضاع جنوب، لازم است هر هفته بتوسط سفارت لندن اقدامات دولت ایران در اصلاحات امور جنوب و تأمینات حاصله در روزنامه درج و از حسن اثرات آن استفاده شود، ولی حضرت عالی نظر بخیالات عالیه که در اصلاحات دارید از اقدامات خودتان کمتر اطلاع داده بلکه اغلب وزارت داخله و خارجه را بی خبر گزارده وسیله دفاع در روزنامه را بدست نمیدهد.

جواب ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۳۱.

نمره ۲۶۰ زیارت، بنده درست ملتفت نیستم راپرتی که بدرد بخورد، کدام است؟ امور رایج مملکت قابل اظهار نیست. اقدامات فوق العاده همه بعرض رسیده است. الساعه که این تلگراف بعرض میرسد، اردوی فسا بهارلورا که بطرف بندر عباس شرارت کرده بودند، تنبیه کرده مشغول تنظیم آن حدود است. عسکرخان عرب که نصف فارس را اشغال کرده بود و مالکی صاحب ملک نبود، در حبس است. برادر و پسرش که در خفرک متواریند، اردوی ژاندارمری مشغول تعقیب آنها و ضبط اموال مردمند. راه بوشهر که عمده طرف توجه خارجه است، در نهایت امنیت است، ۱۵۰ هزار تومان پول بانک که در راه است، از کازرون گزشته. قشقائی بطوری بی زحمت و منظم آمد و شد می کند که در سنوات عدیده چنین نظمی سراغ نمیدهند. ادارات مشغول کار خودشانند. سیم تلگراف که گاهی ۶ روز ۷ روز خراب بود، امسال ابداً مزاحمتی ندیده یکدو ساعت بیشتر معیوب نبوده. وقایع را هر روز تلگرافخانه راپرت می دهد و قنصل انگلیس شاهد امورات. اگر

میدانستم ایراد چیست، ممکن بود جواب عرض کنم. نزد اهالی همه این وقایع بیرون از تصوّر بوده، قشون هند بسلامت رفت و از کارهای مشکل بود. کلّ این امور بوزارت داخله و خارجه عرض شده است. استفاده از آنها کار ایشانست. هر امر کوچکی را میشود بزرگ کرد و هر امر بزرگرا کوچک. همه این وقایع قابل توجّه است و از برای جواب کافی است. قدرت دولت از صد، هشتاد اعاده شده و تجارت راهش مفتوح. مطلب چیست، نمیدانم؟ ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۳۱.

لحن عین الدوله عوض شده. سید شرفه روضه خوان و نیمتاج خانم ریزه خوان بین طهران و قشقائی آمد شدی دارند.

عین الدوله باز تلگرافی کرد و من بذکر جواب قناعت می کنم: نمره ۱۱۲ زیارت، هر چه تصور می کنم مطلبی را از نظر نینداخته ام مگر اینکه از نظر طهران سهو کرده باشم آن قوه [ای] را که می فرمائید، بواسطه تلگرافات پی در پی جمع آوری فرموده اند. آنچه راجع بصولة الدوله و حاج محمد کریمخان و محمد علیخانست، اسباب اغتشاش این سه نفرند، دروغ می گویند. عمل قشقائی باید صورت تازه [ای] پیدا کند و آن موقع هنوز نرسیده است. در نقشه حاج محمد کریم خان و محمد علیخان و عّلم کردن صولة السلطنة از طرف بنده اقدامی نشده است و جز تقویت صولة الدوله امروز صلاح نیست، بعدها تکلیف دیگر است. مسئله را زیاد سهل تصوّر نفرمائید. غفلت از یک جزئی ملاحظه اسباب درد سر کلی میشود. تمشیت امور فارس منحصر بسیاست مقصرین اسماست نیست. راه تجارت مسئله عمده بود. بگویند با اسبابی که داشتیم چه قصوری شده است. کارها بمهلت میشود. سعی من در ساختن قدرت دولت است، قدرت که پیدا شد، همه سرجای خود می نشینند. ممکن است در مقابل محمدعلی خان

محمّدعلیخانی را تراشید، لکن گرفتار دو محمّدعلیخان میشویم. افکار روزنامه تیمس بکار فارس نمیخورد. هر روز رقعۀ تشکر از قنصل انگلیس دارم؛ حاضر راضی است غایب نمیدانم چه میگوید؟ هم من مصروف استقرار ژاندارم تا بوشهر است. جلب غضنفر السلطنه لازم بود، کرده ام.

بعدها معلوم شد شاهزاده تلگراف مرا بده هزار تومان نقد و ده یابو و ده کیسه تنباکو بصولة الدولة فروخته، ۴ هزار تومان، ۴ یابو، ۴ کیسه تنباکو گرفته. پی باقیش می گردد. آن رفتار سپهدار در تبریز، این رفتار عین الدولة بدبخت ایران و آنکه بخواهد بدرستی برای مملکت کار کند.

در موقعی که من بعین الدولة گفتم: دول خارجه وقتی نشان بکسی میدهند که مساعدت سیاسی با آنها کرده باشد، شاهزاده سخت تحاشی کرد که من که خدمتی بآنها نکرده ام. در جزو نوشته های قنصل که بدست و وسطرف قنصل آلمان آمد، بعض مطالب از پرده بیرون افتاد.

طون لی در تاریخ ۲۳ مارس ۹۱۴ بقنصل می گوید: من از عین الدولة حمایت می کنم، او همه کار برای ما می کند. نامزد شدن بختیاری باصفهان و کرمان، مراجعت ایلخانی بر سر شغل خود، فرستادن شوكة الملك بسیستان، توقف حشمة الملك بتوسط این سفارت شد. در عین حال از حمایت روس از شجاع الدولة شکایت دارند. باز می گوید: حاکم حالیه فارس برای ما هیچ مصرف ندارد، باید کسی را پیدا کرد که بیشتر تابع باشد. قنصلهای روس در ولایات مالیات اتباع خودشان را و اجاره املاک که در اجاره اتباع آنهاست، مستقیماً می گیرند.

۲۲ جمادی الاولی ۱۳۳۳ باوکنار می نویسد: من مشیرالدوله را ترساندم، دوسه کار برای ما کرد. از عزل مخبر السلطنه می ترسد که طرفدار بسیار دارد و از ارکان مشروطه است (کشف تلبیس).

حادثه غیر مترقبه

لند برگ صاحب منصب ژاندارمری برای تفتن کا کای شیریرا استخدام کرده بود، شب ۲۱ شهریور (۱۷ شوال ۱۳۳۲) سیدی موسوم بمحمد رضا بدست او کشته شد. نظمیه او را گرفته حبس کرد. روز دیگر اهالی بحمایت ورثه ازدحام کردند، کار بجائی رسید که درب اندرون کریمخانی را که منزل من بود، بستند. کا کا را بعدلیه فرستادم. با آنکه قتل علی رؤس الاشهاد واقع شده و بعلاوه شاکی السلاح بود و حکم محاربر داشت، لند برگ نزد من آمده او را خواست. دو قتل هم قبلاً ژاندارمها کرده بودند و مجازات نشده بودند. گفتم: نظم شهر مربوط برژاندارم نیست و شما حق مذاکره با من ندارید، او گلا رئیس خود را بگوئید فوری بیاید مرا ببیند. رفت و او گلا نیامد. حکم عدلیه صادر شد؛ برای اسکات شهر کا کا را قصاص کردند. ساعت پنج که ماژور آمد، امر گزشته بود. مغرب لند برگ مرا محاصره کرد. چیلاندر بی اجازه وارد اطاق شد با دو نفر صاحب منصب ایرانی: علیخان که محرک فساد بود و یک نفر دیگر. کار گزار و رئیس تلگرافخانه و نواب حیدر علیخان نزد من بودند. چیلاندر بی ادبا نه پیش آمد و گفت: امر او گلاست که نعش کا کا را از شما بخواهم. گفتم: امر این مملکت با من است و نعش در قبرستان. خواست باز سخنی بگوید، روی از او گرداندم و دنباله گفتگوی خود را گرفتم. رفت و ژاندارم را برد. شنیدم دسته ژاندارم آذربایجانی گفته بودند: میگوئید ما بعمارت ایالت بیائیم، اطاعت می کنیم، اما اگر میخواهید جسارتی بکنید، گلوله در سینه شما خواهد بود. این بود رفتار ژاندارم که در سرباز خانه متواری بود و در شهر معروف بکلب عباس و من آنها را آبرو دادم و در راه مسلط کردم.

روز دیگر او گلا باتفاق اکنار قنصل انگلیس وقت خواستند مرا ملاقات کنند. وقت دادم. در ورود او گلا دست پیش آورد، من دست پس کشیدم، قنصل

متحیر ماند. گفتم: برای احترام قنصل دست میدهم، لکن با قضیه دیروز حق داشتم که دست ندهم. معلوم شد از قضایای بی خبر است، شرح دادم. برخاست و بآداب نظامی عذر خواست، دیگر عنوانی نکردند و رفتند.

راپرت قضیه را مشروحاً بطهران گفتم. عین الدوله عاجز بود که جواب یالمارسن را بدهد؛ بجای آنکه یالمارسن از دولت معذرت بخواهد و مرتکبین را توبیخی کنند. سه ماه مرا بتلگرافات بی منطق خسته کرد. آخر گفتم: از بی احترامی که بخودم شد، بمعذرتی که اوگلا در حضور قنصل انگلیس خواست، در گزشتم و منتظر بودم از بی احترامی که بمقام دولت شده است، شما جبران بخواهید. حال گزشت خودم را پس میگیرم، اجازه بدهید بطهران بیایم، جواب یالمارسن را بدهم.

من از عین الدوله که با تصدیق بی استعدادی از دارالفنون خارج شد، توقعی نداشتم، اما در هیئت وزرای، مدرسه دیده و سیاست دان بودند. در مقام انصاف باید گفت که دولت مجبور بود استقلال ژاندارمری بدهد، چه حکام همه بسلیقه یحیی خان بودند، قصه او را با امام جمعه یاد کردیم. از طرف دیگر تعلیمات اداری می بایست وافی و مناسب هر مقام باشد.

واقعه کازرون

چندی بود از هیچ طرف سروصدائی نبود. شب ۲۱ اسفند ۱۳۳۲ دریابگی از کازرون راپرت داد: واقعه ناگوار کازرون را باید حضوراً عرض کنم، تا الآن که دو بغروب مانده از طرفین تیراندازی میشود، فعلاً ژاندارمها تحت محاصره اند، بمیانجی گری من باید تا فردا تارک باشد. لازم است حضوری بتلگراف مذاکره بشود.

معلوم شد صاحب منصبان سوئدی بدون اطلاع من، تفنگچیها را از راه های

فرعی برداشته اند، آنها هم در شهر جمع شده اند. چون ناصر دیوان محمدعلی خان کشکولی ریاستی بر آنها دارد. ژاندارم خانه او را محاصره می کند، غافل از این که ژاندارم حریف تفنگچیان صحرائی نیست. چنانکه دونفر تفنگچی از کوچه می گزرند، ژاندارمی که در برج بوده قصد زدن آنها را می کند. رفیقش از اهالی بلد بوده، می گوید: مکن تونمیزی و او بر می گردد و از مزقل ترامیزند. گوش نمیدهد و چنین میشود.

استاز رئیس مالیه، اوگلا رئیس ژاندارم و مریل رئیس نظام بمشورت اوکنارقنسول، بدون رجوع بمن (انگاره انگار که من والی فارس) عده [ای] ژاندارم و سرباز باتوپ بکازرون فرستادند و فرصت تحقیق ندادند. ناصر دیوان از شهر خارج می شود. یک ماه زد و خورد طول کشید. تلفات بسیار دادند و ژاندارم مفتضح شد و کازرون چاییده شد و کاپیتان اولسن بقتل رسید و همه زحمات من بهدر رفت.

شنیدم صاحب منصبان سوئدی گفته بودند: ما از سوئد برای فوایدی آمدیم و آن جنگ را بقصد چپاول درانداختند.^۱

ناصر دیوان کوهی میشود و آخر ناچار میشوند باهتمام دریابگی او را تأمین بدهند بشهر بیاید تا اطراف آرام بگیرد و دزدی هر شبه موقوف شود. اوکنار که بکازرون رفته بود، تلگراف می کند: پس از اهدای سلام، امیدوارم ۲۳ فروردین بشیراز برگردم و شرح وقایع را حضوری بگویم که بحسن تعلیمات شما خاتمه رضایت بخش یافت. برای من رضایت بخش نبود.

۱- از کازرون راپرت خواستم رئیس تلگرافخانه احمدخان شیبانی گفت ناصر دیوان را هیچ تعقیب نکردند برای کشته شدن دونفر ژاندارم هم از برج بناصر دیوان هیچ حرفی نزدند فقط اشیاء غارت شده را جمع می کنند و هیچ صدائی نیست ژاندارمها پایه برج را می کنند تفنگچی هاصدای کلنگ میشوند دونفر آنها را میزنند در چنین موقعی مبلغی طرح کرده و از مردم پول میخواهند در تلگرافخانه جمع شده تظلم می کنند. (صح)

اگر تعلیمات مرا قبل از اقدام کاملاً رعایت می کردند، این ناملایمات رخ نمیداد و حاجت بخاتمه رضایت بخش نمی افتاد.

مریل و نظام

دریابگی رئیس نظام بامید حکومت بنادر، مطیع قنصل است. مریل مردی دیوانه هر روز انقلاب می اندازد، عزل و نصب بی مورد می کند و مستمر تغییر علامات سردوش و یقه می دهد و حرف گوش نمی کند، گاهی اجزا را در حوض می اندازد. قنصل انگلیس شیفته اوست. گفتند همه روزه قنصل صبح یا عصر در منزل مریل صرف چای می کند و خانم مریل بهترین وجهی پذیرائی. بطهران گفتم او را بخواهند، اظهار عجز کردند. آخر علاء السلطنه تلگراف کرد که آنچه خودت میدانی بکن. ملجا شدم مریل را منفصل کردم. قنصل سخت برنجید و بطهران رفته از من شکایت کرد. طونلی اول مشته شده بمخبر السلطان همشیره زاده شکایت کرده بود. رئیس بانك و رئیس تلگرافخانه غرضی نداشتند، راپرت صحیح دادند. رئیس بانك روزی از من تشکر کرده گفت: در اکثر شهرها بوده ام، ماه نمی گزشته که چند روز بازار بسته نباشد و اینك هشتمه است در شیرازم، یکروز بازار بسته نبوده. رئیس تلگرافخانه بحکم سابقه [ای] با پدرم، اظهار دوستی می کرد. وقتی از اوضاع با او سخن در میان نهادم، گفت: از ما انتظار نداشته باشید، خودتان را بسازید.

طونلی پس از چند روز مخبر السلطان را خواسته باو می گوید: بر من معلوم شد که قنصل ما رئیس اجزای ارو پائی شده و بر فلانی ایرادی نیست. بقنصل خودمان و استاز و یالمارسن تاکید کردم با فلانی موافقت باید کرد.

مخبر السلطان در مکتوب خود که بتاریخ ۱۳۳۲ (۷ ثور) است، مینویسد که بوزیر مختار گفتم یالمارسن باید بداند، ژاندارمری نیست که راه بوشهر را باز

کرد، بلکه بی غرضی و بی طمع می مخبر السلطنه بود. تصدیق کرد. گفتم: مخبر السلطنه میگوید فرنگیها که در اداره هستند برخلاف وظیفه و مصلحت، بدون اطلاع من کار می کنند.

بالجمله قنصل برگشت و برای مریل کاری صورت نداد. سوء نظر او و فساد اخلاق مصطفی خان کافی بود که مرا در عذاب بدارند. مریل مجبور شد از شیراز برود؛ قبل از رفتن قورخانه را آتش زد، چند نفر که باروط می کوبیدند، هلاک شدند، بقسمی که هر عضو آنها از گوشه پیدا شد. در طهران چه بدگوئیهها کرد و تلاش در عزل من، در کشف تلبیس معلوم شد. پس از مراجعت من از شیراز و انتشار کشف تلبیس، وزیر مختار امریکا نزد من آمد و از رفتار مریل عذر خواست.

من ایراد بمأمورین فرنگی ندارم، اولاً اختیاراتی که مجلس بآنها می دهد نظر بسوء ظنّی است که از وزرا و عمال دارد و آنها از این اختیارات سوء استفاده می کنند. ثانیاً مستخدمین اروپائی از حالات مملکت مطلع نیستند تصوّر می کنند هر نقشه [ای] بکشند قابل اجراست. اگر تدبیر و بی غرضی نباشد، هزار نفر ژاندارم در فارس یکروز مقاومت نمیتواند کرد.

انتظام امور لار

در نتیجه اقدامات سید عبدالحسین لاری آنولایت از اطاعت مرکز سر پیچ بود. در بهار ۱۳۳۳ قوام الملک را با استعداد کافی بلار فرستادم، تمشیت نیکوداد و مالیاتها وصول شد، افسوس که جنگ بین المللی در گرفت. طونلی که از وقایع مطلع بود رفت و مارلینگ بجای او آمد.

جنگ بین الملل

تحریرکات قنسول و رفتار مالیّه و ژاندارم مرا خسته کرده بود و در صدد استعفا بودم. صبح ۲۱ رمضان ۱۳۳۳ پس از نماز، از قرآن فال زدم، آمد: «آنی آمرأَ لِلّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوْهُ» این آیه مرا چنان مضطرب کرد که تا ظهر در اطاق قدم میزد. بعد از ظهر کار گزار را خواستم و کیفیت را باو گفتم و منتظر حادثه فوق حوادث بودم. دو روز بعد خبر جنگ بشیراز رسید.

اواخر رمضان ۱۳۳۳ بعنوان وزارت عدلیّه بطهران احضار شدم. اتفاقاً سید جعفر مزارعی و عده [ای] صاحبان امهار درب مسجد وکیل برعلیه من تلگراف کرده بودند، در روزنامه درج شده بود، بشیراز آمد. از هر طبقه جمع شدند و تمنا کردند که در اینموقع حرکت نکنم که سید خواهد گفت احضار فلانی در نتیجه تلگراف من بوده و برضد سید تلگرافات بطهران کردند و من باز در آن مخصصه ماندم.

سرتاسر ایران بر ضدّ روس و بالتبع انگلیس برآشت. گرفتن قنسول آلمان در بوشهر و حمله به واسموس نام آلمانی و گرفتن او بدست حیدرخان حیات داودی، بر بغض مردم دشتستان و شیراز افزود.

واسموس فعال غریبی بود، از چنگ حیدرخان فرار کرده خود را بیرازجان رساند، تحت الحفظ بشیرازش آوردند، باز از شیراز فرار کرد، بتنگستان رفت و مشوّق آشوب شد. در نتیجه انگلیس ۲۶ رمضان ۱۳۳۳ بوشهر را گرفت و تصرف آنرا روی تمبر پست ما چاپ کردند. در اینموقع قنسول انگلیس بمن گفت: نظامیان ما خبط کردند، همه بوشهر را از ما می دانستند و باید یکروز از بوشهر برویم، معلوم خواهد شد که بوشهر متعلّق بایرانست. تا من در فارس بودم جنگ تنگستان تمام نشد. شیخ جعفر محلاتی عزیمت برازجان کرد. نصیحت کردم، گوش نداد، ممانعت هم ممکن نبود هیجان بقسمی بود که خودم بحدیقه امام

جمعه رفتم و مراقب قنصلگری انگلیس بودم؛ برئیس نظمیه گفتم مردم را از راه دیگر سوق داد که بطرف قنصلگری نگرزند.

در آن اوقات دونفر از معاریف شهر آمدند نزد من که کرمان و اصفهان قنصلوها را بیرون کرده اند،^۱ ما هیچ کار نکرده ایم. شما چشم برهم بگزارید، ما قنصل انگلیس را میگیریم ببرازجان میفرستیم، عوض قنصل آلمان و ژاندارم هم با ما همراهی دارد. گفتم: حکام کرمان و اصفهان بختیاری بودند و علی الظاهر از سیاست عاری. دولت بی طرفی اعلان کرده است و قنصل انگلیس در امان دولت است و من حافظ نظم این مملکت. اگر واقعاً ژاندارم باین فکر همراه باشد، چاره من منحصر است باینکه درب قنصلگری بایستم، اول مرا بکشید، بعد بقنصلخانه وارد شوید.

ووسطرف نامی قنصل آلمان بشیراز آمده تحریکات می کرد. بعنوان وحشت از قنصل انگلیس عده [ای] مسلح دور او جمع شده بودند. قنصل انگلیس هم عده [ای] تفنگچی از املاک غلامعلی خان نواب داشت. من در اینمیان متحیر بودم، چه هر تکلیفی می کردم میبایست بهر دو بکنم و هیچکدام بعذر امنیت نداریم، بحرف من گوش نمیدادند. قنصل انگلیس موقع بدست آورده پی در پی سعایت می کرد که فلانی چون در برلن درس خوانده طرفدار آلمان است. سفارت هم مصر شد که از شیراز مرا بخواهند.

ترکیه وارد جنگ شد. علمای عتبات بموافقت ترك فتوی دادند. شیخ مرتضی محلاتی که بامیرزا ابرهیم هم چشمی می کرد، آن فتوی را بالای منبر در مسجد وکیل خواند و بر انقلاب افزود. انگلیس متوقع است که من منع بیزاری مردم بکنم و من در قلوب مردم تصرفی نداشتم، سعی من حفظ انتظام و بی طرفی بود.

۱- در اصفهان و یس قنصل روس را کشته بودند. گراهم قنصل انگلیس را زخم زده بودند. در

یزد بانک را چاپیده بودند. قنصل روس و انگلیس را از کرمان بیرون کرده بودند.

غلامعلی خان نَوّاب که اخیراً ویس قنسل شده است، از طرف قنسل پیغام آورد که دو یست هزار تومان در بانک حاضر است، بحواله شما میدهد، کسب اجازه از طهران لازم نیست. شاید اگر می گرفتیم بهتر بود، لکن چنان عصبانی بودم که گفتم: مرده شوی پول شما را ببرد، آنوقت که پول را بمصرف مفید میتوان رساند، دریغ داشتید. اکنون که اختیار از دست رفته پول را بگیرم در لجن بریزم. و نگرفتم، چون دیدم اگر این پول را بگیرم، حفظ بی طرفی مقدورم نیست.

مردم از غلامعلیخان سخت رنجیده بودند. مرد خوبی بود. او را نصیحت کردم که در اینموقع ویس قنسولی را چرا قبول کردی، با مردم شیراز دوستی داری. و با همه خانه خواهی گفت: مرده بنام به که زنده بننگ. دوروز بعد در عبور از گل شیری که سر راه او بود و مجمع قراپهای شیراز فریاد برآورد که علی دلواری (از رؤسای تنگستان) هم بدرک رفت. بلافاصله در پس کوچه زندنش و من بسیار تأسف خوردم.

در موقع عبور صولة الدولة، قنسل انگلیس و رئیس مالیه باستقبال او رفتند، تلگرافات رمز مرا هم عین الدولة — چنانکه پیش از این نوشتم — وسیله استفاده از صولة الدولة کرده بود؛ معزّی الیه باز بغرور اولیه برگشت، ژاندارم هم ابّتهت سابق را نداشت.

طهران

نایب السلطنه موقتاً بطهران آمده پس از تاج گذاری (۲۶ شعبان ۱۳۳۳) برگشت. دولت ایران اعلان بی طرفی کرد. روسیه در اتمام راه آهن جلفا بتبریز و شرفخانه تعجیل می کند و در کشیدن ایران بطرف خود سعی دارد.

۶شوال ۱۳۳۳ (۲۶ مرداد) مستوفی الممالک تشکیل کابینه داد: مستوفی: رئیس الوزرا و وزیر خارجه، وثوق الدولة: وزیر مالیه، سپهدار: وزیر

جنگ، محتشم السلطنه: وزیر داخله، علاء السلطنه: وزیر عدلیه، مستشارالدوله: وزیر پست و تلگراف، حکیم الملک وزیر معارف و اوقاف، شهاب الدوله: وزیر تجارت.

ثغور ایران معنی در باز شده:

هر که خواهد گویا و هر که خواهد گویند کبر و ناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست
سفیر ترکیه سرکیسه را گشوده دل خلق را میر باید. روس و انگلیس سعی در
جلب قلوب می کنند و فایده نمیرند.
مجلس در شرف باز شدنست.

قوای دولت ۸۰۰۰ قزاقست، ۷۰۰۰ ژاندارم؛ قزاق مرد روس، ژاندارم
مایل آلمان و هر دو نسبت بایران نافرمان. انگلیس در رساندن پول بژاندارم مسامحه
می کند.

ایران بروس اصرار دارد قشون خود را ببرد تا دیگران (ترکیه) نیایند و
بیطرفی محفوظ بماند. روس بر عده خود می افزاید.

۲۴ ذیقعه ۱۳۳۳ دو ساعت قبل از غروب مستوفی در تلگراف حضوری
بخدمت من در فارس خاتمه داد؛ تشکر کردم. در ۲۴ ذیقعه ۱۳۳۰ دو ساعت قبل
از غروب، وارد شیراز شده بودم، حکومت من درست سه سال دوام یافت.

قنصل انگلیس پنداشت من از فارس بروم، مردم با او خوش میشوند، بلی
من تقاضای ملتون را که چشم برهم بگذارم، آنها قنصل را بگیرند، بمعزی الیه
نگفته بودم، اما جنجال ۵ رجب را در مسجد حاج میرزا حسن شنیده بود که وقایع
اصفهان و کرمان را گوشزد مردم کرده بودند و دیده بود که اثری بر آن مترتب نشد.

نظر بگفتگوهائی که در شهر شایع بود، احتیاطاً چند سوار از قوام الملک
خواستم که همراه باشند، لازم دانست که چند سوار هم از صولۃ الدوله بخواهد.
ژاندارم همه جا در راه مراقب بود و آن سوارها هم از کنار می آمدند و فقط از نظر

سیاسی آنها را خواسته بودم.

حدود غربی ایران میدان زد و خورد ترك و روس است. سایر قسمت‌ها عرصه تحریکات انگلیس و آلمان. ترک‌ها بتبریز آمدند و بحمله روس برگشتند. در اُرومی بین مسلمان و نصرانی (جلو) نزاع انداخته اند. آتشی است که مجدالسلطنه افروخت و هزاران بی گناه بآن آتش بسوخت. روس غلبه می کند آثوریها مسلمانان را میکشند، ترك غلبه می کند مسلمانان آثوریرا؛ در هر صورت ایرانی کشته میشود. در زد و خورد، با شكاك مرشیمون رئیس روحانیون ترسا کشته شد جلوهای طرف عثمانی بایران آمدند، پطرس رئیس آنها اطمینان داد که پس از جنگ میرود و علت نزاع خودش را با سمینکو کشته شدن مرشیمون می گفت، و اسرای جلورا که در خوی هستند میخواست و عنوان جنگ او با ترك بود.

روسیه راه خود را بطرف بغداد صاف می کرد که بخلیج فارس برسد (آرزوی دیرین). انگلیس پیشدستی کرده بصره را متصرف شد. در طهران بر سر کابینه کشمکش است. مستوفی خریدنی نیست. انگلیس عین الدوله و فرمان فرما را میخواهد، روس سعدالدوله را. کابینه بمیل روس نباشد با سرنیزه تهدید می کند، بمیل انگلیس نباشد از قوت لایموت جلوگیری می کند. آلمان و ترکیه میخواهند ایران بر علیه متفقین وارد جنگ شود، متفقین برعکس طالبند؛ آنان بتحریک کار می کنند اینان با سرنیزه.

بفشار روس و انگلیس مستوفی بیک شرط حاضر شد بطرف متفقین وارد شود که در آتیه ایران قرار قطعی بدهند که تجاوزات گذشته جبران شود، راضی نشدند. معلوم شد ایران از شرط قرارداد ۹۰۷ و مداخله دولتين خلاصی ندارد.

نظامیان روس تا کرج پیش آمدند، دولت مضمم شد مرکز را باصفهان برد، جماعتی مهاجرت کردند و رسوائی بار آوردند.

در این اثنا من بطهران رسیدم. مستوفی توسط شهاب الدوله پیغام کرد: تو در طهران ممان.

مستوفی الممالك اتخاذ رأی نمی کرد و شاه سرگردان بود، حتی اینکه مهتای حرکت شده بود. صمصام السلطنه و سپهسالار متعهد شدند بسفارتین رفته التیامی بدهند؛ یکی رفیق انگلیس بود، یکی رفیق روس. قرار شد قشون روس از کرج برگردد. سکونتی حاصل شد و شاه از رفتن منصرف گردید.

سلیمان میرزا از قم بمن نوشت که مهاجرین سر ندارند شما بیائید ریاست کنید. نوشتم: اگر وسایل داشتم چه مضایقه، لکن با پول آلمان ریاست نمیکنم. نظام السلطنه که در کرمانشاه کابینه تشکیل داده بود، میخواست در تحت ریاست فُن دُوگلس که در بغداد بود، عده [ای] مرتب کند.

انگلیسها معتقدند که سوئدیها هم از آلمان پول گرفته اند. بهرحال از فرمان دولت بیرون رفته بودند و با رفتار روس دولتی هم باقی نمانده بود. بعض صاحبمنصبان سوئدی در مهاجرت شرکت کرده بودند، بالاخره اسلحه را تفریط کردند و قورخانه را آتش زدند.

روسها که به قصر شیرین رسیده بودند، بنهیب ایل سنجابی و کلهر در تحت فرماندهی احسان علی پاشا بهمدان و عراق برگشتند.

مهاجرین بریاست نظام السلطنه حکومت موقتی در کرمانشاه تشکیل دادند. نظام السلطنه: رئیس، ادیب السلطنه سمعی: وزیر داخله، محمدعلی خان فرزین: وزیر مالیه، عباس میرزا فرمانفرمایان: وزیر جنگ، حاج عزالمالک: خزانه دار، میرزا قاسم خان صور: پست و تلگراف، مدرس: وزیر علوم.

سلیمان میرزا معتقد بود که باید با برلن مستقیماً روابط داشت. مدرس طرفدار اتحاد اسلام بود. تهدید [در متن: تحدید] انگلیس در بصره ترک را متوجه آن حدود کرد. سران مهاجرین خود را باسلامیل رساندند. سلیمان میرزا گرفتار شد. میرزا کوچک خان، قنصل و رئیس بانک انگلیس را توقیف کرد. براتف که هنوز خود را ایران مدار می دانست، رهائی قنصل را خواست. میرزا کوچک خان گفت: سلیمان میرزا را رها کنید تا قنصل را رها کنم. قوای روس بانقلاب مرکز از هم پاشید؛ افق سیاست تغییر کرد، نقشه ها عوض شد.

در فارس قنسل انگلیس را گرفتند و بیرازجان بردند که از شهرهای دیگر عقب مانده باشند. قوام‌الملک را که از لار برگشته بود، از شهر بیرون کردند و خانه او را غارت نمودند.

تغییر کابینه ۱۳۳۴ (۱۳۳۴)

مستوفی بتقاضاهائی که بود تمکین نکرد، فرمان‌فرما را آوردند. وزیر خارجه منشی سفارت انگلیس است، وزیر جنگ آتاشه سفارت روس، وزیر مالیه رؤسای بانکها، فرمانفرما رئیس الوزرا و وزیر داخله، سایر وزرا اسم بی‌سمتا. مملکت بی طرف، متخاصمین حمله ور، ادارات حیران، مردم سرگردان. قوای روس قم و کاشان و اصفهان را سرکشی کرده بهمدان رفتند؛ منطقه کاملاً زیر سلطه آمد، لکن هنوز چون با اسم ایرانست از چپاول مضایقه نمیکنند.

کرمان و فارس در قبضه انگلیس است. در کردستان و کرمانشاهان ترکها هستند. همدان و خوزستان میدان جنگست.

در هیچ نقطه از دولت ایران اثری نیست، اگر در طهران هیئتی تشکیل میدهند برای گرفتن امضاست.

قرار انگلیس با روس اینست که شمال قاین با روس باشد، جنوب آن با انگلیس. کارکنان آلمان همه جا انگشت تحریکشان در کار است، حتی پنجه بافغانستان افکنده اند. ترکها در ثانی همدان آمدند، باراتف بقزوین برگشت.

اندیشه آمدن ترك بطهران وحشت در حوزه ارو پائی انداخته احتیاطاً خانمها را برشت فرستادند.

تشکیل پلیس جنوب

ژاندارمری از رونق افتاد. انگلیس در صدد قوه جدیدی برآمد و حاضر شد

ماهی دو یست هزار تومان برای تدارك قوه در تحت نظر خودش بدهد، و روی این زمینه پلیس جنوب تشکیل شد. سیکس و دریابگی در بندرعباس مشغول کار شدند.

قوام ببوشهر رفت از پرلی کاکس اسلحه خواست و کمک مادی، از لنگه حرکت کرد، در راه از اسب بیفتاد و درگزش. پسرش ابرهیم خان شیراز را متصرف شد. علی قلیخان صاحبمنصب ژاندارم که جوانی لایق و شرافتمند بود، کشته شد.

کابینه سپهسالار ۱۴ اسفند

از فرمانفرما هم آبی گرم نشد، مأمور فارشش کردند. قبل از حرکت با او ملاقات کردم، سبب استعفا پرسیدم، گفت: از من امضائی میخواستند که از نوه نایب السلطنه قبیح بود: تقسیم ایران، تشکیل قشون، تصرف در مالیه. سپهسالار آن امضا را داد، لکن در عالم دیوانگی زرنگی کرده نمره غلط در مراسله گزارد و بین الهالین تصویب مجلس گنجاند. بعدها آن نمره در دفتر وزارت خارجه مطلب غیر مهمتی درآمد؛ سپهسالار نیز بدین شدند. در جشن تاجگذاری (۲۶ شعبان) مارلینگ گفت: یا جای من است یا جای مخبر السلطنه. گروه سفیر روس میانجی شد. قبل از شام بمن چیزی نگفتند، بعد از شام صارم الدوله مامور را بمن اظهار کرد. از مجلس رفتم و این برای من افتخار شد.

کابینه وثوق الدوله ۱۳۳۶ (۱۵ مرداد)

معروف بکابینه قرارداد، کابینه هفتم از ابتدای جنگ و کابینه ۴۴ از اول مشروطیت.

سِیْکُس در جنوب مشغول زدوخورد با دعوات آلمانست. نیدرمیر آلمانی در صفحات شرق مشغول ساختن دستجات برضد انگلیس است. اوضاع جنگ مشوش است. هامر منشی سفارت آلمان سواد تلگرافی را از برلن ارائه داد: گفته بودند وضعیت ما را مجبور کرد که دست ترکیه را در آذر بایجان باز بگذاریم. بدسیسه ممتحن السلطنه سفیر ترکیه کاظم پاشا را کارکنان انگلیس در بیرون شهر گرفته از طهران بردند. انگلیس در ایران حکمفرماست، سیاست روی تدارک قرارداد ۱۹۱۹ فتنه نایب حسین کاشی در کابینه وثوق الدوله خاتمه یافت، چپاولهای او از اسب و نفایس و نقدینه جبران خسارات قشون کشی را کرد، فقط جیبها مختلف بود. سیکس مدعی است که بقوت پلیس جنوب شد. عده [ای] در اصفهان بودند.

قرارداد ۱۹۱۹ (۱۳۳۷)

پس از آفتابی شدن قرارداد ۹۰۷ تنفر فوق العاده در ایران نسبت بانگلیس ایجاد شد، چه از روس توقعی نبود. من در آن اوقات رئیس فرقه دموکرات بودم ملوارت [؟] قنصل انگلیس تقاضا کرد یکنفر از اعضا را ملاقات کند. جلیل الملک و یکنفر دیگر را اجازه داده شد. گفته بود: بدینی شما بما از چه راه است و چه امیدواری بآلمان دارید؟ جلیل الملک گفته بود: شما نسبت بما عمو، روس پدر، اگر پدری پسر خود را بی محابا بزند، آن بچه بعمو پناه ببرد، او هم بزند، دراین ضمن فراش پست برسد، بچه بدامان آن فراش چنگ بیندازد، چه گناهی کرده است؟ آلمان آن فراش

است.

تدین را برشت فرستادیم ببینیم میرزا کوچک چه میگوید. معلوم شد از نقشه خود منصرف نمیشود.

مقارن این احوال خیال اعضای کمیته را مشوش دیدم، کناره‌جوئی کردم. در تناسب با قرارداد کمیته [ای] دیگر ساختند.

متن قرارداد

نظر بدوستی قدیمی و صلاح طرفین در خیرخواهی ایران، قرارداد ذیل منعقد می‌گردد:

۱- دولت انگلیس کماکان طرفدار استقلال و تمامیت ایران خواهد بود.
۲- دولت انگلیس بخرج دولت ایران در خدماتی که خبره معین کند و بشور طرفین برسد، مساعدت خواهد کرد مأمورین آن خدمات بکنطرات مستخدم خواهند شد و اختیارات لازم بآنها داده خواهد شد. حدود آن اختیارات موقوف بصوابدید آن مأمورین (مستشاران) است. و مساعدت دولت.

۳- دولت انگلیس بخرج ایران صاحبمنصب و اسلحه و ملزومات در حد ضرورت برای حفظ امنیت داخله و حفظ سرحدات باندازه [ای] که متخصص انگلیس و ایران تشخیص دهند خواهد داد.^۱

۴- پولی که برای انجام حوائج مذکور در فصل ۲ و ۳ لازم است، دولت انگلیس بدولت ایران قرض خواهد داد و در مشاوره محل پرداخت آن از گمرکات یا محل دیگر معین خواهد شد و از برای شروع دولت انگلیس مساعده خواهد داد.

۱- تا بود روسیه مانع تشکیل نظام باختر خودمان میشد، چنانکه نظام اطریشرا اعلان جنگ دانستند و ناصرالدینشاه را ملجأ کردند که آن اساساً برهم بزند و بریگاد قزاق ایجاد کردند.

۵- دولت انگلیس ضرورت اقدام فوری در وسایل مراوده و حمل و نقل را نظر بتسهیل امر تجارت و جلوگیری از قحطی پیش‌بینی کرده با دولت ایران موافقت دارد و اقدام مشترک بعمل خواهد آورد بساختن راه آهن یا طریق دیگر بسته بتشخیص خبره.

۶- دولتین کمیته مشترکی ایجاد خواهند کرد که نظر در تعرفه گمرکات نموده که بمصلحت موجبات ترقی اقتصادی بوده باشد.

۹ اوت ۱۹۱۹ (۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۷)

لَبّ این قرارداد با قدری نقل برنجی دادن اختیار مالیّه و نظام و طرقست بدولت انگلس و ایجاد مصر دیگر.

نقصی که در این قرارداد دیده میشود طریقه تسویه اختلافست، عندالوقوع آن هم لازم نبود، زیرا انگلیس با انگلیس آن هم با خرج ایران اختلاف نمیکند و اگر ایرانی پیدا شد و جسارت بایراد کرد و نخواهند از نزاکت خارج شوند و بگویند: فضولی موقوف، خواهند گفت: توجه دانی کلکو؟

قرارداد دیگر در ترتیب استقراض دوملیون لیره است درصد هفت که در بیست سال مسترد گردد. ضمیمه آنکه دولت انگلیس وعده می دهد مساعی مشترکه بعمل بیاورد در دقت در عهد موجوده بین دولتین در جبران خسارات وارده بر ایران از جنگ و در تنظیم حدود ایران بقدر امکان. ضمیمه دیگر آنکه دولت انگلیس مطالبه خسارات خود را در حفظ بی طرفی ایران نخواهد کرد و در عوض دولت ایران از بابت خسارات وارده از قشون کشی انگلیس در ایران مطالبه نخواهد کرد.

اینجا دولت ایران بی طرفی را لغو کرده است زیرا قبول کرده است که حد طرفین بقوه نظامی حفظ بی طرفی او را کرده باشد و این عین طرفیت است.

قرارداد ۱۹۱۹ راجع بدو میلیون لیره

قرارداد بین حکومت بریطانیا و حکومت ایران در خصوص موافقت در اینروز منعقد می شود:

فصل اول- دولت بریطانیا موافقت می کند دو میلیون لیره بدولت ایران قرض بدهد برسم مساعده و باقسطا معینه پس از آنکه شورای اقتصادی بریطانیا در طهران داخل عملیات شده باشد چنانکه در قرارداد پیش بینی شده است.

فصل دوم- دولت ایران متعهد می شود فرع ماهیانه از قرار صد هفت (خواستن صد هفت فرع دلالت بر حسن نیت ندارد) در سال از بابت کل مبلغی که مطابق فصل اول مأخوذ داشته باشد، پردازد تا ۲۰ مارس ۱۹۲۱ و از آن تاریخ مبلغی را خواهد پرداخت که از برای استهلاك اصل و فرع لازم باشد که در بیست سال پرداخته شود.

فصل سوم- عایدات گمرکات که مطابق قرارداد هشتم مه ۱۹۱۱ وثیقه قرضه ۱۲۵۰۰۰۰ لیره است، وثیقه این قرضه هم خواهد بود بشرایطی که در آن قرارداد مضبوط است و مقدم بر هر پرداخت قرضه دیگری غیر از قرضه ۱۹۱۱ و مساعداتی که بعداً از طرف دولت بریطانیا شده باشد.

در صورتی که این عایدات وفا نکند، دولت ایران متعهد است از عایدات دیگر جبران کند و از برای این جبران و وثیقه این قرضه و سایر مساعدتهای مذکور در فوق با حق سبقت و مداومت شرایط مذکور در این قرارداد گمرکات کل نقاط را منظور خواهد کرد در حدودی که در دسترس او باشد (از روسیه ملاحظه شده است).

فصل چهارم- دولت ایران حق دارد این قرضه را هر وقت بخواهند پردازد از وجوهی که باستقراض از دولت انگلیس حاصل کرده باشد. طهران، ۹

اوت ۱۹۱۹

ذکر ملحقات این قرارداد تطویل لاطایل است و در حکم کفن مرده.
 ببینیم در دنیا چه گفتند؟ از دول، امریکا از شناختن آن قرارداد
 استنکاف کرد. روزنامه‌ها دست بتنقید گزاردند.

اُرپ نُول سال دوم نمره ۳۴ - ۲۳ اوت ۱۹۱۹: قرارداد ۹ اوت تیشه
 اول بریشه جامعه است که اصلاً جافی است. حکومت بریطانیا مضایقه نکرد که
 فصول ۱۰ و ۱۶ و ۲۳ عهد ملل را زیر پا بگزارد؛ اصول مقررّه که باطمطراق
 ویلسُن روز ۲۲ ژانویه ۱۹۱۷ و ۱۱ فوریه ۱۹۱۸ اعلان کرد. قرارداد ۹ اوت
 شیرینی خوران نکاح ایرانست بعقد دایم. فصل دوم تعیین قِیم برای حکومت
 طهرانست. التزام خریدن اسلحه منحصرّاً از انگلیس، تسلیم قوای نظامی است.
 سرپرستی گمرکات، تعیین تعرفه، نظرفیق ما را در تمام چشمه‌های عایدات
 مملکت تأمین می‌کند. بواسطه تجاوز از اصول ویلسُن، حق تقدّم در اقتصادیات
 برای انگلیس محفوظ است. پادشاه جوان ایران مملکت خودش را بده فلس
 ببازارگانان سبطی فروخته. هیچ عاقلی تصوّر نمیکند امضاکننده دست آزاد داشته
 بوده است.

مسیوفیلیپ ستوُدن بیم نداشت که حقیقتاً برای ملت انگلیس ۱۶ اوت
 در منچستر گاردین بشکافد: ایران چند هزار ساله، پادشاهش جوانیست که او را
 بانواع تهدید مجبور بامضای این قرارداد کردند (بیچاره احمدشاه خبر نداشت) و
 اول امضا نکرد. این قرارداد قبالة استملاک و ثانی قرارداد مصر است.

دِیسی نیوُز و دِیلی هیرالد همچنان انصاف دادند و حقایق را نوشتند.
 جمع‌آوری دسته [ای] معتابه طیاره در افغانستان و قزوین و نظامی کردن طهران،
 برای خفه کردن ملیون بود. صاف کردن میدان از وزرا و فشردن خلق و زردای
 مظنون برای این بود که منقّدی در مقابل نباشد. ملت باید متحمل بدبینی و بغض

بشود که با دولت بریتانیا اتحادی کرده است.

دِبا و تان روزنامه‌های فرانسه پرتست سخت کردند؛ فصل ۲۳ پاکت جامعه ملل واضح می‌گوید: هیچ معاهده، هیچ قرارداد بین‌المللی ملزم نخواهد بود، قبل از آنکه بشبث دفتر کل جامعه رسیده باشد. فصل دهم می‌گوید: متعاهدین نباید نظر تجاوز خاکی و اخلال استقلال نسبت بدول وارد به جامعه داشته باشند. وزارت خارجه انگلیس از هر حدی تجاوز می‌کند. ایران همیشه از متفقین استمداد مشترک کرده است بشرط تأمین وفا از طرف فرانسه و ایتالیا و بلژیک.

روس و انگلیس یادداشت ۱۹ ژولیه و اول اوت ۱۹۱۶ را برای او فرستادند و آن تصرف مالیه و نظام ایران بود ممضی بامضای مارلینگ واطیر. در موقعی که (۱۹۱۱) میشد تصور کرد که مرگان شوستر استقلالی در مالیه ایران بیاورد، روسیه باولتیماتوم و طرر نظامی ریشه او را کند و ما تماشا کردیم (دیلی هیرالد، ۱۸ اوت).

آن قرارداد در انگلیس معروف شد بقرارداد شرم‌آور.

روزنامه دیلی میل لندن سعی دارد که بگوید قرارداد ایران مضر بتجارت فرانسه نیست.

تان می‌گوید (۱۶ اوت): اندیشه ما از این جهت نبود که بتجارت فرانسه خسارتی وارد شود، اندیشه ما از راه دیگر است. می‌گویند قرارداد مزبور تمامیت و استقلال ایرانرا تضمین می‌کند؛ اینها اصطلاحاتست. قرارداد ۹۰۷ همین عبارات را داشت، حاصل آن قرارداد تقسیم ایران شد. این کلمات کلمات بالای منبر است و خوش‌آواز اما!! دفاع از تخطی خارجی بحقوق مملکتی که عضو جامعه است، بموجب اصل ۱۰ برعهده جامعه است. ما و ایران هر دو در صورت نمایندگان ملل مندرجیم. در معاهده [ای] که در ۲۸ ژون بین متحدين و متفقين

در ورسای گزشت و در مجلس ملی انگلیس تصویب شد، استقلال سیاسی حاضره ایران محترم شمرده شده است. اگر گفته شود مجمع هنوز تشکیل نشده است، دلالت بر یأس از صمیمیت خودمانست. مشروطیت ایران در دسامبر ۹۰۶ شروع شد و در ۷ اکتبر ۹۰۷ ماده ۲۴ قانون اساسیش طرف قبول دول واقع شد. فرض کنیم روزی در ایران مجلسی پیدا شد و بادت آزاد این قرارداد را امضا کرد، تازه برخلاف ماده ۲۰ معاهده جامعه است.

قیوداتی که بر ممالک عضو جامعه قبلا بواسطه معاهدات جابرانه تحمیل شده باشد، در مجمع مورد بحث شده، ملغی می گردد. اگر تجاوز و تخطی را در آسیا روا بداریم، در اروپا هم حقوق خود را ضایع کرده ایم.

انقلاب روس

طول مدت جنگ و شکستهای پی در پی، زیادی اشتها، کمی آذوقه، رشته انتظام اردوی روس را از هم درگسست. سر بازان کارگر بتعلیم لنین از شاگردان کارل مارکس هر دسته حوزه [ای] تشکیل دادند موسوم به ساوت. از کمیته امری صادر شد که سر باز و صاحب منصب هر دو عضو ملتند، تمکین این بان چه معنی دارد؟ هرج و مرج حکمفرما شد. امپراطور استعفا کرد، ۱۵ مارس او را بسبیری بردند. دوما حکومت موقتی تشکیل داد. متفقین بعجله آن حکومت را شناختند؛ سرنگرفت.

هرچه کردند از علاج و از دوا رنج افزون گشت و حاجت ناروا حوزه کارگران پیشنهاد ترک اسلحه کرد، منجر بصلح برست لیطوشک شد. یکی از فصول مصالحه، بیرون رفتن قشون روس از ایران بود (۳ مه ۱۹۱۸/ ۱۳ اردی بهشت ۱۳۳۶). «جان فدایش که رساند خبری بهتر ازین». چون خبر بایران رسید، نظامیان روس دسته دسته بطرف وطن خود حرکت کردند و بسیار

اسلحه، توپ و قورخانه و دیگر مهمات از هر قبیل در شرفخانه جا گزاردند.
براتف در قزوین بیچاره شد. انگلیس بقزوین آمد.
میرزا کوچک خان در رشت و اطراف خودآرائی کرد.
مزاحمت روس از ایران برداشته شد.

میرزا کوچک خان در جنگل

میرزا کوچک در موقع نهضت مجاهدین، بطهران با عده [ای] بطهران آمده بود، دندانها را شمرده و از فشار روس جان بدر برده عَلم مخالفت بر پا کرد. از مردم محال و فراریهای قفقاز دوسه هزار نفر جمعیت دور او جمع شدند. یکنفر صاحبمنصب آلمانی و چند نفر مشاق اطریشی از اسرای روس بدو پیوستند. ترک نیز سر از انجمن اتحاد اسلام بیرون آورد.^۱ حمله بامین الدوله آوردند که در لشته شاه بود.

رفته رفته باد نخوت در دماغ میرزا کوچک افتاده اعلان جمهوری کرد، علم کاویانی برافراشت و مهر جمهوری بتمبر پست زد.

انگلیس که در همدان جمعیتی داشت، مرکز عملیات را بقزوین آورد؛ خواست برشت نفوذ کند دُنسْترویل و چند صاحب منصب برشت فرستاد، میرزا کوچک آنها را جواب گفت. آخر با میرزا کوچک صلح کردند، بخیال ما کو افتادند. ترک در آن حدود قوت داشت، برگشتند.

نوریس در انزلی تدارکی دیده بیاد کوبه و حاجی طرخان رفت و طرفی

۱- این همان دنباله نقشه عبدالحمید است که بدست سیدجمال ترویج می شد. اسلام افتراق ندارد که ما دنبال اتحاد برویم. مسلمینند که روی استفادات اختلاف کردند و بقدرت سلطنت و خلافت انچه اربعه را در مقابل انچه هدی نشانند؛ صرفنظر از اینکه از اول خشت را کج گزاردند. نادرخواست رفع اختلاف کند، نشد. میرزا حسینخان نیز اقدام کرد، بی نتیجه ماند. یگروزی باید این اختلاف برداشته شود.

نبست. تمرکز انگلیس در قزوین و بنای اردوگاه روس را جلب کرد که ما هم هستیم. آلمانها هم گفتند: حضور قشون انگلیس در ایران نقض بی طرفی است. قوای قزاق بسرکردگی استراسیلکی صاحب منصب روسی با میرزا کوچک مشغول زدوخورد است.

قیام خیابانی در تبریز

شیخ محمد خیابانی رئیس حزب تجدد، بعنوان مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ بهانه بدست آورده بساط قیام در تبریز بگسترده^۱ و سایل میرزا کوچک را نداشت، عده طرر و قلیلی اصحاب دور او گرد آمدند. مردم تبریز ساکت ماندند. این قیام مترسی بود بی اساس، خصوص که خیابانی رعایت شعائر اسلام نمی کرد، مردم شهر با آن اسلوب موافقت نداشتند و خارج شهر دم از اطاعت نمیزدند. دموکراتهای طهران بیشتر اهمیت بآن قیام می دادند، عندالواقع آواز دهل بود، منتها چون عنوان مخالفت با قرارداد داشت، بمصلحت سکوت می شد. آذر بایجان را آزادی ستان نام نهاده تبر پستی هم چاپ کرده بودند، که بمصرف نرسید.

خاتمه جنگ بین الملل

مجلس لاهه کمیتهش لنگ شد صلح جوئی در نتیجه جنگ شد در شیراز قنصل انگلیس اُگنار گفت: ما حریف حمله بالمان نیستیم، تدبیر ما اینست که جنگ را بدرازا بکشیم تا وسایل آلمان تمام شود. گفتم: چه داعی داشتید وارد جنگ بشوید. گفت: فرانسه مضمحل میشد، آلمان کشتیهای او را میرد و در دریا بر ما فایق می آمد.

۱- رؤسای قیام: شیخ محمد خیابانی، بادامچی، سیدالمحققین، فیوضات، امیرخیزی، معتمد التجار، حاجی میرزا علی نقی، حسین فشنگچی.

در تقاضای خون ولیعهد اطریش بسعی روس آتش جنگ افروخته شد. آلمان و انگلیس سعی کردند که جنگ نشود، روسیه آتش افروزی کرد فرانسه باد زد، بتاریخ!

در خاتمه آنچه بروز روسیه آمده بود بر سر آلمان هم آمد؛ از هامبورگ آوازه بلشویکی بلند شد و بطرف برلن درافتاد. امپراطور بخاک هلاند رفت، از طرف آلمان تقاضای ترک اسلحه شد و از طرف متفقین آنچه مقدور بود سعی در اضمحلال آلمان. حکومت موقت روس از ویلسن مداخله و قرار صلح خواست. وی چهارده فصل پیشنهاد کرد میتوان گفت که آلمان در رد آن فصول غرور کرد و شایسته نبود.

جنگ با شمشیر خاتمه پیدا کرد، سخن رفت روی طرف مقصر. اینجا قطعه سعدی بيمورد نیست:

یکی جهود و مسلمان نزاع می کردند چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم
بطعنه گفت مسلمان گراین قباله من درست نیست خدایا جهود میرانم
یهود گفت: بتوریه میخورم سوگند که گر دروغ بگویم چو تو مسلمانم

مثل عوامانه است که دیگ بدیگ گفت: روت سیاه، سپاه گفت: صلّ علی. در توضیح موجبات جنگ و اینکه تعدی در سیاست از کدام طرف بود، کیلین نویسنده سوئدی شرحی نوشته است که میشود آنرا بی طرف و خالی از اغماض دانست.

بهر صورت جنگ بین المللی خرابی بسیار بار آورد و چون در صلح از در انصاف درنیامدند، جنگ همچنان مداومت دارد. از برای ایران صورتی که واقع شد، فرج بعد از شدت بود. اگر روس بقدرت امپراطوری باقی میماند، حساب

ایران پاک بود و اگر آلمان فاتح شده بود سینهٔ آذر بایجان چاک میشد.
 مارگریتا سارپاتی که شرح احوال موسولینی را نوشته است، می گوید:
 جنگهای بزرگ رجال بزرگ برآورده است. جنگ عالمسوز ۱۹۱۴ پهلوانی نشان
 نداد. کسی غالب بر امر نشد، همه منکوب حوادث بودند. چون نام آوری در میدان
 می نیفتاد، فاتحهٔ سرباز گمنام گرفتند.

معاملهٔ مجلس صلح با ایران

ایران از مؤسستین جامعهٔ بین الملل، سه تقاضا کرد: استقلال سیاست،
 عدلیه و اقتصاد.

روزنامهٔ تان ۱۷ فوریه ۱۹ در بولتن دُورور می نویسد: ایران اوّل نوامبر ۱۴
 اعلان بی طرفی کرد، لکن میدان تاخت و تاز متحاربین شد. روسها در مملکت
 قشون داشتند، ترکها بهانه کرده کردستانرا میدان جولان قراردادند، در عربستان
 انگلیس مشغول زدوخورد با ترک شد، آلمان در تمام مملکت برضد متفقین انگشت
 تحریک داشت. مع هذا ایران حاضر شد بانگلیس راه رسیدن بروسیه بدهد. اگر
 ایران نه لشکر داشت نه مالیه نه ادارات منظم، گناه از روس بود که مملکترا
 خراب میخواست تا ازمیان ببرد. سیاحان لیاقت و تعصب ایرانی را ستوده اند و
 گفته اند: سخنان عامی ایرانی از تربیت شدهٔ روس بامغزتر است. در سنهٔ ۹۰۷
 سیاست انگلیس روی سیاست روس رفت. بجای کمک، شوسترا که در ۹۱۱
 شاید بمالیهٔ ایران سروصورتی می داد، از ایران بیرون کردند. باظهارات ایران که
 حاضر شد بطرف متفقین بیاید، جواب رضایت بخش ندادند. در سنهٔ ۹۱۶ در
 یادداشت مشترکه نظارت مالیهٔ ایرانرا خواستند و تقاضا کردند در شمال و جنوب
 تشکیل قوه بدهند. ۲۰ مارس سازانف بایزولسکی سفیر خود در پاریس اطلاع
 می دهد که قرارداد ۱۲ مارس بین روس و انگلیس منطقهٔ بی طرف را نیز لغو کرد.

آن دولت روس از میان رفت، بر ذمه دولت فاتح است که خسارات ایرانرا جبران کند. مقتضی عدالت دول معظمه این بود که برای جبران تعذیات یک صندلی در مجلس صلح بایران بدهند^۱، خصوص که دو صندلی بحجاز دادند و حال آنکه بین خودشان اختلافست. پس از آنکه ترکیه مقام مسلمانی خود را باخت، ایران مرکز عمده مسلمانیست، چرا باید حق او را بجای آورد و انصاف نداد؟ نه ترمیم خاکی از ایران شد، نه ترمیم مالی. همه رجال عالم چشم حق بین را برهم نهادند و دهان ناحق گوی را گشودند. آن چشم را نداشتند و این دهان را داشتند.

اگر او برتو ببندد همه درها و گزرها در دیگر بگشاید که کس آن راه نداند در مجلس صلح مضایقه کردند که قرارداد ۹۰۷ را لغو کنند با اینکه در مواد پاکت جامعه فصل ۲۳ و غیره را مقرر داشتند.

یکروز در ملاقات با وثوق الدوله راجع بخودم گفتم:

بر سر خشم است هنوز آن حریف یا سخنی میرود اندر رضا

گفت: هنوز بر سر خشم است.

در ضمن سخن از اشکالات بمیان آمد، گفتم: تا ممکن است باید تحمل کرد، بالاخره کنارگیری کرد از این ستون بآن ستون فرج است.

از وثوق الدوله تبعید مرا خواسته بودند گفته بود: بچه عذر، اگر ایرادی در رفتار و گفتار او دارید مسجل شود، چه مضایقه.

و وسطرف قنصل آلمان در شیراز اسناد قنصلگری انگلیس را که بدست آورده بود، در برلن چاپ کرد بنام کشف تلپیس. قنصل آلمان از من شکایت کرده بود که فلانی در شیراز نگزارد کار ما پیشرفت کند. نسخه [ای] از آن کتاب در سفارت فرانسه بود، آتاشه سفارت که با عموزاده از شاگردان سن سیر دوستی

۱- چون در قرارداد ۱۹۱۹ یک فصل راجع بمساعدت انگلیس است در رفع خسارات ایران.

داشت، آن نسخه را بسفارت انگلیس برده گفته بود: این چه مینویسد و شما چه میگوئید؟

احمدشاه در لندن

احمدشاه در طهران با آن قرارداد مخالف بود، او را تشویق بمسافرت فرنگ کردند. ابهت مجلس لُرد «مَر» بیگلربیگی لندن او را گرفت و اظهار موافقت کرد. تقصیر بگردن نصره الدوله بود که بعد از الغای کمیته دموکرات، کمیته دیگری تشکیل داده اعتبارنامه باو دادند و دنبال احمدشاه رفت.

احمدشاه دوازده سال داشت که او را لباس سلطنت پوشاندند. معلمین برای او معین کردند، مشغول تحصیل شد. در درس فرانسه مزین الدوله، میرزا علی اکبرخان از تاریخ یونان و روم مطالبی در ذهن او راه داده بود. بادیات فرانسه میلی داشت، کتب لامارتین را بیشتر میخواند.

مردم احمدشاه را دوست می داشتند و در تحاشی از موافقت با قرارداد وجهه ملی او بمراتب افزوده بود، پس از موافقت در لندن در انتظار خفیف شد. چون مراجعت کرد، من دیر شرفیاب شدم. سبب پرسید. گفتم: حال هم برای تبریک شرفیاب شده ام. فرمود: چه تبریکی؟ گفتم: شنیده ام اراده کرده اید در امور مملکت بیش از پیش توجه داشته باشید. یکساعت در این زمینه عرایض کردم. تصدیق کرده عمل نکرد.

قرارداد میبایست بمجلس برود. انعقاد مجلس مستلزم استعفای کابینه بود و معلوم نبود وثوق الدوله بماند، لهذا در گشودن مجلس اهمی نمیشد. مع هذا بیداری عمومی، غوغای رشت و تبریز در عنوان مخالفت با قرارداد، تغییر کابینه را بطبع پیش آورد. صاحبمنصبان نظامی بریاست دیکسن بعجله از بغداد آمده مشغول کار شده بودند. آرمیتج سمیط متخصص مالیه دیرتر رسید. میرزا عیسی خان

معاون مالیه برای او اطاقی ترتیب داده بود.

نقشه تشکیل قوی

معهود بود که در تحت سرپرستی صاحبمنصبان انگلیس قوه ۴۰ هزار نفری با مصارف ۱۵ میلیون تومان تشکیل شود. قوای موجوده ۶۰۰۰ نفر سوار پلیس جنوب بود، ۸۰۰۰ نفر قزاق، ۸۴۰۰ ژاندارم. پلیس جنوب میبایست سرمشق سایر تشکیلات باشد. دفع نایب حسین کاشی و شیخ حسین در بوشهر را از هنرهای پلیس جنوب می‌شمارند.

قروض ایران در اینموقع

بروسیه از سنه ۱۹۰۲/۱۹۰۰	درصد پنج	۳۱۲۲۳۱۲۰	روبل
ایضا از سنه ۱۹۱۱	درصد ۷	۳۱۵۲۴۵۰۱	قران
قرض از هند	درصد پنج	۱۸۰۴۲۰	لیره
بیانک شاهنشاهی ۱۹۱۱	درصد پنج	۱۲۲۳۰۶۱	لیره
مساعداات انگلیس ۱۴-۹۱۲	درصد ۷	۴۹۰۰۰۰	لیره
مساعداات روسیه		۱۵۷۶۲۵۰	روبل
مساعده انگلیس ۱۷-۹۱۵		۸۱۷۰۰۰	لیره
ایضا ۹۱۵		۱۰۰۰۰۰۰	لیره
ایضا ۱۹۱۸		۹۲۵۰۰۰۰	قران

بواسطه ریختن پول طلا بتوسط متهاجمین در ایران، قیمت طلا نصف شده است و بواسطه انقلاب روس روبل از بها افتاده.

کابینه مشیرالدوله ۱۳۳۸ (۱۲ دی)

در این کابینه مستوفی و مؤتمن الملک وزیر مشاورند.

حشمةالدوله: وزیر داخله، مشارالسلطنه: وزیر خارجه، وثوقالسلطنه: وزیر جنگ، مخبرالسلطنه: وزیر مالیه، مصدقالسلطنه: وزیر عدلیه، نیرالملک: پست و تلگراف، اعتلاءالسلطنه: فواید عامه، حکیم الملک: وزیر معارف. قرارداد ۱۹۱۹ موکول است بتصویب مجلس. وزارت جنگ مداخله صاحب منصبان را تعطیل کرد.

آرمیتج سمیط یکروز بیشتر بمالیه نیامد. مردی لایق بود، کاش خارج از قرارداد مستخدم شده بود، هیچ کدام از متخصصین که بایران آمدند، بیختگی او نبودند.

این کابینه دو شغل شاغل دارد: یکی کار متجاسرین رشت که قوای قزاق متوجه آن حدود است، یکی کار قیام تبریز.

جنگل رسما با دولت می جنگد و مسئله از مخالفت با قرارداد تجاوز کرده، انگشت بلشویکی هم در کار آمده است و از باد کوبه آتش فتنه را باد میزنند. اسطیراسلسکی با قوای قزاق مأمور جلوگیری شد.

شیخ محمد خیابانی اسرار مگوئی در دل دارد؛ بصراحت پول میخواهد و بکنایت منع تعیین حکومت برای آذربایجان. سلیمان میرزا و سید کمره در طهران سنگ قیام بسینه میزنند. وقت هیئت بتدارک محاربه با جنگل و مخایره با تبریز و مذاکره با آن دو نماینده می گزرد.

از فارس سروصدائی نیست. فرمان فرما ماهی سی هزار تومان از انگلیس می گیرد و مشغول ترتیب پلیس جنوبند.

در کرمان و خراسان عمال انگلیس در کارند، حریفی دیگر هم در میدان

نیست.

یک بیست هزار تومان و یک پانزده هزار تومان برای خیابانی فرستاده شد، لکن «کفاف کی دهد این باده‌ها بمستی ما».

قاعده مضحکی در مالیه جاریست، مفتش بانتخاب امین مالیه با او میفرستند و همه در بوستان خوانده‌ایم:

دو همکار دیرینه هم قلم نباید فرستاد یکجا بهم
چه دانی که انباز گردند و یار یکی دزد گردد، یکی پرده‌دار
این بنده در هیئت پیشنهاد کردم که هیئت تفتیش در تحت نظر هیئت
تشکیل شود و مفتش بهمه جا بفرستند. مشیرالدوله خوش برخورد نکرد،
مستوفی الممالک تعجب کرد و من یخ کردم.

رفتن من بتبریز

همه روزه گفتگو از حکومت تبریز است و مرد میدانی نیست. با سابقه [ای] که من بمردم تبریز و مردم آنجا بمن داشتند و با مطالعه احوال میدانستم که از برای من رفتن بتبریز اشکالی ندارد.

در فرستادن پول قدری تاقل شد. خیابانی بوثوق السلطنه تلگراف کرد که اگر فلانی تنها بیاید چه مضایقه. من داوطلب شدم؛ در هیئت بتردید قبول شد، سه شنبه ۷ ذیحجه تصویب شد. پنجشنبه ۹ حرکت کردم. جز د کتر مهدیخان منتظم الحکما برای رمز کسی را باخود نبردم. دو نفر خود را من غیر رسم بمن ملحق کردند: مهدیخان ملک زاده صاحب منصب ژاندارم که از شیراز می شناختم، میرزا جواد آقا پسر امام جمعه خوئی که گفت برای سرکشی املاک می آیم.

از میانج گزشته بودم، رمزی از وزیر داخله رسید: در میانج توقف کنید، مطالبی است مذاکره شود. جواب دادم: از میانج گزشته‌ام، برگشتن صلاح نیست، هر مذاکره [ای] باشد در باسمنج خواهم کرد.

ساعدالسلطنه نایب‌الایاله در باسمنج ملاقات شد، گفت: خیابانی عصرها مجلس دارد. گفتم تلفن کن من حاضرم بدان مجلس بیایم مذاکره کنیم. جواب آمد که این خلاف تصمیم است.

از قزاقخانه تلفن کرده اجازه خواستند عده جلوفرستند. گفتم: لازم نیست. سوارهای گرمرویی که همراه بودند، مرخص کردم، با ساعدالسلطنه بمنزل اورفتم (۱۸ ذیحجه).

شاهسون اطراف را بقسمی ناامن کرده که گله‌ها وسط روز هم در آغل بودند. نان در شهر کم است، چهار نفر از تجار بمرآغه رفتند که گندم برای شهر تدارک کنند. میرزا ربیع آقا نمی‌گزارد: که اگر شیخ محمد خیابانی است، من هم بیابانی هستم.

خیابانی هر روز در ایوان عمارت حکومتی نطق می‌کند، جمعی هم دست میزنند، سبید نفر را هم لباس پوشانده اند با سم سر بازملی نظمیه و ژاندارم بظاهر تبعیت از او می‌کنند. مردم با او مخالفند و منتظر اقدام دولت. خارج شهر دچار چپاول شاهسون است.

روز چهارم از ورود من، سیدالمحققین و بادامچی مرا ملاقات کردند. گفتگو بسیار شد، نتیجه آنکه تصمیمی داریم نگفتنی. شب بمنزل سید رفتم. از هر دری سخن گفته شد، آخر مطلب این شد که من بطهران برگردم و حامل پیغامات قیام‌کنندگان بشوم.

دسته [ای] از مجاهدین ستارخانی پیغام کردند که ما حاضریم. گفتم: من حاضر نیستم.

قنسول انگلیس گفت: از ما چه برمی‌آید؟ گفتم: نصیحت. از قنسول امریکا تقاضا کردم راهنمایی و دلالت کند. هردو جواب یأس فرستادند. قنسول امریکا پیغام کرد که خیابانی با طهران یاغی است. قنسول انگلیس پیغام داد:

خیابانی می گوید اگر از طهران ده هزار نفر بیایند، از قافلان کوه نخواهند توانست بگذرند (باعتقاد عمیدالسلطنه طالش). قنصل گفته بود: یک مجلس با فلانی ملاقات کنید. گفته بود: فلانی زبان آورست، مرا مغلوب می کند.

رئیس قزاق میشتیج در ملاقات اول تکلیف خواست. مترجمش عموزاده سید بود. گفتم: من برای جنگ نیامده ام. در ملاقات دوم مترجم ظفرالدوله پسر سردار مؤید بود، گفتم من از میدان دورم، شما بعالی قاپورفید، مرا گرفتند بردند، آنگاه جنگ بجوباره می افتد. گفت: دعوت می کنیم بیائید بقزاقخانه. یکی از شبها جای داشت، دعوت کرد. بحاج ساعدالسلطنه گفتم: میشود رفت؟ گفت: محترمین میروند.

صبح یکشنبه سیدالمحققین باز مرا ملاقات کرد، گفت: خیابانی میگوید اینجا نشسته اید که چه؟ گفتم: سرخود نیامده ام که سرخود بروم، باید با طهران مذاکره کنم. گفت: تلگراف سانسوراست. گفتم: دروغ نخواهم گفت، فردا دوشنبه است تعطیل است، برای سه شنبه حضوری میخوام و اگر رفتنی شدم، امنیت من چیست؟ گفت: سوار همراه شما می کنیم. گفتم: بسوار شما اعتماد ندارم. گفت: قزاق همراه ببرید. سید رفت. این مصراع فردوسی بخاطر آمد: «کنون کارپیش آمدت سخت باش».

ساعدالسلطنه کسالت داشت. عموزاده هدایت قلیخان و فرزند لطف الله خانرا برداشتم و بقزاقخانه رفتیم. جمعی بودند، مجلس برگزار شد. حضار چندان توجهی بمقام من نداشتند، من هم از حد اخوانیات تجاوز نکردم. حالی شب بنیمه رسیده رئیس قزاق تکلیف خواست، گفت: ببهانه آنکه شاهسون در اطرافست و مال التجاره بسیار در باسمنج، عده [ای] را امشب نگاه داشته ام. گفتم: نمیخواهم خونریزی بشود. اطمینان داد که نخواهد شد. اجازه اقدام دادم.

سیدالمحققین پس از آمدن من بقزاقخانه، بخیبانی گفته بود: فلانی

رفت، برویم او را برگردانیم، نه پول داریم نه وسیله تحصیل، آخر چه خواهیم کرد؟ گفته بود: برود. بعقیده من یک چیز نداشتند، آن هم عقل بود.

ژاندارمها شب بنا بر مواعده بیاسمنج رفتند. قزاق مشغول عملیات شد. آفتاب زده بود که از مرکز تلفن گفتند: نظمیه و حکومت در تصرف ماست. من بعالی قاپورفتم (۲۸ ذیحجه). هیچکس نبود. بمنزل ساعدالسلطنه تلفن کردم، اصحاب آمدند منجمله بهاء السلطان شیرازی. شرحی نوشتم بخیبانی که من حاضریم با شما کار کنم، میل دارید بعالی قاپوبیائید، میل ندارید در خانه خودتان بمانید و درب خانه را باز بگذارید. چون رئیس قزاق گفت: من باید بدانم خیابانی کجاست؟ بهاء السلطان که مکتوب مرا برده بود، برگشت گفت: خیابانی در منزل نبود، منزل او را هم چاپیده اند. گفتم: باز سعی کن بلکه او را ببینی.

دکاکین بسته بود، باز کردند و مأمور در بازار گزارده شد که زحمتی بکسی وارد نیاید. یکدوخانه را چاپیده بودند. پنج نفر در این گیرودار تلف شدند: دو قزاق، سه موزر بند.

راپرت قضیه را تلگرافخانه بطهران داد. مشیرالدوله باور نمی کرده است و حق داشته، چه آواز دهل از دور اهمیتتی دارد. از کارهای بد خیابانی محاصره قنصل آلمان بود که در همان محاصره کشته شد.

بین افراد قزاق و خیابانی روی فحاشی بشاه و دولت عداوتی است و از اهل شهرند. در خانه ها لباس قزاقی است، مردم لباس قزاقی پوشیده جلو می افتادند که چپاولی بکنند، من جمله بخانه ناظم الدوله و سیدالمحققین رفته بودند. فرستادم آنها را رد کردند.

روز دیگر بچه [ای] پُست سه نفره قزاق اطلاع می دهد که خیابانی در

فلان خانه در زیرزمین است. قَرّاق نمیکند تکلیف بخواهد، وارد خانه میشود. مبادله تیرتفنگ می کنند؛ خیابانی کشته میشود، یکتیرپایش خورده بود، یک تیر بسرش که شاید خودش زده بوده است. کاغذی در بغلش بود نوشته بود: این بود آزادی خواهی مخبرالسلطنه، چون من تصمیم گرفته بودم تسلیم نشوم، انتحار کردم. معنی آزادی خواهی را نمیدانستیم، فهمیدیم.

نعش خیابانی را بنظمیه آورده بودند. آواز غوغا بعمارت حکومتی میرسید، پرسیدم: چیست؟ معلوم شد مردم دست میزنند و میخواستند نعش را در بازار بگردانند. مانع شدم، محترماً در سیدحمزه دفن کردند.

عده هم عقیده خیابانی در تبریز بیست نفریش نبود. یکطرف ترک، یکطرف بلشویک مملکتی را چراغ پا کردن و بعلت قرارداد مرده [ای] مزاحم زنده هاشدن و بیول انگلیس چنانکه گفتند، قنصول آلمان را کشتن، آزادی خواهی است.

داد بی راستی الف، دد بود

باد بی قامت الف، بد بود

سید محمد کمره در طهران فاتحه می گیرد، مستشارالدوله و صمصام السلطنه ها بفاتحه میروند. نظمیه جلوگیری می کند. اینست میزان فکر مردم ما.

طهران از طرف آذربایجان آسوده شد، ماند رشت که بتبریز پشت گرمی داشت. خواستند نشان قدس برای من بفرستند، از مشیرالدوله خواهش کردم نفرستند؛ یکفر هم در مملکت بی نشان باشد.

حامیان قیام در مجلسی حمله بمشیرالدوله آوردند، معزی الیه از قنصول فرانسه کیفیات را پرسیده بود، وی رفتار مرا تصدیق کرده بود، در مجلس دفاع

کرد؛ لکن مغرض^۱ اقناع نمیشود.

روزنامه ایران پس از مدتی که کافی بود اخبار تبریز بطهران رسیده باشد، مرا تنقید کرد. مدیران جراید همه جا مردم سیاسی دانی هستند، باید خیر و شر مواقع را تمیز بدهند. ده ماه چند هزار جمعیت دور تبریز را گرفته بودند و مردم دفاع کردند. چگونه ممکن بود من برخلاف رأی چنین مردمی در چهل دقیقه بر شهر مسلط بشوم؟ آری در کابینه اسبق قیام صورت حق بجانب داشت، لکن پس از تغییر وضع اختناق اهالی بود بقوت طرر. روزنامه پخته نباید برای دل خامی چند برخلاف مصلحت مملکت چیز بنویسد.

قیامیها در کلیر مرکز فتنه ساختند و بیادامچی و امیرخیزی و فیوضات اعتماد داشتند. گفتم چندی از شهر خارج شوند. با اختیار خودشان بقراجه داغ رفتند؛ غائله کلیر هم آرام گرفت.

اشکالی نماند جز فتنه اسمعیل آقا که سه ضربه میزد: در مقابل باد کوبه بلشویک بود، بانتظار حمایت انگلیس آرزوی کردستان مستقل در دیگ سینه میپخت، و بعنوان سنت و جماعت طرفدار ترک بود که توپهای قوی و صاحبمنصبان مدرسه آلمانی دیده و هفتصد نفر عسکر باو داده بودند. یا بقول کاظم قره بکر قماندان شرق مردم فراری بودند، از طرف قیامیها نیز تشویق می شد.

ولوله بلشویکی در تبریز

شهرت مرام بلشویکی و تصور اینکه دنیا بهشتی خواهد شد، ولوله در تبریز انداخت. گرجستان دم از استقلال میزند. باد کوبه در اسلوب بلشویکی آذربایجان مستقل ساخته است (ربیع الثانی ۱۳۳۸). در ایروان ارمنی با ترک درجنگ است. روس قارص را بترکیه بازگزارده.

نخجوان تابع با کوست و راهش مقطوع. از طرف ایران راه خواستند، اجازه عبور دادم. رؤسا که در نخجوان بودند تقاضای آمدن بتبریز کردند، پذیرفتم و پذیرائی شایان کردم. گفته بودم سر سفره دوغ بگزارند، مشروب خواستند، آجیلشان را کوک کردند. تخته خواستند، مهیا نمودند. هفته [ای] که در تبریز بودند با کل و شرب و قمار برگزار شد. مردم خواستند آنها را ملاقات کنند، تشویق کردم. آن بساط را که دیدند، رفتند و آوازه بلشویکی در تبریز محوشد که آواز دهل از دور بود.

فتح ترک در جنگ با گرجیها

ترکها برای روان چیره شدند، شهرت دادند که بتبریز خواهند آمد. میسیون امریکائی از تبریز رفت. بانک انگلیس دستگاه را جمع کرد. بعض تجار ترک تبریز گفتند. قنصل انگلیس مهیای حرکت شد. قنصل فرانسه گفت: هر وقت ترک بصوفیان آمد، من بیاسمج خواهم رفت. کار بجائی کشید که قدغن کردم نظمیه نگزارد مردم هجرت کنند. اسمعیل خان (امیرفضلی) از من تکلیف خواست. گفتم: در چه باب؟ گفت: عقب نشستن. گفتم: از من تکلیف جلو رفتن باید خواست.

مشیرالدوله تلگراف کرد که چه مصلحت میدانید قورخانه را از تبریز عقب بکشیم، و بسیار مهم بود. گفتم: این روی قافلان کوه یا آن روی، در هر صورت پنجاه هزار تومان مخارج دارد. اما رأی بنده اینست که دست باین کار نزنیم، عسس بیا مرا بگیر است، اگر نباشد آذر بایجان برود قورخانه هم روش.

بکاظم قسربکر کماندان حد شرق تلگراف کردم که در اخبار بسیار خواندیدم که اظهار رضایت از همقدمی برادران ایرانی در صفوف با عساکر شده بود، حال گاهی راپرت میرسد که در سرحد از طرف بعض افراد تجاوز میشود،

انتظار می‌رود که رفتار کلیه افراد در سرحد همان روی مسلک برادری باشد. تلگراف من انگره رفت و در مجلس خوانده شد و سکونت در سرحد حاصل گردید. جواب آمد که مُزاحمین سرحد فراریان اردو هستند و ما از تنکیل آنها از طرف قوای ایران خوشنود هستیم.

طهران

آشفستگی افکار در طهران بسیار است. قوای قزاق گاه پیشرفت می‌کنند، گاه عقب‌مینشینند. تشویش افکار در طهران برجسارت جنگلیها افزوده تا رودبار و حوالی قزوین پیش آمدند؛ بر اضطراب افزود. شاید انگلیس هم از تغییر کابینه وثوق‌الدوله خشنود نیست.

وحشت از جنگل بجائی میرسد که بانک انگلیس نقشه حرکت از طهران باصفهان می‌کشد. عده [ای] بلشویک بمازندران آمدند، شهرت کرد که بطهران خواهند آمد. جنگلیها پیش آمدن خودشان را برای اصلاح مرکز گوشزد می‌کنند. دولت برای مزید اطمینان، درصدد انتخاب برمی‌آید و مشغول مطالعه میشود. هجوم مشکلات مشیرالدوله را خسته کرده کناره می‌جوید. سپهدار رشتی^۱ روی کار می‌آید (۱۴ صفر ۱۳۳۹ / ۵ آبان ۱۲۹۹).

۱- در رفتن مشیرالدوله و آمدن سپهدار (۱۴ صفر ۱۳۳۹) چه نیم کاسه زیر کاسه بوده است میشود حدس زد سخن روی قبول پیشنهاد است من جمله پیشنهاد تقبل انتظام و حفظ شمال و شرق ایران گفته هم شد که سپهدار مایه هم رفته است.

احمدشاه از اوّل مربی خوبی پیدا نکرد ناصرالملک او را از سلطنت مأیوس و بشیوه خود مأیوس کرده بود که تا میتوانی بفکر تأمین آتیه باش این مردم بار را بمنزل نمیرسانند او هم درسش را خوب روان کرده بود.

در پاریس با آقاخان از معاملات بورسی سخن در میان آورده معزی الیه مثنی اسناد از جیش بیرون می‌آورد که گفتگوی پول چه مصرف دارد.

۲۸ بهمن کابینه ترمیم میشود: پست وزارت خارجه که خالی بود، بمحتشم السلطنه داده میشود؛ سالار لشکر از فواید عامه بعدلیه میرود؛ نصرالملک وزیر مشاور بفواید عامه می آید؛ وحیدالملک در پست خود میماند؛ وزارت علوم را بامین الملک وزیر مالیه بازمی گزارد؛ سردار معتمد وزیر پست و تلگراف میشود؛ وزارت مالیه حریفی ندارد.

کمیته بلشویکی

در کابینه سپهدار گفتند اعتبارنامه دعوت بلشویکی در شلوارشان دوخته است. شانزده نفر از اهل سراب و اردبیل و خوی تبریز آمده بودند، نظمیّه کشف کرد، محترماً توقیف شدند. دو نفر را خواستم، گفتگو کردیم. گفتند: شما را می شناسیم و از زندگی مرحوم صنیع الدوله اطلاع داریم، اهل استفاده نبوده اید و برای مملکت و ملت کار کرده اید، سخن در وضعیّت کلیّه است. گفتیم: معایب کار را من بهتر از شما می دانم، کار با سبابست و مدّت میخواهد. اگر میدانید با اسبابی که داریم، میشود اصلاحاتی که منظور است کرد، من جلو بیفتم، والاّ مملکت را با شوب انداختن که دیگری بیاید و مال و ناموس مردم را ببرد و اوضاع پریشان تر بشود طریق عقل نیست. متقاعد شدند و برادر شدیم، بعضی را خرج سفر دادم، رفتند، بعضی ماندند.

→ اوضاع مملکت در چه احوالست.

و کلاً همه منتخب اصحاب دوقرانی و وکیل دعاوی خصوصی رئیس الوزرائی میخواهند که انجام مقاصد شخصیه را بدهد و گاهی هم حواله را بپردازد.

شاه فارغ از گیر و دار سیاست وزیر دربار مغرور میرزا معتقد باش نخود لا اله الاّ الله همه منتظر

تعلیمات اجنبی

درست اوضاع زمان شاه سلطان حسین در پرده دیگر ظهور دارد.

نهضت میرزا علی اکبر در اردبیل

طرف اردبیل و مشکین تحریکات بلشویکی مستمر بود. از لنکران بمحمدقلی الاری توپ و تفنگ داده بودند که پیشقدم باشد. راپرت تلگرافخانه (جدی):

بواسطه تجاوزات بلشویک طرف نمین امروز از تمام محلات آقازادگان و تجار تحت اسلحه رفتند. میرزا علی اکبر حجة الاسلام، نایب الصدر، شیخ الاسلام شمشیر و قرآن حمایل انداخته نصرمن الله گوین وارد حوزه شدند. حجة الاسلام بمنبر رفت و در وظایف دینی سخن گفت، ضمناً گفت: صبر ما نظر باعلان بی طرفی دولت و حفظ مناسبات حسنه بود، اگر روابط حسنه توپ دادن بمحمدقلی الاریست و سوختن دهات سرحدی، امروز حکم جهاد میدهم. اگر تمام کشته شوید، یک نفر بلشویک نباید بخاک ایران راه دهید، خود من هم فرمانده و پیشجنگ خواهم بود. فولادلو ششصد نفر سوار و ششصد نفر پیاده حاضر بودند، اینانلویکصد سوار، از سایر طوایف عده [ای] در اطراف شهرند، کلبه جمعیت قریب ده هزار نفر است. جمعیت خواستند بطرف سرحد حرکت کنند، مانع شده و فرمودند: حاضر باشید، هر وقت از طرف آنها تجاوز شد، خبر می کنم.^۱

رحیم آقای قزوینی با اجازه مرحوم صنیع الدوله در تبریز کارخانه ریسمان ریزی دایر کرده بود، بعض تجار در تبریز کارخانه کبریت سازی و دستگاه نجاری دایر کردند (۱۳۲۹). در اقدام باین امور تبریز پیشقدمست.

راه آهن جلفا بتبریز دایر است، اما بزحمت یکدسته واگن حسابی و

۱- سیاست من این بود که اردبیل حاکم نداشته باشد که پیوسته عده و پول بخواهد هر قدر با استعداد دولتی مصارف می شد این نتیجه حاصل نمی گشت از طرف اردبیل آسایش حاصل شد.

بهترین لکوموتیفرای برای تعمیر بتفلیس برده بودند، ضبط کردند و پنجاه و چهار واگن بارکشی از طرف نظامیان ترک تصرف شد.

در آذربایجان یک معدن ذغال سنگ مکشوفست، آن هم در شهر تبریز، لکن بواسطه گوگرد زیاد قابل استعمال در شهر نیست و دیگ لکوموتیف را هم خراب می کند، لهذا باید چوب سوزاند و اسباب زحمتست. درگیر و دار فرستادن ژاندارم بسا و چبلاغ، یکشب نخواستیدم و شخصاً مراقبت کردم تا هیزم برای لکوموتیف فراهم شد.

امتیاز دریاچه ارومی

کشتی رانی دریاچه ارومی و استفاده از جزایر آن بموجب فرمان، تیول امامقلی میرزا بود با بُدّاق تبعه روس؛ قرار شرکتی داده بودند. یکدو کشتی موتوری کوچک هم آورده بودند. پس از آنکه روسها کشتیهای خودشانرا و آنچه ابنیه در شرفخانه داشتند گزاردند و رفتند، دولت دریاچه را ضبط کرد. امامقلی میرزا شاکی شد. محتشم السّلطنه وزیر خارجه از طهران امر داد که باسناد امامقلی میرزا رسیدگی شود.

سابقاً در دولت رسم نبود امتیاز در اینموارد داده شود، در رسیدگی معلوم شد لفظ اختیار را تراشیده امتیاز کرده اند، سایر نوشتجات هم مخدوش بود. راپرت مسئله بطهران داده شد و مسئله ماند. من بطهران آمدم. بعدها بُدّاق تبعه روس از دولت خود مأیوس شد، پای استیونس تاجر انگلیسی را بمیان آورد که بقوت سفارت انگلیس اخذ خسارت کند و مسئله در هر موقع طرح میشود.

نسخ عهدنامه ترکمان چای

دولت شوروی بر وفق بیانیه ها و اظهارات خود در مخالفت با سیاست

احتکاری و استملاک و تحکیم مرام آزادی و محابا با علیقلیخان مشاورالممالک سفیر ایران در دربار مسکو وارد مذاکره شده طرح معاهده [ای] ریخته بپهران فرستادند.

سپهدار مجلسی کرده آن معاهده را مطرح کرد و حکومت شوروی را بشناخت، اما امضای معاهده نکرد.

عهدنامه پیشنهادی دولت شوروی ایران را از فشار بسی بارهای گران آسایش بخشید.

اجمال فصول عهدنامه:

۱- الغای معاهدات و مقاولات و قراردادهای جابرانه دولت تزاری (تزاری) روس.

۲- الغای معاهدات و قراردادهایی که دولت تزاری با ثالثی بضرر ایران بسته باشد.

۳- سرحدات مطابق کمیسیون ۱۸۸۱ تحکیم میشود جزایر آشوراده و جزایر دیگر در حدود استرabad بایران مسترد می گردد، همچنان فیروزه با اراضی مجاور آن که در ۲۸ مه ۹۰۳ بروسیه واگذار شده است، سرخس کهنه را دولت ایران بروسیه وامیگزارد. استفاده طرفین از آبهای سرحدی متساوی باشد و از برای بعض اختلافات سرحدی کمیسیون مشترکی تشکیل خواهد شد.

۴- خودداری از مداخله در امور داخلی یکدیگر.

۵- منع اقدامات افرادی یا جماعتی بر علیه هریک در خاک دیگری. منع از توقف مسلحین که تهدید خاک احد متعاهدین یا متحدین آنها را بکند در خاک خود.

۶- اگر دولت ثالثی بخواهد سیاست غاصبانه در خاک ایران مجری بدارد یا خاک ایران را مرکز حملات بر ضد روسیه قرار بدهد، اگر حکومت ایران

پس از اخطار دولت شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید، دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را بخاک ایران وارد کند و رفع خطر از خود بکند. دولت شوروی متعهد است که پس از رفع خطر قشون خود را بی درنگ از خاک ایران ببرد.

۷- اگر در جزو مستخدمین بحریه ایران از اتباع دولت ثالثی مقاصد خصمانه با دولت روس داشته باشد دولت روس حق خواهد داشت انفصال او را بخواهد.

۸- صرف نظر از قروضی که دولت سابق روس بایران داده است و وثایق و منافع آن.

۹- واگزاردن بانک روس بملت ایران از نقدینه و ابنیه و سایر ملزومات در بلادی که قنسولگری روس منزل خصوصی نداشته باشد و از بانک عمارتی یا عماراتی باشد قنسولگری روس با اجازه ایران از یکی از آن عمارات استفاده خواهد کرد.

۱۰- الف- واگزاردن راههای شسه بانضمام ابنیه و اثاثه خطوط راه آهن از جلفا بتبریز و از صوفیان بشرفخانه.

ب- انبار اموال و کشتیهای تجاری و کرجیها در دریاچه ارومی.

ج- بندر انزلی (پرت) با انبارها و کارخانه ها و چراغ برق.

۱۱- حق کشتی رانی در بحر خزر بالسویه.

۱۲- الغای کل امتیازات سوای آنچه در فصل ۹ و ۱۰ ذکر شده است با کل متعلقات باستثنای سفارت خانه و قنسولگریها. دولت روس صرف نظر از خاک زرگنده و حق حکومت آن می کند.

۱۳- دولت ایران از آنچه باو واگذار شده چیزی را بدولت ثالثی باز نخواهد گزارد.

- ۱۴- در شیلات دولت ایران پس از انقضای مدّت تقبّلات خود حاضر خواهد بود که با ادارهٔ ارزاق جمهوری روس قراردادی در باب صید ماهی با شرایط خاصی بدهد و تا موقع قرار مذکور رساندن موادّ شیلاتی را با ادارهٔ ارزاق تأمین نماید.
- ۱۵- دولت روس بتبلیغات مذهبی خاتمه می‌دهد، لهذا اراضی و ابنیهٔ هیئت ارتدکسی را در ارومیهٔ بلاغوض بدولت ایران (ملت) واگذار می‌نماید. دولت ایران اراضی و مؤسسات مزبور را بمدارس و مؤسسات معارفی اختصاص خواهد داد.
- ۱۶- ابطال کاپیتولاسیون و حقّ قضاوت چه برای اتباع ایران در خاک روسیه، چه برای اتباع روس در خاک ایران.
- ۱۷- معافیت اتباع هر دولت در الحاک دیگری از خدمت نظامی و عوارض نظامی.
- ۱۸- حقّ کاملهٔ الوداد برای اتباع طرفین در مسافرت غیر از مختصات دول متّحده با روسیه.
- ۱۹- تجدید روابط تجارّتی پس از امضای این قرارداد.
- ۲۰- حقّ ترانزیت.
- ۲۱- روابط تلگرافی.
- ۲۲- حقوق مصونیت برای نمایندگان طرفین در پایتخت طرف دیگر.
- ۲۳- تأسیس قنصلگری در نقاط برضایت طرفین.
- ۲۴- تصدیق عهدنامه در ظرف سه ماه. مبادله در طهران هر چه زودتر بعمل خواهد آمد.
- ۲۵- عهدنامه بزبان فارسی و روسی بوده و هر دو نسخه معتبر خواهد بود.

۲۶ — این عهدنامه پس از امضا دارای اعتبار خواهد بود.
 ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ گه اورگی چیچرین. ل — کاراخان — مشاور الممالک.
 چنانکه در مقدمه متن عهدنامه مذکور است، طرح آن در ژانویه ۱۹۱۸
 ریخته شده بود، در کابینه سپهدار ب طهران آمد. ماده ۱ و ۲ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و
 ۱۲ و ۱۵ و ۱۶ چیزی نبود که در قبول آن تعلل شود، لکن وجود سه هزار نفر قشون
 انگلیس در ایران با تمرکز در قزوین و اقداماتی که بطرف بادکوبه و
 حاجی طرخان کرده بودند، فصل ۵ و ۶ و ۷ مانع قبول و امضای عهدنامه بود و
 معلق ماند.

کودتای سیم اسفند

سپهدار رئیس الوزراست. جریان همان جریان جاهلیت قزاق با
 میرزا کوچک. در زدو خورد سیم طهران مقطوع، حدس زده میشد که حادثه
 تازه [ای] پیش آمده باشد.
 پنجشنبه ۶ حوت دستخطی از احمدشاه رسید که سه شنبه چهارم حوت
 صادر شده بود:

سواد دستخط احمدشاه

حکام ایالات و ولایات در نتیجه غفلت کاری و بی قیدی زمام داران
 دوره های گزشته، بی تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت
 فراهم کرده و ما و تمام اهالی را از فقدان هیئت دولت ثابتی متأثر ساخته
 بود، مصمم شدیم که بتعین شخص لایق خدمتگزاری که موجبات سعادت
 مملکت را فراهم کند ببحران متوالی خاتمه دهیم. بنابراین باقتضای
 استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاء الدین سراغ داشتیم، اعتماد

خاطر خود را متوجه معزی الیه دیده ایشان را بمقام ریاست وزرائی اختیار کردیم. اختیارات تامه برای انجام وظایف و خدمت بمعزی الیه مرحمت فرمودیم.

شهر جمادی الاخری ۱۳۳۹ (۴ حوت ۱۲۹۹).

چند روز بعد بیان نامه [ای] از رئیس الوزرا رسید:

بیان نامه سید ضیاء (رئیس الوزرا)

پس از ذکر شمه [ای] از آشفتگی احوال و نفع پرستی رجال آنکه موقع فرارسید که این وضعیت خاتمه یابد. در این روزتاریک هولناک که اراده نیرومند اعلی حضرت شاهنشاهی زمام امورات را بدست من میدهد، در رهاندن ملت از این پرتگاه بحران، اعتماد من اول بخدا، دوم بشاهنشاه ایران، سیم بقشون شجاع وفادار و بالاخره بحس فداکاری هموطنانست.

محو مفت خواران و آسایش کارگران اول وظیفه من خواهد بود تا عدالتخانه حقیقی بنا شود و حکومت عادلانه برقرار گردد.

خالصه جات بین دهقان تقسیم و معامله ارباب با دهقان تعدیل یابد. مدارس تأسیس گردد. احساسات ملی روی پایه علم و بصیرت قرار گیرد. تجارت رونق یابد. بلدیه با تشکیلات وسیع تأسیس شود. قشونی تدارک شود که داخله و خارجه از آن حساب ببرند.

در سیاست خارجی نیز یک تغییر اساسی لازم است. دوستی و ارتباط ما با جامعه ملل بطوری که دوستی ما وسیله استفاده اجانب نشود. مناسبات ما با هریک از دول خارجه نباید مانع حسن روابط با سایرین گردد، بنام همین دوستی، کاپیتولاسیون را که مخالف استقلال یک مملکت است، الغا خواهم نمود (روسها الغا کرده بودند) و از برای این کار محاکم

صلاحیت دار وضع خواهد شد.

برطبق اصول فوق الذکر اعلام میدارم که بعض امتیازات که بخارجه داده شده است، مورد تجدیدنظر خواهد شد. در این تجدید تشکیلات باید ما در استفاده از مساعدت همه دول بوسیله مستشاران آزاد باشیم و آزاد هستیم و بهمین نظر من قرارداد ۱۹۱۹ را الغا می کنم تا سوء تفاهم بین ملت ایران و انگلستان معدوم شود، شالوده [ای] تازه برای حسن روابط با ممالک ایجاد شود.

تخلیه ایران از قشون اجانب مهم تر موضوعی است که اساس مناسبات ما را با دول همجوار مستحکم تر کند و انتظار داریم پس از تصدیق قراردادهائی که نماینده ما در مسقو منعقد نموده، باب روابط ودادیه با روسیه مفتوح و نگرانی قشون اجانب برطرف شود.

از هموطنان بنام شاهنشاه جوان بخت ما و بنام قشون جوان دلیر و فداکار من (طغیان قلم است) در نجات وطن استمداد می کنم. اگر برادر من در نجات مملکت مخالفت ورزد، باورحم نخواهم کرد. ۸ حوت ۱۲۹۹.

سید ضیاء طباطبائی

سیدالمحققین و بادامچی و معتمدالتجار (رئیس انجمن ایالتی) در منزل حاج ساعدالسلطنه هراسان بملاقات من آمدند. شرحی مفصل ایراد کردند که سید ضیاء همیشه از کارکنان انگلیس بوده و این وضعیت را انگلیس پیش آورده، باید مخالفت کرد.

گفتم: مدلول فقرات بیانیه میرزا سید ضیاء الدین عین مقاصد وطن پرستانست.

دو امر مهم میگوید میکنم: الغای قرارداد ۱۹۱۹ و قبول معاهده شوروی.

باید منتظر بود نتیجهٔ مواعید را دید. تنظیم امور عدلیّه، الغای کاپیتولاسیون، تجهیز قشون، تأسیس بلدیه، توسعهٔ مدارس، کدامش محلّ ایراد واقع خواهد شد؟ گفتند: بعقیدهٔ ما باید باین کابینه مخالفت کرد.

گفتم: بعقیدهٔ من باید موافقت کرد، ولو سید ضیا با انگلیس روابط داشته است، اظهار دوستی با انگلیس سبب مخالفت نمیشود. با تغییر اسلوب در روسیه، قرارداد ۹۰۷ طبعاً لغواست، قرارداد ۱۹۱۹ را لغو کرده است. با کابینهٔ مشیرالدوله مخالفت کردید، با این کابینه هم که مخالفت باید کرد، پس کار این مملکت کی سرانجام بگیرد؟ هر دولتی باید با دول دیگر، خصوص دول همجوار دوستی و الفت داشته باشد، با قیام مستمر کار مملکت سامان نخواهد گرفت. مأیوساً رفتند و مشغول تحریک اسمعیل آقا شدند.

از سید ضیا تلگرافی رسید که از همه جا تبریک گفته اند، از شما در این چند روز تلگرافی ندیدم. جواب دادم: دستخط زیارت شد، بیانیه هم رسید، منتظر بودم ببینم قبول این مسئولیت را فرموده اید یا نه؟ حال تبریک عرض میکنم و امیدوارم مواعیدی که در بیانیه مندرج است انشاء الله انجام بگیرد.

کور چه خواهد مگر دو دیده روشن

در تلگراف دیگر گفتم: در بیانیه ذکر از افتتاح مجلس نشده است، خوش اثر نکرده، توجه خواهند فرمود.

سید ضیاء طهران را که قبضه کرد باتفاق نظامیان کابینه سپهدار توقیف

شد.

جمعی از اعیان و اشراف راه محبس سپردند، غیر از مغرور میرزا وزیر دربار و صاحب اختیار رئیس دربار، بقیه صاحبان القاب و پیش قدامان نهضت توقیف شدند. من جمله توقیفیها قوام السلطنه بود که از خراسان او را آورده بودند. مثلی معروفست که گربه را در حجله باید کشت.

جزو اخباری که از طهران میرسید توجه فوق العاده رئیس دولت ببلدیه بود، و عمارت بلدیه طهران یادگار اوست.

باز گفتند در تعظیم شعائر اسلام روزهای جمعه را تعطیل عمومی می کنند، و شاخه های سبز درب دکانین نصب میکنند، و سر سفره مشروب نمی نهند و دوغ می دهند و اینها همه نظر بمقتضیات وقت پسندیده بود.

در مدت زمام داری، از عمارت ابیض گلستان خارج نشد و بشهادت تلگراف تا نیمه شب مشغول کار بود.

کابینه سید ضیا

سید ضیا: رئیس الوزرا و وزیر داخله، مدیر الملک: وزیر امور خارجه، مسعودخان: وزیر جنگ، مشیر معظم: وزیر پست و تلگراف، موقرالذوله: وزیر فواید عامه، نیرالملک: وزیر علوم، مؤدب الذوله: صحیه. عدلیه و مالیّه توقیف شد که در آنها اساس جدید ایجاد شود.

مطالبی که بر رئیس دولت اظهار میشد، بزودی جواب میرسید و این امریست که قبل از سید ضیا دیده نشده بود.

امر کرد که در بروی شوروی بیندم. گفتم: اردوی ایروان یازده هزار نفر است. در سر خرید گندم باقبال السلطنه پیغام کردند: بفروش میخریم، نمیفروشی، می آئیم میبریم. با کدام قوه در بروی آنها بیندم؟ جواب داد موقوف بصوابدید خودتانست. من مهربانی کردم و نتیجه خوب گرفتم.

نظر باهتمامی که در تأسیس بلدیه داشت، صورتی فرستاد که از آن قرار برای بلدیه عوارض گرفته شود، با آنچه بصیغ دیگر گرفته میشد، تفاوتی نداشت و تغییر اسباب زحمت بود. مقایسه را بطهران گفتم، بپذیرفت.

یکطرف آذربایجان را ترک گرفته است، یکطرف را بلشویک. در

سیاست دستور خواستم. جواب آمد: نقشه نداریم، آنچه صلاح می دانید بکنید. در کابینه سپهدار هم همین جواب را شنیده بودم.

توسط اقبال السلطنه بکماندان شرق تلگراف کردم که نفرات شما با اسمعیل آقا کمک می کنند. جوابم داد که ما از تشکیل اسمعیل آقا بدست حکومت ایران مسرت داریم. سید طه و اسمعیل آقا بدستور مخفی انگلیس بخیال کردستان مستقل کار می کنند و خادم آمال اکرادند، کاظم قره بگر.

بصورت جواب این بود در معنی توپهای اسمعیل آقا و صاحب منصبان که نزد او بودند ترک بودند من جمله افسران تربیت شده آلمان.

از ارومی (رضائیه) تلگرافی داشتم که قایم مقام چهریق را اشغال کرده بین اسمعیل آقا و عمر آقا اصلاح نموده است.

سالار اسعد در ساوچبلاغ کاغذ سردار مگری را بحکومت اظهار کرد که نماینده انگلیس در سلیمانیه حاضر است، باید بدون فوت وقت عموم آقایان در محل حاضر شوید. سخن در استقلال کردستان بود، قنصل انگلیس تکذیب کرد. دولت بمن سه هزار تومان بودجه داده بود، چون بواسطه مخالفت سفارت انگلیس و موافقت امنای دولت با سفارت مقروض شده بودم، هفت ماه آن حقوق را گرفتم، قروض را پرداختم. شب عید بسید ضیا تلگراف کردم که از اول سال نو احتیاج ندارم، ماهی هزار تومان تقدیم دولتست، دو یست تومان محل لطف شود باجزای کابینه ایالتی تقسیم کنم که در نهایت پریشانی اند. اظهار امتنان کرد.

بتاریخ ۵ جوزا دستخطی از طهران رسید:

حکام ایالات و ولایات نظر بمصالح مملکتی میرزا سید ضیاء الدین را از ریاست وزرا منفصل فرمودیم، مشغول تشکیل هیئت هستیم، باید کمال مراقبت را در حفظ انتظامات بعمل آورید و مطالب مهمه را مستقیماً بعرض رسانید.

جواب توسط صاحب اختیار عرض شد.

بعرض ... خواهد رسید، برحسب امر اقدس اعلیٰ وضعیات کنونی را بعرض میرساند.

در عرض سنوات عدیده اولیای امور بهر مصلحت بوده قوه و قدرت دولت را بدست خوانین محل و رؤسای طوایف دادند. آن خوانین و رؤسا هم برای نفع شخصی کار کردند و خودشان امروز مُخلِ پیشرفت اوامر دولتنند. سرباز دولت تیول صاحبان مناصب و بی ترتیب، سوارهای بنچه سوار شخصی شده است. در میان یک مملکت یاغی متحیر مانده ام، آنچه مطیع دولت هست برای گرفتن حقوق است، برای مملکت کار نمی کنند.

اخیراً عدلیه و مالیه نظر بتأسیسات اساسی تعطیل، ازدحام دادخواه و عدم جریان مالیه و اقدام بوصول مالیات و اجاره خالصه پیشرفت امور را عقیم کرده است.

در سه نقطه بحکم ضرورت اردو داریم: در تسوج و ساوچبلاغ جلو اسمعیل آقا، در حاجی آقا و هریس جلو شاهسون، سوای اردبیل و سراب و آستارا که همه روزه از طرف همسایه مزاحمت داده میشود.

در نتیجه تلگرافات عدیده مقرر شده بود دوهزار نفر عده مکمل، چهل روزه بتبریز برسند بلکه عده زنجان را بتبریز بفرستند، از عده [ای] که بعد خواهد آمد در زنجان بگزارند.

میرزا سیدضیا فرصت نیافت که معلوم شود بیانیه تا چه اندازه بموقع اجری گزارده خواهد شد. روسها نگران بودند که علاقه او بطرف انگلیس است. بیانیه سبب اعتماد حکومت شوروی نشده بود، چه نسخ قرارداد ۱۹۱۹ و امضای معاهده شوروی بصیغه انشا ذکر شده بود.

احمدشاه نظر خوشی بسید نداشت، مسعودخان هم طرح سوء قصدی

نسبت برضاخان (سردار سپه) ریخته بود منجر بانفصال سید گردید. و ضمناً تدارک مسافرت ثانوی شاه بفرنگ دیده شد که بعملیات بورس پردازند. نسبت بکارهای آذربایجان من نمیتوانم و نسبت بکلیه روز بروز کار حکومت رو بانتظام بود.

قوام السلطنه که والی خراسان بود و بحکم سیدضیا، قرخ (سید مهدیخان) بدستکاری محمد تقیخان کلنل ژاندارم او را گرفته تحت الحفظ بطهران فرستاده بود و در قزاقخانه توقیف میبود، پس از سیدضیا در ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ رئیس الوزرا شد. بقول درویشان: هیچ چیز دلیل هیچ چیز نمیشود.

کابینه قوام السلطنه

قوام السلطنه: رئیس الوزرا و وزیر داخله، محتشم السلطنه: وزیر امور خارجه، سردار سپه: وزیر جنگ، مصدق السلطنه: وزیر مالیه، عمید السلطنه: وزیر عدلیه، مشار السلطنه: وزیر پست و تلگراف، ادیب السلطنه: وزیر فواید عامه، ممتاز الدوله: وزیر علوم، حکیم الدوله: صحتیه.

کلنل محمد تقیخان از اوامر قوام السلطنه سر پیچی کرد، قوای محلی را براو گماشت، شکست خورده کشته شد، پس از دفن قبر او را شکافته سر او را بریده بطهران فرستادند.

علی قلی خان برادر محمد تقیخان در شیراز در نتیجه آشوب برضه قنصل انگلیس و قوام الملک پس از مراجعت من کشته شد؛ صاحبمنصب غیوری بود. در اواخر جوزا میرزا کوچک خان کشته شد، سر او را بریده بطهران فرستادند. غوغای رشت خاتمه یافت. عده [ای] از قوای آن فرنت نامزد آذربایجان شدند.

مجدداً از طهران دستور بستن در بروی بلشویک رسید. گفتم: قاپوچی

میخواهد و نداریم، بغل اهالی برای استقبال بلشویک باز است، من بتدابیر جلوگیری می کنم و بدادن برنج و کشمش راه تخطی بلشویک را بسته ام که:

سخنش تلخ نخواهی دهش شیرین کن

بعض از خوانین مرند بیکی از اجزای هیئت بلشویک (سانتروسایوز) که برای خرید گندم آمده بودند، اظهار کرده بود که ما هزار و پانصد نفریم، دستورمان چیست؟ گفته بود از حکومت خودتان دستور بخواهید. در مراجعت از مرند مذاکرات او را بمن گفت و اظهار داشت که ما باشوب آذربایجان مایل نیستیم، برای اینکه محتاج آذوقه ایم و اگر انقلاب شد، تحصیل آذوقه مشکل میشود.

بعض آیات احکام قرآن را برای مسئولین خوانده بودند، گفته بود: بین مردم مسلمان میدان تلقینات ما نیست.^۱ بالاندین نامی را بسمت قنسولگری حکومت شوروی بتبریز فرستاد، سرپرشوری داشت و عمده مقصودش خرید گندم بود. طهران از شناختن او برسمیت منع کرد. بکارگزار گفتم: او را برسمیت نشناسد. در مذاکرات با خودم بسمت شخص عادی طرف میشد. با وجود بیانیۀ سیدضیا امر بنشناختن بالاندین برسمیت، کوسۀ ریش پهن بود.

۱۵ جوزا راپرت ساوچبلاغ می گوید: نماینده انگلیس بسید طه مینویسد لازم است عموماً اکراد ایران را متحد کنید، ما هم اکراد عثمانی را حاضر کرده ایم که متفقاً برای استقلال کردستان قیام نمایند.

جعلیات اکراد زیاد است، لکن تا چیزکی نباشد مردم چیزها نگویند. در این جنجال امیدی که بود ثبات وضعیت طهران بود، آن هم متزلزل مینماید. از قنسول انگلیس توضیح خواستم، جداً تکذیب کرد.

در تسوج جلو اسمعیل آقا اردو داریم، ظفرالدوله رئیس است. قصد من

۱- نظر دیگر آنکه ایران هنوز مملکت زراعت است و زارع از برای بلوی حاضر نیست آتش بلوی

در ممالك کارگری مستعد شعله است که کارخانه زیاد دارند.

حفظ شرفخانه است نه حمله، زیرا قوه ما حریف جنگ و گریز اکراد نبود، با اطلاعی که از توپخانه و ذخیره اسمعیل آقا داشتم. چهار عراده توپهای سنگین که در تبریز بود، بقزوین فرستاده بودیم. آنچه از تلگرافات ظاهر است، هیئت در طهران صورتی است، احکام با اداره قشونست، وزارت داخله مداخله ندارد.

ظفرالدوله خودسرانه با اسمعیل آقا طرف شد، نقشه عملیات خودش را سه ساعت از شب رفته بمن تلگراف کرد. اسمعیل خان رئیس قزاق را خواستم، شور کردم، گفتم: درمقابل اسمعیل آقا طرحی که ریخته است، غلط است و مسافت بین بازوها و مرکز بسیار است. مجال دستورالعمل نشد و جمعیت ظفرالدوله از هم پاشید. جان خودش را بسلامت بدر برده از راه دریا بشرفخانه آمد. توپخانه که طرف تپه را داشت، بسلامت ماند. یعنی شیوه اکراد اینست که بیک نقطه هجوم می آورند و راپرتچی فراوان دارند و بطبق نقشه غلط ظفرالدوله میبایست حمله بمركز بیاورد و قلب را بشکند. از طرف اقبال السلطنه وعده ها داده شده بود، همه دروغ حتی از طایفه جلالی هم ممانعت نکرد و جمعی بکمک اسمعیل آقا رفتند. معهود بود کسی از طهران بآنقره برود و من در این باب تأکید کرده بودم. خان شوکت پسر شوکت را که منشی سفارت عثمانی بود، معین کردند که درنظر ترکها شوکتی نداشت.

۲۵ جوزا بطهران تلگراف کردم: متاسفانه نه قوه داریم نه سیاست. ربیع آقا نوه کبیر آقا را که مردی کافی بود، از مراغه بساوجبلاغ فرستادم تا...^۱ پیشرفت خوبی کرد، در...^۲ شکست خورد و تدلیس منگور بود که با اسمعیل آقا رفیق است.

از آقایان ساوجبلاغ، منکور و غیره تقاضا پشت تقاضا رسید که سیصد

۱- جای یک کلمه خالی است (م.).

۲- جای یک کلمه خالی است (م.).

چهارصد ژاندارم بسا و چبلاغ بفرستید که عنوانی باشد، ما خودمان جواب اسمعیل آقا را میدهیم. می دانستم تذبذب می کنند^۱، ولی اگر نمیفرستادم رسماً رفیق اسمعیل آقا و تسلیم می شدند. از راه دریا چهارصد نفر بریاست ملک زاده فرستادم.

۶ سرطان تلگرافی از طهران رسید که ژاندارم و سرباز وقزاق متحدالشکل شدند که رقابت برداشته شود؛ تازه رقابت پیدا شد.

تأسیس ژاندارمری ایجاد قوه بود درمقابل قزاق و آنها بر رقابت تعلیم یافته بودند. مفسدین مشغول تحریک شدند.

روسها دوهزار نفر برشت آوردند. به بالانندین گله کردم که پس از رفتن از رشت این برگشتن چه بود؟ گفت: ما درمقابل مواعید سیدضیا و مهربانی شما رفتیم، اکنون استنباط می کنیم که تشکیل مجلس برای امضای قرارداد انگلیس است و ردّ عهدنامه ما. بطهران گفتم (۲۴ سرطان).
حملة روس سبب شد که انگلیس از قزوین برود.

امیرحشمة که در سفر دوم او را از تبریز خارج کرده بودم و پس از قضایای محرم ۱۳۳۰ باسلامبیل رفته بود، باتفاق لاهوتی بسا و چبلاغ آمدند. لاهوتی در ژاندارمری بواسطه سابقه او در قم محکوم است. امنیت دادم، بتبریز آمد، دوماه در منزل من بود. اواسط سنبله کلنل لندبرگ با هزار نفر بتبریز آمد. پس از سه روز بشرفخانه رفتند. لاهوتی را همراه بردند. سپرده بودم که شغل فرمانی باوند دهند، ملزوماتچی باشد.

تنها اسمعیل آقا در سرحد مزاحم آذر بایجان نیست، امیر ارشد حاجی علی لودر شهر، اسمعیل آقائست و قیامیها محرک فتنه. امیر ارشد و برادرش سردار عشایر از فراریان ارامنه که پس از شکست از ترک از زنک روز ۱۵ سنبله

بقراجۀ داغ فرار کرده بودند، اسلحه و ملزومات کلی بدست آورده بودند، من جمله سه عرّاده توپ و هفت شصت تیر. من جد دارم که بذخیره بدهند. از طهران تاکید در مهربانی با ایشان میشود. امیرارشُد که طبعاً شریر بود، بتحرّیک قیامیها در نقشۀ کودتائی بتقلید طهران میدان آرزو را وسعت می داد.

میرزا علی هیئت را بطهران فرستاده بود، قوام السلطنه را برانگیخت که حضوری خبر کرد و در حضوری اصرار که سردار عشایر^۱ را جلواسمعیل آقا بفرستم. تحاشی کردم، مفید نشد. ضمناً شمشیر درجۀ دوم هم باو مرحمت شد با وعده اینکه پس از فتح، شمشیر درجۀ اول باو مرحمت شود. لقب سردار ارشدی یافت. اگر فاتح برگشته بود، اسباب بسی زحمت میشد.

۲۰ سنبله تلگرافی از قوام السلطنه رسید. معلوم شد میرزا محسن آقای قراجۀ داغی با جمعی بعنوان حزب سوسیال تلگرافی برعلیه من کرده اند و مایه از امیرارشُد است و اعتماد بمیرزا علی هیئت که دل قوام السلطنه را از دست برده است. جواب دادم: میرزا محسن مستضعف است و امیرارشُد سوسیالیست دروغی. جواب را بمن واگزارید. نسبت بامیرارشُد با آنکه در دسری نیست که بمن نداده، در اینموقع کمال همراهی را خواهم کرد.

مجمّعه تذبذب اقبال السلطنه می گوید: حسین پاشا و عشایر عثمانی با اسمعیل آقا قرار داده اند که هر وقت جنگ شد، بسر من بریزند که نتوانم کمک بزرگ بکنم. معلوم شد که شانه از کار خالی می کند. دشمن دشمن است، دوست دوست، اقبال السلطنه معلوم نیست ازین دو کدام است؟

۱۲ میزان خبر رسید که اسمعیل آقا بطرف اُرومی رفته است. از ملک زاده سؤال کردم، جواب نرسید. باقبال السلطنه تلگراف کردم، گفت: من اینجا هستم، اسمعیل آقا چگونه جرئت می کند از منزلش دور شود.

معلوم شد اسمعیل آقا از بیراهه یعنی از میان مامش که با او موافقت می‌کردند، غفلهٔ بسا و چبلاغ رسیده و شبانه تاخته است. عدهٔ ژاندارم غالباً تیرباران شده‌اند و ملک‌زاده را بچه‌ریق برده است. از تلفات ساوچبلاغ...^۱ برادرزاده معتمدالتجار فقدان گرانی بود.

خبر تدارک اردوی امیرارشد و آمدن قوی از طهران و حضور هزارنفر ژاندارم در شرفخانه، اسمعیل آقا را برآن داشت که پیش‌دستی کند. عده [ای] از جمعیت ترک که در روندوز[؟] بودند، باو کمک کرده بودند. البته ملک‌زاده غفلت کرد، اگر نمی‌توانست مقاومت کند، با عدهٔ چهارصد نفری می‌توانست بجنگ و گریز عقب بنشیند و بمیان دوآب بیاید.

از رؤسای عشایر عثمانی عثمان‌بیک و حسین‌بیک و شکورآقا همراه اسمعیل آقا هستند و عثمان‌بیک صاحب‌منصبست.

در این گیرودار میرزا علی هیئت دو یست تومان رسوم فرمان می‌خواهد. برئیس‌الوزرا تلگراف کردم از این دو یست تومان چشم بپوشند و فرمانرا ازودتر بفرستند.

۲۷ میزان امیرارشد با دوهزارسوار و سیصد پیاده حرکت کرد بشرط ریاست کل. بهر زبان بود ژاندارم را متقاعد کردم که تابع او باشند، والا بشرفخانه نرفته مشغول کودتا میشد. اقبال السلطنه را شرکت دادم لکن اسمی بود بی‌رسم. برای تشویق بشرفخانه رفتم. سردار ارشد مدّعی بود که سه هزارسوار دارم. گفتم: برای سیاهی لشکر (گرفتن حقوق و ندادن) خوبست، اما این سوارها از طوایف مختلفند که بعضی با تورایگان نیستند، هزارنفر انتخاب کن که محلّ اعتماد باشند. حسین‌خان و یاو[؟] مهندس سویسرا در شرفخانه گزاردم که روابط تلفنی را دایر بدارد، ضمناً بمن اطلاعات صحیح بدهد.

۱- جای یک کلمه خالی است.

مهم دیگر کار اردبیل است، بصیرالسلطنه را فرستادم، بدست وکیل اردبیلی آن حدود را آرام کرد.

اشکال فتنه اسمعیل آقا دست خارجی و تحریک داخلی (قیامیها) است. ملک زاده را که در اداره نظام وارد شده، استنطاق می کنند. عدل الدوله نوّه حاج کبیرآقا در ساوچبلاغ است و حقیقت از جان و دل کار می کند.

گرفتاری دیگر وجود خانمهای مؤسسات امریکائیست که باید آنها را بسلامت بتبریز رسانند.

قوائی که در تسوج جمع شده است چهار هزار و پانصد نفر است، سه هزار نفر اتباع امیرارشد، هزار و پانصد نفر ژاندارم، شش عرّاده توب و ده میطریوز. ۲۹ عقرب سه ساعت از شب گذشته، راپرت طسوج رسید که دشمن سه ساعت بغروب مانده حمله سخت آورده شکست خورد. امیرارشد برای سرکشی سنگرها رفته است. بمیان دواب دستور دادم که اقدام کنند (جمعیت عدل الدوله). اقبال السلطنه میگوید: نقشه جنگ یک عیب دارد و آن اینست که همه بالمواجهه جنگ می کنند. در جواب او گفتم: قسمت شماست که باید از بازو حمله کنید. پسرش را طرف خوی فرستاده بود، لکن تماشا می کرد.

امیرارشد اختلاط سوار ماکوئی را صلاح نمیداند؛ لندبرگ هم از تعذّیات آنها شکایت می کند. مامش از اسمعیل آقا کمک خواست، سیدطه را فرستاد که اکراد را تحریک کند. بعدل الدوله در جمع آوری اکراد تأکید کردم.

در این موقع وزارت جنگ راپرت مستقیم میخواهد. امیرارشد این را (راپرت خواستن وزارت جنگ) سستی کار خودش میداند؛ من باید فلسفه بیاقم. از رئیس الوزرا خواهش کردم مفتاح قدیم رمز را بوزارت جنگ بدهند که مطالب بی واسطه بدان وزارت خانه گفته شود. پیداست که وزارت جنگ نقشه اساسی

دارد و ضمناً معلومست که مداخله وزارت خانه دیگر را در امور نظامی طالب نیستند.

۲۵ قوس قوای ما کویزد کان را اشغال کرد. ژاندارم به قره تپه رفت. سردار ارشد به شکر بازی. اردوی میان دو آب هم بسا و چلاغ رفت.

شب ۲۸ قوس من با حال کسالت دراز کشیده بودم، پنجره اطاق رو بمغرب بود، نگاه می کردم لوحه [ای] بنظرم آمد که روی آن بقلم شش دانگ نوشته بود: سردار ارشد از کمر پنجره افتاد و در کف آستانه فرورفت. خیلی نگران شدم. سه ساعت از شب رفته خبر رسید که سردار ارشد زخم برداشت. از طرف ما کوخبر رسید که سوارهای جلالی طرف عثمانی که بکمک اسمعیل آقا رفته بودند، فراراً برگشته اند.

مطابق راپرتهای بعد محقق شد که اردوی دولتی فاتح بوده است بواسطه تیر خوردن سردار ارشد، سوارهای قراجه داغی فرار کرده اند، ژاندارم هم بطرف خوی عقب کشیده، قوای ما کو دور بوده است، بدین واسطه تعاقب نکرده اند. کسان امیر ارشد فریاد کرده بودند که شاه اولدی. مردم تبریز از کشته شدن سردار ارشد نشاط کردند. معلوم بود که اگر برمی گشت اسباب زحمت میشد؛ آن جنگ یک تیر بدون نشانه بود.

سه روز بعد در صحرای طسوج قاطری را گرفتند که چهل و پنج تومان پول در بارش بود. معلوم بود که اکراد بطوری فرار کرده اند که پشت سر خود را نگاه نکرده اند.

از قرار راپرت لندن برگ که به خوی رفته بود، توپهای اسمعیل آقا قوی تر از توپهای ما بوده و صاحب منصب کار آزموده داشته اند که اینطرف مجبور بوده مستمر جای توپ را تغییر بدهند و در هر دفعه تیر سوم دشمن بمقام توپ برمیخورد. کسان امیر ارشد قسمی فرار می کنند که نعش او بزمین میماند.

کلبعلیخان نخجوانی که صاحب منصب خوبی بود و من او را در کار آورده بودم و در قسمت سردار ارشد گزارده بودم، نعش او را جمع آوری می کند. احتمال هم داده شد که سردار ارشد را از معاندین خودش زده باشند چه بعد از فرار اکراد تیری باو میرسد.

صورت کار قسمی واقع شد که طرفین شکست خوردند؛ اکراد واقعاً و اینطرف توهماً. راپرتهای اولیه من بطهران دلالت بر شکست داشت و اینطور نبود. در این اثنا کابینه قوام السلطنه دونوبت ترمیم شد، هشتم و شانزدهم مهرماه. سردار سپه پس از رفتن مسعودخان در ترمیم کابینه سیدضیا وزیر جنگ بالاستقلال است.

کابینه مشیرالدوله ۲ بهمن ۱۳۰۰ (۲۲ جمادی الاولی)

مشیرالدوله: رئیس الوزرا و وزیر داخله، حکیم الملک: وزیر امور خارجه، سردار سپه: وزیر جنگ، سردار معظم (تیمورتاش) وزیر عدلیه، اعتلاء السلطنه: وزیر پست و تلگراف، ادیب السلطنه: وزیر فواید عامه، نیرالملک وزیر علوم. ژاندارمها از خوی بشرفخانه آمدند. لندبرگ احضار شد. ژاندارم از ضمیمه شدن بقزاق خشنود نیست.

پولادین صاحب منصب ژاندارم را اداره قزاق دوهزار تومان میدهد که بشرفخانه برده حقوق ژاندارم را بدهد، پانصد تومان آنرا در تبریز خرج می کند، هزار و پانصد تومان بمحل میبرد. ژاندارم سه برج طلبکار است. پانزده روز از برج آخر میپردازد. افراد ناراضی میشوند که چرا از اول نمیپردازد. پولادین صاحب منصبان را جمع کرده پرخاش می کند و میگوید: اگر بر عده فاحشه ریاست داشتم شرافتش بیشتر بود تا بر شما.

افراد دلخور، صاحب منصب رنجیده، لاهوتی مفسد، گرومی کنند،

پولادین و حکومت شرفخانه (ساعداالملک برادر ساعداالسلطنه الهامی) را توقیف کرده سیم تلفن و تلگرافرا پاره می کنند و روبریز می گزارند (۱۱ دلو). قوای تبریز همه بمیان دواب رفته اند، عده قزاق جدید در شهر است. هالوقربان را که در رشت بود و بلای جان طهران شده با هفتصد نفر اتباع لُرتبریز پرت کرده اند و در شهرند.

حبیب الله خان شیبانی با قوای اعزامی طهران بمیان دواب رسیده اند، بحبیب الله خان تلگراف کردم که زودتر خودتان را بتبریز برسانید. اسمعیل خان هم تلگراف کرد بقاعده تمرکز و تفکیک وزارت خانه معزی الیه تا منتظر دستور طهران شد. یک هفته طول کشید.

لاهوئی و ژاندارم در هیجده ساعت در صورتی که نیم ذرع برف در راه بود به تبریز رسیدند و از شرفخانه تا شهر چهارده فرسنگ است. اسمعیل خان البجاء هالوقربان را با دو توب جلو فرستاد، ملحق ژاندارم شد. شب اسمعیل خان مرا ملاقات کرد و در نگرانی دعوت بقزاقخانه نمود. گفتم: از دست دادن مرکز صلاح نیست و در مقر حکومت ماندم. اسمعیل خان در قزاقخانه و من در عالی قاپو محصور ماندیم، شهر در تصرف ژاندارم و لاهوئی آمد. قیامیها که از اسمعیل آقا مأیوس شده و او را دعوت کرده بودند دور او جمع شدند.

۱۲ دلو ژاندارم بشهر وارد شد. تورج میرزا نزد من آمد که طرفدار نهضت بشوم. نصیحت کردم، فایده نبخشید. قیامیها دور مرا گرفتند.

اجلال الملک که در ارومی بود، ۱۳ دلو بتبریز آمد. سیدالمحققین و بادامچی و غیره تلگرافخانه رفته عزل من و نصب اجلال الملکرا خواستند. تلگراف مشیرالدوله:

پس از عنوان، وجود جنابعالی در طهران برای مجلس شورای ملی لازم

است.^۱ اطلاعاً زحمت می‌دهم که عاجلاً بطرف طهران حرکت فرمائید. جناب آقای اجلال الملک بسمت کفالت ایالت تعیین شده‌اند تا اینکه والی جدید معین و روانه شود. مشیرالدوله ۱۳ دلو

۱۵ دلو جمعی در مسجد مجتهد جمع شده برضد من تهییج کردند. بعضی رفتند بچه‌های خیابانی را بمسجد بیاورند بلکه وسیله حمله بمن قرار بدهند. خانم خیابانی بچه‌ها را پنهان کرد، اصرار کرده بودند، گفته بود: اگر چنانچه زیاد اصرار کنید، خودم بمسجد می‌آیم و می‌گویم سبب قتل خیابانی که شد، بفلانی چه ربط دارد؟

شب سیدالمحققین و تربیت و فیوضات منزل من آمدند، ماندند تا صرف شام شد. بعد از شام علی اصغر خان سرتیپ زاده که رئیس نظمیه شده بود، آمد و گفت: من از طرف فلانی اطمینان حاصل کردم. گفتم: حافظ من آن لوحه است، و اشاره بلوحه که در اطاق من بود و در آن نوشته بود «فتوکل علی الله و فروالی الله» کردم، و اکنون هم که چندی ازین می‌گذرد، هنوز آن لوحه در مد نظر من است. حضرات بعد از این مذاکره رفتند.

۱۷ دلولاهوتی فرستاد مرا بردند ژاندارمری. حاج ساعدالسلطنه و دکتر مهدی خان صلحی منتظم الحکما و میرزا محمدخان منشی همراه منند. ما را در بالاخانه مشرف بخیابان جای دادند.

میرزا محمدخان پیغام آورد که میگویند: اگر یک تیر از طرف قزاقخانه بما بیندازند شما و صد نفر که در ارکند تیر باران می‌کنیم. گفتم: بگوازم در اینجا چکار برمی‌آید؟ رفت و برگشت گفت: میتوانید تلگراف بطهران کنید. تلگرافی بطهران کردم.

مقام ریاست وزرا

۱- علی رغم رفتار انگلیس بامن برای دوره چهارم مجلس انتخاب شده بودم.

این شرح را از اداره ژاندارمری تبریز عرض می‌کنم. امری واقع شده است، باید عقلاً اصلاح کنند و التیام بدهند که شهر تبریز میدان جنگ نشود. مستدعی است از طرف وزارت جنگ حکمی بقزاقخانه صادر شود که اقدامی نکنند که آتش خاموش شدنی نیست. بنده هم در معرض تلف هستم. انشاء الله با حسن توجهات اولیای دولت، قضیه حسن خاتمه پیدا خواهد کرد. از این اتفاقات در دنیا زیاد پیدا شده است، بآب عفو آتش فتنه را نشانده‌اند.

۱۷ دلو مخبر السلطنه

با طهران حضوری داشتند، مرا هم بتلگرافخانه بردند. در این اثنا صدای یک دو تیر بلند شد. متفرق شدند. من هم برگشتم.

شب پس از تفرق قیامیها، لاهوتی فرستاد مرا بمنزل خودش بردند و عذر خواست که اگر بی ادبی کردم، از بیم جسارت دشمنان بود، خواستم در مأمن باشید. باز گفت: من جنایتی کرده‌ام و آخر کار من دار است. اگر کاری از پیش نبردم، شما بهر طرف که میخواهید بروید. یک جنایت کرده‌ام نمیخواستم تا من هستم جنایت دیگری بشود.

از من خواستند که شرحی بقزاقخانه بنویسم، نوشتم. وقتی در برلن مردم شورش کردند، دسته [ای] از نظامی مأمور اسکات شد، فرمانده امر بآتش داد، اطاعت نکردند. آن دسته را خواستند، دسته دیگر فرستادند. فی الحال معا بر را سد کردند، آمد و شد قطع شد. تا شب مردم متفرق شدند، شورش را آتش التهاب فرونشست.

شب ۱۹ دلو اجلال الملک و لاهوتی و سرتیپ زاده آمدند نزد من و گفتند: میخواهیم اعلان جمهوری کنیم، شما ریاست را قبول کنید. شما را روی سر بعالی قاپو میبریم، پنجاه هزار نفر برای این کار حاضرند. گفتم: من بجمهوری در

ایران معتقد نیستم، کسی را پیدا کنید که معتقد باشد.

روز ۱۹ دلو بقدری که فشنگ داشتند از محلّ سید حمزه توپ بطرف قزاقخانه انداختند. عصر آن روز قوای میان دو آب بگردنه سهند رسید. چند تیر توپ از گردنه بشهر انداختند؛ اسمعیل خان منع کرد.

روز ۲۰ جنگ شد. اول وقت تورج میرزا تیر خورد، او را بمریضخانه آوردند. تا عصر جنگ ادامه داشت. یک دو گلوله بیالاخانه [ای] که من منزل داشتم، آمد، من باطاق عقب رفتم.

ژاندارم عاجز شد. لاهوتی با سیصد نفر ژاندارم عازم سرحد شد. یک نفر را مراقب حال من کرده بود، اتفاق از شاگردان مدرسه علمیه و نظام و تربیت شده خودم بود، پیغام آورد که من بهر کجا میخوام، بروم. باتفاق او بمنزل اجلال الملک رفتیم. عده ژاندارم و توپ پشت منزل او میرفتند. معزی الیه و سران قیام که نزد او بودند، نمیدانستند. من وارد مجلس شدم، تعجب کردند. گفتم: تعجب ندارد، تعزیه تمام شد.

سیدالمحققین، بادامچی، حاج میرزا علی نقی، فیوضات، امیرخیزی حضور دارند، اما بقول سعدی:

هرگز وجود حاضر غائب شنیده [ای] من در میان جمع و دلم جای دیگر است
 رنگ حضرات هر دم تیره تر میشود. گفتند: حال تکلیف ما چیست؟
 گفتم: امشب بخانه خودتان نروید تا من اسمعیل خان و شیبانی را ملاقات کنم.
 سیدالمحققین ماند و از من جدا نشد. تورج میرزا هم گفته بود: مرا هر جا فلا نیست، ببرید. او را هم بمنزل اجلال الملک آوردند؛ از او احوال پرسیدم.
 آخر شب حبیب الله خان و اسمعیل خان آمدند، مذاکره کردیم. از ایشان
 تمنا کردم نسبت بتورج میرزا سیاست کاپتال نشود یعنی حکومت بقتل نشود.
 صبح دیگر از بازار بمنزل اجلال الملک آمده شکایت از چپاول کردند.

یغماگران غالب از دسته هالوقربان بودند. اجلال الملک متحیر است که چه کند: گفتم: باید بعالی قاپورفت و فکری کرد. رفتیم، اسمعیل خان در رسید. گفتم: چپاولرا باید جلوگیری کرد که آبروی زحمات برده نشود. سوارشد، بازار رفت و خوب جلوگیری کرد؛ بیشتر آنچه برده بودند، گرفت منجمله اجناس مغازه سانطر سایوز را.

من بعمارت علاءالدوله رفتم که تدارک حرکت خودم را ببینم. اسمعیل خان عقیده داشت که بمانم. خواهش کردم از این مقوله عنوان نکند. اجلال الممالک نایب الایاله هیچ وظیفه خودش ندانست که مرا از خطر بیرون برد و طهران هم هیچ سفارش نکرد که نایب الایاله در آن گیرودار مرا روانه طهران کند.

چهار چشمه از پل راه آهنرا در بهار آب برده. با مصالحی که در شرفخانه داشتیم و نه هزار تومان مخارج طریسکنسکی مهندس راه پل را عمارت کرد. روز چهارشنبه ۱۲ دلو معهود بود افتتاح شود که سانحه ژاندارم واقع شد. رئیس راه تمنا کرد هنگام حرکت بجلفا، پل را افتتاح کنم. قیامیها گفتند: فلانی از راه قفقاز برود، راه بلشویک را باذر بایجان باز می کند. اسمعیل خان این مطلب را عنوان کرد، خندیدم و گفتم: «کافر همه را بکیش خود پندارد».

روز ۲۵ دلو حرکت کردم. در گار راه آهن اعیان شهر، قنصل انگلیس و قنصل فرانسه حاضر بودند. در موقع حرکت رئیس راه گفت: قنصولها را من دعوت نکرده بودم، خوبست شما دعوت کنید. دعوت کردم، رفتیم. از طرف رئیس نطقی حاضر کرده بودند، بسیار دراز بود و هوا سرد، خواندند. من در جواب گفتم: من و طریسکنسکی دو مهندس بودیم در رشته مختلف. مصالح کار او تابع مصلحت بودند و فرمانبردار. میخ کوبیدند، در جای خود قرار گرفت. پایه نهادند، در جای خود بایستاد؛ پل بخوبی انجام گرفت. مصالح من نافرمان بودند بلکه

مخل و کارشکن، آنطور که منظور بود بمقصود نرسیدم. بندی که بسته بودند، گسیختم. هزارتومان انعام بکارگران دادم. واگن را که سځ راه بود، کنار بردند رد شدیم. در چادری که مهیا کرده بودند، صرف چای و شیرینی شد. یارانرا وداع گفته مرخص شدم.

هیجده ماه ونه روز، شب و روز در زحمت بودم. انگشت تحریک و فکر خام هر لحظه اشکالی پیش آورد. با عدم اسباب و وجود کلّ موجبات برای آشوب و اغتشاش، اینقدر شد که آذربایجان از خرابی کلی محفوظ ماند و آزادی ستان دیگر باره آذربایجان شد.

وقتی درست فکر می کنم جز اینکه بگویم توجه اولیای حق که همیشه بایشان توسل داشتم کارها را راست آورد، راهی ندارم؛ در غزلی گفته ام:

کاری که دست قدرت شاهان نمی کند رندان بیک دونا له شبگیر می کنند

یکشب در جلفا ماندم محمّد علیخان شیبانی رئیس گمرک پذیرائی خوب کرد. زادراهی هم تدارک دید که همراه بردیم. یک نفر از اجزای سانطرسایوس همراه من آمد و کالسکه مخصوص خودشانرا از برای من حاضر کردند. کالسکه بارکشی بود، اما تقسیم کرده بودند و پارچه های اعلی بدیوار آن کوبیده بودند، همه اسباب زندگی در آن فراهم بود.

در نخجوان یکی از شانزده نفر که برای دعوت بتبریز آمده بودند، معاون نظمیه بود، اجازه خواست بواگن آمد و خودش را معرفی کرد. گفت: ممتازالدوله که برسمیت از اینجا می گزشت، دو روز معطل شد، من لاهوتی و اتباعش را در قهوه خانه کرده ام و ناظر بر آنها گماشته، اطراف واگن شما هم اشخاصی گزارده ام. اکنون میروم و تا دوساعت دیگر شما را راه می اندازم. و چنین شد.

ایروان استقلال دارد. گفتند میخواهند از من پذیرائی کنند. راه تقلیس جلو ایروان منشعب میشود. کالسکه من کالسکه خاص بود. در سر دوراه ماندم،

طرن ایروان رفت و برگشت بطرف تفلیس. حرکت کردیم.

ممتازالدوله که از راه تبریز بتفلیس میرفت، سی چهل روز مهمان من بود. در تفلیس دوازده روز توقف کردم و مهمان او بودم. نماینده مسکو را که خواهش ملاقات کرده بود، دیدم. خواستم عینکی بخرم، بمطب دکتري باتفاق اورفتم. نمره تشخیص داد و تعیین کرد. بفریدالسلطنه از اجزای قنصولگری گفتم: بپرس اجرت دکتري چیست؟ پرسید. دکتري گفت: عجب، فلانی تصور کرده است ما از مهربانیهای او نسبت پيازمني و گرجی و مسلمان که فراراً بتبریز رفته بودند، بی خبریم و با آنهمه محبت برای تعیین نمره یک عینک اجرت می گیریم؟ من تشکر کردم.^۱

در آستارا مأمورین گمرک باطاق من در کشتی آمدند، خودشانرا معرفی کردند. گفتم: ببینید من چه دارم. گفتند: با آنهمه مهربانیها که شما نسبت بمردم آستارا کردید، ما فقط برای سلام و تشکر آمدیم.

رئیس حزب قوی باد کوبه مرا ملاقات کرد، گفت: ما از شما گله نداریم، خیابانی از حکم طهران سر پیچ بود، شما مأمور رسمی. اگر در این کشمکش کشته شد، امری بود طبیعی. اما از اینکه سر میرزا کوچک و محمد تقیخان را بریدند و عکس انداختند، افسرده هستیم.

قنصول ما در باد کوبه احمد ساعدالوزاره، مرد بسیار مؤدب مهربانی است. در ورود بانزلی (پهلوی) بحاج ساعدالسلطنه تلگراف کردم: جناب هم محبس محترم، بخواست خداوند بسلامت و خوشی بخاک وطن رسیدم.

مهدی قلی

۱- در این مسافرت قریب شش هزار نفر مردم قفقاز به تبریز آمدند همه را جمع آوری کردم بخوشی برگشتند لدی الورد هفتصد نفر مسلمانان نخجوان در صحرای خوی و دیلمان بودند کلب علی خان نخجوانی را فرستادم آنها را بشهر آورد در الان براغوش جای دادم گندم و جو و کاه برای گرانیشان معین کردم تا در بهار مراجعت کردند.

تصویب اعتبارنامه من

در طهران وارد مجلس شدم.^۱ در موقع تصویب اعتبارنامه غوغا شد. اعتراض سلیمان میرزا تعجب نداشت، چه او وقتی اهمیت بخود می دهد که یکجا آشوبی برضد دولت باشد و او سنگ آشوبیان را بسینه بزند. سید یعقوب هم حق داشت، چه برادر او را برسر ترتیب دستگاه چاپ پنهانی و چاپ کردن مقاله بر علیه وکلای فارس، تبعید کرده بودم. مضحک مخالفت ملک الشعرا و محمدولی میرزا بود. مخالفت ملک الشعرا را هم بقاعده سزای نیکی بدیست، میشود عذر خواست، چه در کمیته دموکرات سوء ادبی نسبت باحمدشاه کرده، محکوم بتبعید شده بود، و من رفع کردم. اما محمدولی میرزا مثلی است که دوفرا محتسب میبرد، یکی بین آنها درآمد که ما سه تا را کجا میبرند.

پس از ایرادات مشروح و بی ربط سلیمان میرزا و جوابهای منطقی من، مدرّس نطق کرده گفت: من یک نفر را مخصوص نزد خیابانی فرستادم که او را براه بیاورد. گفت: من حاضر نیستم با عراقی کار کنم. رأی گرفتند و همان چند نفر ورقه آبی انداختند.

مشیرالدوله رئیس الوزراست، شاه در فرنگ، سردار سپه صاحب قدرت و نفوذ. وزارت خانه [ای] که نقشه صحیح دارد و کار می کند وزارت جنگ.

در دوره قیام شیخ محمد، سیدالمحققین و حاج میرزا علی نقی معتمدالتجار و حسین فشنگچی و محمدولی میرزا از یک صندوق بیرون آمده بودند و با تصمیمی که داشتند، طهران آمدنی هم نبودند.

من چون میدانستم قیام دستگاه طرریم است و اهالی طرفدار آن نیستند با یک کیف و عصا چنانکه معروف شد، بتبریز رفتم و آن بازی را برهم زدم. برئیس مجلس تلگراف کردم که من اعتبارنامه حسین فشنگچی را امضا نخواهم کرد.

۱- دوره ۴ که ۷ سنبله ۱۳۰۰ افتتاح شده بود.

جوابی که داده اند یاد می کنم:

خدمت مخبر السلطنه موضوع وکلای تبریز لازم بدادن اعتبارنامه از طرف حضرت عالی نیست. در کمیسیون تحقیق انتخابات رسیدگی و در مجلس قرار مقتضی داده میشود. تا حال در باره پنج نفر از نمایندگان تبریز رای داده شده است آقایان حاج سیدالمحققین و معتمدالتجار و میرزا ابوالقاسم هم اعلام شده است که هرچه زودتر عازم طهران شوند.

رئیس مجلس مؤتمن الملک ۲۵ جدی

این آقایان در این وقت مشغول تحریک اسمعیل آقا بودند، پس از شکست او و حضور قوای دولتی در آذر بایجان، مشغول تحریک لاهوتی شدند و به او نوید پنجاه هزار نفر هم خیال در تبریز داده بودند. در موقعی که لاهوتی بتبریز آمد تلگرافاتی که بطهران شد، بامضای همین آقایان بود.

بجای اینکه هرچه زودتر بطهران بیایند، هرچه زودتر فتنه انگیزند و پس از من که دیگر نه میدان برای تحریک اسمعیل آقا باقی بود نه لاهوتی که بشود غال او را دزدید، بطهران تشریف آوردند.

اقلیت باز خواست ببهانه حضور آنها طرحی برای استیضاح من بریزد محمدولی میرزا فرمانفرمایان میدان دار بود وارد مذاکره با من شد که چه باید کرد؟ گفتم: باید وارد گفتگو شد تا آنچه را که آن نوبت نگفتم این نوبت بگویم. منصرف شدند.

من این قصه را از آنروی نوشتم که رویه افکار مجلس و دولت بدست بیاید و مؤتمن الملک یکی از بهترین رجال ماست.

یکی نگفت پیشوایان قیام و وکلای مجلس شورای ملی را چه افتاده بود که داخل در فتنه لاهوتی شوند و بطهران تلگراف کنند. اگر در آن موقع من احضار نشده بودم، باز نمی گزاردم آن افتضاح بار بیاید. لاهوتی با اعتماد آن اشخاص بقول

خودش آن جنایت را کرد.

سیدالمحققین رئیس قیامیها چند دوره وکیل مجلس بود. اجلال الملک نیز یک دوره وکالت کرد.

سوی تصویب امور جاری، از بودجه و غیره، قوانین پیشنهادی دولت، امری که در این دوره در مجلس طرح شد امتیاز نفت شمال بود برای شرکت امریکائی، پیشنهاد تصویب و مورد عمل نیافت. مسئله دیگر قرارداد نفت نفتخانه بود که جزو امتیاز کمپانی نفت جنوب است. نصرةالدوله و شرکای او علی رغم مستوفی الممالک انگشت ایراد بر آن نهادند و بتصویب نرسید، در صورتی که شرایط همان شرایط امتیاز دارثی بود و انصافاً آن امتیاز براساس محکم و مفید انشا شده بود، اگر که دولتیهای وقت استفاده از کل حق خود نکرده اند گناه امتیاز نیست.

تغییر کابینه

مدرس قائد اکثریت مجلس است و معتقد بتغییر کابینه و نظر بقوام السلطنه که جزو وکلاست، زمینه را در مجلس فراهم کرد. قوام السلطنه را نامزد کردند. شاه فرنگ بود، با و اطلاع دادند. مشیرالدوله رفت، قوام السلطنه آمد (۲۷ خرداد ۱۳۰۱ / ۲۰ شوال ۱۳۴۱).

تمام قوت و نفوذ با وزارت جنگ است. شاه از فرنگ مراجعت کرد. قوام السلطنه با یکدو نفر از صاحبمنصبان خیال خامی پخته بودند، منجر بتوقیف قوام السلطنه شد. مستوفی توسط کرد، قراشد برود نزد برادرش بفرنگ. مستوفی الممالک تشکیل کابینه داد (اسفند ۱۳۰۱). تشکیل کابینه یک هفته تعویق افتاد. مجلس تعطیل است.

در بهارستان کمیسیونی بعنوان کمیسیون مدینه دایر و مشغول تنقید اعمال

وهابیها که بقاع ائمه را در مدینه خراب کردند، هستند، چه شرعاً عمارت بالای قبور ممنوع است.

بین مستوفی و من معهود بود که تا مجلس باز نشود، قبول کار نکنند. حال من در نهایت پریشانیست، بطوری که در این خیال افتاده‌ام که ناشناس بطرفی حرکت کنم بمناسبتی شکایت بحضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام کردم. شب خواب دیدم در فضائی محصور هستم، در زدن، بگشودم. دو نفر پشت در بودند: یکی مولوی سبز داشت، یکی مولوی سفید. بمن گفت: حضرت حسین علیه السلام هستند، می‌فرمایند: پاک مدار، درست میشود. روز دیگر مغرب مستوفی بمنزل من آمده، فرمودند: امروز مدرّس مرا در کمیسیون مدینه مجبور بقبول ریاست وزرائی کرد، تو چه می‌گوئی؟ گفتم: اختیاری فرموده‌اید، انشاء الله خیر است. فرمودند: ترا برای وزارت خارجه میخواهم. گفتم: اختیار با حضرت عالی است. لکن بآن وزارت خانه مایل نبودم که از مصاحبت و گفتگوی با خارجه بکلی بیزارم و بوصیت و یلهم اول بنو خودش و یلهم دوم متذکر که گفته بود: ما دوچار کاری ناهنجار هستیم، اساس سیاست گفتن دروغ است و پامال کردن حق تا آنجا که بجنگ منجر بشود. چون این مشغله بگردن ما بار شده است راه و چاه این است و باو تعلیمات میدهد، و دم در می‌کشد. چهار ساعت با نوّه خود سخن میرانده است، اطبا او را منع می‌کنند، می‌گوید: فرصت باقی نیست.

مدرّس با ورود من در وزارت خارجه مخالفت کرد و مخالفت او با من صرف نظر از اختلاف مسلک برسر حکم ناحقی بود که برعلیه اولاد صنیع الدوله داد و من باو پیغام کردم: این کار را مکن چه من حکم را برمی گردانم.

مدرّس در مجلس و عدلیّه نفوذ کلی دارد. بالاخره در فوائد عامه توافق حاصل شد. نظر بموقع انتخابات، وزارت داخله با خود مستوفی است.

ذکاء الملک: وزیر امور خارجه، سردار سپه: وزیر جنگ، نصر الملک:

وزیر مالیّه، ممتازالملک: وزیر عدلیّه، میرزا احمدخان اتابکی: پست و تلگراف، محتشم السّلطنه: وزیر علوم، من بنده وزیر فواید عامه.

سیاست روی ده هزار تومانست که مجلس از بودجه در بار زده بود. قوای امنیّه در این وقت ضمیمه وزارت جنگ شد. شاه ده هزار تومانش را میخواهد و بهیچ کار دیگر توجه ندارد. بسعی مستوفی مجلس ده هزار تومان را در ثانی تصویب کرد. ماند یک هزار خروار جنس از برای کابینه پیشنهاد ثانوی مقدور نبود. شاه با تمام قوی برضد کابینه اسباب چینی کرد. در مجلس دسته مخالف تشکیل شد^۱. زمزمه استیضاح مستوفی بر سر زبانهاست. ماهی گیرها بکار افتادند. از صبح تا شب بعض و کلا چند نوبت رأی عوض می کردند.

آشفتهگی افکار و سلوک شاه را اگر بیانی باید شعر عبیدزاکانست که در هیئت برزبان من جاری شد:

اگر داری تو عقل و دانش وهوش بیا بشنو حدیث گربه و موش

عربی

أَرَى تَحْتَ الرِّمَادِ وَ مِضَّ نَارٍ وَ يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ لَهَا ضِرَامٌ
مستوفی بمجلس رفته گفت: میدانم موقع بره کشی است و آقایان منتظر آجیل، معده من ضعیف است و امر را باز می گزارم.

مردم بکناره گیری مستوفی راضی نبودند. ازدحام فوق العاده در داخل و خارج مجلس شد. سردار سپه بهارستان آمد کار بزدو خورد کشید. مردم مستعد بودند که نگزارند مستوفی از مجلس بیرون برود از در دیگر رفت. بین سردار سپه و مؤتمن الملک سخن بدرشتی کشید. وی انتظام را وظیفه خود می دانست. رئیس

۱- در اینموقع شاه با سفیر انگلیس شور کرده بود سفیر می گوید وظیفه من نیست وارد در این

شور بشوم من غیر رسم می گویم که تغییر مستوفی صلاح نیست بلکه هرکس از رجال که وزیر دارند در کابینه وارد کنید که کابینه سنگین شود.

مجلس گفت در مجلس شورای ملی هیچ قوه خارجی حق مداخله ندارد. سردار سپه آزرده خاطر شده ببومهن رفت. شبانه مستوفی و مشیرالدوله و جمعی رفتند، او را مراجعت دادند. احمدآقا سپهبد از بروجرد بحمايت سردار سپه تلگرافات تهديدآمیز کرد. بهر صورت مستوفی از کار کناره گرفت. از [احمد] بختیاری رباعی معروف شد.

کابینه مشیرالدوله

با سابقه [ای] که نوبت پیش اتفاق افتاده بود، گمان نمیرفت مشیرالدوله تشکیل کابینه را قبول کند و کرد. فایده [ای] که از تغییر کابینه در نظر گرفته شده بود، حاصل شد. جنس شاه که قطع شده بود، بتصویب رسید. میلپسو که برای مستشاری مالیه دعوت شده بود، در کابینه مستوفی وارد کار شده و بتنظیمات پرداخته بود. دو اداره در مملکت کار از روی جدیت می کنند: سردار سپه در نظام و مستشار تازه در مالیه. شاه از مشیرالدوله مستغنی شد.

سردار سپه که طبعاً صاحب عزم و رأی قوی بود و مردم بدو امیدوار بودند و از کابینه های باصطلاح بازار پوشالی مأیوس عذر مشیرالدوله را خواسته خود کابینه تشکیل داد (۶ آبان ۱۳۰۲).

سردار سپه: رئیس الوزرا و وزیر داخله و وزیر جنگ، ذکاءالملک: وزیر امور خارجه، مدیرالملک وزیر مالیه، معاضد السلطنه: وزیر عدلیه، خدایارخان:

بسی سلیمان میرزا در منزل رئیس الوزرا مجلس شد و از برای توسعه معارف مبلغی بعهده هرکس

نوشتند و بتوجه رئیس الوزرا از شهر و ولایت ده هزار تومان جمع شد.

وزیر پست و تلگراف، عزالممالک: وزیر فواید عامه، سلیمان میرزا: وزیر معارف.

آخر بُرُخ حیات آزادی ما دست سِتم مخالفان سیلی زد
تا بهره برد زموقع برّه کشی این لطمه بما وکیل اجیلی زد
این قطعه را از دهقان میدانستم معلوم شد از احمد بختیاری است.

فہرست اعلیٰ

آسیا ۹۰، ۳۴۰
 آشتیان ۱۱۳
 آشتیانی، میرزا حسن ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۲،
 ۲۲۸
 آشتیانی، میرزا کاظم ۱۱۳
 آشتیانی، میرزا مصطفی ۲۲۸
 آشوراده (جزیره) ۶۵، ۳۶۰
 آصف ۳۱۵
 آصف الدوله ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸-
 ۲۱۰
 آصف الدوله، الله یار خان ۵۰، ۵۱، ۶۱،
 ۶۲، ۶۴، ۶۶
 آغری (کوه) ۶۰
 آفتاب (روزنامه) ۲۸۸
 آفریقا آفریقا
 آقابالاخان ۱۳۸
 آقاخان ۳۵۶
 آقاخان کرمانی، میرزا ۱۳۵، ۱۴۲
 آقاسی ایروانی، حاج میرزا ۶۳، ۶۶، ۶۷،
 ۱۴۰
 آقا محمدخان ۳۶-۴۲، ۸۲
 آق قوئل ۳۶

آباده ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴
 آب متکا ۱۰۹
 آتن ۱۴۳
 آثور ۱۴۹، آثورها: ۳۳۰
 آج آقایان (نهر) ۹۱
 آجودانباشی، عزیزخان ۱۲۰
 آدینه بازار ۵۹، ۶۱
 آذربایجان ۴۴، ۴۸، ۶۲، ۶۶، ۷۰، ۸۳،
 ۱۰۵، ۱۰۷-۱۱۰، ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۶۴،
 ۱۶۵، ۱۷۸-۱۸۴، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۸،
 ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۴،
 ۲۴۶، ۲۵۳-۲۵۹، ۲۶۵-۲۶۸، ۲۷۳،
 ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۳۴،
 ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۳-۳۵۵، ۳۵۹،
 ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۳، ۳۸۴،
 ۳۸۷، آذربایجانی: ۳۲۱
 آرپه جای ۶۰
 آرش ۸۵
 آرنلد ۱۵۴
 اریائی ۱۶۵
 آزادی ستان ۳۴۲، ۳۸۴
 آستارا ۲۹۰، ۳۶۹، ۳۸۵

- آق قوانلو، حسن بیک ۳۶
 آق مسجد ۸۹
 آلاگر (کوه) ۶۰
 آلمان/ آلمانها/ آلمانی ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۸۹، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹-۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۱-۳۴۵، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۸
 آلیانس (مدرسه) ۱۶۵
 آلیو کرکش ۱۴۴
 آنقره/ آنقره ۳۷۲، ۳۵۶
 ابخازستان/ ابخاز ۴۶، ۶۰
 آبردین، لرد ۱۴۸
 اُبرنسکوف ۶۱
 ابرهیم ۱۴۷
 ابرهیم، دکتر ۲۴۰
 ابرهیم بک ۱۳۵
 ابرهیم، میرزا ۱۹۷، ۳۱۲، ۳۲۷
 ابرهیم، میرزا ۲۰۴، ۲۲۲
 ابرهیم خان ۳۳۳
 ابرهیم خان، حاج ۴۲، ۴۳، ۵۷، ۸۰
 ابرهیم میرزا، سلطان ۵۵
 ابعديه ۱۴۵
 ابن بابويه ۱۳۴، ۳۰۹، ۳۱۰
 ابوالحسن خان، میرزا ۴۵، ۵۹
 ابوالقاسم، سید ۲۲۸
 ابوخیر کبیر ۱۴۴
 ابوالقاسم خان ۱۹۴
 ابیض (عمارت) ۲۰۹
 اتابک، میرزا علی اصغر خان
 صدراعظم ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶-
 ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۹، ۱۹۰-۱۹۶، ۲۴۳
 اتابکان فارس ۱۴۴
 اتابکی، میرزا احمدخان ۳۹۰
 اتازونی ۴۹ ونیز امریکا
 اترک ۸۹-۹۱
 اتوبی ۱۴۵
 اجلال الملک ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۳۷۹-۳۸۳، ۳۸۸
 احترام السلطنه ۱۵۱
 احتشام الدوله، خانلرخان ۸۰، ۱۷۰
 احتشام السلطنه ۱۷۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۵
 احسان علی پاشا ۳۳۱
 احسن الدوله ۱۸۰
 احمد ۱۴۵
 احمد آقاسپهید ۳۹۱
 احمد بن سعید ۱۴۵
 احمدخان/ شاه افغان/ سلطان ۳۷، ۷۹، ۸۲، ۸۷
 احمدشاه/ میرزا ۱۷۷، ۲۳۸-۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۹۸، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۸۶
 احمد علی میرزا ۵۴
 احمدی ۳۰۸
 اختر (روزنامه) ۱۸۸
 اختناق ایران (کتاب) ۲۹۰
 ادب (مدرسه) ۱۶۴، ۱۶۵
 اُدسا ۱۹۶
 ادوارد هفتم ۲۵۱
 ادیب السبیل
 محمد حسین خان اصفهانی ۱۲۱
 ادیب السلطنه سمعی ۳۳۱، ۳۷۰، ۳۷۸
 ادیب الملک ۱۰۱
 اُرپ نول (روزنامه) ۳۳۸
 اردبیل ۵۰، ۶۳، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۷۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۶
 اردبیلی، سید جلیل ۲۹۷
 اردشیر میرزا ۷۰
 اردلان ۴۰

- اردوبادی ۲۵۶
 ارزنة الروم/ارض روم ۹۳، ۶۵
 ارس (رود) ۹۲، ۶۰، ۵۹، ۵۰، ۴۶، ۴۰
 ارسطو ۱۳۶
 ارشدالدوله ۳۰۰، ۲۷۶، ۲۷۵، ۱۹۶
 ارکی، شیخ مهدی ۲۰۷
 ارفع الدوله، میرزا رضاخان دانش ۹۰، ۲۶۸، ۲۴۶
 ارمستان ۱۰۵
 ارمنی ۱۲۶، ۳۵۴، ۳۸۵، ارامنه: ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۷۶، ۲۳۰، ۳۷۳
 ارنیورک ۸۹، ۹۰
 اروپا/ اروپ/ اُرپ ۵۸، ۴۷، ۴۶، ۴۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۴۰، اروپائی: ۲۹۷، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۲
 اُرومیه/ اُرومی ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۸۸، ۱۰۷، ۲۵۰، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۹
 ارومی (دریاچه) ۳۰۴، ۳۵۹، ۳۶۱
 آریستف، جنرال ۵۰
 اسپرینگ ریس، سر ۱۸۰
 استاژیلتریکی ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۴
 استاکس ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۷۲، ۲۸۰
 اُستانند ۱۵۷
 استاندارد(روزنامه) ۱۳۸
 استراباد ۳۷-۳۹، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۱۶۴، ۱۹۸، ۲۷۶، ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۶۰
 استراسلسکی/ اسطراسلسکی ۳۴۸، ۳۴۲
 استیونس ۲۵۵، ۳۵۹
 اسداباد ۱۴۱
 اسدابادی/ افغانی، سیدجمال ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۴۱
 اسداله میرزا— شهاب الدوله
 اسعدپاشا ۶۶
 اسفراین ۶۹
 اسکندر (مقدونی) ۱۴۴
 اسکندرثانی/ دوم ۷۸، ۱۰۸
 اسکندرسوم ۱۰۸
 اسکندریه ۱۴۲
 اسلام (مدرسه) ۱۶۴
 اسلامبول/ اسلامیل ۷۸، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۸۸، ۲۰۸، ۲۲۴، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۸، ۳۳۱، ۳۷۳
 اسلحه دارباشی ۱۹۶
 اسلم (کوه) ۹۱
 اسمارت ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۲
 اسمعیل آقاسمینکو ۲۶۱، ۳۵۴، ۳۶۶، ۳۳۰، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۷
 اسمعیل آقا (قلعه) ۱۰۸
 اسمعیل، آقا (یدر رضاقلی خان) ۴۱
 اسمعیل خان ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۳
 اسمعیلخان سرهنگ ۷۸
 اسمعیلخان فراشباشی ۶۹
 اسمعیل میرزا ۵۴
 اشاقه باش ۳۶
 اشترینان ۲۷۷
 اشتمریش ۱۹۲
 اشرف ۳۷
 اشرف پاشا ۱۰۰
 اشکانیان ۳۶
 اشنویه ۱۰۸، ۱۹۰
 اصفهان ۳۸، ۵۲، ۶۳، ۷۰، ۷۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۷، ۴۱۰، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۸-۲۳۱، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۸۰، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۵۴
 اصفهانی، میرزا آقای ۱۷۰

- اصفهانى، آقاسيدجمال ۱۷۱، ۱۹۶،
۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۲
اصفهانى، محمدحسينخان ۴۷
اصلان دوز ۴۶
إطر ۳۳۹
اطريش ۱۰۲، ۱۰۵-۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۴،
۱۲۵، ۱۳۸، ۱۹۶، ۲۱۶، ۲۴۸، ۲۷۱،
۳۳۵، ۳۴۳
اعتضادالسلطنه، على قلى ميرزا ۵۶،
۱۰۱، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۶۳، ۱۷۷،
۲۹۷
اعتلاء السلطنه ۳۴۸
اعتلاء الملك ۲۴۳
اعتمادالسلطنه، محمدحسنخان
ميرزا حسن خان ۳۶، ۹۶، ۷۳، ۱۰۰،
۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۴،
۱۴۳
اعتمادالسلطنه، مصطفى قلى خان ۱۰۸
اعرابى پاشا ۱۴۲
اعزازالسلطنه ۱۶۳
افغانستان ۴۳، ۴۶، ۵۳، ۵۷، ۶۵، ۸۰،
۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۱۴۱، ۱۹۷،
۳۳۲، ۳۳۸، افاغنه: ۳۷، ۵۷، ۵۸،
افغان: ۴۳، ۵۹، ۶۴، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۶-
۸۸
افضل خان ۸۶
افريقا ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۶
افتتاحيه (مدرسه) ۱۶۴
افلاطون ۱۳۶، ۱۴۳
اقبال الدوله ۲۰۳-۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۸
اقبال السلطنه ۲۴۴، ۲۵۶، ۳۶۷، ۳۶۸،
۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶
اقيچه قوانلو ۳۶
اقرى داغ ۶۵، ۹۳
اکاد ۱۴۹
اکبر بلند ۲۹۵
- اکبرميرزا ۳۱۷
اکراد ۱۰۸، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۶،
۳۷۸ ونيز ← کرد
اکفورد ۳۱۳
اُکنار/ اوکنار ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۱،
۳۲۳، ۳۴۲
الان براغوش ۳۸۵
الانچه ۹۱
البرز ۱۲۹
البو، دکتر ۱۲۶
الغبيک، زيچ ۳۵
الکسيف ۱۵۹
الماسى (نخيابان) ۱۱۷
الوار ۲۷۹
الله وردى ميرزا ۵۴
الله يارخان — آصف الدوله
الهيه ۱۵۴
اليزابت، ملکه ۹۳
اليزابت پل/ پول ۴۹، ۵۹، ۶۰
اليس، هنرى ۴۵، ۵۷، ۵۹
امام جمعه ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۲۴
امام زاده جعفر (ورامين) ۲۷۵
امام زاده، سيد محمد ۲۴۳
امام زاده هاشم ۱۰۰
امام زاده يحيى (محلّه) ۱۷۱
امامقلی/ امام قلى ميرزا ۲۳۴، ۳۰۲، ۳۵۹
امام وردى ميرزا ۵۴، ۶۳
امان الله خان ۲۱۸
امان الله ميرزا ۵۶، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۸۹
امانوئل ثانى ۹۹
امريکا ۳۵، ۱۲۱، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۹۹،
۲۳۳، ۲۴۸، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۹۰-
۲۹۲، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۵۰
آمريکائى: ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۷۶، ۳۸۸
آمريکائى ها: ۲۸۴، ۲۹۱
اُمسک ۸۹

- امین آباد ۳۱۰
امید، رأس (دماغه) ۱۴۴
امیر ارشد، حاجی علی لو/ سردار ارشد ۳۷۳-
۳۷۸
امیر اسعد ۲۷۹
امیر اعظم ۱۷۰، ۱۹۹، ۲۷۲
امیر بهادر ۱۵۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۴،
۱۹۷، ۲۰۱-۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۶،
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶،
۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴
امیر تومان، محمدخان ۱۲۰
امیر تیمور ۳۶، ۳۷، ۸۵، ۸۷
امیرخان سردار ۶۴، ۱۶۲
امیر جنگ، محمدتقی خان ۲۷۷، ۲۷۸
امیر حشمة ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۳
امیر خیز ۲۱۴، ۲۱۶
امیر خیزی ۳۴۲، ۳۵۴، ۳۸۲
امیر فضلی، اسمعیل خان سرتیپ ۲۷۸،
۲۷۹، ۳۵۵
امیر کبیر/ امیر نظام/ اتابک اعظم، میرزا تقی
خان ۶۵، ۶۶، ۶۸-۷۰، ۷۲-۷۶، ۸۳،
۹۰، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹-
۱۲۲، ۱۲۹
امیر مجاهد ۲۷۵
امیر محتشم ۲۷۵
امیر مفخم ۲۳۷، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۹۶
امیر الملک ۳۱۰، ۳۱۱
امیر نظام ۲۷۷
امین الدوله/ امین الملک، میرزا
علی خان ۶۲، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۴،
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۳-
۱۵۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۵۲، ۲۷۴، ۳۴۱،
۳۵۷
امین الملک، فرخ خان ۷۹، ۸۴، ۹۵،
۱۱۴، ۱۴۰
امین حضور، آقا علی ۱۰۴، ۱۶۴
- امین خاقان ۱۳۷
امین دربار ۲۰۷
امین السلطان، آقا ابرهیم آبدار ۹۲، ۱۰۴،
۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸،
۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۲۹۲
امین السلطان — اتابک
امین الضرب، حاج حسین آقا ۱۵۲، ۱۵۴،
۱۸۰، ۱۹۶، ۲۰۶
امین نظام ۹۰
انجدانی، میرزا اسمعیل ۴۹
انجمن آدمیت ۱۹۳
انجمن آذربایجان ۲۰۱
انجمن دانش ۱۴۲
انجمن سعادت ۱۸۸، ۲۲۴، ۲۵۵
انجمن شاهزادگان ۱۹۹
انجمن فدائیان ۱۹۶
آندره اس ۱۳۶
آنزلی/ پهلوی (بندر) ۴۴، ۴۹، ۹۸، ۱۰۰،
۱۰۲، ۱۹۰، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۸۳، ۲۸۶،
۲۹۰، ۳۴۱، ۳۶۱، ۳۸۵
انستیتوی پاریس ۱۳۶
انگالی ۳۰۸
انگروه — آنقره
انگلیس/ انگلستان ۴۴-۴۷، ۵۰، ۵۱،
۵۳، ۵۷-۵۹، ۶۲-۶۵، ۶۹، ۷۸-۸۲،
۸۵-۸۹، ۹۳، ۹۷-۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶،
۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۳،
۱۴۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۰،
۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸،
۲۰۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۶-
۱۵۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳،
۲۲۸، ۲۳۰-۲۳۴، ۲۳۶-۲۳۸، ۲۴۰،
۲۴۲، ۲۴۸-۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸،
۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰-۲۷۳،
۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸-۲۸۶، ۲۸۸-۲۹۰،
۲۹۵-۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳-۳۱۸

- ایرکونسک ۱۵۹
ایزولسکی ۳۴۴، ۲۷۸، ۲۳۱، ۲۲۵، ۱۹۹
ایشپخدر ← زیر ناف
ایشتیوفاجی ۱۴۴
ایشیک میدان ۶۰
ایطالیا ۳۳۹، ۲۷۱، ۱۵۵، ۹۹
ایطالیائی ۳۰۵، ۲۵۵
اینانلو ۳۵۸
ایوان کی ۲۷۵
ایوانویچ ۳۹
باباطاهر ۱۵۹
باب عالی ۱۰۰، ۴۷
بابل ۱۴۹
یابیه ۱۷۰، ۷۱، ۷۰
بادامچی ۳۷۹، ۳۶۵، ۳۵۴، ۳۵۰، ۳۴۲
۳۸۲
بادامک ۲۳۷
بادنیاد ن ۱۰۳
باراتف ← براتف
بارکلی ۲۷۲، ۲۶۳، ۲۵۴، ۲۳۷، ۲۲۶
۳۰۶، ۲۹۷
بارونوسکی ۲۴۰
باسکرویل ۲۲۵
باسمنج ۳۵۵، ۳۵۲-۳۴۹، ۲۹۹، ۲۳۴
باصری ۳۰۸
باغ دادیان ۲۲۸
باغ شاه ۲۳۱، ۲۲۳، ۲۲۲
باغ شاه نوبران ۲۷۷
باغ صاحبدیوان ۲۶۸، ۱۲۸
باغ گلستان ۱۰۵
باقرخان ۲۵۸، ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۳۴، ۲۱۶
۲۷۴
باکو/بادکوبه ۱۹۰، ۶۰، ۴۶، ۴۴
۳۵۵، ۳۵۴، ۳۴۸، ۳۴۱، ۲۳۲، ۲۰۴
۳۸۵، ۳۶۳
۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶-۳۳۶، ۳۳۹-
۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۳-۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۳،
۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸-۳۷۱، ۳۷۳، ۳۸۰،
۳۸۳، ۳۹۰ ونیز ← بریطانیا
انورافندی ۶۵
انورس ۱۵۷
انوشیروان ۱۱۶
انیس الدوله ۱۰۰
اوجان ۶۸
اوج کلیسا ۵۱، ۵۰
اوچوق باش ۶۰
اورنگ زیب میرزا ۵۶
اوگل ۳۲۳، ۳۲۱
اوگوست پهلوان ۵۶
اولسن، کاپیتان ۳۲۳
اھر ۲۱۲، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰،
۲۸۹، ۲۶۱
ایران ۳۶، ۳۷، ۴۲-۵۱، ۵۳، ۵۷-۶۰،
۶۴-۶۶، ۷۲، ۷۸، ۸۲،
۸۵-۸۸، ۹۰-۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱،
۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۳-۱۱۵، ۱۱۸-
۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰،
۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹-۱۴۲، ۱۴۵،
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵،
۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۴-
۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۷-۱۹۹، ۲۰۹-
۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۱،
۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۰،
۲۵۲، ۲۵۵-۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۴،
۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸،
۲۹۰-۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴،
۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۶-۳۴۸، ۳۵۵،
۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۸۲
ایران (روزنامه) ۳۵۴
ایروان ۴۴، ۵۰، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۳۵۴،
۳۵۵، ۳۶۷، ۳۸۴، ۳۸۵

- باکوئی، حسینعلیخان ۵۱
 بانک انگلیس ۱۳۸، ۱۶۳، ۲۱۴، ۲۸۷، ۳۵۶، ۳۵۵
 بانک زوس ۲۴۰، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۶۱
 بانک شاهسی/ شاهنشاهی ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۵۱، ۱۷۶، ۱۹۰، ۲۵۲، ۳۴۸
 بانک ملی ۱۷۵، ۱۸۸
 بالاندین ۳۷۱، ۳۷۳
 بالکارود ۶۰، ۶۱
 بالوا ۱۲۸
 بایزید ۴۸
 بجنورد ۴۰، ۶۶، ۸۵
 بحرین ۱۴۵، ۱۴۷
 بحرینی، سید ۱۵۰، ۱۶۲
 بخارا ۵۸، ۸۸، ۸۹
 بختیاری ۸۰، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۲۷
 بختیاری‌ها: ۲۳۷، ۲۵۳، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۲۰
 بختیاری، احمد ۳۹۱، ۳۹۲
 بختیاری، جعفرقلیخان ۲۴۳
 بداق ۳۵۹
 براتف/ باراتف ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۱
 سرازجان ۸۰، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۲
 براهونی، نصیرخان ۸۶، ۸۷
 بروست لیطوسک (صلح) ۳۴۰
 برغانی، مولا حاج تقی ۷۰
 برلن ۹۸، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۶، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۵۵، ۲۶۲، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۸۱
 برلیان/ بریلیان/ (تالار/ اطاق) ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۴۳
 برم ۱۲۶
 برندپزی ۱۰۰
 بروجرود ۸۷، ۱۸۹، ۲۲۲، ۲۷۷، ۲۸۳، ۳۹۱
 بروسل ۹۹، ۱۲۷، ۲۶۲
 برون، پروفیسور ادوارد ۱۱۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۵۸، ۲۸۹
 برونشویک ۱۲۶
 بریطانیا ۳۳۷، ۳۳۹ ونیز — انگلیس
 بس آرابی ۱۰۵
 بسکاو بیچ — بسکاو بیچ
 بشارت الدوله ۲۱۵، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۷
 بشروئی، ملا حسین ۷۰
 بصیرالسلطنه ۱۵۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۳۷۶
 بصره (بندر) ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۳۳۰، ۳۳۱
 بغایری، ابراهیم خان ۳۷
 بغداد ۴۴، ۴۵، ۶۵، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۹۲، ۲۴۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۶
 بلازنف ۲۳۷
 بلایف ۲۵۷
 بلژیک ۱۵۴، ۱۷۹، ۲۴۸، ۳۳۹
 بلژیکی: ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۱۷، بلژیکیها: ۲۷۱
 بلشویکها ۲۶۱
 بلعرب بن سلطان ۱۴۵
 بلغاری ۱۰۵
 بلوچ ۸۸
 بلوچستان ۸۵-۸۷، ۱۴۴، ۱۹۷
 بلوری، میرزا آقا ۲۶۵
 بمبئی ۴۴، ۹۵
 بمن چه (کتاب) ۱۳۵
 بمی، ابراهیم خان ۸۷
 بناب ۱۰۸
 بندرعباس/ عباسی ۷۸، ۱۴۵، ۱۴۶، ۳۳۳، ۳۱۸

- بنکن دُرف ۲۸۵
بنی بوعلی (اعراب) ۱۴۷، ۱۴۸
بوتزف ۹۲
بوتنف ۸۹
بوزجمهر ۱۱۶
بوستان ۱۰۴، ۱۴۱
بوسته ۱۰۵
بوشهر ۸۰، ۸۳، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۷، ۲۳۳، ۲۸۸، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۴۷، ۳۳۳، ۳۲۶
بوکاس (بوکاجیو) ۱۳۶
بوکانن ۲۷۶، ۲۹۰
بومهن ۳۹۱
بویراحمدی ۳۰۸
بهادرالدوله ۳۰۰
بهار، ملک الشعرا ۳۸۶
بهارستان (عمارت) ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۴۴، ۳۸۸، ۳۹۰، (میدان): ۱۰۸
بهارلو ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۸
بهاءالدوله ساسان میرزا، حاج ۳۶
بهاءالدوله، بهمن میرزا ۵۵، ۶۶
بهاء السلطان شیرازی ۳۵۲
بهاء الواعظین ۳۱۰، ۳۱۲
بهبهان ۳۰۴، ۳۰۵
بهبهانی، آقا سید عبدالله ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۸-۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴
بهرام میرزا ۵۵، ۷۰
بیزو ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۶۴
بیسمارک، پرنس ۷۴، ۱۰۵، ۱۲۶
بیله سوار ۲۱۱-۲۱۳
بیوک خان ۱۹۰، ۲۶۰
پاختیانف/پاخیطانف ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۱۴
پارک اتابک ۲۵۴
پاریس ۴۵، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۸، ۱۰۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۷۸، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۴۴، ۳۵۶
پازارگاه ۱۵۷
پازند ۲۱۸
پاکلوسکی ۲۶۳، ۲۸۱
پالمرستن، لرد ۷۴، ۹۳
پامنار (مجله) ۲۰۴
پاینده خان، سردار ۵۳
پجن، سر ۲۸۵، ۲۸۶
پرت آطور/ارطور ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲
پرتقالیها ۱۴۴، ۱۴۵
پرت مایو ۲۵۲
پرسپلیس (کشتی) ۱۲۵
پرلی کاکس ۳۳۳
پروین ۱۸۸
پرینوزف ۲۳۷
پسکاو بیج/بسکویج/بسکاو بیج ۴۵، ۵۰، ۶۰، ۶۱
پشت کوه ۱۱۵، ۲۷۷، ۲۷۸
پطرس ۳۳۰
پطرس بورگ، سنت/ پطر ۵۱، ۶۴، ۶۵، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۲۵، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۵
پطرکبیر ۸۸، ۱۹۸، ۲۴۸
پلیاکف (شرکت) ۱۳۰
پلیس جنوب ۳۳۲-۳۳۴، ۳۴۷، ۳۴۸
پکن ۱۵۹
پوشیدا ۱۰۷
پوطی ۱۰۰
پولادین ۳۷۸، ۳۷۹
پهلوی ← انزلی
پیران ویسه ۳۹
پیه من ۹۹
تاج الدوله ۷۸، ۱۳۶

- تاج ماه ۳۷
 تاریخ مسعودی ۷۴
 تاریخ مشروطیت ۱۳۸
 تاشقند ۸۹، ۹۰
 تالش ۶۰
 تان (روزنامه) ۳۴۴، ۳۳۹، ۲۵۲
 تبریز ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۶۲، ۶۴، ۶۸، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۷۹-۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۱-۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳-۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۶-۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۳-۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۱-۳۷۳، ۳۷۶-۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۴-۳۸۷
 تبریزی، میرزایوسف خان ۱۳۵
 تجدید (حزب) ۳۴۲
 تخت جمشید ۳۱۱
 تخت طاوس ۴۳
 تخت مرمر ۱۷۷، (تالار): ۱۷۵
 تدین ۳۳۵
 تربت حیدری ۴۰، ۶۹
 تربیت ۳۸۰
 تربیت (مدرسه) ۱۶۴
 ترکستان ۳۶، ۸۸، ۹۰
 ترکمان چای/ترکمن چای ۵۰، ۹۰
 ترکمن/ترکمان/تراکمه/ترکمنها ۳۷، ۷۷، ۸۲، ۸۴-۸۶، ۹۰، ۹۱، ۱۹۸، ۲۲۷، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۹۷
 ترکمن یموت ۹۰
 ترکیه/ترکها/ترک ۹۳، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۱۰، ۲۳۳، ۲۴۲
- ۲۶۱، ۲۶۸، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۳، ونیز ← عثمانی
 تزاری (تزاری) ۳۶۰
 تسوج ← طسوج
 تعلیم و تربیت (مجله) ۱۶۶
 نفت، موسیو ۱۶۲
 نفرشی، علی اکبر ۱۷۰
 تفلیس ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۵۱، ۷۲، ۹۵، ۱۲۳، ۱۲۷، ۲۱۱، ۲۴۶، ۳۵۹، ۳۸۴، ۳۸۵
 تقوی، حاج سید نصرالله ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۴۸
 تقی زاده ۱۷۸-۱۸۰، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۴-۲۰۷، ۲۰۹-۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۳-۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۶
 تنگه ۸۵، ۹۰
 تکیه دولت ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۷۷
 تل الکبیر ۱۴۲
 تمیمی، محمد بن عبدالوهاب ۱۴۶
 تنکابن ۲۷۹
 تنگ ترکان ۳۱۳
 تنگستان ۳۰۸، ۳۲۶، ۳۲۸
 تنگقوت ۳۶
 تین (تاریخ) ۱۳۶
 توپخانه (میدان) ۱۳۴، ۲۰۳، ۲۷۶
 تورج میرزا ۳۷۹، ۳۸۲
 توسن بیک ۱۴۷
 توفیق پاشا ۱۴۲
 توکیو ۶۵، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲
 تولسطوی ۱۳۶
 تون ۲۵۳
 تونس ۱۴۳
 تهماسب ۳۷

- تھمورث میرزا ۵۵
تیلزیت ۴۷
تیمس (رود) ۱۲۷
تیمس (روزنامه) ۱۵۶، ۲۲۳، ۲۷۵، ۳۲۰، ۳۲۸۴
تیمورتاش (سردار معظم) ۳۷۸
ثروت (مدرسه) ۱۶۵
ثریا (روزنامه) ۱۸۷
ثقة الاسلام ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۸۹، ۲۹۳
ثقة الملك ۲۵۰
جاپلق ۱۲۹
جاجرود ۱۱۵
جامعه ملل / بین الملل ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۵
جاوید (مدرسه) ۱۶۵
جبارخان پیشخدمت ۱۱۲
جرج سوم ۴۵
جعفرآقای شکاک ۲۶۱
جعفرجن ۳۰۸
جعفرقلیخان ۶۶، ۶۷، ۶۹
جعفرقلیخان عمو ۱۲۱
جعفری (مذهب) ۱۳۴
جفتای (قلعه) ۶۹
جگگیر ۶۱
جلال الدین میرزا، شاهراده ۵۶، ۱۲۱، ۱۴۰
جلال الدوله ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۶۲
جلال الدوله، سلطان حسین میرزا ۱۳۳
جلالی (طایفه) ۳۷۲، ۳۷۷
جلایر ۳۶
جلعدین سعود ۱۴۵
جلفا ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲۱۶، ۲۳۴، ۲۵۰، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۲۸، ۳۵۸، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۶۱
جلفا (اصفهان) ۱۳۹
جلیلوند، جلیل خان ۷۴
جلیل الملك ۳۳۴
جناق قلعه ۱۰۰
جندق ۲۵۳
جنس، سرهرفرد ۴۵، ۵۷
جنکین سون، انتونی - ۹۴
جنگلیها ۳۵۶
جوادآقا، میرزا ۳۴۹
جوازمی (طایفه / اعراب) ۱۴۶، ۱۴۷
جوان بلاغ ۵۰
جوین ۶۹
جهانسوز میرزا ۵۶
جهانشاه میرزا ۵۵
جهانگیر میرزا ۴۹
جیحون ۸۹
جیران (فروغ السلطنه) ۸۲، ۱۳۳، ۱۳۷
چالمیدان ۱۷۱، ۲۰۳
چات ۹۱
چارجوی ۸۹
چراغعلی خان ۷۰، ۷۱
چرجبیل، [جرج پرسی] ۲۰۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۸۶، ۳۰۸
چغان قلعه ۹۱
چلبیانلو — رحیم خان
چمن سلطانیه ۷۸، ۱۲۳
چمن قهقهه ۸۵
چنارانی ۷۰
چندر (رود) ۹۱
چنگیز ۸۲، ۸۵
چوب پست ۹۱
چهارایماق ۲۶۰
چهریق ۳۶۸، ۳۷۵
چیچرین، گه اورگی ۳۶۳
چیلاندر ۳۲۱
چین / چینی / چینیا ۸۹، ۱۵۹، ۲۸۹
۲۹۱
حاج ابوالحسن (مدرسه) ۱۷۱

- حاجی آقا ۳۶۹
حاجی بابا (کتاب) ۱۳۵
حاجی خواجه لو ۲۶۰، ۲۵۸
حاجی طرخان ۳۶۳، ۳۴۱، ۹۹
حاجی علی لو (ایل) ۲۶۵
حاجی فرض ۲۱۳
حاجب الدوله، مصطفی خان ۲۰۲، ۱۶۳
حافظ ۱۰۴
حامد ۱۴۵، ۱۴۶
حیره ۳۰۴
حبل المتین (روزنامه) ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۲۲
حجاز ۱۴۷، ۳۴۵
حسام السلطنه ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۱۰۱
حسام السلطنه، محمد تقی میرزا ۵۴
حسرتان ۲۵۷
حسن، مید ۲۲۲
حسنخان حیدری، میر ۴۰
حسن عکاس، میرزا ۳۱۵
حسنعلی خان ۳۸
حسنعلی میرزا ۵۳، ۶۲
حسن فهمی افندی شیخ الاسلام ۱۴۲
حسن مجتهد [تبریزی]، میرزا ۲۱۴، ۲۲۴
حسین (ع)، حضرت اباعبدالله ۸۲، ۳۸۹
حسین بیگ ۳۷۵
حسین پاشا ۳۷۴
حسین پاشاخان ۷۱
حسین، حاج میرزا ۲۳۰
حسینخان دولو ۳۸
حسین، شیخ ۲۱۵، ۳۴۷
حسینعلیخان ۲۷۹
حسینعلی میرزا ۶۲
حسینقلی (خلیج) ۹۱
حسینقلیخان ۳۸
حسینقلیخان (پسر امان‌اله خان) ۲۱۸
حسین میرزا، سلطان ۵۶
حسین واعظ، میرزا ۲۱۲
- حشمة الدوله، حمزه میرزا ۶۹، ۷۰، ۸۲، ۹۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۳۴۸
حشمة الملک ۳۲۰
حشرات الارض (روزنامه) ۱۸۷
حصار (ده) ۹۲
حصار ترکمن ۹۲
حضرت عبدالعظیم ۴۱، ۶۸، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۳
حضرت قلی حاجی خواجه لو ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱
حکم آباد ۲۸۹
حکیم الدوله ۳۷۰
حکیم الملک ۱۵۰-۱۵۲، ۱۵۵-۱۵۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۷۴، ۲۸۷
حله ۳۲۹، ۳۴۸، ۳۷۸
حمزه آقای منگور ۱۰۷، ۱۰۸
حمزه چمن ۶۰
حناوی (طایفه) ۱۴۵
حنبلی ۱۳۴
حنفی ۱۳۴
حوض سلطان ۱۹۹
حیات (مدرسه) ۱۶۵
حیات داودی، حیدرخان ۳۲۶
حیدرآباد دکن ۱۴۲
حیدرقلیخان (نواب) ۳۲۱
حیدرقلی میرزا ۵۴
خاربین ۱۶۱
خارک ۴۵، ۶۴، ۶۵، ۸۰
خازن الملک ۱۷۴
خاقان ۷۸
خاقانی ۱۴۹
خان زینان ۳۱۳
خان شوکت ۳۷۲

- ۳۸۸، ۳۸۵، ۳۸۰، ۳۵۳، ۳۴۸، ۳۴۲
 خیرآباد (قلعه) ۹۱
 خیه ۴۹، ۷۶، ۷۸، ۸۸-۹۰
 دادگاه لاهه ۳۴۲
 دارا ۱۲۸
 دارالفنون ۷۵-۷۸، ۱۰۴، ۱۱۸-۱۲۰،
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۶۴، ۳۲۲
 دارثی توت، ماژور ۸۹، ۱۶۴، ۳۸۸
 داردائل ۱۰۰، ۱۳۲
 داری قز ۵۹
 داریو کلازف ۲۱۳
 داشناکسیون (حزب) ۲۹۹
 داغستان ۴۰، ۴۶، ۶۰
 داغستانی، علیخانف ۹۰
 داگلاس/ دگلاس، کلنل ۱۷۲، ۳۰۷،
 ۳۱۴
 دالغورگی ۵۱، ۷۵
 دالکی ۳۰۸، ۳۱۳
 دامغان ۳۸، ۲۷۴
 دانتن ۱۸۷
 دانش — ارفع الدوله
 دانش (مدرسه) ۱۶۴
 دانشکده معقول و منقول ۱۰۸
 داؤدخان، میرزا ۸۲، ۱۲۰، ۲۲۰
 داودخان کلهر ۲۷۸
 دیا (روزنامه) ۳۳۹
 دبیرالملک، میرزامحمدحسینخان ۸۴،
 ۲۵۳، ۲۷۴، ۲۸۶
 دبیرحضرت ۲۶۷
 دجله ۱۴۹
 دربند ۴۶، ۶۰، ۲۷۹
 دربندی، ملاآقای ۱۰۹
 درجری، عباسقلی خان ۷۷
 درجری، الله یارخان ۸۵
 دروازه دولت ۱۳۱
 دروازه قرآن ۳۱۹
- ۲۴۷ خانقین
 خان مروی ۶۲
 خانه ۱۶۴
 خبوشان ۶۹
 خبیرالملک ۱۴۲
 خجند ۸۹
 خدایارخان ۳۹۱
 خراسان ۴۰، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۶۴، ۶۶،
 ۷۰، ۷۹، ۸۴، ۹۰، ۹۹، ۱۰۸،
 ۱۱۰، ۱۶۴، ۱۷۳، ۲۰۵، ۲۵۴، ۲۶۷،
 ۳۰۴، ۳۴۸، ۳۶۶، ۳۷۰
 خراسانی، ملاکاظم ۲۳۰
 خرم آباد ۱۸۹، ۲۷۷
 خزر، بحر ۵۱، ۶۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۲۹،
 ۱۶۳، ۳۶۱
 خسروخان ۴۰
 خسرومیرزا ۵۱
 خفرک ۳۱۸
 خلایزیر ۱۳۰
 خلیل تاجر بغدادی، میرزا ۲۷۶ —
 محمدعلی شاه
 خلیل خان، حاج ۴۴
 خلیل، حاج میرزا ۲۳۰
 خلیج فارس ۵۷، ۵۹، ۶۵، ۸۰، ۹۳، ۹۴،
 ۹۷، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹،
 ۱۵۶-۱۵۸، ۱۷۶، ۳۳۰
 خمه ۶۸، ۲۰۸، ایلات خمه: ۳۰۷،
 ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۶
 خوارج ۱۴۵
 خوارزم ۵۸، ۷۳، ۷۸، ۸۵
 خوارزم شاه ۷۳
 خوقند ۸۹
 خوی ۴۹، ۵۰، ۶۳، ۶۴، ۲۶۰، ۳۳۰،
 ۳۵۷، ۳۷۸-۳۷۶، ۳۸۵
 خویی، حاج امام جمعه ۲۸۸، ۳۴۹
 خیابانی، شیخ محمدخان ۲۶۷، ۲۸۸،

- ذكاء الملك. ۲۰۹، ۲۴۸، ۲۸۳، ۲۸۷،
 ۳۸۹، ۳۹۱
 ذینویف ۹۲
- راس، مادموازل ۳۰۶
 رأس الحد ۱۴۷
 رأس الخیمه ۱۴۷
 رأس مسندم ۱۴۷
 رباط کریم ۲۳۷
 ربسپیر ۱۸۷
 ربیع آقا، میرزا ۳۵۰
 رژی ۱۱۶-۱۱۸
 رجب مهماندار ۷۰
 رحمن وردی ۷۷
 رحیم آقا ۲۶۸
 رحیم خان چلبیانلو ۱۹۰، ۲۰۸، ۲۱۱،
 ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۳،
 ۲۵۵-۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۷،
 رزاز، سیدحسن ۲۲۱
 رستم آباد ۱۷۴
 رشت ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۵۷، ۱۷۸، ۱۸۸،
 ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۸-۲۳۲، ۲۷۱،
 ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۸۳-۲۸۵، ۲۸۸،
 ۲۹۳، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۴۸،
 ۳۷۳، ۳۷۹
 رشتی، احمدخان ۱۷۹
 رشدی پاشا ۱۰۰
 رشديه، میرزا حسن ۱۵۴، ۱۷۰
 رشديه (مدرسه) ۱۵۴
 رشیدالدوله ۲۵۷
 رشیدالسلطان ۲۷۵، ۲۹۰
 رضا (ع)، حضرت ۱۳۴، ۲۹۵
 رضا، میرزا ۱۲۰
 رضا، میرزا ۴۷
 رضاخان (سردار سپه) ۳۷۰، ۳۷۸، ۳۸۶،
 ۳۸۹-۳۹۱
- دره پیر ۹۲
 دره شولی ۳۰۸
 دریابگی ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲۲-۳۲۴، ۳۳۳
 دزک (قلعه) ۷۸
 دشت ارجن ۳۱۳
 دشتان ۳۲۶
 دشتی ۳۰۸
 دشمن زیاری ۳۰۸
 دکامرن ۱۳۶
 دلواری، علی ۳۲۸
 دماوند ۲۱۸
 دموکرات (فرقه) ۳۳۴
 دموکرات (کمیته) ۳۴۶، ۳۸۶
 دُنسترویل ۳۴۱
 دوست محمد ۵۳، ۶۵، ۷۸، ۷۹، ۸۶،
 ۱۴۱
 دوشان تپه ۱۷۴، ۱۹۳، دروازه: ۲۳۸
 دولابه (کافه) ۲۲۹
 دولت آباد ۲۸۱
 دولت آبادی، آقاسیداحمد ۳۱۵
 [دولت آبادی]، حاج میرزا یحیی ۱۶۴،
 ۱۶۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۲۰
 [دولت آبادی]، میرزا علی محمد ۲۲۰
 دولت شاه، محمد علی میرزا ۵۴
 دولو ۳۶
 دوما ۳۴۰
 دومنتفرت، کنت ۱۰۵
 دوموسه، آلفرد ۱۳۶
 دهقان ۳۹۲
 دیباچه نگار، میرزا ظاهر ۸۳
 دیریه ۱۴۶، ۱۴۷
 دیکسن ۳۴۶
 دیلمان ۳۸۵
 دیلی میل (روزنامه) ۳۳۹
 دیلی نیوز (روزنامه) ۳۳۸
 دیلی هرالد (روزنامه) ۳۳۸، ۳۳۹

- روندوز[؟] ۳۷۵
ریت، ادوارد سپنسر ۲۹۱
ریدرراطیشی ۱۲۴، ۱۰۲
ریشلیو ۷۴
ریشهر ۸۰
ریطر، بارون ۹۷، ۹۸، ۱۱۶
رئیس الاطباء، ملک ایرج میرزا ۵۵، ۵۳
زابلسکی/زابلسکی ۲۳۶، ۲۳۷
زال بک ۱۱۴
زبیده ۳۱۵
زردشتیا ۱۶۵، ۱۷۶
زرقان ۳۱۱، ۳۱۲
زرگنده ۱۳۰، ۲۳۸-۲۴۰، ۲۴۲، ۲۸۰، ۳۶۱
زعفرانلو ۴۰، ۶۹
زکریا (تاجر) ۲۶۸
زکریا میرزا ۵۶
زلیخا (کشتی) ۱۵۷
زمان شاه ۵۳
زمان میرزا ۵۴
زنجان ۷۱، ۱۲۳، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۷۸، ۳۶۹
زنجانی، آخوند ملا قربانعلی ۲۵۷
زنجانی، سید ابوطالب ۲۴۳
زنجانی، شیخ ابرهیم ۲۴۳
زنک ۳۷۳
زنگبار ۱۴۸
زنگنه، میرزا محمدخان ۵۱، ۶۸
زوبوف، جنرال ۴۰
زیرکوه ۹۱
زیرنائف ۴۴، ۵۱
رضاقلیخان ۷۳، ۷۵-۷۷، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱
رضاقلی میرزا ۴۰
رضای کرمانی، میرزا ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲
رضائیه-ارومیه
رکن الدوله ۲۵۴
رکن الدوله، علی نقی میرزا ۵۴، ۹۵
رکن الدوله، محمدتقی میرزا ۶۷
رکن السلطنه ۱۳۴
رنان ۱۴۲
روح القدس (روزنامه) ۱۸۸
روحی، شیخ احمد ۱۴۲
رودبابا ۹۱
رودبار ۳۵۶
روسه/روس/روسها ۳۹، ۴۰، ۴۴-۵۱، ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳-۶۶، ۷۲، ۷۸، ۸۵، ۸۶، ۸۸-۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۶-۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۱-۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰-۲۳۵، ۲۳۷-۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲-۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۴-۲۷۷، ۲۷۹-۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵-۲۹۹، ۳۰۱-۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹-۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰-۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۹-۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۳
روضه الصفا (کتاب) ۷۵
رولینسن شل ۶۴، ۸۸
روم ۱۹۳، ۳۴۶
رومانی ۱۰۵
رومیلی شرقی ۱۰۵

- مابیلین/ سبلین ۲۳۷، ۲۲۶
 سادات (مدرسه) ۱۶۴
 سارپاتی، مارگریتا ۳۴۴
 ساروق ۸۵
 ساری ۶۱، ۲۷۵
 سازائف ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۶۳، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۴۴
 ساسانیان ۱۴۹
 ساعدالدوله ۱۱۶
 ساعدالسلطنه الهامی، حاج ۳۵۰-۳۵۲، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۵
 ساعدلشکر ۲۵۸
 ساعدالملک ۱۷۹، ۳۷۹
 ساعدالوزراه، احمد ۳۸۵
 ساکریم ۹۱
 سالار ۶۶، ۶۹-۷۱
 سالاراسعد ۳۶۸
 سالارالدوله ۱۷۰، ۱۸۹، ۲۷۰، ۲۷۴-۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۲
 سالارالسلطنه، نصرةالدين ميرزا ۱۳۳
 سالاراعظم، محمدخان ۲۷۹
 سالارلشکر ۳۵۷
 سالارملی - باقرخان
 سالارمنصور ۳۰۰
 سالارموقر ۲۱۳
 سالم ۱۴۶
 سامخان ۶۹
 سامره ۱۱۷، ۱۳۸
 سانتروسایوز/ سانترسایوز/ سانطر ۳۷۱، ۳۸۳، ۳۸۴
 ساوجبلاغ/ ساوجبلاق ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱-۳۷۳، ۳۷۵-۳۷۷
 ساوه ۲۷۷
 سیاستیل ۷۸
 سبزمیدان ۱۳۴
 سبزوار ۶۹، ۸۴
 سیط ۳۳۸
 سپه (میدان) ۷۸
 سپهدار/ سپهسالار/ محمدولی خان تنکابنی/ نصرالسلطنه ۱۷۱، ۱۹۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶-۲۳۸، ۲۴۵-۲۴۸، ۲۵۱-۲۵۳، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۹۶-۲۹۹، ۳۰۲، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۸
 سپهسالاراعظم، میرزا حسینخان ۸۳، ۸۵، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶-۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۸-۲۷۴
 ستارخان (سردارملی) ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹
 ۲۷۴، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۵۰
 ستارهخانم ۱۳۳
 سجاد(ع)، حضرت ۱۱۶
 سراب ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۵۷، ۳۶۹
 سربندی، علیخان ۸۷
 سرپولک ۱۷۱
 سرتاق ۳۶
 سرتیبزاده، علی اصفرخان ۳۸۰، ۳۸۱
 سرتیب گرگری، محمدرضاخان ۱۱۳
 سرخاب ۲۱۴
 سرخس ۶۹، ۷۷، ۷۸، ۹۰
 سرخس (قلعه) ۱۳۴
 سرخس کهنه ۳۶۰
 سردار احتشام (ضیغم الدوله) ۳۰۵، ۳۰۷
 ۳۱۱
 سردار اسعد/ سردار بهادر ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۵-۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱-۲۵۵، ۲۵۷-۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳-

- سلطنت آباد ۲۴۲، ۲۳۱، ۵۲
 سلماس ۱۸۸
 سلمان فارسی ۱۳۹
 سلیم، شیخ ۲۸۹، ۲۴۳، ۲۱۵، ۲۱۲
 سلیم میرزا، سلطان ۵۶
 سلیمان (پیغمبر) ۲۱۵
 سلیمان خان افشار ۷۰، ۶۹
 سلیمان میرزا ۳۴۸، ۳۳۱، ۲۹۷، ۵۵
 ۳۹۲، ۳۸۶
 سلیمانیه ۳۶۸، ۹۳، ۶۵
 سمرقند ۸۹
 سمنان ۱۹۲
 سمیط، آرمیتیچ ۳۴۸، ۲۴۶
 سنارسکی، مازور ۲۴۷، ۲۱۳، ۲۱۱
 سن اصطفانو ۱۰۵
 سنت جمس ۲۴۸
 سنجایی، ایل ۳۳۱
 سنجرمیرزا، ملک ۷۷، ۵۳
 سند ۱۴۴، ۸۵
 سندیاد بحری ۱۴۴
 سن سیر (مدرسه) ۳۴۵، ۱۲۵
 سنکرداغ ۹۱
 سنگلیج ۲۰۳
 سنگلیچی، آقا سید محمد ۱۷۱
 سنندج ۲۷۹، ۲۷۴
 سنودن، مسیوفیلیپ ۳۳۸
 سنور گنجه ۵۹
 سنی ۱۴۳
 سمیعی ← ادیب السلطنه
 سودان ۱۴۲
 سور ۱۴۸
 سوسیال (حزب) ۳۷۴
 سولون ۱۴۳، ۱۳۶
 سومبار ۹۱
 سومر ۱۴۹
 سوئد/ سوئدی/ سوئدیها ۲۷۵، ۲۵۵
- ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۱،
 ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۷
 سردار اشجع ۲۷۹، ۲۵۴
 سردار افخم، آقابالاخان ۲۳۰، ۱۱۷
 سردار بهادر ← سردار اسعد
 سردار جنگ ۲۷۷، ۲۵۴
 سردار عشایر ۳۷۴، ۳۷۳، ۲۶۵
 سردار ظفر ۳۰۹، ۲۷۷، ۲۲۸
 سردار محتشم ۳۰۱، ۲۹۸، ۲۸۳، ۲۷۷
 سردار محیی (مغز السلطان) ۲۳۰، ۲۲۹
 ۲۹۷، ۲۶۴، ۲۳۸
 سردار معتمد ۳۵۷
 سردار مکرری ۳۶۸، ۲۷۷، ۲۷۶
 سردار ملی ← ستارخان
 سردار منصور ۲۴۶، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۵
 ۲۴۹
 سردار مؤید ۳۵۱
 سرور السلطنه ۱۳۳
 سعدآباد ۲۰۹
 سعادت (مدرسه) ۱۶۴
 سعدالدوله ۱۷۸، ۱۷۰، ۱۵۷، ۱۰۳، ۷۲،
 ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱،
 ۲۰۲، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲-۲۳۴، ۲۳۶،
 ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰-۳۰۲،
 ۳۳۰
 سعد السلطان ۲۶۰
 سعدی ۳۸۲، ۳۴۳، ۲۶۲، ۱۱۱، ۱۰۴
 سعود ثانی ۱۴۷
 سعیدخان، سید/ صید ۱۴۸-۱۴۶، ۷۹
 سعیدخان، میرزا ۱۰۷، ۹۲، ۸۲، ۷۷
 ۱۶۰
 سعید الممالک ۲۵۷
 سُلدوس ۳۶
 سلطان بن السیف، سید/ صید ۱۴۶، ۱۴۵
 سلطانعلیخان ۲۵۲، ۱۹۴
 سلطان ملک میرزا ۱۳۳

- شاه آباد (خیابان) ۱۶۶
 شاه اسمعیل صفوی ۴۰، ۳۶
 شاه اسمعیل (ابوتراب) ۳۷
 شاهرخ میرزا ۴۰
 شاه رضا ۳۱۰
 شاهرود ۲۷۵
 شاهرودی، حاج محمدتقی ۱۳۰، ۱۵۸، ۲۶۹
 شاهسون/ شاهسونها (طوایف) ۱۰۸
 ۲۱۱-۲۱۳، ۲۵۹، ۲۷۴، ۲۹۰، ۳۵۰، ۳۶۹، ۳۵۱
 شاه سلطان حسین ۳۷، ۴۰، ۳۵۷
 شاه عباس ۱۴۵، (ماضی): ۳۷
 شاه قلی دود کچی ۳۶
 شاه قلی میرزا ۵۵
 شاهمراد میرزا ۵۵
 شام ۳۷، ۴۴، ۱۱۶
 شام بیاتی (قاجار) ۳۷
 شانکای ۱۵۹
 شبانکاره ۳۰۸
 شیلف ۹۰
 شیلی ۳۰۸، ۳۰۱
 شتریان ۲۱۴
 شجاع ۶۵
 شجاع الدوله ۲۴۴، ۲۵۶-۲۵۸، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۰
 شجاع الدوله، امیرحسینخان زعفرانلو ۸۵
 شجاع السلطنه، حسنعلی میرزا ۵۴، ۶۳
 شجاع الملک ۸۰
 شجاع نظام مرندی ۲۱۶، ۲۲۴
 شرافت (مجله) ۱۲۳
 شربورگ ۹۹، ۱۲۷، ۱۶۲
 شرف (مدرسه) ۱۶۵
 شرف الدوله ۱۸۰
 شرفخانه ۳۲۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۲۹۱، ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۱
 سونیس/ سویس/ سویسی ۹۹، ۱۴۹، ۳۷۹
 سهام الدوله ۳۰۴
 سهام الدوله، حیدرقلی خان ۸۵
 سه کوهه، دز ۷۷
 سمند ۳۸۲
 سیاح، حاج ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳
 سیاستنامه (خواجہ نظام الملک): ۱۰۱
 (افلاطون): ۱۴۳
 سیری ۸۹، ۲۹۶، ۳۴۰
 سیریا (کشتی) ۱۵۹
 سیحون ۸۵
 سیخ ۳۰۷، ۳۱۲
 سید حمزه ۱۳۷، ۳۵۳، ۳۸۲
 سیدالمحققین ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۷، ۳۴۲، ۳۵۰-۳۵۲، ۳۶۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۶-۳۸۸
 سیریس ۹۴
 سیستان ۶۴، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۳۲۰
 سیف الدوله سلطان محمد میرزا ۵۵، ۱۸۹
 سیف الله میرزا ۷۸
 سیکس، پرثی ۸۷، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۳۳، ۳۳۴
 سیلاخور/ سیلاخوریها ۲۱۹، ۲۴۲
 سیمنس، ورزر (کمپانی) ۹۸، ۱۲۳
 سیمونیک، کنت ۶۴، ۶۵
 سیورت ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۲
 سیوند ۳۱۱
 شاپسال ۲۰۱، ۲۱۸
 شاپور ۱۴۴، ۳۱۴
 شاپور میرزا ۵۵
 شادلو ۴۰
 شافعی ۱۳۴
 شاه آباد ۲۳۶، ۲۳۷

- ۳۸۳، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۵
شرفه روضه خوان، سید ۳۱۹
شروان ۹۰
شریعت (مدرسه) ۱۶۴
شریف ۱۴۷
شش بلوکی ۳۰۸
ششکلانی، محمدخان ۲۶۷
شعاع السلطنه ۸۲، ۱۷۰، ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳-۲۸۵، ۳۰۵
شعاع السلطنه، فتح الله میرزا ۵۵
شغال آباد (خیابان) - شاه آباد (خیابان)
شفق (روزنامه) ۲۸۹
شفیع بارفروشی، میرزا - محمدشفیع
شقایق، صادقخان ۴۳
شکسیر، کاپتن ۸۹
شکورآقا ۳۷۵
شکوه السلطنه ۸۲، ۱۳۳
شکی ۶۰، ۹۰
شلیمر (کتاب لغت طبی) ۱۲۰
شمرانات ۱۱۵
شمس الدوله ۱۶۵، ۱۶۶
شمس العماره ۱۳۴، ۲۴۵، ۲۶۷
شنکربازی ۳۷۷
شنیدر ۲۸۶
شورجه ۲۷۸
شوروی ۳۵۹-۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱ و نیز - روسیه
شوره گل (قریه) ۶۰
شوستر، مرگان ۸۰، ۲۶۳، ۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶
۲۹۰، ۲۹۱، ۳۳۹، ۳۴۴
شوش ۴۳، ۴۰
شوکت ۳۷۲
شوکه الملک ۳۲۰
شهاب الدوله، اسداله میرزا ۲۴۰، ۲۴۸
- ۳۳۱، ۳۲۹، ۲۵۳
شهاب السلطنه، سلطان علی خان ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۰۰
شهاب الممالک ۳۱۰، ۳۱۲
شهرستانک ۱۲۹
شیانی ۳۰۸
شیانی، احمدخان ۳۲۳
شیانی، حبیب الله خان ۳۷۹، ۳۸۲
شیانی، محمدعلیخان ۳۸۳
شیراز ۳۸، ۳۹، ۶۲، ۶۳، ۷۸، ۱۸۷، ۲۱۵، ۲۳۱، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲-۳۱۴، ۳۱۶-۳۲۳، ۳۲۹-۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۷۰
شیرازی، حاجی آقای ۳۱۰، ۳۱۶
شیرازی، حاجی میرزا حسن ۱۱۷، ۱۴۲
شیخ الاسلام ۳۵۸
شیخ رئیس ابوالحسن میرزا ۲۲۲
شیخعلیخان ۳۸
شیخ الملوک، شیخ علی میرزا ۵۴
شیخ صفی ۴۰، ۵۰
شیخ الملک، اورنگ ۱۹۶
شیرعلی خان، امیر ۸۶، ۸۸
شیروان ۴۶، ۶۰
شیشه ۴۰ - شوش
شیعه ۱۴۳
شیل، سرجستیر/شی، کلنل ۵۱، ۵۲، ۶۵، ۷۸
شیونوسکی، کلنل ۱۰۵
صاحب اختیار، سلیمان خان ۹۰
صاحب اختیار، غلامحسین خان
غفاری ۷۶، ۱۰۴، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۳۸، ۳۶۶، ۳۶۹
صاحب بن عباد ۷۴
صاحبقرانیه ۷۷، ۱۱۱، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۳

- صاحبقران میرزا ۵۶
صادق الملک ۲۸۹
صارم الدوله ۳۳۳
صالح عرب، سید ۱۰۱، ۱۰۰
صالیان ۴۹
صحنه ۲۷۸
صدر (مدرسه) ۱۷۰
صدرا لتواریخ ۱۱۲، ۱۰۶، ۷۳
صدرا لدین بیک ۲۳۰
صدرا العلماء ۲۱۰، ۱۸۵
صدیق حضرت ۲۴۸، ۱۸۷
صربی ۱۰۵
صفاء، میرزا ۱۰۷
صفوی ۹۳
صفویه ۱۸۵، ۱۲۱، ۱۱۹، ۳۶
صنیع حضرت ۲۴۳، ۲۰۳
صنیع الدوله، مرتضی قلی خان ۱۰۳، ۹۹
۱۰۹، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۰-۱۵۶،
۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰،
۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲-
۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۸،
۲۲۹، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۶۷-
۲۶۹، ۲۷۳، ۲۹۳، ۳۱۰، ۳۵۷، ۳۵۸،
۳۸۹
صمصام السلطنه ۲۳۲، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۲۸،
۲۳۶، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۴،
۲۸۸، ۲۸۹-۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۳۱،
۳۵۳
صور اسرافیل، جهانگیر خان ۲۲۱، ۲۲۰
صور اسرافیل (روزنامه) ۱۳۸
صور اسرافیل، میرزا قاسمخان ۲۲۲
صوفیان ۳۶۱، ۳۵۵، ۲۱۲
صولت السلطنه ۳۱۹، ۳۱۱
صوله الدوله ۳۰۴-۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵،
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۲۹
ضرغام السلطنه ۳۰۵
- ضیاء الدوله ۳۰۲
ضیاء السلطان ۳۰۰
ضیاء العلماء ۲۸۹
ضیغم الدوله سردار احتشام
طار توف ۱۳۶
طاق کسری ۱۱۶
طالبو کمپانی رژی ۱۱۶
طالش ۶۰، ۴۹، ۴۶
طایف ۱۴۷
طباطبائی، آقا سید محمد ۱۶۴، ۱۷۸،
۱۸۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۴۳
طباطبائی، سید محمد صادق ۱۸۵، ۱۸۰
طباطبائی، میرزا سید ضیاء الدین ۳۶۳-
۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۸
طیس ۴۰، ۲۵۳
طرانفور ماسیون سوسیال (کتاب) ۱۳۶
طیرسکسکی ۳۸۳
طسوج/ تسوج ۳۷۶، ۳۷۱، ۳۷۷
طغرل [برج] ۱۳۴
طونلی، والتر ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۸،
۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۵
طه، سید ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۶
طهران ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۲،
۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۳-
۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰،
۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷،
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸-۱۳۱،
۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۰،
۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴،
۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲-۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸،
۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲،
۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹-۲۱۵،
۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷-۲۳۲، ۲۳۴،
۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۶،
۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱،
۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴-۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳

- عباسیه (اراضی) ۶۰
عبدالحسین میرزا ۱۹۴
عبدالحمید، سلطان ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۲، ۳۴۱
عبدالحمید، سید ۱۷۱
عبدالدین ابعدہ ۱۴۵
عبدالرحمن ۷۷، ۸۶
عبدالرحیم، حاج ۲۲۷
عبدالغزیز پسر محمد بن سعود ۱۴۷
عبدالقادر، شیخ ۱۴۲
عبدالمجید ۷۸، ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۶۴، ۳۱۸
عبد الوهاب ۵۹
عبدالله [بن سعود] ۱۴۷
عبدالله خان ۸۴
عبدالله میرزا ۶۸
عبدالله میرزا دارا ۵۴
عبدہ، شیخ محمد ۱۴۲
عبیدالله، شیخ ۱۰۷، ۱۰۹
عتبات ۹۶، ۹۹، ۱۱۶، ۱۷۱، ۳۲۷
عثمان بیگ ۳۷۵
عَدَسہ ۱۹۶ ← اُدسا
عدل الدولہ ۳۷۶
عثمانی/ عثمانی ها ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۶۰، ۶۵، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷-۱۰۹، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۵۹، ۲۸۰، ۳۳۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷ و نیز ← ترکیه
عراق ۴۷، ۷۷، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۶۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۳۱
عرب ۸۰، ۱۴۴، ۲۱۰، ۳۰۵-۳۰۸، ۳۱۴
عربستان ۱۴۷، ۳۴۴
عروۃ الوثقی ۱۴۲
عزالدولہ، عبدالصمد میرزا ۶۷
عزالمالک، حاج ۳۳۱، ۳۹۲
عزۃ الدولہ ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۶، ۱۱۲
- ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰-
۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۲-۳۱۶، ۳۱۹،
۳۲۲، ۳۲۴-۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱،
۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۸-۳۵۶، ۳۵۹-۳۶۳،
۳۶۶-۳۶۸، ۳۷۰-۳۷۵، ۳۷۸-۳۸۳،
۳۸۷، ۳۸۶
طهماسب، شاه ۹۳، ۹۶
طیطان (کشتی) ۲۹۶
ظفرالدولہ ۳۵۱، ۳۷۱، ۳۷۲
ظفرالسلطنہ ۲۰۳-۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸،
۲۱۳، ۲۵۱، ۲۵۴، ۳۰۴
ظل السلطان، علی شاه ۵۴، ۶۲، ۶۳
ظل السلطان، سلطان مسعود میرزا ۷۴،
۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۸۷، ۱۹۰،
۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۸،
۲۴۴، ۲۶۲، ۳۱۷
ظہیرالاسلام ۲۷۴
ظہیرالدولہ ۱۸۹، ۲۲۲
ظہیرالدولہ، صید محمد خان ۷۷، ۷۹
ظہیرالسلطان ۲۲۰
عالی قابو ۲۱۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۷۲، ۳۸۱،
۳۸۳
عباس آباد ۵۰، ۶۰
عباس آباد (تپہ) ۲۳۷، ۲۳۸
عباس آباد (قلعہ) ۹۲
عباس (ع)، حضرت ۸۳
عباس آقا ۱۹۶
عباسخان مهندس باشی، میرزا ۴۹، ۷۲،
۱۹۰
عباسقلی خان ۷۸
عباس قلی میرزا ۵۶
عباس میرزا نایب السلطنہ ۴۴، ۴۶، ۴۸،
۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶،
۱۱۴، ۱۳۳، ۲۶۵
عباس میرزا ملک آرا ۶۷، ۷۳، ۷۷

- عزیز السلطان ۱۲۸
عزیزخان خواجه ۱۵۸
عزیزخان [مکری] سردار کل ۸۴، ۸۲
عسکرخان/ شاه عرب ۳۱۳، ۳۰۶
۳۱۶-۳۱۸
عشرت آباد ۱۳۵، ۱۲۷
عشق آباد ۹۱، ۹۰
عضدالدوله، سلطان احمد میرزا ۱۶۴، ۵۶
عضدالملک ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۲، ۱۳۵
۲۰۲-۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۸
۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۷۲
عظیم خان ۸۶، ۸۲
علاءالدوله ۱۰۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۹
۲۰۲، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۵۵، ۲۸۰
۲۸۱، ۲۸۵، ۳۰۶، ۳۸۳
علاء السلطنه ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۰، ۲۲۲
۲۲۶، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۹۸
۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۵، ۳۲۴، ۳۲۹
علاءالملک ۱۹۱
علمیه (مدرسه) ۳۸۲، ۱۶۵
علی آقای میر پنجه ۲۲۱
علی اکبرخان، میرزا ۳۴۶
علی اکبر حجة الاسلام، میرزا ۳۵۸
علی، حاج ۴۲
علیخان فراشباهی، میرزا ۷۵، ۷۶، ۱۱۲
۲۱۶، ۳۱۰، ۳۲۱
علی دوافروش، حاج ۲۸۹
علی رضا ۵۴
علی شاه ۶۲، ۶۳
علی، شیخ ۷۷
علی قلی میرزا، شاهزاده ۱۲۰
علی محمد، میرزا ۷۰
علی محمدخان، میرزا ۲۵۴
علی نقی، حاجی میرزا ۳۸۲، ۳۴۲
علی نقی، میرزا ۶۳
عمان ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸
- عمر ۱۲۹
عمرآقا ۳۶۸
عمران پسر حضرت قلی ۲۵۶، ۲۶۰
عمیدالسلطان ۲۹۷
عمیدالسلطنه طالش ۳۵۱، ۳۷۰
عهدنامه پاریس ۸۰
عهدنامه ترکمان چای ۶۰، ۲۵۰، ۳۵۹
عهدنامه طهران ۵۷
عیسی، حضرت ۹۵
عیسی خان افغان ۷۹
عیسی خان، میرزا ۳۴۶
عین الدوله ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۵
۱۷۱-۱۷۳، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۲۸
۲۳۴، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۶۵، ۳۰۰، ۳۰۳
۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۸
۳۳۰
غازان خان ۳۶
غضنفرالسلطنه ۳۱۴، ۳۲۰
غفاری، غلامحسینخان صاحب اختیار
غفاری، محمدابراهیم
(معاون الدوله) ۲۵۱، ۲۷۴، ۲۹۸
غلامرضا، استاد ۱۰۷
غلامعلی خان نواب ۳۲۷، ۳۲۸
غور (رود) ۹۴
غوریان ۵۲، ۵۳، ۶۴، ۷۹
فارس ۷۰، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۵۴، ۲۹۷
۳۰۱، ۳۰۴-۳۰۶، ۳۰۸-۳۱۰، ۳۱۲
۳۱۳-۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶
۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۸، ۳۸۶
فارسی مدان ۳۰۸
فاطمه زهرا(ع) ۲۷۳
فتحعلیخان (پسر حاجی قوام) ۸۰
فتحعلیخان (پسر شاه قلی) ۳۷
فتحعلیخان جهانبانی ۳۹
فتحعلیخان دولو ۳۹

- ۳۴۶، ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۸۸
 فروغ السلطنه — جیران
 فرهاد میرزا نایب السلطنه ۱۰۰
 فریدالسلطنه ۳۸۵
 فریدون میرزا ۷۸
 فریق پاشا ۶۶، ۶۵
 قس ۲۵۲
 قسا ۳۱۶، ۳۱۸
 فشنگچی، حسین ۳۴۲، ۳۸۶
 فضیلت (مدرسه) ۱۶۴
 فیلتر ۱۲۷
 فن دوگلکس ۳۳۱
 فولادلو ۳۵۸
 فولادوند، عزیزالله خان ۲۳۷
 فهرست التواریخ (کتاب) ۷۵
 فیروزکوه ۲۷۵، ۲۲۰
 فیروزکوهی، میرزا کریمخان ۱۶۴
 فیروز میرزا ۵۳
 فیروزه ۳۶۰، ۹۲، ۹۰
 فیلیف ۲۶۱
 فیلین ۱۶۲
 فین ۷۴، ۷۵، ۲۵۳
 فیوضات ۳۴۲، ۳۵۴، ۳۸۰، ۳۸۲
 فیوم ۳۱۰
 قآنی ۷۵
 قائم مقام ۶۱، ۱۱۳، ۲۰۸، ۳۶۸
 قائم مقام، میرزا بزرگ ۴۸، ۴۹، ۵۹
 ۶۴، ۷۲
 قائم مقام میرزا ابوالقاسم ۴۹، ۶۲-۶۴
 قائم مقام، میرزا صادق (امین الدوله) ۸۳
 قاجار/ قاجاریه ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۸
 ۶۹، ۱۰۲، ۱۱۲
 قاجارنویان ۳۶
 قارص ۳۵۴
 قاسم آقای میر پنج ۲۲۱
 فتحعلیخان ملک الشعرا ۴۷، ۵۲
 فتحعلیشاه/ فتحعلیخان/ خاقان ۳۶، ۳۹
 ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۱-۵۳، ۶۲، ۶۳
 ۸۵، ۱۲۰
 فتحخان ۵۳
 فخرالدوله ۱۳۴
 فراشباشی — علی خان، میرزا
 فراش خلوت، صادقخان ۴۰
 فراموشخانه ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۶۴
 فرانسوا زرف ۱۰۰
 فرانسه/ فرانسوی ۴۳-۴۵، ۴۷، ۹۹
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۶۲، ۲۳۳
 ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۷۱
 ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵
 ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۸۳
 فراه ۵۳
 فراهان ۷۲
 فرح آباد ۱۶۲
 فتح، سیدمهدیخان ۳۷۰
 فرخ خان — امین الملک
 فرخ میرزا ۵۶
 فردوسی ۳۵۱
 فرزین، محمدعلی خان ۳۳۱
 فرمان فرما ۶۳، ۱۵۰-۱۵۲، ۱۵۴، ۱۹۰
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۵۳، ۲۶۰
 ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۴، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳
 ۳۴۸
 فرمانفرما، حسینعلی میرزا ۵۴
 فرمانفرمایان، عباس ۳۳۱
 فرمانفرمایان، محمدولی میرزا ۳۸۶
 فرنگ/ فرنگستان/ فرنگی/ فرنگیها ۵۸
 ۹۹، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶
 ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳
 ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۴۴، ۲۵۵
 ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۹۷، ۳۲۵

- قاسم خان صور، میرزا ۳۳۱
 قاسم میرزا، سلطان ملک ۱۳۳، ۵۵
 قافلان کوه ۳۵۵، ۳۵۱
 قانلو تپه ۷۸
 قانون (نشریه) ۱۴۰
 قاهره ۱۸۷، ۱۴۲، ۱۱۹
 قاین ۳۳۲، ۸۸
 قبرص ۱۰۶
 قبه ۶۰
 قجبر ۸۲
 قدسیه ۱۶۴
 قرائی، اسحق خان ۴۰
 قرباغ/قرباق/قرباغ ۶۰، ۵۹، ۴۶
 قراجہ داغ/غراجہ داغ/قراجہ داغی ۱۹۰،
 ۲۵۸، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۶
 ۳۴۳، ۳۵۴
 قراجہ داغی، محسن میرزا ۳۷۴
 قرارداد پتسدام ۲۴۷
 قراسوران ۳۱۵
 قراسوی ۶۰
 قراقوانلو ۳۶
 قرطاق ۱۰۵
 قرقیز ۸۹
 قرم ۸۹
 قره بکر/قریکر، کاظم ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۸
 قره پاپاخ، اسکندر خان ۱۱۳
 قره پاپاخ، حسن خان ۱۱۳
 قره تپه ۳۷۷
 قره العین قزوینی ۷۰
 قزل آغاج ۴۹
 قزوین ۳۷، ۳۸، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۹۵،
 ۱۰۵، ۱۵۰، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۳۲، ۲۳۳،
 ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۶۹، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۸،
 ۲۹۸، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۶،
 ۳۶۳، ۳۷۲، ۳۷۳
 قزوینی، رحیم آقا ۲۶۶، ۳۵۸
 قزوینی، غفار ۳۰۰
 قسطنطنیه ۱۴۷
 قشقائی/قشقائیا ۲۱۰، ۳۰۴-۳۰۸،
 ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹
 قشم ۱۴۴، ۱۴۶-۱۴۸
 قصر شیرین ۳۳۱
 قطور ۱۰۵
 قفقاز/قفقازیه/قفقازی ۴۰، ۴۲، ۴۴،
 ۸۶، ۹۵، ۱۰۰، ۱۲۷، ۱۷۸، ۲۱۱،
 ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۳۹، ۳۱۴، ۳۴۱، ۳۸۳
 ۳۸۵
 ققلا ب ۹۱
 قلہک ۲۲۸، ۳۰۹
 قم ۵۲، ۶۳، ۶۹، ۷۳، ۱۵۶، ۱۷۱،
 ۱۷۲، ۱۹۲، ۲۷۳، ۲۵۳، ۲۷۷، ۲۹۷
 ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۷۳
 قمرالدین میرزا ۳۷
 قمش ۶۱
 قمشه ۳۱۰
 قمی، حاج سید حسین ۱۷۰
 قندهار ۵۳، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۷، ۸۸
 قوام السلطنه ۲۵۳، ۲۷۴، ۲۸۷، ۳۰۳،
 ۳۱۶، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۸
 قوام الدوله ۱۹۹، ۲۲۲، ۳۰۴
 قوام الدوله، محمد علی خان ۲۰۶
 قوام الدوله، میرزا عباس خان ۱۱۵
 قوام الدوله میرزا محمد ۸۲
 قوام الملک/قوام ۸۰، ۲۰۹، ۳۰۵-۳۰۷،
 ۳۱۰-۳۱۶، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳،
 ۳۷۰
 قوانلو ۳۶، ۸۲
 قوانلو، شاه قلی ۳۷
 قوانلو، محمد علی خان ۳۸
 قوجه بیکلو ۲۱۳
 قوچان ۴۰
 قورخانه ۲۰۳، ۲۰۶

- قیصر ۱۹۳
قیطریه ۱۹۶، ۱۹۳، ۱۷۹
- کابل ۱۴۱، ۸۸، ۷۹، ۶۵، ۵۳
کاترین دوم خورشید کلاه ۴۴، ۴۰
کاتسورا، کنت ۱۶۰، ۱۵۹
کاخانوسکی ۲۱۲، ۲۱۱
کاراخان، ل. ۳۶۳
کارنو ۱۲۸
کارون ۱۳۴، ۸۵، ۸۰
کازرون ۳۲۲، ۳۱۸، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۰۴، ۳۲۳
کاشان ۳۳۲، ۲۷۷، ۲۵۳، ۷۵، ۷۴، ۵۲
کاظم پاشا ۳۳۴
کاظم، سید ۲۷۹، ۲۵۷
کا کا ۳۲۱
کارگزار، میرزا اسحاق خان ۲۱۶
کامران افغان ۷۹، ۶۵، ۶۴، ۵۳
کامران میرزا ۱۱۷، ۱۰۱، ۵۶، ۳۶، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۶۳، ۱۹۰، ۲۳۶، ۱۲۱
کانتیل، سرجان ۶۲
کاوردس ۹۱
کاوه ۱۸۸
کبیرآقا، حاج ۳۷۶
کپرنیک ۳۵
کپلر ۳۵
کپنگچای ۵۹
کتاب آبی ۲۳۵، ۲۳۴، ۱۹۸، ۱۸۰، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۳
کتل دختر ۳۰۷، ۲۸۹
کتل ول، مازور ۳۱۳
گُدوِیچ ۴۵
کراچی ۱۴۹
کراسنودسک ۹۰، ۸۹
کراسودسکی، جنرال ۹۰
- کراسی، لرد ۸۰
کربلا ۲۴۰، ۲۲۲، ۱۳۲، ۶۳
کرج ۳۳۱، ۳۳۰، ۲۳۹، ۲۳۶، ۱۲۳
کرد ۲۷۷ ونیز — اکراد
کردستان ۳۳۲، ۲۹۷، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۱۸
۳۷۱، ۳۶۸
کردستانی، میرزا رضی ۷۸
کُرا (کشتی) ۱۵۹
کرزن، مستر/ لرد ۱۵۸، ۶۵
کُرلی ۸۰
کرمان ۲۳۸، ۱۹۷، ۱۵۱، ۵۲، ۴۰، ۲۵۴، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۲۷، ۳۲۰، ۳۰۴
۳۴۸
کرمانشاه/ کرمانشاهان ۱۳۱، ۹۶، ۴۸
۱۶۴، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۵۴، ۲۷۸، ۲۷۹
۲۸۷، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۵
۳۳۲، ۳۳۱
کرمانیان ۹۴
کرز، فرانک ۲۶۳
کروبه ۳۳۳
کریستف کلمب ۳۵
کریستوفوروس (کشتی) ۲۷۶
کریستی ۴۵
کریم خان زند ۳۶-۳۹، ۴۱، ۴۴، ۱۴۵، ۳۱۴، ۳۱۳
کریمخان ۲۹۷
کریمخان (درب اندرون) ۳۲۱
کشف تبلیس (کتاب) ۳۴۵، ۳۲۰
کشف الغرایب ۱۵۵، ۱۳۵، ۱۱۲
کشکولی (طایفه) ۳۰۸
کشکولی، محمدعلی خان ۳۰۷، ۳۰۴، ۳۲۳، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۳، ۳۱۰
کشن ۳۱۵
کشیکچی باشی (سپهسالار)، میرزا
محمدخان ۸۳
کک قیتال ۹۱

- ککلان ۹۰
 کلات ۸۷، ۱۷۰، ۲۲۰
 کلا دسطلون ۱۰۵
 کلاردشتی علی اللهی، سید محمد ۱۱۶
 کله چنار ۹۱
 کلج آمریکا ۱۶۵
 کل شیر ۳۲۸
 کلکته ۱۴۲، ۲۲۲
 کلهر ۳۳۱
 کلیر ۲۵۷، ۳۵۴
 کلیر، لرد ۷۹
 کلله و دمنه ۱۶۶
 کلیمپا ۱۶۵، ۱۷۶
 کلین آلمانی، موسیو ۲۵۸
 کمارجی ۳۰۸
 کماهن، کلنل ۸۸
 کمپانی نفت جنوب ۳۸۸
 کمپانی هند ۴۳، ۱۴۷
 کمره، سید محمد ۳۴۸، ۳۵۳
 کمیته دموکرات — دموکرات
 کنگره برلن ۱۰۵، ۱۴۰
 کنی، حاج ملا علی ۹۶
 کواث ۲۶۴
 کوبه (بندر) ۱۵۹
 کودویچ، جنرال ۴۰
 کورسک ۱۹۳
 کورنه ۶۰
 کوزه کنانی، حاج مهدی ۲۱۵
 کوظممان ۱۵۷
 کومورا/ کمورا، بارون ۱۵۹
 کوهک ۸۷
 کوه نور ۳۷
 کویت ۱۵۶
 کویت داغ ۹۱
 کویر ۱۹۹
 کهریزک ۱۳۰
- کهندل خان ۷۷، ۷۸، ۸۲
 کیان ۸۵، ۱۸۸
 کیخسرو ۱۲۸
 کیخسرو میرزا ۵۵
 کیتباد میرزا شهریار ۵۵
 کیکاوس میرزا ۵۵
 کیلن ۳۴۳
 کیومرث میرزا ملک آرا ۵۵
- گاردان، ژنرال/ جنرال ۴۴، ۴۵، ۴۷
 گالیه ۳۵
 گامبرون ۱۴۵ ونیز — بندر عباسی
 گیران ۲۱۸
 گرانت، جنرال ۱۴۷
 گراندف ۱۷۲
 گراند هُطل/ هتل ۱۰۳، ۲۲۹
 گراهم ۳۱۰، ۳۲۷
 گربایدف ۵۱
 گرجستان ۳۷، ۴۰-۴۷، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۸۵، ۳۵۴، گرجیها: ۳۵۵، گرجی: ۳۸۵
 گرچاکف ۱۰۵
 گرگان ۳۷
 گرماب ۹۱
 گرمود ۲۱۵
 گرمودی ۳۵۰
 گروسی، حسنعلی خان ۱۰۸
 گروسی، علی رضا خان ۲۵۸
 گری، سردار ارد ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۰، ۲۶۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱
 ۳۰۳
 گلدسمیت، سیر فریدریک ۸۶-۸۸
 گلستان ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۴۱، ونیز —
 معاهده

- گلستان (کاخ/عمارت) ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۸۴، ۲۶۹، ۳۶۷
 گلین خانم ۱۳۳، ۶۹
 گمش تبه ۸۴، ۲۶۹، ۲۷۴
 گنج شایگان (کتاب) ۸۳
 گنجه ۳۷، ۴۶، ۶۰، — الیزابت پول
 گوآثر ۸۷
 گوادر ۸۷
 گواری، میرزا حسینخان ۲۰۹
 گوراولی/ گوراولی، سر ۴۵-۴۷، ۵۷
 گوک تبه ۹۰
 گیلان ۴۴، ۱۲۷، ۱۶۴، گیلانی: ۲۳۹
 لار ۳۲۵، ۳۳۲
 لاری، سید عبدالحسین ۲۳۱، ۳۲۵
 لاری، حاج محمدخان ۳۱۶
 لالائی، ابراهیم ۴۲
 لاله زار (خیابان) ۱۲۳
 لامارتین ۱۳۶، ۳۴۶
 لاهوتی، میرزا ابوالقاسم ۳۷۳، ۳۷۸-
 ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷
 لاهه ۱۶۱ ونیز — دادگاه
 لُر ۲۷۷، ۳۷۹
 لورستان ۷۰، ۲۹۷، ۲۹۸
 لسان الملک ۱۰۴
 لشت نشا/ لشته شاه ۱۵۵، ۳۴۱
 لطف آباد ۹۰-۹۲
 لطف الله خان ۳۵۱
 لطف الله روضه خوان، میرزا ۱۳۵
 لطفعلیخان ۴۸
 یفت (جزیره) ۱۴۷
 لندبرگ، کننل ۳۷۶-۳۷۸، ۳۲۱، ۳۷۳
 لندن ۴۴-۴۶، ۹۵، ۹۹، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۰-۱۴۲، ۱۴۹، ۱۷۲، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۶، ۳۱۸، ۳۳۹، ۳۴۶
 لنکران ۴۴، ۴۶، ۳۵۸
 لنگه ۳۳۳
 لنین. ۳۴۰، ۳۷۱
 لوئی شانزدهم ۱۷۳
 لوت، مازور ۸۷
 لوئین ۴۷
 لوکفرهپاک ۲۸۶
 لوکنت ۳۱۴
 لوماکین ۹۰
 لوهان ۱۳۶
 لهستان ۵۶
 لیاکف ۲۱۸، ۲۲۰-۲۲۳، ۲۳۷
 لیانازف ۱۶۳
 لیکورک ۱۳۶
 لینچ ۱۹۸
 لیندس، سرهری ۴۵، ۶۳
 مائروالآثار (کتاب) ۱۳۴
 مائراالسلطان ۹۶
 مادکهام انگلیسی ۱۴۸
 مارا ۱۸۷
 مارتیمردوراند، سیر ۱۵۶
 مارکس، کارل ۳۴۰
 مارکی ایطو ۱۳۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲
 مارلینگ/ مارلنگ، میستر ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۵۰، ۲۷۳، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۹
 مازندران ۳۷، ۳۸، ۴۱، ۴۶، ۶۳، ۷۰، ۷۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۶۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۷، ۳۵۶
 مازندرانی، ملا عبد الله ۲۳۰
 مازندرانی، حاج محمدعلی ۷۰
 ماکڈنالڈ/ ماکدنال ۴۵، ۴۹، ۵۰
 ماکماهون/ ماکماهون ۹۹، ۱۰۳
 ماکنل، میستر ۶۴
 ماکو ۳۷۷، ۳۴۱، ماکوئی: ۳۷۶
 مالتا ۳۰۵
 مالکاگی ۲۶۳

- مالکی (مذهب) ۱۳۴
 مامش ۳۷۵، ۳۷۶
 مامش خان چنارانی ۴۰
 مبارک آباد (قلعه) ۳۶
 متحدین ۳۳۹
 متفقین ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴
 مجدالاسلام کرمانی ۱۷۰
 مجدالدوله، مهدیقلیخان ۱۱۳، ۲۷۴
 مجد السلطنه ۳۳۰
 مجد الممالک ۱۱۲
 مجد الملک ۱۳۵، ۱۹۹
 مجد الملک، میرزا محمدخان ۱۵۵
 مجلس (روزنامه) ۱۸۵
 مجلل ۲۴۳، ۲۷۴، ۲۷۸
 مجلل السلطان ۲۱۸
 مجمع الفصحا (کتاب) ۱۱۱
 مجیر الملک ۲۶۰
 محامدالدوله ۱۹۶
 محتشم السلطنه ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۲۹، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۰، ۳۹۰
 محرم ۱۳۴
 محسن (پسر امین الدوله) ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۵۵
 محسنخان ۱۲۷
 محسن میرزا ۱۸۲
 محقق الدوله ۲۰۷
 محلاتی، شیخ مرتضی ۳۲۷
 محلاتی، شیخ جعفر ۳۲۶
 محمدابراهیم خان، حاج ۳۹
 محمد اعظم ۱۴۲
 محمد امین خوارزمی (خان خیوه) ۷۳، ۷۷، ۷۸
 محمد امین میرزا ۵۶
 محمد باقرخان قاجار ۶۳
 محمد بن سعود ۱۴۷
 محمدتقی بنک دار، حاج ۱۸۰
 محمدتقیخان پسیان ۳۷۰، ۳۸۵
 محمدتقیخان معمارباشی ۱۲۰
 محمدجعفرخان وزیر ۶۳
 محمد، حاج ۱۶۶
 محمد، حاج میرزا ۵۲
 محمدحسن، حاج ۱۵۲
 محمدحسنخان ۳۷، ۷۳
 محمدحسنخان سردار ۱۲۹
 محمدحسن میرزا ۲۴۰، ۲۴۷
 محمدحسن، میرزا (وزیر لطفعلیخان) ۴۸
 محمدخان ۳۸
 محمدخان، صید (ظهیرالدوله) ۷۷، ۷۹
 محمدخان، میرزا ۸۴، ۹۶، ۱۹۴
 محمدخان منشی، میرزا ۳۸۰
 محمد رختدار، آقا ۱۱۳
 محمدرضا ۳۲۱
 محمدرضاخان ۳۰۶
 محمدرضا میرزا ۵۴
 محمدشاه/میرزا ۳۷، ۵۲، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۸۷، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۴۰
 محمدشاه هندی ۵۱
 محمدشفیع صدراعظم/بارفروشی، میرزا ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۵۹
 محمدصادق خان قاجار ۱۴۷
 محمدعلی پاشا ۱۴۷
 محمدعلی خان، میرزا ۱۲۰
 محمدعلیخان ۱۹۴، ۳۱۹
 محمدعلیخان داروغه ۲۶۷
 محمدعلی شاه/میرزا ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۸-۲۴۱، ۲۴۴، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴-۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۳-۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۴-۲۹۷
 محمدعلی، ملا ۷۱

- محمدعلی میرزا ۴۸، ۴۵
 محمدقاسم میرزا ۸۲
 محمدقلی الاری ۳۵۸
 محمدقلی میرزا ملک آرا ۵۴
 محمدکاظم خان ۸۲
 محمدکریمخان، حاج ۳۱۹
 محمدمهدی میرزا ۵۵
 محمدواعظ، حاج شیخ ۱۷۱
 محمدولی میرزا ۵۴، ۸۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۳۸۶
 محمدهادی میرزا ۵۶
 محمدیوسفخان ۷۹
 محمدیه (قصر) ۶۷
 محمره ۶۵، ۸۰، ۹۳، ۲۹۹، ۳۰۳
 محمود ۴۳، ۵۳
 محمودآباد ۱۵۲
 محمودکتاب فروش، میرزا ۱۸۰
 محمودمیرزا ۱۳۳
 محمودمیرزا، سلطان ۶۹
 محمودیه (مدرسه) ۱۷۰
 مخبرالدوله، علیقلی خان ۳۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۴۱، ۲۵۸، ۲۹۲، ۳۳۳، ۳۷۰
 مخبرالسلطان ۳۲۴
 مخبرالسلطنه، مهدیقلی خان ۱۸۰، ۱۹۴، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۴۶، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۷
 مخبرالملک ۱۵۶، ۲۶۴
 مداین ۱۴۴
 مدبرالسلطان ۱۹۶
 مدبرالملک ۳۱۰
 مدرس، [سیدحسن] ۳۳۱، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹
 مدین، کنت ۶۵
 مدیان ۹۳
 مدیرالملک ۳۶۷، ۳۹۱
 مدیریه ۲۳۰
 مدینه ۱۴۷، ۳۸۹
 مرقه لرد ۳۴۶
 مرادمیرزا، سلطان ۶۹
 مراغه ۳۱۲، ۳۵۰، ۳۷۲
 مراکش ۱۴۳، ۲۵۲
 مرتضی قلی خان ۲۷۷
 مرتضی قلی خان (وکیل اصفهان) ۲۲۱
 مرتضی قلی خان (پسر)
 مصمصام السلطنه ۳۱۰
 مرشیمون ۳۳۰
 مرگور ۱۰۸، ۱۹۰، ۲۱۰
 مرنارد ۲۷۱، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹
 ۳۰۲، ۳۰۸-۳۱۰
 مرند ۵۰، ۲۶۰، ۳۷۱
 مرو ۳۷، ۷۷، ۸۲، ۹۰
 مرو دشت ۳۱۷
 مروی (مدرسه) ۲۰۷
 مریل آمریکائی ۳۱۵، ۳۲۳-۳۲۵
 مزارعی، سیدجعفر ۳۲۶
 مزدک ۱۳۶
 مزین الدوله ۳۴۶
 مساوات، سیدمحمدرضا ۲۲۰، ۲۲۲
 مستشارالدوله ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۴، ۲۱۸-
 ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۸، ۲۷۰، ۲۹۸، ۳۰۳
 ۳۲۹، ۳۵۳
 مستشیرالملک ۳۱۰
 مستوفی الممالک ۸۴، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱-
 ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۹۱، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۹، ۳۰۳
 ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۸۸-۳۹۱
 مستوفی الممالک، حاج

- محمدحسینخان ۵۷
 مستوفی الممالک، میرزا حسن ۱۱۳
 مستوفی الممالک، حاج میرزا محمد رضا ۸۵
 مستوفی الممالک، میرزا یوسف ۷۷، ۸۳، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۵۵
 مسجد جامع ۱۷۱
 مسجد جمعه ۱۷۱
 مسجد حاج میرزا حسن ۳۲۹
 مسجد دادیانه ۹۱
 مسجد سپهسالار ۲۰۱، ۲۰۳
 مسجد شاه ۱۷۱، ۲۲۸
 مسجد مجتهد ۳۸۰
 مسجد ناصری ۱۰۶
 مسجد وکیل ۳۲۶، ۳۲۷
 مسعودخان ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۸
 مسعود دیوان لک ۱۸۸
 مسعود الممالک بلوردی ۳۱۳
 مسعود، میرزا ۵۱
 مسقط ۷۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸
 مسقط ۱۵۹، ۳۸۵
 مسیب خان ۲۷۹
 مسیح، میرزا ۵۱
 مشارالسلطنه ۲۴۰، ۳۴۸، ۳۷۰
 مشاور الممالک، علیقلیخان ۳۶۰، ۳۶۳
 مشتج ۳۵۱
 مشکین [شهر] ۳۵۸
 مشهد ۳۷، ۴۰، ۵۲، ۷۰، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۱۰۷، ۲۲۶، ۲۹۵
 مشیرالدوله ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۸۳، ۳۰۳، ۳۲۰، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۸۸
 ۳۹۱
 مشیرالدوله، میرزا جعفرخان ۸۴
 مشیرالدوله، میرزا حسینخان ۱۰۲
 مشیرالدوله، محسن خان ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۷
 مشیرالدوله، میرزا نصرالله خان ۱۷۲→۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۰، ۲۰۰
 مشیرالدوله، یحیی خان ۱۳۲، ۳۱۵
 مشیرالسادات ۲۶۶، ۲۶۷
 مشیرالسلطنه ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۸۶
 مشیردقتر، حاج ۲۱۶
 مشیرمعظم ۳۶۷
 مشیرالملک میرزا حسنخان ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۹
 مصدق السلطنه ۳۴۸، ۳۷۰
 مصر ۴۴، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۸، ۳۳۸، ۳۳۶
 مصطفی خان ۳۱۷، ۳۲۵
 مصطفی خان تالش ۴۴
 مصطفی میرزا ۵۶
 مصطفی قلیخان ۲۲۹
 مظفرالدوله، سلطان علی خان ۷۸
 مظفرالدینشاه/ میرزا ۶۶، ۸۲، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۲، ۱۹۳
 معاهده/ عهدنامه گلستان ۴۶، ۵۹، ۶۰
 معاهده فینگن شتن ۴۷
 معاضد السلطنه ۲۲۲، ۲۸۳، ۳۹۱
 معاون الدوله (غفاری، محمدابراهیم) ۱۱۴، ۲۵۱، ۲۷۰
 معتمدالتجار، حاج میرزا علی نقی ۳۴۲، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۸۷
 معتمدالدوله ۶۱، ۳۱۶
 معتمدالدوله، عباسقلی خان جوانشیر ۸۳
 معتمدالدوله، منوچهرخان ۶۳
 معتمدالدوله، میرزا عبدالوهاب خان
 نشاط ۴۷
 معتمدالسلطنه ۲۵۹

- میرزا السلطان ۱۵۸
میرزا الملک ۱۷۹
معمر، شیخ ۱۴۷
معیر الممالک، دوست علیخان ۱۱۱
معین التجار ۱۹۱، ۱۷۵
معین الدوله ۲۰۲، ۱۰۱
معین الدین میرزا، شاهزاده/ ولیعهد ۷۸، ۷۹، ۱۳۳
معین الملک، محسن خان ۱۰۸
معین همایون بختیاری ۲۷۵
مغازه، حاج محمد اسمعیل ۱۸۶
مغان (صحرا) ۶۰، ۵۹، ۴۹، ۴۰
مغور میرزا ۳۶۶، ۳۵۷
مُغُل ۳۶
مفاخر الملک ۲۳۶، ۲۲۸، ۲۱۸، ۱۹۶، ۲۳۰
مفتاح الملک ۱۶۴
مفخم الدوله ۱۵۷
مقتدر الدوله ۲۱۵
مقتدر الملک ۲۱۸
مقتدر نظام ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۰۳
مکمل، مستر ۶۵
مکه ۶۶، ۷۶، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۹۱
ملا علی (دره) ۱۵۹
ملانصر الدین ۱۸۸
ملایر ۲۷۷
ملک آرا ۶۳
ملک التجار ۱۱۷، ۱۳۹
ملک المتکلمین،
میرزا نصر الله بهشتی ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۱
ملک زاده، مهدیخان ۳۷۶-۳۷۳، ۳۴۹
ملک سیاه (کوه) ۸۸
ملکشاه، سلطان ۵۵
ملککم، سرجان/ میرزا ملکم خان. ۴۱
- ۴۳-۴۵، ۵۳، ۵۷، ۷۹، ۱۰۶، ۱۲۱،
۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۸-۱۴۱، ۱۴۶
ملک منصور میرزا ۵۵
ملوارت ۳۳۴
ممتاز الدوله ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۴۸، ۲۷۰،
۲۹۸، ۳۰۳، ۳۷۰، ۳۸۴، ۳۸۵
ممتاز الملک ۳۹۰
ممتحن السلطنه ۲۱۶، ۳۳۶
منتصر الدوله، علی جان ۱۷۱
منتصر السلطان ۲۹۷
منتظم الحکما، دکتر مهدیخان
صلحی ۳۸۰، ۳۴۹
منتویچ ۱۰۵
منجیل ۱۰۰، ۲۴۴
منچستر گاردین (روزنامه) ۳۳۸
منچیکف، پرنس ۱۰۰، ۹۹، ۴۹
منگور ۳۷۲
منوچهرخان ۶۳
منوچهر میرزا ۵۵
منیر السلطنه ۱۳۳
مؤمن الملک، میرزا سعیدخان ۸۳، ۲۰۰،
۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۴۸، ۳۰۳، ۳۴۸،
۳۸۷، ۳۹۰
موثق الدوله ۱۵۹، ۲۴۰
مؤدب الدوله ۳۶۷
موره/ مور ۷۹، ۸۰، ۲۲۵
موریه، جمس/ میستر ۴۵، ۵۹
مؤسس خان ۳۱۷
موسولینی ۳۴۴
موسی اث (مهندس) ۵۱، ۴۵
موسی خان ۳۱۶
موسی خان، میرزا ۶۴
موسی خانی (نهر) ۹۰
موصل ۱۴۶
موفر ۲۴۴
موقر الدوله ۳۶۷

- موقر السلطنه ۱۹۶، ۳۴۳
مولیر ۱۳۶
مؤید الاسلام ۲۲۲
مؤید السلطنه ۱۲۶، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۴
مهد علیا ۶۸، ۷۴
مهدی، حاج ۴۲
مهدیخان آجودان مخصوص ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۹۴
مهدی قلی میرزا ۷۰
مهدی گاوکش ۲۲۰
مهندس الممالک ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۳۳
میان دواب ۳۷۵-۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۲
میانج ۳۴۹
متیر (دائرة المعارف آلمانی) ۱۳۲
میرابو ۱۸۷
میرزا کوچک خان ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۱
۳۴۲، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۸۵
میرزایانس ۳۰۰
میر علم خان ۸۸
میزنو (قلل) ۹۱
میسون امریکائی ۳۵۵
میشل، گراندوک ۱۰۰
میرفتاح ۵۰، ۵۱
میلان ۱۰۰
میلسو ۳۹۱
میناب ۱۴۴
مینگرلی/مینگرلیا ۴۶، ۶۰
نابلیون اول ۴۴، ۴۷، ۲۴۸
نادرشاه ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۶۵، ۷۶، ۸۵-
۸۷، ۱۴۸
نادر میرزا ۴۰
ناصر الاسلام ۲۹۷
ناصرالدین شاه/میرزا ۴۱، ۶۴، ۶۷-۶۹،
۷۲، ۷۴-۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۹۰،
۹۲، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۶،
۱۱۰-۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴،
۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۵، ۱۳۷،
۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۶۴، ۲۹۱-۲۹۳،
۳۳۵، ۳۴۱
ناصرالملک، ابوالقاسمخان ۱۲۷، ۱۶۵،
۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۹۰-۱۹۲، ۲۰۰،
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۷،
۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲،
۲۷۳، ۳۵۶
ناصرالملک ۸۴، ۱۳۰
ناصر بن مرشد ۱۴۵
ناصر دیوان ۳۲۳
ناصرقلیخان ۱۹۶
ناصری (مدرسه) ۱۰۸
ناظم الدوله ۳۵۲
ناظم العلوم، علیخان ۹۹، ۱۲۵، ۱۶۵
نایب الصدر ۳۵۸
ناکس ۳۰۵
نایب حسین کاشی ۲۵۳، ۳۳۴، ۳۴۷
نائین ۲۵۳
نسی خان قزوینی، میرزا ۴۴، ۹۵، ۱۰۶
نجاه، میرزا محمد ۲۴۳
نجد ۱۴۶
نسجف ۴۱، ۱۳۲، ۱۴۱، ۲۲۶، ۲۵۴،
۲۵۷، ۲۸۸
نجفی، آقا ۱۷۰، ۲۹۶
نخجوان ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۳۵۵، ۳۸۴، ۳۸۵
نخجوانی، کلبعلیخان ۳۷۸، ۳۸۵
نریمان خان ۱۲۴
نشابور ۶۹، ۷۰
نشابوری، حاج میرزا محمد ۵۱
نصرالدوله ۲۳۱، ۳۰۵، ۳۰۶
نصرالملک ۳۵۷، ۳۸۹
نصرالله میرزا ۴۰
نصرانی ۳۳۰
نصرة الحکما ۲۶۱

- نصرة الدولة ۳۸۸، ۳۴۶
 نصرة السلطنة، ناصرالدين ميرزا ۱۶۳
 نصيرالملک میرزا فضل الله، ۸۴، ۶۸، ۳۱۷، ۳۱۲
 نظام الدولة، حاج ۲۱۲، ۲۱۱، ۱۷۲، ۲۱۵، ۲۶۴
 نظام السلطنة ۲۵۴، ۲۱۱-۲۰۸، ۳۳۱، ۲۶۱، ۳۰۶، ۳۰۵
 نظام الملک ۱۸۴، ۷۷، ۷۴
 نظام الملک، خواجه ۱۰۱
 نظام، میرزا ۱۹۴
 نظامیه ۲۲۱، ۸۳
 نظراًقا ۱۲۸
 نظرعلیخان ۲۷۷
 نفر (ایل) ۲۰۴
 نقیب ۲۰۳، ۱۹۰
 نقیب السادات ۲۴۳
 نگارستان ۲۰۳
 نلتو، لرد ۴۵
 نمین ۳۵۸
 ننه ابرهیم ۱۱۰
 نواب، حسینقلیخان ۲۴۸، ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۵۳-۲۹۷، ۲۶۲، ۲۵۵
 نوبران ۲۷۷، ۲۱۴
 نوح ۱۸۸
 نور ۷۶
 نورمحمدخان سردار قاجار ۶۹
 نوری، میرزا آقاخان (اعتمادالدوله) ۶۹، ۷۴-۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۰
 نوری، شیخ فضل الله ۱۹۰، ۱۸۵، ۱۷۰، ۱۹۱-۲۴۳، ۲۳۶، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۳
 نوری، میرزا یوسف ۱۲۰
 نوریس ۳۴۱
 نوز، موسیو ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۵۴
 نوغان (دروازه) ۷۱
- نویه ورمیا (روزنامه) ۱۵۷
 نهاوند ۱۸۹
 نهران ۱۴۵
 نیارگوس ۱۴۴
 نیث ۲۶۲
 نیدرمیرآلمانی ۳۳۴
 نیرالدوله ۲۱۰، ۱۷۴
 نیرالدوله، پرویز میرزا ۵۶
 نیرالملک ۳۷۸، ۳۶۷، ۳۴۸، ۱۹۹، ۱۶۵
 نیرالملک، جعفرقلیخان ۱۲۱
 نیروی تاریکی (کتاب) ۱۳۶
 نیسنزم ۳۱۱
 نیکلا ۴۹
 نیکلسن ۲۳۴، ۲۲۵
 نیل ۸۵
 نیل، سرجن ۶۴
 نیم تاج ۱۸۸
 نیمتاج خانم ریزه خوان ۳۱۹
 نیوتن ۳۵
 نیویورک ۲۸۱
 واسکودوگاما ۱۴۴
 واگنر ۱۲۵
 واسموس ۳۲۶
 وت ۱۲۷
 وثوق الدولة ۲۴۸، ۲۴۵، ۲۴۰، ۱۷۶، ۲۴۹، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۲۸
 ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۶
 وثوق السلطنة ۳۴۹، ۳۴۸
 وحیدالملک ۳۵۷، ۲۹۷، ۲۴۸، ۲۴۳
 ورامین ۲۰۴، ۲۶۲، ۲۷۵، ورامینیها: ۲۰۷
 ورسای ۳۴۰
 ورشو ۱۵۵، ۱۲۷
 وزیرافخم ۱۹۰
 وزیربقایا ۲۱۸

- وزیرهمايون ۱۹۱، ۱۹۴
 وکیل اردبیلی ۳۷۶
 وکیل الرعايا ۲۵۵
 ولندیزی ۱۴۵
 ونک ۱۱۱
 ونیز، کلنل ۶۵
 ووسطرف ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۴۵
 وهابیها/ اعراب وهابی ۱۴۶-۱۴۸، ۳۸۹
 ویکتوریا، ملکه ۱۲۷
 ویلسن ۳۳۸، ۳۴۳
 ویلهلم اول ۴۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۳۸، ۳۸۹
 ویلهلم دوم ۴۷
 ویلیام، کلنل ۶۵
 وین/ وینسه ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۳۸، ۱۵۶، ۲۴۶، ۲۶۲، ۲۷۶
 ویندزور (قصر) ۹۹
 هادی، حاج شیخ ۱۳۸
 هارتویک ۲۱۴، ۲۱۸
 هاردینگ، سرارطو ۱۵۶، ۲۲۸، ۲۲۹
 هارون الرشید ۱۹۳
 هازة آلمانی، مائر ۲۵۷، ۲۷۵
 هاشم، میر ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۴۳
 هاشم آقا، میرزا ۱۱۳
 هاشمخان، میرزا ۲۶۰
 هالسکه ۱۲۳
 هالوقربان ۳۷۹، ۳۸۳
 هامبورگ ۳۴۳
 هامر ۳۳۴
 هانری سون، سر ۶۳
 هدایت قلیخان ۳۵۱
 هرات ۳۷، ۵۲، ۵۳، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۱، ۷۷-۷۹، ۸۱-۸۳، ۸۶-۸۹، ۱۳۳
 هراتی، یوسف ۲۹۵
 هراکلیوس ۴۰
 هرסק ۱۰۵
 هرمز(جزیره) ۱۴۴، ۱۴۶
 هرمز میرزا ۵۵
 هریس ۳۶۹
 هزاره، یوسفخان ۸۵
 هفتدست (عمارت) ۵۲
 هکار ۱۰۷
 هلاکو ۳۷
 هلاند ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۵۷، ۲۷۱، ۲۹۸، ۳۴۳
 همایون میرزا ۵۴
 همبرت، پرنس ۹۹، ۱۵۵
 همدان ۶۳، ۶۴، ۱۴۱، ۱۶۴، ۲۱۵، ۲۷۷-۲۷۹، ۲۹۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۱
 همدانی، عبدالصمد ۶۳، ۶۴
 هند/ هندوستان/ هندی ۴۳-۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۵، ۷۲، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۹۵، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۳۲، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۸۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۴۷
 هند (محیط) ۱۴۴
 هیرکانیان ۹۴
 هیلز، آر. دبلیو ۲۶۳
 هیلمند ۸۸
 هیئت ارتدکس ۳۶۲
 هیئت، میرزاعلی ۳۷۴، ۳۷۵
 یارمحمدخان ۶۹، ۷۱، ۷۷، ۷۹، ۸۷، ۲۷۸، ۲۷۹
 یافت آباد ۶۸
 یالمارسن ۲۷۹، ۳۱۴، ۳۲۲، ۳۲۴
 یحیی، حاج میرزا(امام جمعه) ۳۱۵
 یحیی خان ۳۲۲
 یحیی میرزا ۵۶، ۲۲۲، ۲۴۸
 یدی بلوک ۵۹، ۶۰
 یرمولف ۵۰
 یزد ۱۷۸، ۲۹۷، ۳۱۶، ۳۲۷

- ۱۴۷ یموت
 ۲۹۷، ۲۴۳ یمین نظام
 ۱۵۸، ۱۴۷ ینبوع
 ۲۹۳ ینگ دنیا
 ۶۲، ۳۸، ۳۶ یوخاری باش
 ۱۱۱ یوسف
 ۵۰ یوسف، حاج میرزا
 ۲۳۷ یوسف آباد (دروازه)
 ۱۵۹ یوکوهاما
 ۳۴۶، ۱۰۵ یونان
 ۲۳۱، ۳۰۵ یهود (محل): ۲۳۱
- ۷۱ یزدان بخش میرزا
 ۳۷۷ یزدکان
 ۲۴۸ یزدی، شیخ حسن
 ۲۱۸ یعقوب
 ۸۶ یعقوب خان
 ۳۸۶ یعقوب، سید
 ۱۳۹ یعقوب، میرزا
 ۲۷۴، ۲۵۷، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۳۰ یفرم
 ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۹۸
 ۱۳۵ یک کلمه (کتاب)
 ۱۴۷ یمن

گزارش ایران

بخش چهارم = «شروطیت»

نگارش



بیماء ۸۰ ریال

«گزارش ایران»
به طریقه چاپ سنگی

بسم الله الرحمن الرحيم

از دماغ که نارنج در دست است فوجه بشر یا آسمان بشر از زمین بود است
و بشر بصر چار سید از فوجه رسیده و باشدن فوجه بعثت خلایق حسن
مطلب را و از دماغ دانسته بودند اما فوجه منافع خود را بخشیده بود .

چند چیز در بصیرت اهل محبت و انقلاب آورد :

کریمت کلمب نظر بگرفت زمین رو بمشرق رفت که در مشرق سر از زمین
در بیاورد و اسیر بکا پیدا شد و افروزند که را بسط داد

کریمت در جستجو می اوضاع افلاک و حل اشکالات آفتاب را مرکز قرار
داد .

گالبه مضافد بمرکز زمین شد .

یکلر مداد سرخ را از روی ذبیح الغیمت بیضی قشقرق داد و بسیار از

فهرست

۵	یادداشت مصحح
۷	مخبر السلطنه که بود و چه کرد؟
۳۳	دوره قاجاریه
	[در بیان نسب قاجاریه و شمه ای از حالات محمدحسنخان]
۳۸	آقامحمدخان
۴۳	فتحعلیشاه
۴۸	محمدعلی میرزا
۵۳	سابقه افغانستان
۵۳	اولاد ذکور فتحعلیشاه
۵۷	عهدنامه منعقد بین ملک و حاج ابرهیم خان
۵۷	عهدنامه طهران
۵۹	عهدنامه گلستان
۶۰	عهدنامه ترکمان چای
۶۲	محمدشاه
۶۸	ناصرالدین شاه
۸۰	خلاصه عهدنامه پاریس
۸۵	تعیین حدود
۸۶	نظری ببلوچستان
۸۸	روسیه در ترکستان
۹۱	خلاصه قرارداد سرحدی

۹۳	سرحد ایران و ترکیه
۹۳	آغاز روابط دولت انگلیس با ایران
۹۵	دارالشورای کبری
۹۶	سفر ناصرالدینشاه به تبات
۹۷	امتیاز بارون رو یطر
۹۹	سفر اول فرنگ
۱۰۲	سفر دوم فرنگ
۱۰۵	سوغات سفر دوم
۱۰۶	عزل میرزا حسینخان سپهسالار پسر میرزا نبی خان
۱۱۰	سفر دوم خراسان
۱۱۴	دوره امین السلطان
۱۱۸	دارالفنون
۱۲۳	تلگراف
۱۲۴	پستخانه
۱۲۴	نظام اطیش
۱۲۵	خرید کشتی پرسپلیس
۱۲۷	سفر سوم فرنگ ۱۳۰۶
۱۲۹	سفر عراق
۱۲۹	کارخانه ها
۱۳۱	تنفید و تقریظ سلطنت ناصرالدینشاه
۱۳۳	اولاد ذکور ناصرالدینشاه
۱۳۴	دوره ناصرالدینشاه
۱۳۵	آشفته گی افکار
۱۳۶	جشن پنجاهمین سال سلطنت
۱۳۹	شمه ای از احوال میرزا ملکم خان
۱۴۱	مختصری از شرح حال سید جمال
۱۴۴	خلیج فارس
۱۴۶	شمه [ای] از احوال وهابیه
۱۴۹	بعض مسافات
۱۵۰	دوره مظفرالدین شاه قاجار
۱۵۵	تاریخچه
۱۵۶	مراجعت اتابک

۱۵۷	سفر دوم فرنگ
۱۶۳	سفر سوم فرنگ
۱۶۵	مدارس ملی
۱۶۷	مشروطیت
۱۶۹	چگونگی احوال
۱۷۰	مقدمات مشروطیت
۱۷۲	میرزا نصرالله خان مشیرالدوله
۱۷۳	دستخط تشکیل مجلس
۱۷۳	نیت مظفرالدینشاه
۱۷۴	نظامنامه انتخابات
۱۷۵	گفتگوی بانک ملی
۱۷۶	قانون اساسی
۱۷۸	محمدعلی شاه
۱۸۵	متمم قانون اساسی
۱۸۸	متمم قانون اساسی
۱۹۱	بانک آلمان و مخدورات دولت
	سابقه از زمان مظفرالدینشاه، مراسله
۱۹۲	اتابک بسفارت روس
۱۹۴	صورت دستخط ۲۱ رجب
۱۹۷	مدلول قرارداد ۱۹۰۷
۱۹۸	نطق لینچ در پارلمان
۱۹۹	کابینه مشیرالسلطنه
۲۰۰	کابینه ناصرالملک
۲۰۸	کابینه نظام السلطنه
۲۰۸	تزلزل در مجلس
۲۰۹	دعوت انجمن اصناف
۲۱۶	از برلن بشاه عرض کردم
۲۱۷	به مشیرالسلطنه نوشتم
۲۱۸	گزارش طهران

۲۲۴	تبریز
۲۲۵	وقایع طهران
۲۲۸	نهضت رشت و اصفهان
۲۳۰	طهران
۲۳۱	ورود سردار اسعد باصفهان
۲۳۲	پیشنهاد آخر سفارتین بشاه
۲۳۳	کابینه سعدالدوله
۲۳۳	ورود قشون روس بتبریز
۲۳۶	پیشنهاد سپهدار
۲۳۷	بختیارها در قم
۲۳۷	تصرف مجاهدین طهرانرا
۲۳۸	مجلس مؤسسان
۲۳۹	عده قشون طرفین
۲۳۹	قطع گفتگو با محمدعلی میرزا
۲۴۰	محمدعلی میرزا قطع امید نکرده
۲۴۲	احمدشاه
۲۴۴	خطابه مجلس مؤسسان
۲۴۵	اخطار هیئت مدیره بولایات
۲۴۷	ملاقات پتسدام ۱۹۱۰
۲۴۸	افتتاح مجلس
۲۴۹	عوارض قند و چای
۲۵۵	آذربایجان
۲۵۶	سانحه غیرمترقبه
۲۶۰	فتنه قراجه داغ
۲۶۱	نیابت ناصرالملک
۲۶۳	مستخدمین آمریکائی
۲۶۴	قانون انتخابات
۲۶۴	قتل صنیع الدوله
۲۶۸	آمدن قشون ترکها بسرحد
۲۶۹	محمدعلی میرزا
۲۶۹	طهران
۲۷۱	قانون ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۹

- ۲۷۲ تأسیس ژاندارمری مالیّه، استخدام استاکس
- ۲۷۳ نسخ قانون نمک
- ۲۷۸ جنگ کرمانشاهان
- ۲۸۰ غوغای خزانه داری
- ۲۸۴ تقاضاهای اضافی دولت روس
- ۲۸۹ واقعه تبریز
- ۲۹۰ انتخاب خزانه دار جدید
- ۲۹۱ سابقه جلب آمریکائی
- ۲۹۳ تقاضای ایران
- ۲۹۳ عنوان مساعدت بایران
- ۲۹۴ قروض ایران
- ۲۹۵ ترک ادب نسبت بگنبد حضرت رضا
- ۲۹۸ ترمیم کابینه
- ۲۹۹ راه آهن
- ۲۹۹ شکایت از تعطیل مجلس
- ۳۰۰ سعدالدوله
- ۳۰۱ راپرت شیلی قنصل انگلیس در تبریز
- ۳۰۳ کابینه علاء السلطنه
- ۳۰۳ امتیاز خط جلفا
- ۳۰۴ اوضاع فارس
- ۳۰۷ جنگ ژاندارم با قشقائی
- ۳۰۸ حکومت نگارنده بفارس
- ۳۱۳ واقعه هایله
- ۳۱۶ قابل توجه
- ۳۱۶ رقه قنصل انگلیس
- ۳۲۱ حادثه غیر مترقبه
- ۳۲۲ واقعه کازرون
- ۳۲۴ مریل و نظام
- ۳۲۵ انتظام امورلار
- ۳۲۶ جنگ بین المللی
- ۳۲۸ طهران
- ۳۳۲ تغییر کابینه ۱۳۳۴

۳۳۲	تشکیل پلیس جنوب
۳۳۳	کابینه سپهسالار
۳۳۳	کابینه وثوق الدوله
۳۳۴	قرارداد ۱۹۱۹
۳۳۵	متن قرارداد
۳۳۷	قرارداد ۱۹۱۹ راجع بدومیلیون لیره
۳۴۰	انقلاب روس
۳۴۱	میرزا کوچک خان در جنگل
۳۴۲	قیام خیابانی در تبریز
۳۴۲	خاتمه جنگ بین الملل
۳۴۴	معامله مجلس با ایران
۳۴۶	احمدشاه در لندن
۳۴۷	نقشه تشکیل قوی
۳۴۷	قروض ایران در اینموقع
۳۴۸	کابینه مشیرالدوله
۳۴۹	رفتن من به تبریز
۳۵۴	ولوله بلشویکی در تبریز
۳۵۵	فتح ترک در جنگ با گرجیها
۳۵۶	طهران
۳۵۷	کمیته بلشویکی
۳۵۸	نهضت میرزا علی اکبر در اردبیل
۳۵۹	امتیاز دریاچه ارومی
۳۵۹	فسخ عهدنامه ترکمان چای
۳۶۳	کودتای سیم اسفند
۳۶۳	سواد دستخط احمدشاه
۳۶۴	بیان نامه سیدضیاء (رئیس الوزرا)
۳۶۷	کابینه سیدضیا
۳۷۰	کابینه قوام السلطنه
۳۷۸	کابینه مشیرالدوله
۳۸۶	تصویب اعتبارنامه من
۳۸۸	تغییر کابینه
۳۹۱	کابینه مشیرالدوله
۳۹۳	فهرست اعلام

نشر نقره منتشر کرده است

یی چینگ: «کتاب تقدیرات»
با پیشگفتار کارل گوستاو یونگ

ترجمه سودابه فضایی

قطع رقی، ۳۵۲ صفحه، ۵۷۵ ریال

یی چینگ کتابی است بازمانده از آیینهای کهن چینی، از چهار هزار سال پیش، که برای چینیان مقدس است و با آن درباره زندگی خود مشورت می کنند، و از آن، راه آینده زندگی را سؤال می کنند.

این کتاب حاصل کار چند هزار ساله حکمای چینی است و حکیمانی چون: کنفوسیوس، لائوتسه و شاهون، بر آن تفسیر نوشته اند، و با آن راه و روش زندگی و اندیشه خود را مشخص کرده اند، چنانکه کنفوسیوس می گوید: «اگر چند سال بر زندگی من افزوده می شد، من پنجاه سال آن را به مطالعه «یی چینگ» اختصاص می دادم. و بدین ترتیب ممکن بود از اشتباهات فاحش خودداری کنم».

این کتاب در اروپا یکی از پرفروش ترین و معتبرترین متون شرقی است و هنرمندان و حکمای غربی بر آن بررسی و نقد و نظرهای بی شمار داشته اند، از جمله لایب نیتز، یونگ روانشناس بزرگ، و هرمان هسه، که می گوید «یی چینگ می تواند زندگی را دگرگون کند».

نشر نقوه منتشر کرده است

امریکایی که من کشف کرده‌ام

سفرنامه ولادیمیر مایا کوفسکی.

ترجمه و ازریک در ساهاکیان.

قطع رقعی، ۱۴۴ صفحه، ۲۲۰ ریال.

این کتاب سفرنامه‌یی است از سفری که مایا کوفسکی شاعر بزرگ روسیه شوروی در سال ۱۹۲۵ به امریکا کرده است، و در آنجا با چشمی تیزبین و طنزی موشکاف آن روی سکه جامعه خوشبخت و آزادی‌خواه امریکا را دیده است. و دیده است که: «ممکن است ایالات متحده به آخرین حامی مسلح تقدیر تلخ بورژوازی تبدیل شود و آن وقت تاریخ خواهد توانست رمان خوبی به سبک «ولز» بنویسد: «جنگ دو دنیا».

نشر نقوه منتشر کرده است

واژه نامه فلسفی

در هفت زبان : فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه، پهلوی، یونانی، لاتین.

تألیف سهیل محسن افنان

قطع رقعی، ۳۳۵ صفحه، ۴۸۰ ریال.

سهیل محسن افنان از دانشمندان زبان شناس و فیلسوف ایرانی است که برای تدوین این کتاب سی سال کار و تحقیق کرده است.

این کتاب از دقیقترین واژه نامه هایی است که با توجه به متون کهن پارسی و اصطلاحات دقیق فلسفی متفکران صاحب سبک پارسی، با مترادف انگلیسی و فرانسه و لاتین و یونانی فراهم شده است و گامی است راهگشا در تطبیق واژه های فلسفی در جهان فلسفه شرق و غرب. مؤلف برای گزینش هر واژه، نمونه متنی را شاهد می آورد، و این کتاب را به مرجع مهمی از کتاب شناسی و واژه شناسی تاریخی تبدیل کرده است. با توجه به چند واژه و مترادف آنها، می توان دانست که مؤلف چه راهی پیموده است .

هر آیینگی: ضرورت: NECESSITE

آزیر: هوشمند و هوشیار: INTELLIGENT

خلو EXCLUSION

- خلو حقیقت (جامی، شرح عطار) .

